

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان در تراز نهج البلاغه ۱

(انسان سالم، انسان سیاسی، اقتصادی)

(گزیده مقالات دومین کنگره بین المللی نهج البلاغه سال ۱۴۰۰)

شناسنامه کتاب

نام کتاب: انسان در تراز نهج البلاغه ۱ (انسان سالم، انسان سیاسی، اقتصادی)

(گزیده مقالات دومین کنگره بین المللی نهج البلاغه سال ۱۴۰۰)

پژوهش و نگارش: جمعی از نویسندگان

به کوشش: دکتر سعید شریفی و حجت الاسلام و المسلمین علی اصغر بیگی

رئیس کنگره: دکتر پیام نجفی

ویراستار: دکتر عاطفه ترابی

طراح جلد: محمدعلی ناصحی

صفحه آرا: عبدالحمید کریمی

ناشر: لیالی

ناشر همکار: علم آفرین

آماده سازی و خدمات قبل از چاپ: دفتر خدمات کتاب و نشر ۰۹۳۷۳۰۰۳۲۸۶

نوبت چاپ: چاپ اول // ۱۴۰۲ // ۳۶۲ صفحه - ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۶ - ۲۱ - ۶۴۱۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۰ - ۶۴۱۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

کمیته علمی

آذین (دکتر احمد)
بیگی (حجة الاسلام علی اصغر)
حیدری (دکتر محمدرضا)
دوازده امامی (دکتر حمید)
راعی (حجة الاسلام دکتر مسعود)
رهبر (حجة الاسلام دکتر محمدتقی)
شاملی (دکتر نصرالله)
شریفی (دکتر سعید)
فغان اصفهانی (حجة الاسلام دکتر احمد)
گلپور (دکتر محسن)
نادی (دکتر محمدعلی)
نجاریان (دکتر ماجد)
نجفی (دکتر پیام)

کمیته اجرایی

احسانی (محمودرضا)
باباربیع (احمدرضا)
باقری (محمدرضا)
بیگی (اقدس)
حاتمی (احمد)
دهقان (حمیدرضا)
صادقی (مرتضی)
عالمیان (دکتر اصغر)
کاظمی (حسین)
کاویانی (اکرم)
ولی (محمدرضا)
سمعی بصری
روابط عمومی
انتظامات و حراست
معاونت های اداری، مالی و پژوهشی
واحد انفورماتیک

فهرست مطالب

فصل اول: انسان سالم.....۱۹

تحلیل گفتمان انتقادی خطبه‌های ۱، ۳۲، ۱۴۷ بر اساس نظریه نورمن فرکلاف با تکیه بر موضوع

انسان‌شناسی۲۱

چکیده.....۲۱

مقدمه۲۲

پرسش‌های پژوهش.....۲۳

فرضیه‌های پژوهش.....۲۳

پیشینه پژوهش.....۲۳

تعریف تحلیل گفتمان.....۲۴

۱ - توصیف.....۲۵

۲ - تفسیر.....۲۵

۳ - تبیین.....۲۵

۱ - سطح توصیفی.....۲۵

۱ - تحلیل واژگان سه خطبه.....۲۶

الف) به وجود آوردن، خلق کردن.....۲۶

ب) آرامش و دور از هیجان.....۲۶

ج) بهترین زمان، رعایت ترتیب.....۲۶

د) ارتباط، هماهنگی میان اجزا.....۲۶

ه) غریزه، ذات.....۲۷

و) انسان صالح، متقیان.....۲۷

ز) انسان‌های مفسد، دنیا دوست، تباه‌کار.....۲۷

۲ - تضاد.....۲۸

تشبیه.....۲۹

استعاره.....۲۹

۲ - سطح تفسیر.....۳۰

موقعیت متن.....۳۰

۳۰.....	بینامتنیت..... (ب)
۳۲.....	۳ - سطح تبیین.....
۳۲.....	نتیجه گیری.....
۳۳.....	منابع.....

۳۵..... بررسی و تحلیل سلامت معنوی از دیدگاه نهج البلاغه

۳۵.....	چکیده.....
۳۶.....	۱ - مقدمه.....
۳۷.....	۲ - اهمیت و ضرورت موضوع.....
۳۸.....	۳ - روش شناسی تحقیق.....
۳۸.....	۴ - یافته ها.....
۳۸.....	۴ - ۱ - مفهوم سلامت معنوی.....
۴۰.....	الف - سلامت معنوی در نگاه اومانیزستی.....
۴۰.....	ب - سلامت معنوی با نگرش دینی.....
۴۱.....	۴ - ۲ - سلامت معنوی جامعه در نهج البلاغه.....
۴۱.....	فقر مادی.....
۴۳.....	فقر معنوی:.....
۴۴.....	فقر فرهنگی.....
۴۵.....	فساد اخلاقی.....
۴۵.....	طمع.....
۴۶.....	تملق و چاپلوسی.....
۴۸.....	۵ - نتیجه گیری.....
۴۹.....	منابع.....

مؤلفه های تربیت اخلاقی از دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در غررالحکم و دررالکلم و نهج البلاغه

۵۱.....	چکیده.....
۵۱.....	مقدمه.....
۵۶.....	روش شناسی.....
۵۶.....	یافته ها.....
۵۸.....	نتیجه گیری.....
۵۹.....	منابع.....

۶۱..... مرگ باوری و یاد مرگ، و تربیت دینی در نهج البلاغه

۶۱.....	چکیده.....
۶۲.....	مقدمه.....
۶۳.....	یاد مرگ (ذکر الموت).....

۶۳	ذکر.....
۶۴	چیستی مرگ.....
۶۵	مرگ و فنا.....
۶۵	غفلت از مرگ.....
۶۶	ابهام چگونگی مرگ.....
۶۶	غوغا و غائله مرگ.....
۶۸	یاد مرگ؛ از ترس تا انس و شوق.....
۷۰	انس با مرگ ضد انس با دنیا.....
۷۱	یاد مرگ در دل و رفتار.....
۷۲	ارتباط یاد مرگ با زیستن در دنیا.....
۷۴	آثار یاد مرگ.....
۷۵	نتیجه‌گیری.....
۷۵	منابع.....

مرگ آگاهی و معناداری زندگی از دیدگاه امام علی علیه السلام..... ۷۷

۷۷	چکیده.....
۷۸	مقدمه.....
۷۹	مرگ آگاهی و معنادار شدن زندگی.....
۸۲	مرگ و چیستی آن.....
۸۲	درباره حقیقت مرگ از امام علی علیه السلام سؤال شد: مرگ چیست؟.....
۸۳	نقش اهل ذکر در فهم معنای مرگ آگاهی و رابطه آن با معناداری زندگی.....
۸۶	جهات متعدد مرگ آگاهی و معنابخشی آن به زندگی از دیدگاه امام علی علیه السلام
۸۶	الف - عوامل آگاه شدن انسان به مرگ آگاهی و معنادار شدن زندگی.....
۸۶	۱ - فطرت.....
۸۷	۲ - عقل.....
۸۷	۳ - تاریخ و عبرت‌آموزی از آن.....
۸۹	ب - مرگ‌اندیشی عامل تعادل در زندگی.....
۸۹	ج - مرگ عامل سامان‌دهی به زندگی.....
۹۱	د - توصیف شوق مرگ.....
۹۲	هـ - آمادگی برای مرگ.....
۹۳	دیدگاه‌های مقابل مرگ آگاهی و معناداری زندگی.....
۹۳	نتیجه‌گیری.....
۹۴	منابع.....

بررسی نقش الگوسازی رفتار و مربیان در تربیت اسلامی از منظر نهج‌البلاغه..... ۹۷

۹۷	چکیده.....
۹۸	۱ - مقدمه.....

۹۹	۲ - پیشینه پژوهش:
۹۹	۳ - اهمیت و ضرورت پژوهش
۱۰۰	۴ - مفهوم شناسی واژه‌ها
۱۰۰	۴ - ۱ - الگو
۱۰۱	۴ - ۲ - مربی
۱۰۲	۴ - ۳ - تربیت
۱۰۳	۵ - ویژگی‌های یک مربی از منظر نهج البلاغه
۱۰۳	۵ - ۱ - دانش و آگاهی
۱۰۳	۵ - ۲ - عامل بودن
۱۰۴	۵ - ۳ - کرامت و عزت نفس
۱۰۴	۵ - ۴ - اخلاص
۱۰۵	۵ - ۵ - صمیمیت
۱۰۵	۵ - ۶ - اخلاق نیکو
۱۰۶	۵ - ۷ - تسلط داشتن به روش‌های تربیتی و مباحث مربوط به آن
۱۰۷	۵ - ۸ - چند بعدی بودن مربی
۱۰۸	۵ - ۹ - استفاده از دانش کاربردی و مفید
۱۰۸	۵ - ۱۰ - احترام به جامعه
۱۰۹	۶ - تربیت اسلامی از منظر نهج البلاغه (ابعاد و اهداف تربیت)
۱۱۳	۷ - الگوسازی رفتاری مربیان
۱۱۶	۸ - نتیجه‌گیری
۱۱۶	۱۰ - پیشنهادات کاربردی
۱۱۷	منابع

بررسی تطبیقی انسان سالم در تراز نهج البلاغه با نظریات و رویکردهای روان‌شناختی

۱۱۹	چکیده
۱۲۰	مقدمه
۱۲۱	انسان سالم از نظر راجرز
۱۲۲	انسان سالم از نظر مزلو
۱۲۲	فروم و تعالی انسان
۱۲۴	انسان سالم از نظر فرانکل
۱۲۵	انسان سالم در تراز نهج البلاغه
۱۲۶	منابع

فصل دوم: انسان سیاسی، اقتصادی

دیدگاه متعالی به روابط بین‌الملل از منظر نهج البلاغه

۱۳۱	چکیده
-----	-------------

۱۳۱.....	ضرورت بومی سازی علوم انسانی.....
۱۳۵.....	نگاه متعالی به روابط بین الملل از منظر امام خمینی و مقام معظم رهبری.....
۱۴۰.....	روابط بین الملل متعالی از منظر نهج البلاغه.....
۱۴۰.....	۱ - دیپلماسی و مذاکره (ابزار سیاسی).....
۱۴۲.....	۲ - سیاست صلح گرایانه امام علی (علیه السلام).....
۱۴۴.....	۳ - حق تعیین سرنوشت.....
۱۴۷.....	مفهوم استکبار در نهج البلاغه.....
۱۴۸.....	محیط زیست از دیدگاه نهج البلاغه.....
۱۴۹.....	نتیجه گیری.....
۱۵۰.....	منابع.....

کارآمدی کارگزاران نظام سیاسی در تربیت علوی..... ۱۵۳

۱۵۳.....	چکیده.....
۱۵۴.....	کارگزاران و تربیت علوی.....
۱۵۵.....	۱ - پیامبران (علیهم السلام).....
۱۵۷.....	۲ - امامان (علیهم السلام).....
۱۵۸.....	۳ - نیکان و صالحان.....
۱۵۹.....	۴ - نخبگان و اگرا.....
۱۵۹.....	۴ - ۱ - منافقان.....
۱۶۰.....	۴ - ۲ - رهبران جاه طلب و خودخواه.....
۱۶۱.....	حکومت و کارآمدی.....
۱۶۹.....	نتیجه گیری.....
۱۷۱.....	منابع.....

دشمن شناسی و راه های مبارزه با معاند..... ۱۷۳

۱۷۳.....	چکیده.....
۱۷۴.....	۱ - مقدمه.....
۱۷۶.....	۲ - پیشینه.....
۱۷۷.....	۳ - دشمن در نهج البلاغه.....
۱۷۹.....	۴ - انواع دشمن در نهج البلاغه.....
۱۸۴.....	۵ - دشمنان حضرت (علیه السلام).....
۱۸۷.....	۶ - مصادیق دشمنی در حکومت حضرت علی (علیه السلام).....
۱۸۸.....	۷ - برخوردهای حضرت علی (علیه السلام) در مواجهه با معاند.....
۱۸۸.....	هوشیاری در برابر دشمن.....
۱۸۹.....	بهره گیری از منطق و استدلال در برابر دشمن.....
۱۹۰.....	یادآوری فضایل خود به دشمن.....
۱۹۰.....	روشن گری در برابر دشمن.....

۱۹۱.....	تلاش در جهت هدایت دشمن.....
۱۹۳.....	مصلحت‌اندیشی در مواجهه با دشمن.....
۱۹۳.....	عدم صدور حکم قبل از اظهار دشمنی.....
۱۹۴.....	۸ - توصیه‌های راهبردی به رزمندگان در مواجهه با دشمن.....
۱۹۴.....	مبارزه تا محو کامل دشمن.....
۱۹۵.....	وارستگی از هرگونه وابستگی.....
۱۹۶.....	تحریک انگیزه‌ها.....
۱۹۶.....	مقابله به مثل.....
۱۹۸.....	حفظ اسرار نظامی.....
۱۹۹.....	استفاده از حداکثر کارایی.....
۱۹۹.....	آمادگی همه جانبه در برابر دشمن.....
۲۰۰.....	۹ - رعایت موازین اخلاقی در مواجهه با دشمن.....
۲۰۰.....	رعایت اعتدال و انصاف در مقابله با دشمن.....
۲۰۲.....	تذکر و اندرز دادن به دشمن.....
۲۰۳.....	اخلاق‌مداری.....
۲۰۴.....	مدارا نمودن با اسراء، زنان و مجروحان دشمن.....
۲۰۵.....	۱۰ - نتیجه‌گیری.....
۲۰۶.....	منابع.....

مبانی اخلاق سیاسی از منظر نهج البلاغه..... ۲۰۹

۲۰۹.....	چکیده.....
۲۱۰.....	۱ - مقدمه.....
۲۱۱.....	۲ - پیشینه پژوهش.....
۲۱۱.....	۳ - روش‌شناسی.....
۲۱۲.....	سؤال‌های پژوهش.....
۲۱۲.....	۳ - ۱ - روش پژوهش.....
۲۱۲.....	۳ - ۲ - یافته‌ها.....
۲۱۲.....	۴ - بحث و بررسی.....
۲۱۲.....	۴ - ۱ - معنای اخلاق.....
۲۱۳.....	۴ - ۲ - معنای سیاست.....
۲۱۳.....	۴ - ۳ - حکومت امانت الهی نزد زمامداران.....
۲۱۴.....	۴ - ۳ - ۱ - وفاداری حاکمان به عهد و پیمان.....
۲۱۴.....	۴ - ۳ - ۲ - اخلاق زیربنای حکومت الهی.....
۲۱۵.....	۴ - ۳ - ۳ - اخلاق و سیاست از دیدگاه متفکران اسلامی.....
۲۱۶.....	۴ - ۳ - ۴ - اخلاق و سیاست و رابطه آن دو، در اندیشه امام علی (علیه السلام).....
۲۱۷.....	۴ - ۳ - ۵ - مراعات انصاف، عدالت و مبارزه با ظلم.....
۲۱۷.....	۴ - ۳ - ۶ - مهار قدرت توسط اخلاق.....

۲۲۰.....	۴ - ۴ - سیاست و حکومت از دیدگاه امام علی (علیه السلام)
۲۲۲.....	۴ - ۴ - ۱ - اندیشه سیاسی امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه
۲۲۴.....	۴ - ۴ - ۲ - مبانی اخلاقی سیاست از دیدگاه امام علی (علیه السلام)
۲۲۴.....	۴ - ۴ - ۳ - ضرورت حاکمیت اسلامی از منظر نهج البلاغه
۲۲۵.....	۴ - ۴ - ۴ - مشارکت سیاسی مردم
۲۲۵.....	۵ - نتیجه گیری
۲۲۶.....	منابع

نگرشی فقهی به ساحت انسان سیاسی در میدان بحران از منظر نهج البلاغه..... ۲۲۹

۲۲۹.....	چکیده
۲۲۹.....	مقدمه
۲۳۰.....	مفهوم شناسی
۲۳۰.....	حجیت اعتبار نهج البلاغه
۲۳۲.....	مبانی وظایف و مسئولیت انسان سیاسی و حاکمیت
۲۳۲.....	۱ - اهتمام امور مسلمانان
۲۳۳.....	۲ - فریادرسی مضطر و درمانده
۲۳۴.....	۳ - لزوم تدبیر و آمادگی
۲۳۶.....	۴ - جایگاه حاکم
۲۳۸.....	۵ - قاعده اضطرار
۲۳۹.....	۶ - وجوب حفظ جان خود و دیگری
۲۴۱.....	۷ - وجوب امر به معروف و نهی از منکر
۲۴۲.....	۸ - لزوم پیش گیری از تحقق منکر
۲۴۳.....	نتیجه گیری
۲۴۴.....	منابع

بررسی فرازهای سیاسی نهج البلاغه دربرانگیختگی احساسات مخاطبان..... ۲۴۹

۲۴۹.....	چکیده
۲۵۰.....	مقدمه
۲۵۱.....	۱ - حوزه حکومتی
۲۵۱.....	الف - ضرورت وجود حکومت
۲۵۲.....	ب - هدف از پذیرش حکومت
۲۵۳.....	ج - ویژگی های حاکم اسلامی
۲۵۳.....	۱ - زهد و تقوی
۲۵۴.....	۲ - علم
۲۵۵.....	۳ - شجاعت
۲۵۶.....	۴ - ساده زیستی
۲۵۷.....	د - وظایف حکومت

۲۵۷	۱ - هدایت و ارشاد شهروندان
۲۵۸	۲ - گسترش عدالت
۲۵۹	۳ - آزادی شهروندان
۲۶۱	۴ - حفظ اسلام
۲۶۲	۵ - وحدت مسلمانان
۲۶۳	۶ - امنیت و رفاه
۲۶۴	۲ - حوزه مدیریتی
۲۶۴	۱ - ۲ - شایسته سالاری
۲۶۵	۲ - ۲ - قانون مداری
۲۶۶	۳ - ۲ - صیانت بیت المال
۲۶۷	۴ - ۲ - نظارت و بازرسی
۲۶۸	۳ - حوزه نظامی
۲۶۸	۱ - ۳ - بسیج عمومی
۲۷۰	۲ - ۳ - آموزش نظامی
۲۷۱	برانگیختگی
۲۷۱	۳ - ۳ - دشمن شناسی
۲۷۲	برانگیختگی
۲۷۲	۳ - ۴ - استقامت و پایداری
۲۷۳	برانگیختگی
۲۷۳	۳ - ۵ - رعایت اصول انسانی
۲۷۴	برانگیختگی
۲۷۴	۴ - حوزه اجتماعی
۲۷۴	۱ - ۴ - حقوق متقابل مردم و رهبری
۲۷۵	برانگیختگی
۲۷۵	۲ - ۴ - محرومیت زدایی
۲۷۷	۳ - ۴ - شناخت فتنه و فتنه گران
۲۷۷	برانگیختگی
۲۷۸	۵ - حوزه تربیتی
۲۷۸	۱ - ۵ - عفو و بخشش
۲۷۸	برانگیختگی
۲۷۹	۲ - ۵ - الگوگیری
۲۸۰	برانگیختگی
۲۸۰	۳ - ۵ - عبرت پذیری
۲۸۱	برانگیختگی
۲۸۲	نتیجه گیری
۲۸۲	منابع

۲۸۵.....سیاق حکمرانی و تحلیل سیاست در اندیشه امام علی (علیه السلام).....

۲۸۵.....	چکیده.....
۲۸۶.....	بیان مسئله.....
۲۸۷.....	سیاست‌گذاری عمومی و عرصه مطالعات تحلیل سیاست عمومی.....
۲۸۸.....	چیستی حکمرانی.....
۲۹۱.....	حکمرانی خوب.....
۲۹۲.....	شاخص‌های حکمرانی خوب در اندیشه امام علی (علیه السلام).....
۲۹۲.....	۱ - پاسخ‌گویی و حق اظهارنظر.....
۲۹۳.....	۲ - ثبات سیاسی و نبود خشونت.....
۲۹۳.....	۳ - اثربخشی حکومت.....
۲۹۳.....	۴ - کیفیت قوانین.....
۲۹۴.....	۵ - حاکمیت قانون.....
۲۹۴.....	۶ - کنترل فساد.....
۳۰۰.....	نتیجه‌گیری.....
۳۰۱.....	منابع.....

۳۰۳.....بررسی کانال‌های اثرگذار بر مؤلفه‌های تربیت اقتصادی با تأکید بر (رویکرد پویایی سیستمی).....

۳۰۳.....	چکیده.....
۳۰۴.....	۱ - مقدمه.....
۳۰۵.....	۲ - مبانی نظری تربیت اقتصادی.....
۳۰۶.....	۳ - پیشینه تحقیق.....
۳۰۶.....	۴ - روش‌شناسی تحقیق.....
۳۰۸.....	۵ - یافته‌های تحقیق و تفسیر آنها.....
۳۰۸.....	۵ - ۱ - شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج البلاغه در راستای تولید.....
۳۰۸.....	عوامل تولید.....
۳۰۸.....	الف) منابع انسانی:.....
۳۰۸.....	ب) منابع مادی و مالی:.....
۳۰۹.....	مدیریت.....
۳۱۰.....	کسب و کارهای مولد.....
۳۱۱.....	عوامل بهره‌وری تولید.....
۳۱۲.....	۵ - ۲ - شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج البلاغه در راستای توزیع عادلانه ثروت.....
۳۱۵.....	۵ - ۳ - شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج البلاغه در راستای نحوه مصرف کالا و خدمات.....
۳۱۵.....	شرایط مصرف.....
۳۱۶.....	زهد و قناعت.....
۳۱۷.....	موارد ممنوع مصرف.....
۳۱۸.....	۶ - نتیجه‌گیری.....

منابع ۳۱۹

تبیین مسئله عدالت در تراز نهج البلاغه ۳۲۳

چکیده ۳۲۳

۱ - مقدمه ۳۲۳

۲ - پیشینه پژوهش ۳۲۴

۳ - روش شناسی ۳۲۵

۴ - یافته ها ۳۲۶

۵ - بحث و بررسی ۳۲۷

۱ - ۱ - مفهوم عدالت در سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۳۲۷

۱ - ۱ - ۱ - قرار دادن و قرار یافتن هر چیزی در جای خودش ۳۲۷

۱ - ۱ - ۲ - انصاف و داد ۳۲۹

۱ - ۱ - ۳ - مساوات ۳۳۰

۱ - ۱ - ۴ - رعایت حقوق در رساندن هر ذی حقی به حقش ۳۳۲

۱ - ۱ - ۵ - اعتدال و میانه روی ۳۳۴

۱ - ۲ - رعایت عدالت در تمام عرصه ها ۳۳۵

۱ - ۲ - ۱ - عرصه فردی ۳۳۵

۱ - ۲ - ۲ - عرصه اجتماعی ۳۳۶

۱ - ۲ - ۳ - عرصه سیاسی ۳۳۶

۱ - ۲ - ۴ - عرصه اقتصادی ۳۳۷

۲ - ۴ - ۱ - عدالت در تولید ۳۳۸

۲ - ۴ - ۲ - عدالت در توزیع ۳۳۹

۲ - ۴ - ۳ - عدالت در مصرف ۳۳۹

۳ - ۱ - مبارزه با تبعیض ها و بی عدالتی های اقتصادی ۳۴۰

نتیجه گیری ۳۴۴

منابع ۳۴۴

اخلاق و اعتقاد انسان سیاسی در اندیشه امام علی (علیه السلام) ۳۴۷

چکیده ۳۴۷

۱. مقدمه ۳۴۸

۲. پیشینه پژوهش ۳۴۸

۳. روش پژوهش ۳۴۹

۴. ویژگی های اعتقادی انسان سیاسی ۳۵۱

۴/۱. یقین به حقانیت راه و مسیر و موانع آن ۳۵۱

۴/۲. بصیرت سیاسی ۳۵۲

۴/۳. اعتقاد به علم و قدرت مطلق خداوند ۳۵۴

۴/۴. سنن الهی ۳۵۴

۴,۴,۱	 سنت امداد الہی	۳۵۵
۴,۴,۲	 سنت امتحان الہی	۳۵۵
۴,۵	 ضرورت حکومت دینی	۳۵۶
۵	 ویژگی‌های اخلاقی انسان سیاسی	۳۵۷
۵,۱	 شجاعت زمامدار	۳۵۷
۵,۲	 هوشیاری زمامدار	۳۵۸
۵,۳	 صبر	۳۵۹
۵,۴	 فراست زمامدار	۳۵۹
نتیجہ گیری		۳۶۱
منابع		۳۶۱

فصل اول: انسان سالم

تحلیل گفتمان انتقادی خطبه‌های ۱، ۳۲، ۱۴۷ بر اساس نظریه نورمن فرکلاف با تکیه بر موضوع انسان‌شناسی

علی پیرانی شال^۱، جمشید پرتوی^۲، سمانه موسی‌پور^۳

چکیده

این پژوهش، به بررسی تحلیل گفتمان خطبه‌های ۱، ۳۲ و ۱۴۷ با تأکید بر موضوع انسان‌شناسی می‌پردازد. نظریه تحلیل گفتمان فرکلاف از جدیدترین روش‌هایی است که می‌توان با استفاده از آن به چگونگی تولید متن و مناسبت ایجاد آن پی برد. این نظریه معتقد است، میان متن و عوامل بیرونی متن یک رابطه از نوع تعاملی وجود دارد. بیانات امام علی (علیه السلام) همواره دارای نکاتی است که باعث پرورش و دست‌یابی به شناخت بهتر انسان می‌شود. این نکات با بلاغت و هنرمندی بالایی بیان شده است تا مخاطب بتواند در آرامش و با دقت بالا مفاهیم موجود را درک کند. این پژوهش، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی در نظر دارد با استفاده از نظریه تحلیل گفتمان انتقادی به سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین خطبه‌های مذکور مراجعه کرده و در پس آن از روابط موجود در این متون به یک جمع‌بندی کلی رسید. امام علی (علیه السلام) به منظور آشنایی بیشتر مخاطب با آفرینش موجودات و عبرت‌گیری از آنها، از سخنانی استفاده کرده‌اند که دارای توصیف، توضیح و واژگانی است که بر استمرار این چرخه در تمامی دوره‌ها دلالت دارد. در تشویق مردم به فراگیری صفات نیکو و انجام عبادت‌ها، از

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی.

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

انسان در تراز نهج البلاغه

استعاره استفاده شده تا بتوان پاداش اعمال نیکو و سرانجام افراد محسوس تر و نزدیک تر به ذهن انسان بیان شود.

"واژگان کلیدی": نهج البلاغه، تحلیل گفتمان انتقادی، نورمن فرکلاف، انسان شناسی.

مقدمه

انسان از نظر مکتب‌های گوناگون، موجودی است با تفاوت‌های فراوان نسبت به سایر موجودات و همواره مباحثی پیرامون انسان‌شناسی «Anthropology» بیان شده است که هرکدام دارای کاستی‌هایی می‌باشد و با جنبه‌های جانبدارانه به انسان نگاه شده است اما نگاه اسلام به انسان یک نگاه کامل و مانع است و توانسته تمامی ابعاد زندگی بشر را در بر گیرد و نکات مثبت و منفی را به درستی و در زمان خود بیان کند. یک از منابع مهم شیعیان و مسلمانان که نکات فراوانی برای زندگی انسان در بر دارد، نهج البلاغه می‌باشد، امام علی علیه السلام با بیان راه‌های زندگی بر مبنای قرآن در این کتاب، در تلاش بوده است، راه حق را به انسان بشناسد و باعث سعادت آنان گردد. همچنین با توجه به مهارت ایشان در علوم ادبی عرب و علوم بلاغی، سخنان ایشان سرشار از نکات ادبی و بلاغی است و می‌توان اصلی‌ترین هدف علم بلاغت یعنی القای کلام مناسب با مقتضای کلام را در سخنان ایشان شاهد باشیم. تحلیل گفتمان انتقادی، «critical Discourse Analysis» به دنبال این است تا ناگفته‌های پنهان در ماورای متن را کشف کند و به بررسی اثرگذاری متن بر جامعه و جامعه بر متن بپردازد، می‌توان این نظریه به چگونگی ظهور معنا و پیام‌های زبانی را در ارتباط با عوامل درون زبانی محیطی مورد بررسی قرار می‌دهد. به طور کلی می‌توان گفت این نظریه به دنبال آن است که پیوند ادیبان با محیط اجتماعی را مورد بررسی قرار دهد. نظریه فرکلاف در تحلیل گفتمان دارای سه سطح می‌باشد:

۱ - "توصیف": بررسی متن؛

۲ - "تفسیر": بررسی متن از نظر بافت موقعیتی؛

۳ - "تبیین": در سؤال به چرایی تولید متن.

این مقاله در نظر دارد خطبه‌های ۱، ۳۲ و ۱۴۷ نهج البلاغه که موضوعات آن در مورد انسان‌شناسی و راه صحیح زیستن می‌باشد را با توجه به نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف مورد بررسی قرار دهد.

پرسش‌های پژوهش

- ۱ - سبک گفتمان امام علی (علیه السلام) در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی، بیان گر چه اندیشه‌ای برای بیان موضوعات آفرینش انسان می‌باشد؟
- ۲ - کارکرد عناصر ادبی موجود در سطح توصیف، چگونه توانسته است موضع‌گیری امام علی (علیه السلام) را بیان کند؟
- ۳ - در سطح تبیین، کدام عوامل باعث شده است امام علی (علیه السلام) گفتمان منحصر بفردی را در موقعیت زمانی و مکانی مشخص برگزیند؟

فرضیه‌های پژوهش

- ۱ - اندیشه امام علی (علیه السلام) در زمینه بیان آفرینش جهان و موجودات، به ویژه انسان، از سبکی استفاده کرده است که همواره شامل آموزه و هشدار می‌باشد و به انسان می‌فهماند که حضور او در این دنیا شامل الطاف الهی بوده و همواره در محضر ایشان می‌باشد.
- ۲ - استفاده از تشبیه‌ها، کلمات هم‌معنا و تضادهای فراوان، باعث شده است، مواضع امام به درستی بیان گردد؛ مثلاً در قسمت بیان حالت‌های افراد فاسد، از تشبیه‌هایی استفاده می‌شود که منزله و مقام آن افراد را پایین می‌آورد و در هنگام بیان آفرینش موجودات از تشبیهاتی استفاده می‌شود که همواره انسان به مراحل آفرینش پیانیدشد.
- ۳ - قرار گرفتن امام علی (علیه السلام) در مقام یک معلم و هشدار دهنده مانند فرهنگ و اجتماع و موضوعات انسانی باعث شکل‌گیری نوعی گفتمان منحصر بفرد شده است.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشی به صورت مستقیم به تحلیل گفتمان خطبه‌های ۱، ۳۲ و ۴۷ با تکیه بر موضوع انسان‌شناسی نپرداخته است اما در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی نهج‌البلاغه و بررسی انسان‌شناسی در نهج‌البلاغه پژوهش‌هایی صورت گرفته است که در ذیل بیان می‌گردد:

تحلیل گفتمان انتقادی در «نهج‌البلاغه» بر اساس «نظری نورمن فرکلاف» (مطالعه موردی خطبه‌های علی (علیه السلام) در جریان فتنه خوارج). نوشته شده توسط علی قهرمانی و فاضل بیدار. چاپ شده در پژوهش‌نامه امامیه، دوره ۵، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۷۵ - ۱۹۸. بررسی گفتمان انتقادی در نهج‌البلاغه بر اساس نظریه نورمن فرکلاف (مطالعه موردی توصیف کوفیان). نوشته شده توسط علی صفایی و بهروز سلطانی چاپ شده در پژوهش‌نامه علوی، دوره ششم،

شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۱۳۳ - ۱۵۵. تحلیل گفتمان انتقادی خطبه فدک حضرت زهرا (س) نوشته شده توسط کبری روشن فکر و فاطمه اکبری زاده، چاپ شده در مجله منهاج، دوره هفتم، شماره دوازدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۲۵ - ۱۴۵. تحلیل گفتمان آیات مربوط به قیامت در دو جزء آخر قرآن. نوشته شده توسط سید حسین سیدی، زهرا حامدی شیروانی. چاپ شده در مجله پژوهش‌های قرآنی، دوره ۱۸، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۱، صص ۴ - ۲۱.

تعریف تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان، به زبان شناسی مرتبط است و از روش‌های کیفی به شمار می‌رود که می‌توان از آن به عنوان ابزاری مفید برای فهم محتوا استفاده کرد (کوبلی، پاول ۱۳۸۷، نظریه‌های ارتباط، احسان شاقاسمی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ج ۳، ۶۰۰)؛ تحلیل گفتمان کمک می‌کند تا معانی ظاهری و مستتر گفتمان‌ها را متوجه شد. گفتمان گونه‌های متعددی دارد که تحلیل انتقادی از مهمترین آنها می‌باشد و می‌توان توسط آن، علوم اجتماعی و مسائل زبانی را در قالب مسائل تئوری و تحلیلی بیان کرد و با ایجاد گفتگو میان آنها ارتباط میان شاخصه‌های زبانی و نشانه‌ای را به نمایش بگذارد (آقاگل زاده، ۱۳۸۶: ۱۸). همچنین گفتمان را رابطه میان گوینده و شنونده می‌گویند که یک صدا در متن بازتاب شده است (میلر، ۱۳۸۲: ۱۶). زلیک هریس تحلیل گفتمان را نگاهی صورت‌گرایانه به متن می‌داند و تبلور و شکل‌بندی معنا و پیام‌های زبان در ارتباط با عوامل درون زبانی و برون زبانی می‌داند. از نظر افراد معتقد به تحلیل گفتمان، نویسندگان متون اطلاعاتی و علمی تلاش می‌کنند تا از ابهام و چندین معنایی بگریزند. اما نویسندگان ادبی گاه از زبانی استفاده می‌کنند که سرشار از پیچیدگی، ابهام و غموض است. روش فرکلاف در تحلیل گفتمان از مدون‌ترین و دقیق‌ترین روش‌ها می‌باشد و برای اشاره به فرآیندهای کلی تعامل اجتماعی از اصطلاح گفتمان استفاده می‌کند و ایشان برای هر گفتمان سه عنصر متن، تعامل و بافت را بیان می‌کند. وی باور دارد زبان معمولاً در حالتی هویت‌های اجتماعی افراد را می‌سازد و روابط اجتماعی و دانش و باور‌ها را به وجود می‌آورد. زبان‌شناسی مورد استفاده او، «هالیدی» می‌باشد و عمل خود را مطالعه انتقادی زبان می‌داند (یورگنس، ۱۳۹۱: ۱۰۹). فرکلاف در این رویکرد از نظریات افرادی همچون فوکو و گامرشی استفاده کرده و در تبیین و کشف دیدگاه‌های او بسیار مثبت بوده است. رویکرد فرکلاف متن محور بوده و تلاش می‌کند یک تحلیل مفصل در حوزه زبان‌شناسی و تحلیل جامعه‌شناختی

ارائه دهد. این رویکرد روش شناختی برگرفته از میزان قطعیت یا ایجاد وجهی از روش زبان شناسی نقش گرامر می باشد که هالیدی از چامسکی و سرل برگرفته است (آقا گل زاده، ۱۳۸۶: ۱۲۸ - ۱۲۹).

تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف در سه سطح می باشد:

۱ - توصیف

این سطح به عنوان اولین سطح، متن را جدا از سایر حالت ها، متون، مضامین و ویژگی های صوری مورد بررسی قرار می دهد و تنها ویژگی های مربوط به واژگان، دستور زبان و قواعد را مورد بررسی قرار می دهد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۶۷ - ۱۶۹). متن در سه سطح ارزش های تجربی، روابط معنایی واژگان به لحاظ ایدئولوژیک، ارزش رابطه ای و بررسی عبارات از نظر رسمی بودن و یا محاوره بودن و موقعیت های استعاره ای و بیانی مورد بررسی قرار می گیرد. (همان ۱۷۱).

۲ - تفسیر

سطح دوم مربوط به تفسیر متن است، در این مرحله متن بر اساس پیش فرض های موجود که به متن ارزش می دهند تفسیر می شوند و این تفسیر حاصل ترکیبی از محتویات متن و دانش زمینه ای مفسر است که در تأویل متن به کار می گیرد (همان ۲۱۵).

۳ - تبیین

این مرحله به توصیف گفتمان به عنوان قسمتی از یک فرآیند اجتماعی می پردازد و گفتمان را از جنبه کنش اجتماعی مورد بررسی قرار می دهد و نشان می دهد که ساختارهای اجتماعی چگونه گفتمان را تعیین می کنند و همچنین نشان می دهد که گفتمان ها چه تأثیراتی بر بازتولیدی ساختارهای زبان دارند که تأثیر بر حفظ است یا تغییر (همان ۲۴۵).

۱ - سطح توصیفی

از نظر فرکلاف، اولین سطح بررسی یک متن سطح توصیفی می باشد (همان: ۱۳۷۹: ۲۵۰). باید در این سطح متن از زاویه های گوناگون مانند جامعه شناسی، علوم سیاسی و زبانی مورد بررسی قرار گیرد و رابطه باورهای اجتماعی و متنی مورد بررسی قرار گیرد (پاشازانوس، جعفری، ۱۳۹۴: ۴۰).

۱ - تحلیل واژگان سه خطبه

الف) به وجود آوردن، خلق کردن

امام علی (علیه السلام) برای اینکه آفرینش انسان را به تصویر بکشد تا انسان با حیرت به وجود خود نگاه کند و به عظمت پروردگار پی ببرد، این گونه واژه آفریدن را بیان می‌کند: «أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلَا زَوِيَّةٍ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱). استفاده از واژه انشاء در کنار واژه خلق باعث استحکام بخشیدن به معنا شده و همچنین بیانگر موجودیت پروردگاری است که انسان را آفریده و پروراندن آن نیز به عهده خداوند متعال می‌باشد. این خطبه نشان میدهد در همه دوره‌ها انسان و مخلوقات توسط خداوند آفریده می‌شوند و تا ابد به همین منوال می‌باشد. واژه انشاء مفعول مطلق می‌باشد و برای اثبات و چگونگی آفرینش بیان شده است.

ب) آرامش و دور از هیجان

امام علی (علیه السلام) برای اینکه به انسان بفهماند، آفرینش او برای خدا مشکلی نبود و خداوند کاملاً بر او مسلط است، زمان آفرینش موجودات را به تصویر می‌کشد. «وَلَا حَرَكَةَ أَخَذَتْهَا وَلَا هَمَامَةً نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا أَحَالُ الْأَشْيَاءِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱) وجود جمله «بلا اضطراب» در این جمله بر آرامش و در سکوت بودن آفرینش انسان دلالت دارد و همچنین این قسمت دلالت بر آن دارد که انسان دارای روحیه آرام و دور از هیجان می‌باشد.

ج) بهترین زمان، رعایت ترتیب

زمان آفرینش انسان، ممکن است برای بسیاری سؤال باشد که چه زمانی بوده است ولی امام علی (علیه السلام) در پاسخ این افراد بهترین زمان را می‌گوید «لِأَوْفَاتِهَا» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱). در این جمله، امام علی (علیه السلام) آفرینش هر موجود را مربوط به زمان خاص دانسته است و هر کدام در یک زمان و به ترتیب آفریده شده است.

د) ارتباط، هماهنگی میان اجزا

آفرینش جهان و موجودات، دارای ارتباط خاص و معین می‌باشد که هر قسمت دارای اعمال ویژه خود است ولی با قسمت‌های دیگر ارتباط دارند. در خطبه یک نهج البلاغه از این ارتباط سخن به میان آمده است: «وَلَا مَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱). واژه «لَا مَ» به معنای هماهنگ ساختن و ارتباط می‌باشد. هنگامی که این واژه با واژه «بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا» می‌آید به معنای ایجاد هماهنگی و ارتباط اشیای گوناگون می‌باشد و ضمیر «ها» به

اشیاء باز می‌گردد.

۵) غریزه، ذات

غریزه ملکه‌ای است که از آن صفات ذاتی صادر می‌شود، غریزه در این که ملکه است مانند خوی است ولی خوی برخاسته از عادت انسان و ... است ولی غریزه ویژگی نهفته در سرشت انسان است نه برخاسته از عادت (ابن منظور، ج ۸، ۲۴۱۰). بنابراین هر حیوان غریزه دارد و بر اساس آن زندگی می‌کند. هنگامی که موجود آفریده شده‌اند، خداوند به آنان غریزه اهدا کرد تا بتوانند طبق آن زندگی کنند. «وَعَزَّزَ غَرَائِزَهَا» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱).

۶) انسان صالح، متقیان

در خطبه ۳۲، امام علی علیه السلام آدمیان را چهار دسته می‌داند و در نظر ایشان سه گروه با صفات منفی حضور دارند و یک گروه صفات خوب دارند که انسان‌های باتقوا و صالح هستند. «مَنْ أَعْدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمَلِكِ ضُلُوعُهُ نَفْسِهِ وَ انْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى خَالِهِ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ وَ تَزَيْنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَ لَا مَعْدَى» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۵۶: خطبه ۳۲). مولا در این خطبه، صفات انسان‌های نیکو را بیان می‌کند تا همگان بکوشند در زمره این افراد باشد. این صفات عبارت است از:

- ۱ - دوری از دنیا دوستی؛
- ۲ - ترس از قیامت؛
- ۳ - رانده شده از جامعه؛
- ۴ - دعوت دیگران به راه حق؛
- ۵ - گریه و توسل به درگاه احدیت؛
- ۶ - نصیحت‌گر.

ز) انسان‌های مفسد، دنیا دوست، تباه‌کار.

انسان‌های تباه‌کار هرگاه به جایگاهی برسند، انسانیت و اصول انسانی را از بین برده و دست به فساد و کشتار انسان‌ها می‌زنند، امام علی علیه السلام در توصیف این افراد از واژگان زیر استفاده کرده است: «مِنْهُمْ الْمُضِلُّ [بِسَيْفِهِ] الْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ وَ الْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسُهُ وَ أَوْثَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ أَوْ مَقْبِ يَقُودُهُ أَوْ مَنَبِرٍ يَفْرَعُهُ، وَ لَيْتَنَسِ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَ مِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوَضًا. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَظْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَ لَا يَظْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ ظَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ وَ قَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ وَ شَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ وَ زَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ وَ اتَّخَذَ بِشَرِّ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ»

انسان در تراز نهج البلاغه

(شریف رضی، ۱۳۹۰: ۵۶؛ خطبه ۳۲). صفات موجود در این قسمتی عبارتند از:

- ۱ - شمشیرهای از نیام برآمده؛
- ۲ - جمع‌آوری لشکرها و آمادگی برای جنگ؛
- ۳ - تباه سازی دین برای رسیدن به دنیا؛
- ۴ - منافق هستند.

بررسی زبان گفتار امام علی (علیه السلام) هنگام بیان حال مفسدان و انسان‌های نیکو هنگامی که امام علی (علیه السلام) می‌خواهد مفسدان را توصیف کند از واژگانی استفاده می‌کند که در آن از حروف خشن مانند «ض»، «ج»، «خ» استفاده می‌کند که تمامی این حروف بر شدت دلالت دارند. اما هنگامی که مؤمنان و پارسایان مورد توصیف قرار می‌گیرند از حروف نرم مانند: «س»، «ر»، «ه» استفاده شده است که تمامی این حروف از حروف لین و ساده برای تلفظ هستند.

۲ - تضاد

استفاده از حروف متضاد، باعث می‌شود که متن زیباتر، ادبی تر و موزون به نظر آید به همین دلیل، نهج البلاغه که نمونه عالی یک متن ادبی می‌باشد از این امر برخوردار است

- ۱ - واژگان اول و کمال «وَلِ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّضَدُّيقُ بِهِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱). در این قسمت، اول به معنای مراحل ابتدایی و آغازین می‌باشد، اما کمال، پایان و نهایت یک امر است. بنابر این امام علی (علیه السلام) مرحله ابتدایی دین را شناخت پروردگار و پایانی ترین مرحله شناخت را باور داشتن خدا می‌داند.
- ۲ - واژگان کائن و عدم «كَائِنٌ لَا عَنْ حَدِّثٍ، مُؤْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱). واژه کائن به معنای موجود و وجود دارنده می‌باشد ولی واژه عدم به معنای پوچی و عدم وجود می‌باشد.

- ۳ - واژه «يَسْتَوْجِشُ» و «يَسْتَأْنِسُ». «مُتَوَجِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ، وَلَا يَسْتَوْجِشُ لِفَقْدِهِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱) واژه «يَسْتَأْنِسُ» به معنای انس گرفتن می‌باشد و واژه «يَسْتَوْجِشُ» به معنای احساس وحشت کردن از تنهایی می‌باشد.

- ۴ - واژه «الْأَجْوَاءُ» و «الْأَرْجَاءُ». «فَتَقَى الْأَجْوَاءَ وَ شَقَّ الْأَرْجَاءَ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰؛ خطبه ۱). واژه «الْأَجْوَاءُ» به معنای هوا می‌باشد و واژه «الْأَرْجَاءُ» به معنای زمین می‌باشد. این دو واژه برای بیان تضاد و فاصله دو چیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. مانند ضرب المثل عربی: «أَيْنَ الثَّرَى مِنَ الثَّرْيَا».

- ۵ - واژه «مَعَايشَ» و «تُقْنِيَهُمْ». «وَمَعَايشَ تُخَيِّبُهُمْ وَأَجَالٍ تُفْنِيَهُمْ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱).
واژه «مَعَايشَ» به معنای زندگی‌ها و واژه «تُقْنِيَهُمْ» به معنای نابودی و هلاک می‌باشد.
- ۶ - واژه «قِلَّةٌ» و واژه «كَثْرَةٌ». «لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةٌ عَدَدِهِمْ وَلَا كَثْرَةُ الْمَكْدِبِينَ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱). واژه «قِلَّةٌ» به معنای کم بودن و تقلیل است و واژه «كَثْرَةٌ» به معنای زیادبودن و تعداد بالاست.
- ۷ - واژه «اجْتَمَعَ» و واژه «افْتَرَقُوا». «فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا» [عَنِ عَلَى الْجَمَاعَةِ] (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۱۹۱ - ۱۹۲: خطبه ۱۴۷) واژه «اجْتَمَعَ» به معنای جمع شدند و واژه «افْتَرَقُوا» به معنای پراکنده شدند می‌باشد.

تشبیه

- در خطبه اول در جمله «فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ بِرِدُونِهِ وَزُودَ الْأَنْعَامِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱). برای مشتاق نشان دادن حج گزاران به خانه کعبه از دو تشبیه استفاده شده است. و ورود چهارپایانی که سراسیمه هستند، برای نوشیدن آب و هجوم کبوتران برای ورود به آبشخور تشبیه شده است.
- همچنین جملات «فَسَوَىٰ مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سَفْلَاهُنَّ مُوجًا مَكْفُوفًا وَعُلَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱)؛ دارای تشبیه بلیغ می‌باشد.
- در جمله «فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَضْعَفُ مِنْ خُثَالَةِ الْقَرْظِ وَ قِرَاصَةِ الْجَلْمِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۵۶: خطبه ۳۲). دنیا به تفاله برگ درخت سلم و رخده چیز افتاده از قیچی تشبیه شده است.

استعاره

- «لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفَطْنِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱).
استعاره: واژه غوص / مستعارله: کوشش / مستعارمنه: غوص / قرینه: دانایی
«فَطَرِ الْخَلَائِقِ بِقُدْرَتِهِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱).
استعاره: واژه فطر / مستعارله: آفرینش / مستعارمنه: شکافتن / قرینه: آفریده‌ها /
«عَزَّزَ غَرَائِزَهَا» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱).
استعاره: واژه غرر / مستعارله: قرار داد / مستعارمنه: غرر / قرینه: غرائز.
«أَجْزَىٰ فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱).
استعاره: سراج / مستعارله: خورشید / مستعارمنه: چراغ / قرینه: نوربخشی.

انسان در تراز نهج البلاغه

«مِنْهُمْ أَمَنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰ خطبه ۱).

استعاره: زبان ها/مستعارله: فرد نامه رسان/ مستعارمنه: زبان ها/ قرینه: ضمیر هم که مرجع آن فرشتگان می باشد.

«ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰ خطبه ۱).

"استعاره": واژه دمیدن/ مستعار له: افاضه کردن/ مستعار منه: دمیدن/ قرینه: گل بودن انسان.

۲ - سطح تفسیر

موقعیت متن

نقطه مهم در متون بیان شده، بیان امام علی علیه السلام در مورد آفرینش انسان و توصیف آنان می باشد و این نقطه زمانی به اوج می رسد که امام انسان ها را دسته بندی کرده و با این کار می توان ایده امام را در آموزش شیوه صحیح رفتار کردن و ایجاد زهد را مشاهده کرد، امام علی علیه السلام با بیان صفات مفسدان و نیکوکاران، در تلاش است انسان ها را دعوت کند تا از صفات مفسدان دوری کنند و با فراگرفتن صفات نیکوکاران در زمره آنان باشند. همچنین در پس کلماتی که امام در مورد آفرینش زمین بیان کرده است، قصد دارد کوچک بودن انسان را در مقابل دنیای هستی بیان کند تا انسان متوجه شود که تقوا و فروتنی در مقابل عظمت پروردگار بهترین راه سپاسگزاری می باشد. گفتمان امام علی علیه السلام در مقابل انسان در مقوله انسان شناسی همراه با ملایمت ها و تندى های متناسب با موقعیت بوده و تمامی این گفتمان با استفاده از شریعت و آیات قرآنی شکل گرفته است و در این زمینه همانند پیامبران عمل کرده است. همچنین امام در نظر دارد روح های کور و خفته انسان ها را بیدار کرده و آنها را به راه حق هدایت فرماید.

ب) بینامتنیت

۱ - «فَسَوَّيْ مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰ خطبه ۱). «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» (۱۹/بقره).

در این آیه، امام علی علیه السلام با استفاده از واژگان «سوی، سبع و سموات» از آیه قرآنی بهره مند گشته و این در حالت تأکیدی بر آیه قرآن می باشد.

۲ - «عَلَيْهِنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰ خطبه ۱). «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا»

(۳۲/انبیاء)

امام علی (علیه السلام) آسمان را همانند یک سقف می‌داند که حافظ انسان‌ها بوده و انسان را از اجرام آسمانی در پناه نگه می‌دارد و به نظر می‌رسد، آیه قرآن بدون تغییر در این خطبه وارد شده است.

۳ - «يُنْظِمُهَا ثُمَّ زِينَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱). «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (۶/صافات).

امام علی (علیه السلام) با استفاده از مشتقات زینة و کواکب ذهن مخاطب را به سمت آیه قرآنی می‌کشد.

۴ - «فَقَالَ سُبْحَانَهُ [لَهُمْ] اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱). «سَجَدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (۳۴/بقره).

امام علی (علیه السلام) با استفاده از نقل قول قرآن کریم، دقیقاً آیه را در این قسمت بیان کرده و از نظر ظاهر و معنا با آیه قرآن یکی می‌باشد.

۵ - «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۲۰: خطبه ۱). «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» (۱۵/اعراف). در این قسمت، امام با استفاده از واژه منظرین آیه مذکور را به ذهن مخاطب می‌رساند.

۶ - «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ»؛ «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (۹/سجده)

امام با استفاده از آیه قرآنی، در نظر داشته است مخاطب را با آیه قرآن و داستان موجود در آن سوره آشنا سازد و تنها تفاوت موجود در این میان، استفاده امام از ضمیر مونث «ها» می‌باشد، در صورتی که در قرآن از ضمیر مذکر استفاده شده است.

۷ - «بَقِيَ رَجُلٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۵۶: خطبه ۳۲). «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۳۰/نور).

استفاده از واژگان «غض» و «أَبْصَارَهُمْ» در این خطبه، ذهن مخاطب را به سمت آیه ۳۰ سوره سوق می‌دهد.

۸ - «تَلَىٰ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۱۹۱ - ۱۹۲: خطبه ۱۴۷). «يَتْلُوْنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (۱۲۱/بقره). استفاده از این جمله در خطبه نهج البلاغة، یادآور آیه ۱۲۱ سوره بقره می‌باشد.

۹ - «دَلِيلًا هُدَىٰ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (شریف رضی، ۱۳۹۰: ۱۹۱ - ۱۹۲: خطبه ۱۴۷). «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۹/اسراء).

در این قسمت، امام از اسلام به عنوان درست‌ترین و استوارترین راه استفاده کرده و همانند این جمله را در آیات قرآن مشاهده می‌کنیم.

۳ - سطح تبیین

گفتمان امام علی (علیه السلام) همواره در مسیر دعوت انسان‌ها به راه حق و بازگشت به فطرت پاک انسانی می‌باشد همچنین امام در نظر دارد با استفاده از متونی که حالت توصیه و وصیت دارند، می‌خواسته تا مردم از حضور ایشان استفاده کنند و راه درست زندگی را بیاموزند که چنین نشد و مردم کوفه در جهل و گمراهی پیشین باقی ماندند همچنین بیانات امام علی (علیه السلام) دارای هشدار نسبت به آینده است، درست زمانی که نمیتوان میان حق و باطل تفاوتی قائل شد و از امور دینی برای سودجویی استفاده می‌کنند. هشدار امام به مردم، در مورد حضور و روی کار آمدن حکومت بنی امیه بوده است که یکی از سیاه‌ترین دوره‌های موجود در سرگذشت اسلام می‌باشد. به وجود آمدن نیکو و پرورش یافتن آن در جامعه اسلامی، نیازمند رعایت اصول اسلامی می‌باشد، بنابراین، هرگاه انسان بتواند خود را به صفات گفته شده توسط مولا علی (علیه السلام) زینت دهد می‌تواند؛ شامل جنبه‌های انسان‌شناسی و سپس خداشناسی گردد، زیرا در حدیثی، امام (علیه السلام) لازمه خداشناسی را در ابتدا خودشناسی می‌داند.

نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان بیانات امام علی (علیه السلام) در مورد انسان‌شناسی باعث میشود به زوایای پنهان گفتمان دست یافت و از چگونگی بیان آنها مطلع شد. همچنین تحلیل سطوح گوناگون تحلیل گفتمان نشان می‌دهد:

۱ - امام علی (علیه السلام) در بیان مطالبی که مربوط به آفرینش انسان و بیان راه‌های انسان‌شناسی، می‌باشد از بیان‌های منفی و مثبت استفاده کرده است. اسلوب‌های جمله نشان می‌دهد، مطالبی که مربوط به آفرینش انسان می‌دهد و ممکن است در طول زمان مورد شبهه قرار گیرد بنابر این امام (علیه السلام) گفتمانی را برگزیده است که در تمامی دور آنها قابل استناد و بررسی باشد.

۲ - امام علی (علیه السلام) با برشمردن ویژگی انسان‌های نیکو، سعی در تشویق انسان‌ها به انجام کارهای نیکو و پیوستن به زمره انسان‌های با تقوا را دارد همچنین سرانجام انسان‌های بدکار و مفسد را بیان می‌کند تا به آنان هشدار داده باشد نهایت زندگی سرانجام بدی دارند.

۳ - استفاده از استعاره در سطح متن، باعث شده است تصویرپردازی‌ها بسیار به ذهن نزدیک شود تا انسان بتواند آن را به صورت محسوس و ملموس درک کند.

۴ - تحلیل گفتمان فرکلاف دارای سه سطح می‌باشد و با توجه به اینکه نهج البلاغه سال‌ها

پیش از نظریات مدرن نگاشته شده است، ولی با بررسی متن به سطح بالای بلاغت امام علی دست پیدا می‌کنیم که با زیبایی و هنرمندی تمام، در موقعیت‌های گوناگون، کلام را مطابق با حال تنظیم کرده و زیبایی‌های متن کاملاً در کلام ایشان مشهود است.

۵ - راهنمایی‌ها و بیانات امام علی علیه السلام، در راستای قرآن و وحی بوده و می‌توان از بینامتنیت موجود در میان بیانات ایشان و قرآن به این نتیجه رسید.

منابع

﴿قرآن کریم﴾.

﴿آقا گل زاده، فردوس، (۱۳۸۶)، «تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات»؛ مجله ادب پژوهی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۷ - ۲۷.

﴿پاشازانوس، احمد، جعفری، روح الله، (۱۳۹۴)، «تحلیل گفتمان انتقادی خطبه زیاد بن ابیه معروف به الخطبة البتراء با استفاده از الگوی فرکلاف»؛ پژوهش نامه نقد ادب عربی، دوره ۶، شماره ۱، صص ۳۹ - ۶۵.

﴿رضی، شریف، (۱۳۹۰)، «نهج البلاغه»؛ ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات ظهور.

﴿فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، «تحلیل انتقادی گفتمان»؛ ترجمه فاطمه شایسته پیران، تهران: طبع و نشر.

﴿میلز، سارا، (۱۳۸۲)، «گفتمان»؛ ترجمه فتاح محمدی، چ اول، زنجان: هزاره سوم.

﴿یورگنسن، ماریانه، فیلیپس، لویییز، (۱۳۹۱)، «نظریه و روش در تحلیل گفتمان»؛ ترجمه هادی جلیلی، چ ۲، تهران: نشر نی.

بررسی و تحلیل سلامت معنوی از دیدگاه نهج البلاغه

یزدان تاتاری^۱، غلامحسن پناهی^۲

چکیده

سلامت معنوی قادر است، فرد را در برابر بسیاری از بیماری‌ها و مشکلات روانی مصون نگه داشته و امنیت و آرامش روحی و روانی را به وی اعطا کرده و در نهایت جامعه را سالم نگه دارد. سلامت معنوی ناشی از اعتقادات و ارتباط انسان با خالق خود است؛ لذا می‌توان گفت، مفهوم سلامت معنوی همانا شناخت خالق، دوست داشتن او و تلاش برای دست یافتن به مقام قرب اوست. هدف مقاله حاضر، بررسی و تحلیل سلامت معنوی از دیدگاه نهج البلاغه است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمدنی متعالی پایه‌ریزی کرد که هدف آن نجات انسان در تمامی عرصه‌های مادی و معنوی بود. تمدن علوی که در حقیقت استمرار تمدن نبوی است، جلوه‌ای کامل از تمدن عظیم قرآنی می‌باشد و تاکنون جایگزینی نداشته است زیرا پدیده‌ای الهی بوده و با مهندسی نظام هستی هماهنگ است و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن را در يك فرایند، نظام‌سازی و دولت‌سازی عملیاتی نموده است. از آن جا که نظام‌سازی همه جانبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر محوریت کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، بنیادی معنوی دارد و نظام‌سازی اجتماعی ایشان نیز از این قاعده مستثنی نیست. این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی و از دریچه نهج البلاغه به بررسی سلامت معنوی و آسیب‌های توسعه‌ی معنویت در جوامع اسلامی از دیدگاه نهج البلاغه پرداخته و حاصل آن مؤلفه‌های: ترک معنویت و عبودیت، جدایی از

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد گروه علوم تربیتی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، نویسنده مسئول.

۲. استادیار، دانشگاه فرهنگیان.

انسان در تراز نهج البلاغه

پیشوای معنوی (انسان کامل)، مادی شدن نگرش دینی، انقطاع معنویت، دین در خدمت بشر، معنویت منهای عقلانیت، تجمل گرایی، فقر مادی و معنوی است.

"واژگان کلیدی": امام علی علیه السلام، سلامت معنوی، معنویت، نهج البلاغه.

۱ - مقدمه

یکی از موضوعات مهم در زندگی بشر، برخورداری از سلامتی در زندگی است. مفهوم سلامت در ابعاد گوناگونی می تواند مطرح شود و یکی از این ابعاد، بعد سلامتی معنوی است. در دنیای امروز در بین اندیشمندان این حوزه، موضوع سلامتی معنوی از جایگاه مهمی برخوردار است. بنا به اهمیت این موضوع در جهان امروز، برخی از نظام های آموزشی به آموزش معنویت در برنامه های درسی خودشان روی آورده اند تا از طریق آن بتوانند افراد را در رسیدن به سلامتی معنوی کمک کنند (پالمر، ۲۰۱۰: ۹). در دوران گذشته مفهوم سلامتی صرفاً به یک یا چند بعد از جمله، سلامتی جسمی و یا ایمنی از خطرات اجتماعی و بلایای طبیعی محدود می شد، ولی امروزه سلامتی قلمرو گستردهای پیدا کرده و سلامت معنوی بخش مهمی از آن محسوب می شود.

سلامت معنوی، به عنوان یکی از ابعاد مهم سلامتی انسان، ارتباط هماهنگ و یکپارچه را بین قوای داخلی انسان و نوع تعامل وی با محیط بیرون از زندگی فراهم می کند و با ویژگی های نظیر ثبات در زندگی، صلح، تناسب و هماهنگی، احساس ارتباط نزدیک با خویشتن، خدا، جامعه و محیط مشخص می شود (سید فاطمی و همکاران، ۱۳۹۳). سلامت معنوی خود دایره وسیع تری دارد و اصولاً جوامع سکولار تمایل به یکسان فرض نمودن معنویت با مذهب دارند (ویلسون، ۲۰۱۰: ۲۲). در هر حال برخی از فرق و مذاهب دیگر هم مدعی رساندن پیروان خود به آرامش و سلامتی معنوی هستند؛ اما آنچه در این نوشتار مدنظر است، سلامتی معنوی از نوع ارتباط با خدا، انس و الفت با خالق و نیز هم زیستی توأم با صلح و آرامش، تعامل صحیح با مخلوقات خداوند و احساس رضایت و خشنودی در خود از طریق ارتباط با خدا است. بوی وین از جمله پژوهشگران حوزه سلامت معنوی یک طرح دو بعدی عمودی و افقی را برای سلامتی معنوی ارائه کرده است که در آن بر نقش مذهب و معنویت در زندگی انسان تأکید شده و معتقد است که زندگی انسان در پرتو ارتباط انسان با خالق خود برای وی معنی پیدا می کند (بوی وین، ۱۹۹۹).

نوشتار حاضر، با توجه به طرح دو بعدی عمودی و افقی بوی وین که در آن ارتباط

عمودی ناظر به ارتباط انسان با خدا و ارتباط افقی ناظر به ارتباط انسان با خود است، در جستجوی احصاء و استخراج روشهایی برای سلامت معنوی بوده و در تلاش است تا بتواند مطابق با دیدگاه امام علیه السلام در نهج البلاغه الگوی مفهومی برای سلامتی معنوی استخراج کند. امید است خوانندگان با مطالعه این نوشتار به فهم منسجم الگوی مفهومی سلامت معنوی مبتنی بر دیدگاه نهج البلاغه دست یافته و جامعیت این الگو را در مقایسه با دیگر الگوها درک کنند.

۲ - اهمیت و ضرورت موضوع

سلامت معنوی اصطلاحی است که در دانش جدید پزشکی در بازه زمانی سال ۱۹۷۹ میلادی توسط بهداشت جهانی به عنوان رکن چهارم سلامت مطرح گردید و در معاهده کپنهاگ برای توسعه اجتماعی مورد توافق دولت‌های اروپایی قرار گرفت (فرهنگستان علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۱).

هرچند از طرح موضوع سلامت معنوی بیش از پنج دهه می‌گذرد ولی همچنان ابعاد این رکن بسیار با اهمیت ناشناخته باقی مانده است؛ به همین دلیل هرکس با توجه به پارادایم حاکم و مبتنی بر جهان بینی خود سعی کرده است تعریفی ارائه دهد و مؤلفه‌های آن را بیان کند ولی تاکنون اتفاق نظری پدید نیامده است؛ شاید بتوان گفت دلیل اصلی عدم توافق مربوط به وجود دیدگاه‌های متنوعی باشد که در باب واژه «سلامت» و واژه‌های «معنوی» و «معنویت» وجود دارد. در این پژوهش به بررسی و تحلیل سلامت معنوی از دیدگاه نهج ابلاغه پرداخته خواهد شد.

نهج البلاغه، مجموعه‌یی ارزشمند از سخنان امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است. این کتاب، پس از قرآن اهمیت خاصی در میان مسلمانان، به ویژه پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام دارد. سخنان امام علی علیه السلام تنها متعلق به زمانی که ایشان زندگی می‌کرده‌اند، نیست؛ بلکه نسخه‌یی شفاف‌بخش برای همه‌ی قرن‌ها و زمانها است. درمان بسیاری از دردها و رنج‌های انسان کنونی را می‌توان در سخنان حیات‌بخش ایشان در نهج البلاغه جستجو کرد. امام، خود در این باره فرموده‌اند: « همانا ما امیران سخن هستیم؛ درخت سخن در ما ریشه دوانده و شاخه‌های آن بر ما سایه افکنده است » (نهج البلاغه، ۴۷۱: ۲۰۰).

راز این شفاف‌بخشی را در ارتباط و اتصالی باید دانست که این شخصیت بزرگ با خداوند داشته است؛ و از طرفی، هماهنگی و همراهی ایشان با فرستاده‌ی خداوند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

انسان در تراز نهج البلاغه

زمینه‌یی شده تا ایشان از علم و دانش پیامبر ﷺ بهره‌مند گردند و پس از پیامبر ﷺ، جهانیان را از اندیشه و حکمت‌های خود بهره‌مند سازند. اگر در دنیای امروز از سلامت و بیماری سخن گفته می‌شود و دایره‌ی آن را در بدن و کالبد انسان جستجو می‌کنند، امام علی (علیه السلام) آن را در محدودهٔ جسم خلاصه نمی‌کنند و روح را نیز مشمول سلامت و بیماری می‌دانند و حتی بیماری قلبی (روحی) را سخت‌تر و دردناک‌تر از بیماری جسم می‌دانند. اگر برای دنیای معاصر، آرامش اهمیت پیدا کرده و آن را در ماده و اثر برخاسته از آن، دنبال می‌کند، امام (علیه السلام) آن را در دایرهٔ حق جستجو می‌کند و می‌فرمایند: «آرامش خود را تنها در حق جستجو کن و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیندازد (همان، ۲۴۷)». اگر در اندیشه‌ی بشر امروز، سلامت و عافیت به جسم و تن اختصاص یافته، امام آن را فراتر از بدن می‌دانند و سلامت از گناه را نیز یکی از جنبه‌های سلامت می‌دانند (همان، ۲۹۹)، به امید آنکه بشر امروز معرفت و بهرهٔ بیشتری از این نسخهٔ شفابخش بیابد.

واژهٔ «معنوی» و واژهٔ «معنویت» و نیز ترکیب واژهٔ سلامت و معنویت (سلامت معنوی)، در نهج البلاغه به کار برده نشده است، بنابراین برای تعیین محدودهٔ سلامت معنوی در این کتاب شریف، نیازمند دقت و تحلیل در واژگان مزبور خواهیم بود تا در نتیجه ما را در پیدا کردن مصداق‌هایی از مفهوم سلامت معنوی یاری رساند. در عین حال واژهٔ سلامت و هم‌خانواده‌های آن و نیز لفظ‌هایی هم‌معنا با سلامت، همچون «عافیت» و «صحت»، در نهج البلاغه مورد استفاده قرار گرفته که می‌تواند مسیر تحقیق را در رسیدن به نتیجه نهایی هموار کند.

۳ - روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش از نوع تحلیلی - توصیفی می‌باشد که برای تحلیل داده‌ها، از روش تحلیل محتوای آشکار و ضمنی؛ و برای استخراج ویژگی‌های ساختاری مفهوم سلامت معنوی در متون نهج البلاغه، از بررسی محتوایی روایات و خطبه‌های مطرح شده در حوزه سلامت معنوی استفاده شده است.

۴ - یافته‌ها

۴-۱ - مفهوم سلامت معنوی

سلامت به معنای بی‌عیب شدن، امنیت، رهایی یافتن، رستگاری، عافیت، نجات، خلاص

شدن از بیماری، شفا، صلح و آرامش می‌باشد (عمید: ۱۳۷۲، ۱۲۲۶). از نظر ابن سینا صحت و سلامت ملکه یا حالتی است که هر یک از جوارح و اعضای انسانی کار مربوط به خود را درست انجام دهند (تهانوی: ۱۹۹۶، ۱۰۲۶). سازمان جهانی بهداشت در تعریف سلامت چنین می‌گوید: سلامت عبارت است از تأمین رفاه کامل جسمی، روانی و اجتماعی، نه فقط نبودن بیماری و نقص عضو، به این ترتیب کسی که صرفاً بیماری جسمی نداشته باشد، نمی‌توان فرد سالمی دانست؛ بلکه شخص سالم کسی است که از سلامت روح نیز برخوردار بوده و از نظر اجتماعی نیز در آسایش باشد (طاهری: ۱۳۸۸). معنویت حاکی از تمایل روحی انسان برای جستجوی معنای زندگی از طریق ارتباط با امر قدسی است» (حسنی بافرانی: ۱۳۹۲: ۴۴۹). و معنوی چیزی است که منسوب به معنی، باطنی و حقیقی است (عمید: ۱۳۷۲، ۱۲۲۶). «امروزه طیف وسیعی از تعاریف برای معنویت وجود دارد. از عالی‌ترین رابطه انسانی تا جستجوی یک معنای وجودی، تا بعد متعالی انسان، تا نظرات و رفتارهای شخصی که حس تعلق به یک بعد متعالی یا چیزی فراتر از خود را بیان می‌کند (دماری: ۱۳۸۸، ۷۶). «این واژه از کلمه لاتین spiritus به منی نفس از ریشه spirare به معنی دمیدن با نفس کشیدن می‌آید. در ترجمه‌های لاتین عهد جدید spiritualis شخص معنوی کسی است که زندگی‌اش تحت امر یا نفوذ روح القدس یا خداست» (ولف: ۱۳۸۶، ۳۸).

سلامت معنوی در لغت به مفهوم امنیت حقیقی، آرامش باطنی (روح) و اصطلاحاً به حالتی گفته می‌شود که فرد یا جامعه از ارتباطی سالم با عالم معنی و حیات حقیقی برخوردار باشند (امیدواری، ۱۳۸۷، ۱۷). تاریخچه سلامت معنوی در اسلام با تاریخ اسلام و نزول وحی عجین است «از نظر قرآن، معنویت پایه تکامل است» (مطهری: ۱۳۷۷: ۲۵۸). در فرهنگ قرآن خاستگاه سلامت معنوی قلب است و تعبیر قرآنی حیات طیبه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (۹۷/نحل)؛ و قلب سلیم» (إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (۸۴/صافات) از مصادیق آن است. سلامت معنوی در فرهنگ اسلامی یک نگاه زیرساختی، حد اکثری و غیر ابزاری است و در عرض سلامت جسمی، دربرگیرنده تمام ابعاد زندگی است. در این نگاه درمان جسمی بیماران فقط یک بعد از سلامت معنوی است و در واقع سلامت معنوی در خدمت همه ابعاد سلامت جامعه است. و جدای از آن دارای هویت و شخصیت مستقل است (ابوالقاسمی: ۱۳۹۱: ۴۵). در الهیات اسلامی رابطه معنویت و سلامت به نحوی کامل مضبوط و ثبت است. بر اساس معرفت اسلامی معنویت گوهر اصلی دینداری، پایه سلامتی جسم و روح و زیربنای عبادات و روابط اجتماعی است (محقق داماد: ۱۳۸۹: ۴۱). بر پایه فرهنگ انسان ساز اسلامی الودگی به گناه و رذالت‌های اخلاقی و به اصطلاح بیماری دل در مقابل تقوای دل و سلامت معنوی مطرح است و انسان سالم در

انسان در تراز نهج البلاغه

تعریف اسلامی آن علاوه بر معیارهای شناخته شده مجامع علمی روز، آراسته به آرایه‌های معنوی و به دور از آلودگی‌های روحی و از جمله گناه است (اصفهانی، ۱۳۸۴: ۴۱۹).

پس از تبیین مفاهیم مرتبط با سلامت معنوی، سعی خواهد شد تصویر کلی از سلامت معنوی با نگرش اومانیستی و اسلامی‌ارایه شود. با عنایت به آنچه بیان گردید سلامت معنوی در نگرش دینی با سلامت معنوی در نگرش غیر دینی متفاوت است چون نگاه دینی مبتنی است بر جهان بینی توحیدی و الهی و در این دستگاه نوع نگاه به بلوک‌های سازنده سلامت معنوی متفاوت است ولی در نگاه مادی و اومانیستی مبتنی است بر جهان بینی غیرتوحیدی و بعضاً غیرالهی به همین دلیل سلامت معنوی معنا و رویکرد متفاوتی پیدا می‌کند.

در این بخش از نوشتار تلاش خواهیم کرد به دو نگرش کلی پیرامون سلامت معنوی بپردازیم.

الف - سلامت معنوی در نگاه اومانیستی

در نگاه مادی و اومانیستی، انسان موجودی است تکساختی که از ماده تشکیل شده است و تمامی احساسات و عواطف و حتی مسائل روانی و معنوی در این دیدگاه نوعی ارتباط و علاقه با بعد مادی انسان پیدا می‌کند. به همین دلیل معتقدند، ریشه مسائل روانی؛ در جسم و عصب انسان‌ها نهفته است و اگر سخنی هم از معنویت به میان می‌آید با معنویتی که در نگاه دینی مطرح است کاملاً متفاوت می‌باشد. در این نگاه، معنویت تنها شامل هنجارها، عکس‌العمل‌ها و عناصری می‌گردد که با استفاده از آن می‌توان روان بیمار را تحت تأثیر قرار داد تا بتواند در مقابل بیماری‌های جسمی مقاومت کند. حال آن عناصر می‌تواند حقیقی باشد یا غیرحقیقی، اصیل باشد یا غیراصیل، خرافی باشد یا غیرخرافی.

ب - سلامت معنوی با نگرش دینی

همان‌گونه که اشاره شد در نگاه مادی و اومانیستی يك نگاه حذاقلی به سلامت معنوی وجود دارد و تنها به عنوان يك ابزار در اختیار درمان جسمی بیماران قرار می‌گیرد. علاوه بر آن که معنویت در آن نگاه الزاماً منشأ غیرمادی و قدسی ندارد و شامل هر عنصر معنوی است که بتواند در بهبود بیماران مؤثر باشد ولی در نگاه دینی، علاوه بر آنچه در نگاه غیردینی مطرح می‌باشد، برای سلامت معنوی جایگاه وسیع‌تر و گسترده‌تری را قائل است. چون سلامت در این نگاه شامل فقط جسم انسانی نیست چون انسان علاوه بر جسم دارای روح هم می‌باشد و

عقیده دارد همان گونه که جسم مریض می‌گردد روح هم مریض می‌گردد و همان گونه که درمان جسم نیازمند پزشک و دارو و تجویزهای خاص می‌باشد روح انسان نیازمند پزشک و دارو می‌باشد. در این نگاه سلامت معنوی علاوه بر آنکه می‌تواند در خدمت سلامت جسمی قرار بگیرد دارای هویت و شخصیت مستقل نیز می‌باشد.

۲- ۴. سلامت معنوی جامعه در نهج البلاغه

از دیدگاه امام علی علیه السلام تقوا و خویش‌تنداری عامل مهم سلامت معنوی افراد است. ایشان می‌فرمایند «بیماریهای روان و جان خود را با تقوا درمان و خود را آماده سفر آخرت کنید» (خطبه ۱۹۱). همچنین ایشان عفو و گذشت و پرهیز از کینه توزی از مردم را وسیله‌ای برای حفظ سلامتی معنوی میدانند و می‌فرمایند: «چون خشم گیرم، کی آن را فرونشانم؟ در آن زمان که قدرت انتقام ندارم که به من بگویند چون صبر کنی بهتر است یا آنگاه که قدرت انتقام دارم؟ که به من بگویند: اگر عفو کنی خوب است» آموزه‌های مذهبی دین مبین اسلام به ویژه قرآن کریم، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و دیگر سخنان گهربار از ائمه اطهار علیهم السلام به منظور تحقق بخشی به یک حیات معقول در زندگی انسان در پرتو تقویت رابطه انسان با خدا و نیز اصلاح رابطه انسان با خود، طبیعت و دیگر انسان‌ها، تلاش می‌کنند تا انسان را به یک زندگی سالم و سرشار از معنویت رهنمون سازند (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۵: ۲۸۲).

با توجه به اهمیت تعمق در دیدگاه امام علی علیه السلام و نیز جایگاه سلامت معنوی در زندگی انسان، آسیب‌های معنوی جامعه از دیدگاه آن حضرت بررسی می‌شوند: آسیب‌های معنوی جامعه در حوزه فقر از ناحیه فقر مادی و جنبه منفی فقر معنوی است.

فقر مادی

اگر حکومت اسلامی می‌خواهد برای رشد و تکامل انسانی برنامه ریزی کند. اصالتاً باید به ابعاد معنوی و روحانی وجود بشر توجه پیدا کند و در مرحله اول موانعی را که در راه تعالی روحانی بشر به سوی خدا را سد کرده‌اند از سر راه بردارد و از جمله این موانع فقر مادی است. بنابراین، اولاً توجه به از بین بردن فقر مادی امری تبعی است نه اصلی و ثانیاً هدف از آن دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه. بنابراین، آموزش و فرهنگ در خدمت رفع محرومیت‌ها و از بین بردن فقر قرار نمی‌گیرد، بلکه مبارزه با فقر در خدمت اعتلای معنوی و فرهنگی است (آوینی، ۱۳۹۰).

از راهبردهای امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت، پرداختن به مقوله رفاه عمومی، فقرزدایی،

انسان در تراز نهج البلاغه

توازن اقتصادی و عدم تمرکز ثروت در جامعه است. امام علیه السلام فقر مادی را زمینه انجام گناه و دوری از معنویت معرفی می‌کند: «وَإِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ» (دشتی: ۱۳۸۸: ۳۷۲)؛ هرگاه بی‌نیاز در بخشش بخل ورزد، تهیدست آخرت خویش را به دنیا فروشد. زیرا هر گاه اغنیا به وظایف خود در برابر نیازمندان عمل نکنند فقرا سد تقوا را شکسته و آلوده‌ی انواع گناهان، امثال سرقت و غارت، خیانت در امانت و... می‌شوند (مکارم شیرازی: ۱۵/ ۱۳۹۰: ۹۷).

سستی در دین، نقص در عقل، و ایجاد دشمنی را از دیگر آسیب‌های معنوی فقر بر پیکره افراد جامعه می‌داند: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقَصَةٌ لِلدِّينِ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ» (دشتی: ۱۳۸۸: ۳۱۹)؛ از فقر به خدا پناه ببر، که همانا فقر، دین انسان را ناقص، و عقل را سرگردان، و عامل دشمنی است.

به یقین منظور از فقر در این کلام نورانی، فقر مادی است. این که چگونه فقر مادی سبب نقصان دین می‌شود دلیلش روشن است، زیرا انسان تحت فشار فقر ممکن است تن به گناهای بدهد و برای به دست آوردن مال، فکر حلال و حرام آن نباشد و یا تحت عنوان ضرورت و اضطرار بعضی از محرمات را برای خود حلال بشمارد. این احتمال نیز هست که فقر گاهی سبب تزلزل اعتقاد انسان به خدا می‌شود، زیرا از يك سو شنیده است که خدا رزاق و روزی رسان است و رزق همه را تضمین کرده و از طرف دیگر خود را در فقر و تنگدستی می‌بیند و این مایه سوءظنش به خدا و وعده‌های الهی می‌شود. بنابراین هم نقص اعتقادی و هم نقص عملی دامن فقیر را می‌گیرد به خصوص اگر انسان کم ظرفیت و پایه‌ی اعتقادات او سست باشد. اضافه بر این، از نظر اخلاقی نیز گرفتار مشکل می‌شود، زیرا کینه و حسد و بخل و صفات دیگری از این قبیل دامن فقیر را در بسیاری از اوقات می‌گیرد. اما اینکه عقل را مشوش می‌سازد نیز به تجربه ثابت شده است که افراد گرسنه و فقیر هر چند عقل نیرومندی داشته باشند توان فکر کردن و اندیشیدن را از دست می‌دهند و حتی گاه در مسائل ساده زندگی گرفتار اشتباه می‌شوند و قدرت بر تفکر و تصمیم‌گیری را به دلیل فقر و پیریشانی از دست می‌دهند. جمله «دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ» موجب بدبینی می‌گردد دارای دو تفسیر است: نخست اینکه مردم از چنین شخصی فاصله می‌گیرند و حتی او را مزاحم خود تصور می‌کنند و دیگر اینکه او هم از مردم فاصله می‌گیرد، چرا که بسیاری از اوقات فکر می‌کند مردم اسباب فقر او را فراهم کرده‌اند و حق او را خورده و او را بر خاک سیاه نشانده‌اند، بنابراین از دو سو خشم و ناخرسندی حاصل

می‌شود (مکارم شیرازی: ۱۴/۱۳۹۰: ۵۸۷).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فقر را مرگ بزرگ‌تر معرفی می‌کند: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ فَقْرٌ مَرگ بزرگ است» (دشتی: ۱۳۸۸: ۱۶۳)؛ تعبیر المَوْتُ الاکبَر: مرگ بزرگ‌تر اشاره به این است که انسان به هنگام مرگ حداقل از مشکلات این جهان آسوده می‌شود در حالی که فقری که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند گویی پیوسته در حال جان دادن است. بنابراین همان گونه که ما به هنگام بیماری و تهدید به مرگ جسمانی به دنبال طبیب و درمان به هر سو می‌رویم، به هنگامی که فقر دامان فرد یا جامعه را می‌گیرد نیز باید برای نجات از آن تلاش و کوشش کنیم (مکارم شیرازی: ۱۳/۱۳۹۰: ۳۳۲).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در همین راستا مبارزه گسترده‌ای را با فقر آغاز کرد: زیرا از دیدگاه آن حضرت محرومان و فقرا احساس حقارت کرده، شخصیت آنان لکه دار می‌شود و موجب تقلید کورکورانه آنان می‌گردد: «اللَّهُمَّ ضِنِّ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبْدُلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ» (دشتی: ۱۳۸۸: ۲۲۵)؛ خدایا آبرویم را با بی‌نیازی نگهدار، و با تنگ‌دستی شخصیت مرا لکه دار مفرما.

و به سبب همین آثار مخرب فقر در جامعه، امام علی (علیه السلام) نه تنها در گفتار بلکه در عمل فقر و محرومیت زدایی را در برنامه اصلاحات اجتماعی خود پیاده کرد آن گونه که فرمود: «مَا أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ أَذْنَاهُمْ مَنْرَلَةٌ لِيَأْكُلَ الْبُرُّ وَيَجْلِسَ فِي الظَّلِّ وَيَشْرَبَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ»؛ همه مردم کوفه از رفاه برخوردار هستند، پایین‌ترین آنها (فقرترین) نان گندم می‌خورند و سرپناه مناسب دارند و از آب سالم (فرات) می‌نوشند.

فقرزدایی تنها به مرکز خلافت اختصاص نداشت بلکه امام (علیه السلام) به همه فرمانداران خود دستور داده بود از اموال بیت‌المال در اختیار تهیدستان قرار دهند:

«وَأَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ، مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْمَقَاقِرِ وَالْخَلَّاتِ» (دشتی: ۱۳۸۸: ۶۷)؛ در مصرف اموال عمومی که در دست تو جمع شده است اندیشه کن، و آن را به عیال‌مندان و گرسنگان پیرامونت ببخش، و به مستمندان و نیازمندی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان (منتظر القائم: ۱۳۹۱: ۲۵۵).

فقر معنوی:

انسان از فقر و کمبود به طور طبیعی گریزان است؛ اگر احساس نقص و فقر در يك گوشه‌ی زندگی خود می‌کند، تا حد امکان تلاش می‌کند که آن نقص را تکمیل و آن فقر را برطرف سازد. چیزی که هست نقص‌ها و فقرهای مادی خیلی واضح و محسوس است، برخلاف فقرها و

نقصهای معنوی. مثلاً فقر مالی را همه کس حس می‌کند و از این رو طبعاً تلاش می‌کند با این نوع فقر مبارزه کند و گاه این تلاش به حد افراط می‌رسد و به صورت حرص و طمع در می‌آید و منشأ خرابی‌ها و ظلم‌ها و حق‌کشی‌هایی در اجتماع می‌گردد. و همچنین فقر شأن و حیثیت، هر کسی زود می‌فهمد که چقدر در جامعه آبرو و حیثیت دارد و چقدر از این لحاظ کسری دارد و لهذا دائماً در فکر جبران این کسریها برمی‌آید. و همچنین است فقر و نقص‌های عضوی و اندامی. ولی فقرهای معنوی از قبیل فقر در تربیت و ادب، کمتر برای خود شخص قابل ادراک است. کسی که فاقد ادب معاشرت و اخلاق انسانی و تربیت صحیح اجتماعی است خودش کسری خودش را از این لحاظ نمی‌فهمد، خصوصاً اگر اخلاق زشت وی در روحش رسوخ یافته باشد و به اصطلاح ملکه شده باشد؛ و به ویژه اگر آن سبک اخلاق در اجتماع هم معمول و شایع باشد، دیگر در این صورت آن خلق زشت در نظر او مستحسن و قابل دفاع است و همیشه از طرز رفتار خودش و هم مسلکانش حمایت هم می‌کند. و از همین قبیل است فقر علمی و فکری. آدم جاهل و کم‌خرد چیزی را که هرگز احساس نمی‌کند همان جهالت و کم‌خردی است (مطهری: ۱۳۷۷: ۱۹۲).

فقر فرهنگی

فقر فرهنگی از بنیادی‌ترین عوامل توسعه نایافتگی است که با وجود آن، بسیاری از اظهار نظرهای جاهلانه، علمی و صحیح جلوه داده می‌شود که با سیاست‌گذاری‌های غلط و خودسرانه جامعه را سردرگم می‌کند و اختلاف در اهداف را به وجود می‌آورد. فقر فرهنگی و جهل به خودکامگی، انحصار، افزایش سلطه جاهلان و فریب کاران، دوری از دانش، جدایی از رشد و پیشرفت، مصرف‌گرایی، خودباختگی، برداشت‌های ناصواب از پدیده‌ها، نبود آینده‌نگری، وابستگی، نظر به مظاهر فریبنده و غلط می‌انجامد (صفا: ۱۳۸۶: ۳۹). به عبارتی جامعه‌ای که نتواند در بعد معنوی تمدن خویش، زایش، بالش و پویایی ایجاد کند، دچار فقر فرهنگی و انحطاط شده است. از نگاهی دیگر، فقر فرهنگی را می‌توان فقر آگاهی‌های لازم دانست. حب دنیا، مقام، شهوت، ثروت، و ریاست، فساد اخلاقی، طمع، تملق و چاپلوسی، تعصب ناپسند، خودپسندی، لجاجت ورزی، انکار علم و پیشرفت‌های علمی، خودداری از دانش‌پژوهی و پای‌بندی به سنت‌ها و روش‌های نابخردانه نیاکان، در این حیطه معنا می‌یابد. فقر فرهنگی را می‌توان شدیدترین نوع فقر دانست (عرفان: ۱۳۸۴) فقر فرهنگی رشد و تعالی جامعه را متوقف می‌کند. معنویت در چنین جامعه‌ای از جایگاه ضعیفی برخوردار است زیرا فقر خرد و اندیشه

صحیح ناشی از دنیا طلبی و حب جاه مقام مانع از حرکت انسان‌ها در مسیر معنویت که همان جاده توحیدمحوری و رضای خداوند است، می‌شود از همین روست که رسول الله ﷺ این نوع فقر را شدیدترین نوع فقر معرفی می‌کند: «لا فقر أشد من الجهل» (پاینده: ۱۳۹۱: حدیث ۲۵۰۵).

فساد اخلاقی

شاید بتوان گفت فساد اخلاقی به نوعی در بردارنده تمام مصادیق فقر فرهنگی است زیرا تمام مؤلفه‌های فقر فرهنگی را می‌توان در این مقوله جای داد. البته یکی از علل فساد اخلاق در جامعه فقر مادی ناشی از اقتصاد بیمار است. در نگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) سقوط يك جامعه به خاطر سقوط هنجارهای اخلاقی و پیشرفت آن به خاطر همین هنجارهاست (دشتی، ۱۳۸۸: خ ۲۲۳ و ۱۳ و ...). طمع، و تملق چاپلوسی که در نتیجه حب دنیا و جاه و مقام بروز می‌کند از جمله مفاسد اخلاقی هستند که در بستر جامعه نمود بیشتری دارند و خود منشأ بسیاری از مفاسد دیگر می‌شوند:

طمع

طمع تمایل نفس به چیزی از روی آرزوی شدید و آزمندی است (راغب اصفهانی: ۱۳۷۴)؛ «گاه تصوّر می‌شود که «طمع» ذاتاً نه خوب است و نه بد، بلکه هر گاه متعلّق طمع، ناپسند و رذیله باشد، طمع به آن نیز ناپسند خواهد بود، مانند طمع به ثروت اندوزی، مقام، شهوت و... اما هر گاه متعلّق طمع، امر پسندیده و ممدوح باشد، طمع به آن نیز پسندیده و مطلوب خواهد بود، مانند طمع به مغفرت الهی، کسب فضائل، صفات نیک، بهشت» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۰۹). مقصود ما در این مقال جنبه مذموم آن یعنی «توقع داشتن در اموال مردم است» (نراقی: ۱۳۸۷: ۳۷۴)؛ و نقطه مقابل آن استغنا است نه قناعت زیرا نقطه مقابل قناعت حرص است. استغنا یعنی روحیه بی‌نیازی از آنچه در دست مردم است (ذوالفقاری: ۱۳۹۰: ۴۸).

«اگر کسی به آنچه خدا برای او مقدّر کرده راضی نباشد، چشم طمع به مال، یا مقام دیگران خواهد دوخت و برای جلب توجّه و بهره‌مندی از وی ناگزیر است در برابرش خضوع کرده و زبان به اظهار فقر و درماندگی خود و تعریف بی‌جا و تملّق و چاپلوسی از او بگشاید تا دل او را به دست آورد و از او بهره‌مند گردد. در این حالت، انسانیت انسان و شخصیت او پایمال می‌گردد و موجب ذلّت و خواری او خواهد شد. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الطامعُ فی وثاقِ الذلِّ»؛ طمع‌کار همواره زبون و خوار است (ذوالفقاری: ۱۳۹۰: ۱۰۸)؛ چنین شخصی دیگر نمی‌تواند بهره‌ای از معنویت داشته باشد. زیرا: «نیازمندی به افراد دیگر نوعی رقیّت و بردگی است اما نه بردگی تن بلکه بردگی روح است. بردگی معنوی است،

انسان در تراز نهج البلاغه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ»؛ طمع، بردگی همیشگی است، (دشتی: ۱۳۸۸: ج ۱۸۰)؛ یعنی از بردگی بدتر، طمع داشتن است. بنابراین می‌توان فهمید که غیر از بردگی تن، یک بردگی دیگر هم هست در عین اینکه تن انسان آزاد است» (مطهری: ۱۳۶۷: ۲۷).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرنوشت طمعکاری که با حرص و ولع به دنبال چیزی می‌رود و خود را به آب و آتش می‌زند و پیش از آن که به آن برسد هلاک می‌گردد به کسی تشبیه می‌کند که عطش شدیدی به او روی آورده، هنگامی که به آب می‌رسد با حرص و ولع چنان می‌نوشد که گلوگیرش می‌شود و سیراب نشده جان می‌دهد (مکارم شیرازی: ۱۳۹۰/۸۳: ۶۷۶).

«إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ وَ ضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ وَ زَيْمًا شَرِّ شَارِبِ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ»؛ طمع به هلاکت می‌کشد و نجات نمی‌دهد، و به آنچه ضمانت کند، وفادار نیست، و بسا نوشنده آبی که پیش از سیراب شدن گلوگیرش شد (دشتی: ۱۳۸۸: ج ۲۷۵)؛ و در جایی دیگر طمع را به برق آسمان تشبیه نموده که لحظه‌ای همه جا را روشن می‌کند و در شب‌های تاریک تمام فضای بیابان با آن آشکار می‌شود و شخص راه‌گذر گم کرده راه به شوق در می‌آید و به دنبال آن دوان دوان حرکت می‌کند. ناگهان برق خاموش می‌شود و او در پرتگاهی فرو می‌افتد. عقل و دانش آدمی که حق را از باطل و نیک را از بد می‌شناسد هنگامی که تحت تأثیر برق طمع قرار گیرد به همین سرنوشت گرفتار می‌شود. در واقع طمع را به عنوان یکی از موانع عمده شناخت معرفی می‌کند (مکارم شیرازی: ۱۳۹۰/۸۴: ۶۷۶).

«أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ»؛ قربان گاه خردها را بیشتر آنجا توان یافت که برق طمع‌ها بر آن تافت (دشتی: ۱۳۸۸: ج ۲۱۹).

تملق و چاپلوسی

تملق یعنی چرب زبانی، چاپلوسی و اظهار فروتنی و محبت کردن (عمید ۱/ ۱۳۷۱: ۶۱۷)، تعریف بیش از استحقاق، تملق و چاپلوسی است و کوتاهی از استحقاق هم ضعف و درماندگی یا رشک و حسد است (عقیقی: ۱۳۸۸: ۹۶۵)، اساس حکومت امام علی (علیه السلام) بر پایه‌ی تلاش و فعالیت استوار، و از تملق و چاپلوسی دور بود (همان: ۴۳) شک نیست که باید از افراد شایسته و صفات و اعمال نیکشان تقدیر و تمجید کرد و آنها را در راهی که در پیش گرفته‌اند تشویق و دلگرم نمود ولی باید این کار درست به اندازه استحقاق افراد باشد وگرنه نتیجه‌های منفی و زیان بخشی به وجود می‌آورد، اگر بیش از اندازه شایستگی باشد تملق و چاپلوسی است که هم شخصیت گوینده را در هم می‌شکند و هم طرف را گرفتار عجب و خودبینی می‌کند، و اگر کمتر

از شایستگی باشد، هم نیکان را دلسرد می‌سازد و هم نشانه‌ی حسد یا عجز گوینده است (مکارم شیرازی: ۱۳۸۷: ۷۰).

امیرالمؤمنین علیه السلام مرز میان تملق و حسادت را مشخص فرموده‌اند: «الْتَنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ»؛ ستودن بیش از آنچه که سزاوار است نوعی چاپلوسی، و کمتر از آن، درماندگی یا حسادت است (دشتی: ۳۸۸ ح ۳۴۷).

وقتی اجتماع از حدود ارزش‌های الهی خارج شده یا فاصله بگیرد و ارزش‌های مادی جایگزین آن شود، اسارت افراد این جامعه حتمی است. تملق و چاپلوسی، برخاسته از اسارت روح و تلاشی برای رسیدن به مادیات و منزلتی دروغین در جامعه است. صفتی که کرامت نفس انسان‌ها را قربانی کرده، جامعه را بیمار و به سلامت معنوی جامعه آسیب می‌زند. و اما هدف والای امیرالمؤمنین علیه السلام ساختن جامعه‌ای است که انسان‌ها در اوج عزت نفس هستند و با تملق و چاپلوسی خود را تحقیر نمی‌کنند. تملق دیگران نسبت به خود را نیز نمی‌پسندند: «إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ»؛ مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی و به خوبی‌های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست (دشتی: ۱۳۸۸: ن ۵۳).

امیرالمؤمنین علیه السلام این حالت (تمایل به شنیدن تملق) را پست‌ترین حالت يك زمامدار معرفی می‌کند: «أَنَّ مِنْ أَسَخَفُ حَالَاتِ أَوْلَادِهِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ يُوضَعَ أَشْمُزُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَ قَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكَ أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَاسْتِمَاعَ التَّنَاءِ»؛ مردم از پست‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش‌اند، و کشورداری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد، و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می‌باشم (همان: خ ۲۱۶).

از آسیب‌های وارد بر جامعه‌ای که مردم با تملق و چاپلوسی به اهداف خود می‌رسند این است که علاوه بر لکه دار شدن گوهر کرامت انسان‌ها، شایسته سالاری جای خود را به رابطه سالاری داده و اراده جامعه به دست افرادی خود برترین، متکبر، نقدناپذیر می‌افتد که به جای هدایت جامعه در مسیر الهی آن را به قهقرای مادیت و تباهی می‌کشاند در چنین جامعه‌ای روح جامعه از معنویت تهی می‌شود. صفاتی چون: دروغ، حرص، کبر و حسد: «الْجِرْضُ وَ الْكِبَرُ وَ الْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي الدُّنُوبِ» (همان: ح ۳۷۱)؛ بخل: الْبَخْلُ عَارٌ (همان: ح ۳) ظلم و ستم: «ظَلَمٌ الْمَضْعِيفِ أَفْخَشُ الظُّلْمِ» (همان: ن ۳۱)؛ اسراف و تبذیر: «وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ»

(همان: خ ۱۲۶)؛ خودرایی: «وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَغْنَى بِرَأْيِهِ» (همان: ح ۲۱۱)؛ از دیگر مصادیق فساد اخلاقی هستند که به سلامت معنوی جامعه آسیب جدی وارد می‌کنند.

۵ - نتیجه‌گیری

با توجه به یافته‌ها می‌توان نتیجه گرفت که در منابع اسلامی، به مسئله‌ی سلامت معنوی به‌طور جدی توجه شده است. همچنین اسلام در تعریف و معرفی شاخص‌ها، دیدگاه‌های ویژه خود را دارد که وقتی با دیدگاه‌های دیگر مقایسه می‌شود، برجستگی این دیدگاه خودنمایی می‌کند. همچنین نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که اسلام سلامت معنوی را امری به گستره حیات انسان در دنیا و آخرت می‌داند؛ و نیز سلامت معنوی انسان در دنیا جدای از سلامت او در آخرت نیست، بلکه سلامت معنوی در دنیا، که نسبی است، باید به سلامت معنوی در آخرت که سلامتی مطلق و عاری از هرگونه بیماری است منجر شود وگرنه ارزش زیادی نخواهد داشت. سلامتی معنوی به عنوان یکی از عوامل مهم در کیفیت بخشی به زندگی است. هر جامعه برای رسیدن به زندگی بهتر روش‌ها الگوهای معینی را برای سلامتی در ابعاد گوناگون تعیین می‌کند. در این پژوهش به بررسی سلامت معنوی از دیدگاه نهج البلاغه پرداخته شده است. امام واسطه فیض خداوند و رشته‌ی محکم معنویت در جامعه است پیوند و همبستگی معنوی با امام امت باعث تقویت معنویت فرد و جامعه و دوری از او سبب از بین رفتن آن می‌گردد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) ترک عبودیت خداوند، دوری مردم از پیشوای معنوی (انسان کامل)، پناه بردن به معنویت غیر عقلانی، مادی شدن و مادی نگرستن، دنیا طلبی و تجمل گرایی، فقر در دو بعد مادی و معنوی (فقر فرهنگی، فساد اخلاقی و ...) را از جمله آسیب‌هایی می‌داند که بر پیکره سلامت معنوی جامعه وارد می‌شود. از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) در طی دوران خلافت خود مبارزه گسترده‌ای را با غرور و خودپسندی و تعصب جاهلی که از پیامدهای این آسیب‌های معنوی است، آغاز نمود و این صفات را از آفت‌های شیطان معرفی نمود و تلاش وسیعی را برای سرکوب کردن اشرافیت قبیله‌ای و گذشته گرایی و تفاخرات جاهلی آغاز کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) شیطان را بزرگ‌ترین مانع رسیدن جامعه به کمال می‌داند زیرا شیطان به عنوان بزرگ‌ترین دشمن انسان سعی می‌کند، انسان‌ها را از مسیر عبودیت الهی، دین داری و معنویت حقیقی دور و به سوی معنویت‌های انحرافی و عبودیت خود سوق دهد.

منابع

- ❧ قرآن کریم.
- ❧ نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی، قم: بقیة الله.
- ❧ آوینی، سید مرتضی، (۱۳۹۰)، «توسعه و مبانی تمدن غرب»؛ تهران: واحد.
- ❧ ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، (۱۴۰۴ق)، «شرح نهج البلاغه»؛ ج ۸، قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (رحمة الله علیه).
- ❧ ابوالقاسمی، محمد جواد، (۱۳۹۱)، «مفهوم شناسی سلامت معنوی و گستره آن در نگرش دینی»؛ اخلاق پزشکی، شماره ۲۰، صص ۴۵ - ۶۸.
- ❧ اصفهانی، محمد مهدی، (۱۳۸۴)، «آئین تندرستی»؛ تهران: تندیس.
- ❧ امیدواری، سپیده، (۱۳۷۸)، «سلامت معنوی»؛ مفاهیم و چالش ها؛ پژوهش های میان رشته ای قرآن کریم، شماره ۱، صص ۵۸ - ۱۷.
- ❧ پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۹۱)، «نهج الفصاحه»؛ مشهد مقدس.
- ❧ تهانوی، محمد علی، (۱۹۹۶م)، «کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم»؛ ج ۲، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- ❧ جعفری تبریزی، محمد تقی، (۱۳۷۶)، «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه»؛ ج ۱۴، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ❧ حسنی بافرانی، طلعت، (۱۳۹۲)، «جایگاه زیارت در سلامت معنوی»؛ مجموعه مقالات نخستین کنگره بین المللی امامزدگان، ج ۱، اصفهان: سازمان چاپ و انتشارات، ص ۴۴۹.
- ❧ دماري، بهزاد، (۱۳۸۸)، «سلامت معنوی»؛ تهران: طب و جامعه.
- ❧ ذوالفقاری، شهاب الدین، (۱۳۹۰)، «سیری در حکم نهج البلاغه»؛ اصفهان: دارالتعلیم القرآن الکریم.
- ❧ راغب اصفهانی، حسین بن محمد محقق، (۱۳۷۴)، «مفردات الفاظ القرآن»؛ ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، تهران.
- ❧ صفا، احمد رضا، (۱۳۸۶)، «بررسی و مقایسه ملاک های توسعه با عصر ظهور»؛ مجموعه آثار سومین همایش بین المللی دکترین مهدویت، قم: مؤسسه آینده روشن ناشر.
- ❧ طاهری، حبیب الله، (۱۳۸۸)، «نقش باورهای دینی در رفع نگرانی ها»؛ قم: زائر.
- ❧ طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۸۷)، «معنویت تشیع به ضمیمه چند مقاله»؛ قم: تشیع.

انسان در تراز نهج البلاغه

- ❧ عرفان، اصغر، (۱۳۸۴)، «سرخ به رنگ سیلی روز جهانی (ریشه‌کنی فقر)»؛ گلبرگ، شماره ۶۷.
- ❧ عمید، حسن، (۱۳۷۱)، «فرهنگ عمید»؛ ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- ❧ مجلسی، محمدباقر، (۱۳۸۲)، «عین الحیات»؛ ج ۲، قم: انوارالهدی.
- ❧ مرتضوی رشاد، علی اکبر، (۱۳۸۸)، «معنا منهای معنا»؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ❧ صدقیان، حسین علی، (۱۳۸۷)، بسترهای اخلاق اجتماعی از دیدگاه نهج البلاغه؛ اخلاق، شماره ۱۲.
- ❧ مطهری، مرتضی، (۱۳۶۷)، «گفتارهای معنوی»؛ قم: صدرا.
- ❧ مظاهری سیف، حمیدرضا، (۱۳۹۰)، «عرفان حلقه، تهدیدی جدی برای بهداشت معنوی جامعه»؛ فصل‌نامه مطالعات معنوی، شماره ۱، صص ۸۵ - ۱۰۶.
- ❧ مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۹۵)، «پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ❧ منتظرالقائم، اصغر، (۱۳۹۱)، «تمدن‌سازی نبوی و علوی»؛ اصفهان: مرغ سلیمان.
- ❧ نراقی، مهدی بن ابی ذر، (۱۳۷۷)، جامع السعادات؛ ترجمه کریم فیضی، تهران: حکمت.
- ❧ نراقی، ملا احمد، (۱۳۸۷)، معراج السعادة؛ تهران: ولی عصر.
- ❧ نصر بن مزاحم، (۱۳۶۳)، «وقعة صفین»؛ قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- ❧ ولف دیوید، (۱۳۸۶)، «روان‌شناسی دین»؛ ترجمه محمد دهقانی، تهران: رشد.

مؤلفه‌های تربیت اخلاقی از دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در غررالحکم و دررالکلم و نهج البلاغه

حسین حسینی^۱

چکیده

هدف این مقاله، بررسی دیدگاه حضرت علی علیه السلام در مورد تربیت اخلاقی در قالب بررسی محتوای نهج البلاغه می‌باشد. با استفاده از روش‌های قیاس عملی و تحلیل شبه‌استعلایی یا شیوه استقراء، نمونه‌هایی از مصادیق تربیت اخلاقی همچون؛ صفت پسندیده امانت‌داری، خوش‌رویی، امر به معروف و نهی از منکر، سخاوت‌مندی، کنجکاوی و پرسش‌گری، ایثار و ازخودگذشتگی، تقوا و پرهیزگاری، توبه، دوستی، حسد، خودشناسی و خودسازی و ... مورد بررسی قرار می‌گیرد. حضرت امیر علیه السلام، چه شیرین و زیبا نهج البلاغه را توصیف کرده‌اند: (فروتر از کلام خدا و فراتر از سخن بشر). نهج البلاغه مجموعه‌ای منتخب از «خطبه‌ها»، «نامه‌ها»، «حکمت‌ها»، «وصایا» و «نیایش‌ها و دعا‌های حضرت» است که سید رضی آنها را گردآوری کرده است.

"واژگان کلیدی": حضرت علی علیه السلام، نهج البلاغه، اخلاق، تربیت.

مقدمه

در دین اسلام تأکید بسیاری بر اهمیت تربیت صحیح شده است و برای درک اهمیت و

۱. استادیار گروه علوم تربیتی گرایش مطالعات برنامه‌داری، دانشگاه یزد

انسان در تراز نهج البلاغه

جایگاه تربیت می‌توان به سخن امام علی علیه السلام در ضمن نامه خود به فرزندش امام حسن علیه السلام اشاره کرد: «فبادرتک بادب قبل أن یقسو قلبک و یشغل لبک» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). در ادامه به برخی از فضایل اخلاقی از نگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشاره شده است.

در نگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام هیچ چیز چون عدالت و عدالت‌خواهی، قدر و قیمت ندارد، و هیچ چیز در جایگاه و اهمیت با آن برابری نمی‌کند، چنانکه در بیانی روشن و استوار فرموده است: «همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا برابر "امر به معروف و نهی از منکر" چون آب دهانی است در برابر دریای ژرف و موج. و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک کنند و نه از مقدار روزی بکاهند. و برتر از همه اینها سخن عدالت [خواهان] است که رو در روی حاکمی ستمگر گویند» (حکمت ۳۷۴). امیرالمؤمنین علیه السلام عدالت را برتر از جود و بخشش می‌داند، زیرا معتقد است که اصل او مخفی نماند که ضد ظلم به این معنی، عدالت به معنی اخص است. و آن عبارت است از بازداشتن خود از ستم به مردمان، و دفع ظلم دیگران به قدر امکان از ایشان. و نگاه داشتن هرکسی را بر حق خود. و همچنان که اشاره به آن شده غالباً مراد از عدالتی که در اخبار و آیات ذکر می‌شود، این معنی است. شرافت این صفت از حیز وصف بیرون، و فضیلت آن از حد شرح و بیان افزون است. تاجی است وهاج، که تارک مبارک هر پادشاهی به آن مزین گشت به منصب والای ظل‌اللهی سرافراز می‌گردد و خلعتی است پرقیمت، که قامت هر سلطانی به آن آراسته شد از میان همه خلائق به مرتبه جلیله عالم پناهی ممتاز می‌شود. و در دارالضرب عنایت پروردگار، این سکه مبارکه را به نام نامی هر نامداری زدند تا قیام قیامت نام نیک او زینت بخش صفحه روزگار، و در دفترخانه مکرم آفریدگار، این توقیع وقیع را به اسم سامی هر کامکاری رقم کردند، ابدالهر اسم همایون او دره التاج تارک سلاطین ذوی الاقتدار است (ملا احمد نراقی، ۱۳۸۴: ۳۸۵).

مؤلفه اخلاقی دیگر که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به آن پرداخته‌اند، صدقه دادن است: «الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنَجِّجٌ، وَ أَعْمَالُ الْعِبَادَةِ فِي عَاجِلِهِمْ، تُصَبُّ أَعْيُنُهُمْ فِي آجَالِهِمْ»؛ صدقه دادن دارویی ثمر بخش است و کردار بندگان در دنیا، فردا درپیش روی آنان جلوه گر است (حکمت ۷).

«اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ»؛ روزی را با صدقه دادن فرود آورید (نهج البلاغه: حکمت ۱۳۷).
مؤلفه اخلاقی دیگر که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به آن پرداخته‌اند، «راست‌گویی» است.

حدیث امام علی علیه السلام «الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مُنْجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ»؛

راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغ‌گو در لبه پرتگاه و خواری (نهج البلاغه، خطبه ۸۶: ۱۱۷).

از رذایل اخلاقی که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به آن پرداخته‌اند، تکبر است. «اللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَةِ، فَإِنَّهُ مَلَأَ قِيحُ الشَّنَائِي وَ مَنَافِخُ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةَ»؛ خدا را! خدا را! از کبر تعصب‌آمیز و تفاخر جاهلی، که آن مرکز پرورش کینه و جایگاه وسوسه‌های شیطان است که ملت‌های پیشین و امت‌های قرون گذشته را فریفته است (خطبه ۱۹۲).

مؤلفه اخلاقی دیگر که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به آن پرداخته‌اند، غیبت است. امام علیه السلام در نهی از غیبت می‌فرمایند: «وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَ الْمُصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعْصِيَةِ وَ يَكُونُ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبُ عَلَيْهِمْ وَ الْحَاجِزُ لَهُمْ عَنْهُمْ فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي غَابَ أَخَاهُ وَ غَيْرَهُ يَبْلُوَاهُ أَمَا ذَكَرَ مُؤْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ وَ كَيْفَ يَذْنِبُ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَ عَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ لَجَرَأَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَ لَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ فَلْيَكْثِفْ مَنْ عِلْمٍ مِنْكُمْ عَيْبِ غَيْرِهِ لِمَا يَغْلُمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ وَ لِيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا اتَّبَلَى بِهِ غَيْرُهُ»؛ سزاوار است آنها که به گناه آلوده نشده‌اند و از گناه سالم مانده‌اند، گناهکاران و معصیت‌کاران را ببخشند باید شکرگزاری از این نعمت بر آنها نفوذ داشته باشد و آنها را از غیبت کردن نسبت به دیگران بازدارد (این برنامه پاکان است) آیا چگونه ممکن است فردی عادی از برادر دینی خود غیبت و او را به انحراف سرزنش کند؟ آیا کسی که غیبت می‌کند به این نکته توجه نکرده است که نادیده گرفتن و مخفی داشتن گناه (همان گناهی که غیبت‌کننده انجام داده) خیلی مهم‌تر از گناهی است که کسی انجام داده و او را سرزنش و غیبت می‌کند. چگونه ممکن است از دیگری انتقاد کند درحالی که مشابه همان گناه را خودش انجام داده است. اگر همین گناه را انجام نداده گناهان دیگری انجام داده که خیلی بزرگ‌تر از گناه دیگری است که از آن غیبت می‌کند. به خدا سوگند اگر غیبت‌کننده گناه بزرگ و کوچک انجام نداده (و برای اولین بار غیبت را آغاز کرده) جرئت بر عیب‌جویی از مردم گناه بسیار بزرگ‌تری است (خطبه ۱۴۰).

مؤلفه اخلاقی دیگر که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به آن پرداخته‌اند، ریا و خودنمایی است.

امام علی علیه السلام در خطبه ۲۳ نهج البلاغه، اشاره به اخلاص نیت کرده و می‌فرماید: «وَ اعْمَلُوا

انسان در تراز نهج البلاغه

فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ؛ اعمال خود را از ریا و شُمعهِ، پاک کنید! زیرا هر کس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خداوند، او را به همان کس واگذارد (خطبه ۲۳).

مؤلفه اخلاقی دیگر که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به آن پرداخته اند، دروغ‌گویی است.

«جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنَاجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ»؛ از دروغ‌گویی برکنار باشید که از ایمان فاصله دارد، راست‌گو در ساحل نجات و بزرگواری است و دروغ‌گو در لبه پرتگاه هلاکت و پستی است (خطبه ۸۶). اخلاق فردی آن دسته از فضایل و رذایل اخلاقی است که صرفاً وابسته به وجود خود عامل اخلاقی است و برای تحقق آن نیاز به دیگران نیست. در نهج البلاغه موارد فراوانی از این دست به چشم می‌آید که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- پرهیز از پیروی هوا و هوس و داشتن آرزوهای بلند: «همانا بر شما از دو چیز بیشتر می‌ترسم: از خواهش نفس پیروی کردن و آرزوی دراز در سر پروردن؛ که پیروی خواهش نفس، آدمی را از راه حق باز می‌دارد؛ و آرزوی دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد» (خطبه ۴۳: ۴۰).

- توجه به زهد و پارسایی: «ای مردم! پارسایی، دامن آرزو ورچیدن است، و شکر نعمت حاضر گفتن، و از ناروا پارسایی ورزیدن» (خطبه ۸۱: ۵۹).

- در پیش گرفتن تقوای الهی: «بندگان خدا! شما را وصیت می‌کنم به تقوی و ترس از خدا، که توشه راه است؛ و در معاد - شما را - پناهگاه است. توشه‌ای که به منزل رساند، پناهگاهی که ایمن گرداند» (خطبه ۱۱۴: ۱۱۲).

- صبر و بردباری: «بردباری پرده‌ای است پوشان و خرد شمشیری است بُران؛ پس نقصان‌های خُلقت را با بردباری ات بیوشان، و باخرد خویش هوای ات را بمیران» (کلمه قصار ۴۲۴: ۴۳۷).

اخلاق آداب فردی از این جهت اهمیت دارد که باعث تعالی روح و آرامش روانی می‌شود و همچنین تجلی آن در جسم نمایان می‌شود و این مقوله ضرورت آموزش و کسب اخلاق آداب فردی را می‌رساند. دوره اطاعت و فرمان برداری فرزند از والدین، (۷ - ۱۴) سالگی است. علی علیه السلام در ضمن نامه خود به فرزندش امام حسن علیه السلام نوشته است: «فبادرتک بالادب قبل أن یفسد قلبک و یشغل لبک» (فرزند عزیز در راه ادب‌آموزی تواز فرصت استفاده کردم و قبل از آنکه دل کودکانه ات سخت شود

و عقلت به اندیشه‌های دیگری مشغول گردد به تربیت مبادرت نمودم و وظیفه‌ی پدری خود را انجام دادم).

مؤلفه اخلاقی دیگر که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به آن پرداخته‌اند، خودشناسی و خودسازی است. آن چنانکه حضرت می‌فرمایند فرد باید خود را مورد حساب و کتاب قرار داده و از تمامی ابعاد وجودی چه در بعد مادی و چه در بعد معنوی خویشتن را مورد نقد و بررسی قرار دهد: «بندگان خدا خود را بسنجید قبل از آن که مورد سنجش قرار گیرید، پیش از آنکه حسابتان را برسند، حساب خود را برسید، و پیش از آن که راه گلو گرفته شود، نفس راحت بکشید، و پیش از آنکه با زور شما را به اطاعت وادارند، فرمانبردار باشید. بدانید همانا آن کسی که خود را یاری نکند و پند دهنده و هشدار دهنده خویش نباشد، دیگری هشدار دهنده و پند دهنده او نخواهد بود» (خطبه ۹۰).

اینکه حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند کسی که خود را یاری نکند و هشداردهنده و پند دهنده به خود نباشد، دیگران نیز بیم دهنده و پند دهنده او نخواهند بود مؤید این نکته است که «وجود مریبان خارجی لازم است ولی کافی نیست، هرکسی باید خودش سمت مریب‌گری خود را داشته باشد» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۳).

کسی که خود را شناخت در پی اصلاح و ساختن خود برمی‌آید و بجای عیب‌جویی از دیگران به خودسازی و عیب‌جویی از خود می‌پردازد حضرت در رابطه با ضرورت خودسازی می‌فرمایند: «... خوشا به حال کسی که به خانه و خانواده خود پردازد، و غذای حلال خود را بخورد، و به اطاعت پروردگار مشغول باشد، و بر خطاهای خویش بگردد، و همواره به خویشتن خویش مشغول باشد و مردم از او در امان باشند...» (خطبه ۱۷۶)^۱ همچنین حضرت در رابطه با ضرورت خودشناسی که مقدمه‌ای است بر خودسازی می‌فرمایند: «نابود شد کسی که ارزش خود را ندانست» (حکمت ۱۴۹).

مباحث خودشناسی و در پس آن خودسازی با تزکیه نفس سخت در هم تنیده‌اند از اینرو پرداختن به محاسبه نفس بُعدی از مراحل خودسازی است؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«پس آن کسی که جز به حساب نفس خویش پردازد، خود را در تاریکی‌ها سرگردان، و در هلاکت افکنده است. شیطان‌ها مهارش را گرفته و به سرکشی و طغیان می‌کشانند، و رفتار زشت او را در دیده‌اش زیبا می‌نمایانند» (خطبه ۱۵۷). و در جایی دیگر می‌فرمایند:

«کسی که از خود حساب کشد، سود می‌برد، و آن که از خود غفلت کند زیان می‌بیند، و کسی که از خدا بترسد ایمن باشد، و کسی که عبرت آموزد آگاهی یابد، و آن که آگاهی یابد می‌فهمد، و آن که بفهمد دانش آموخته است» (حکمت ۲۰۸). و نیز در جایی دیگر حسابرسی را یکی از صفات اهل ذکر

۱. این سخنرانی را امام در روزهای نخست خلافت خود در سال ۳۵ هجری در مدینه ایراد فرمود.

انسان در تراز نهج البلاغه

می‌دانند: «پس اکنون به خاطر خودت، حساب خویش را بررسی کن زیرا دیگران حسابرسی غیر از تو دارند» (خطبه ۲۲۲). این مسئله چنان اهمیتی دارد که حضرت چندین بار به آن می‌پردازند: «کسی که از خود حساب کشد، سود می‌برد، و آن که از خود غفلت کند زیان می‌بیند، و کسی که از خدا بترسد ایمن باشد، و کسی که عبرت آموزد آگاهی یابد، و آن که آگاهی یابد می‌فهمد، و آن که بفهمد دانش آموخته است» (حکمت ۲۰۸). «خودشناسی» صرفاً در بعد اخلاقی مطرح نمی‌شود، بلکه شامل تمام ابعاد وجودی (مادی و معنوی) می‌گردد و اگرچه نتیجه آن صرفاً اخلاقی و معنوی است، اما برای گزینش مناسب در حیطة روح و روان، انسان ناچار است خود را به طور کامل بشناسد.

روش‌شناسی

روش تحقیق در این مقاله، روش‌های قیاس عملی و تحلیل شبه‌استعلایی یا شیوه استقراء است و از آنجایی که در این تحقیق گردآوری اطلاعات و داده‌ها از طریق مطالعه کتب و اسناد و مدارک موجود در کتابخانه‌ها انجام می‌شود، کتب مرتبط با فرمایشات حضرت امیر (علیه السلام) در رابطه با تربیت اخلاقی مورد استفاده قرار گرفته است.

یافته‌ها

"مؤلفه اخلاقی"	"منبع"	"روش"
خودشناسی و خودسازی	(حکمت ۱۴۹)	به روش قیاس عملی
حضرت در رابطه با ضرورت خودشناسی که مقدمه‌ای است بر خودسازی می‌فرمایند: «نابود شد، کسی که ارزش خود را ندانست».		
"مقدمه یک": فرد باید به خداشناسی بپردازد. "مقدمه دوم": یا گزاره واقع‌نگر توصیفی: خداشناسی در گرو خودشناسی است. "نتیجه": فرد باید به خودشناسی بپردازد.		
امانت‌داری و دیانت: لا ایمان لمن لا امانه له	غررالحکم و دررالکلم	شبه‌استعلایی یا استقرایی (از جزء به کل)
ایمان ندارد کسی که امانت‌دار نیست. شرط لازم برای امانت‌داری اعتقادات انسان است. شرط لازم برای معتقد بودن، دیانت است. شرط لازم برای دیانت، ایمان است. پس برای آنکه فردی امانت‌دار باشد، باید از ایمان قوی‌ای برخوردار باشد.		
خوش‌رویی باب البشر البشریمبره،	غررالحکم و دررالکلم	از طریق قیاس عملی

انسان سالم، انسان سیاسی، اقتصادی

العبوس معره.		
ترجمه: خوش رویی نیکوکاری است، و ترش رویی گناه و آزار است.		
"مقدمه ۱": باید برای خاموش کردن آتش دشمنی، خوش رو بود. "مقدمه ۲": خوش رویی رفیقان را با انسان انس می دهد. "نتیجه": پس باید برای انس گرفتن انسان با رفیقان، آتش دشمنی را خاموش کرد.		
قوام الشریعه الامر بالمعروف، و النهی عن المنکر، و اقامه الحدود	غررالحکم و دررالکلم	به روش استقرایی
قوام و اساس شریعت اسلام امر به معروف و نهی از منکر و برپا داشتن حدود الهی است. شرط لازم برای امر به معروف، عمل کردن خود به کار خیر است. شرط لازم برای عمل کردن به کار خیر، اندیشیدن در رابطه با اعمال است. شرط لازم برای اندیشیدن به اعمال، بررسی پیامدها و آثار مترتب بر عمل است. شرط لازم برای بررسی پیامدهای عمل، عقل سلیم است. پس عقل سلیم لازمه امر به معروف است.		
(الایثار اعلی المکارم)	غررالحکم و دررالکلم	به روش قیاس عملی
یعنی: ایثار والاترین صفات انسانی است. "مقدمه یک": آدمی باید به دنبال دست یابی به والاترین صفات انسانی باشد. "مقدمه دو": یکی از والاترین صفات انسانی پرورش روح ایثار و ازخودگذشتگی است. "نتیجه": آدمی باید به پرورش روح ایثار و ازخودگذشتگی در خود بپردازد.		
(کنجکاو و پرسش گری)	کلمات قصار نهج البلاغه ۸۵. صفحه ۴۳۲.	به روش قیاس عملی
"مقدمه ۱": انسان باید کنجکاو و پرسش گر باشد. "مقدمه ۲": گفتن (نمی دانم) مقدمه ای برای پرسش گری و کنجکاو است. "نتیجه": انسان پرسش گر نباید از گفتن «نمی دانم» سرباز زند.		
(سخاوت مندی)	نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام). کلمات قصار / ۵۳.	قیاس عملی
"مقدمه ۱": آدمی باید سخاوتمند باشد. "مقدمه ۲": سخاوت آن است که فرد بدون درخواست دیگران ببخشد. "نتیجه": آدمی باید بدون درخواست دیگران ببخشد.		
	خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه	شبه استعلایی از جز به کل.
«شکم های خود را با روزه لاغر نمایید». از روزه داری، به فطرت خداجوی انسانی می رسمیم.		

انسان در تراز نهج البلاغه

یکی از واجبات روزه‌داری است. شرط لازم برای روزه داری، دوری از محرمات و انجام واجبات است. شرط لازم برای دوری از محرمات، انجام دستورات الهی است. شرط لازم برای تقوا و پرهیزگاری توجه به فطرت خداجوی انسانی است. پس باید برای احیای پیوند قدسی به فطرت انسانی توجه داشت.		
اخلاص التوبه یسقط الحوبه	غررالحکم و دررالکلم	به روش استقرایی
(اخلاص در توبه، گناه را بریزد) توبه خالصانه و صادقانه، باعث آموزش گناهان است. شرط لازم برای آموزش گناهان، ترک گناه و عدم اصرار بر مداومت بر آن است. شرط لازم برای ترک گناه، پشیمانی در دل و آموزش خواهی با زبان است. پس اخلاص در توبه، پشیمانی در دل و آموزش خواهی با زبان و تصمیم قلبی بر ترک گناه است.		
"دوستی": من لم تکن مودته فی الله فاحذره فان مودته لثیمه و صحبتته مشومه	غررالحکم و دررالکلم	قیاس عملی
کسی که مبنای دوستی اش در راه خدا نباشد، از او پرهیز کن که دوستی او پستی است و مصاحبت با او شوم است. "مقدمه یک": انسان باید با کسانی دوستی ورزد، که مبنای دوستی آنان رضایت خداوند باشد. "مقدمه دوم": یا گزاره واقع نگر توصیفی: رفاقت و مصاحبت با کسانی که فی سبیل الله با انسان دوستی نمی‌کنند، شوم است. "نتیجه": انسان باید در راه خدا با دیگران دوستی ورزد.		
رشک: (الحسد ینشیء الکمد)	غررالحکم و دررالکلم	قیاس عملی
(حسد، دل را بیمار و اندوه شدید آرد). حسد درد بی درمانی است که موجب بیماری دل‌ها می‌شود. شرط لازم برای اجتناب از بیماری دل، شادمانی از شادی‌ها و اندوهگینی از بدی‌هاست. شرط لازم برای شادمانی در شادی‌ها، و اندوهگینی از بدی‌ها، تقوای الهی است. پس انسان باید برای رسیدن به تقوای الهی، از حسادت اجتناب ورزد. پس حسد از خلق و خوی مردمان با تقوا نیست.		

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، به طور اجمالی به بررسی برخی از مؤلفه‌های اخلاقی در نگاه حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه پرداخته شد و به مؤلفه‌هایی همچون صفات پسندیده عدالت و عدالت‌خواهی، صدقه دادن، راست‌گویی، پرهیز از پیروی هوا و هوس و داشتن آرزوهای بلند،

توجه به زهد و پارسایی، در پیش گرفتن تقوای الهی، صبر و بردباری، امانت داری، خوش‌رویی، امر به معروف و نهی از منکر، سخاوتمندی، کنجکاو و پرسش‌گری، ایثار و از خودگذشتگی، تقوا و پرهیزگاری، توبه، دوستی، خودشناسی و خودسازی و برخی رذایل اخلاقی همچون حسد، تکبر، غیبت، ریا و خودنمایی، دروغ‌گویی اشاره شد.

منابع

۱. نهج‌البلاغه؛ گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم.
۲. آمدی تمیمی، عبدالواحد، (۱۳۸۹)، «غرر الحکم و درر الکلم»؛ تحقیق میر سید جلال الدین محدث ارموی، تهران: دانشگاه تهران.
۳. حسنی، حسین، (۱۳۹۷)، «خودشناسی و خودسازی از منظر امام علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه»؛ نشریه مطالعات تربیتی و اجتماعی قرآن و عترت، بهار و تابستان ۹۷، شماره ۱.
۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹)، «حکمت‌ها و اندرزها»؛ ج اول، چ بیست و هشتم، تهران: صدرا.

مرگ باوری و یاد مرگ، و تربیت دینی در نهج البلاغه

علی اکبر فراتی^۱

چکیده

یکی از مسائل مهم پیش روی انسان که از آن گریزان و از یاد آن ترسان می‌شود، مرگ است؛ پدیده‌ای بدیهی و یقینی و با ابهامات فراوان، که معمولاً به غفلت می‌گذرد و سزاوار همسایه قلمداد می‌گردد. این امر در ادبیات دینی نه تنها مغفول نمانده که بسیار و بارها بر آن تأکید شده است. از یاد مرگ، گاه به تعبیر ذکر الموت و گاه مبادرة الموت (با فعل امر) یاد شده است. در این نوشتار، سعی شد ابتدا مفهوم‌شناسی از مرگ و مرگ باوری و اصطلاحاتی همچون مرگ اندیشی و ذکر الموت ارائه گردد و در پی آن علاوه بر پرداختن به مسائلی از قبیل چیستی و چگونگی مرگ در نگاه امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، مسئله غوغای مرگ به معنای اتفاقات سکران مرگ، غائله پس از مرگ به معنای آنچه در پی مرگ برای انسان خواهد بود، جوانب یاد مرگ از روی ترس تا رسیدن به انس و شوق به مرگ، یاد مرگ و چگونگی ارتباط آن با دنیادوستی و زیستن در دنیا و مسائلی از این دست پرداخته شده است. در پایان به برخی از آثار تربیتی یاد مرگ با تکیه بر روایات امیرمؤمنان (علیه السلام) اشاره شده است.

"واژگان کلیدی": تربیت دینی، ذکر الموت، مرگ، مرگ اندیشی، مرگ باوری، نهج البلاغه.

۱. عضو هیأت علمی، دانشگاه تهران.

مقدمه

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برافکنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراچهٔ ترکیب، تخته‌بند تنم

(حافظ)

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین و گاه پرابهام‌ترین بدیهی‌هایی که در ذهن بشر وجود دارد مسئله مرگ است. ادیان و آیین‌ها و مکاتب مختلف فلسفی به بحث مرگ پرداخته و از جنبه‌های مختلف بدان نگریسته‌اند، خواه با نگاه دینی خواه با نگاه مادی! (نک: قلی‌پور، ۱۳۹۲) مسلم است که نگاه اسلام و قرآن به مرگ نگاهی بسیار روشن و البته به دلایلی در پرده‌ای از ابهام و اصطلاحاً از امور غیبی و پنهان از بشر است.

مباحثی از قبیل وجودی یا عدمی بودن پدیدهٔ مرگ، مرگ فنا و نیستی است یا گونه‌ای وجود و هستی است، مرگ به عنوان فنا در ادبیات دین وارد شده است یا خیر؟ یاد مرگ چگونه و به چه معناست؟ یاد مرگ همان ترس از مرگ است یا مقصود چیز دیگری است؟ یا ترس از مرگ بخشی از یاد مرگ است نه همهٔ آن؟

هر یک از اصطلاحاتی که برای در خاطر داشتن و یاد کردن از مرگ به کار برده می‌شوند، مثل مرگ‌باوری و مرگ‌اندیشی و مرگ‌آگاهی با نگاه و با خاستگاه خاصی است، ولی همه یک مقصود را دنبال می‌کنند.

مرگ‌اندیشی در اصل به بیتی از مولوی برمی‌گردد و در معنای منفی یاد مرگ به کار رفته است، برخی از ابیات اول مثنوی چنین است:

قوم گفتند: از شما سعد خودیت	نحس مایید و ضدیت و مرتدیت
جان ما فارغ بُد از اندیشه‌ها	در غم افگندید ما را و عنا
ذوق جمعیت که بود و اتفاق	شد ز فال زشتان صد افتراق
طوطی نُقل شکر بودیم ما	مرغ مرگ‌اندیش گشتیم از شما

(مولوی، ۱۳۷۵: ۳۱۳۷)

انسان‌ها به انبیاء که برای هدایت آنها آمده‌اند و از مرگ و معاد سخن می‌گویند و آنها را از فرجام کار خویش بیم و انداز و هشدار می‌دهند، می‌گویند: ما در حال و هوای خود بودیم و مشغول کار و بار دنیایی. شما آمدید و می‌خواهید ما را از غفلت نجات دهید و هول و هراس از مرگ را در جان ما انداختید.

در همین معنای منفی که ترس از مرگ را صرفاً تداعی می‌کند، ابیات ذیل هموست که به

بقای انسان اشاره دارد، و او را از ترس از مرگ (مرگ‌اندیشی) بر حذر می‌دارد:

از مرگ چه اندیشی چون جان بقا داری؟ در گور کجا گنجی چون نور خدا داری؟

(مولوی، ۱۳۷۶: ۹۶۴)

مرگ‌اندیشی که در این موارد نقل شده است، مفهوم منفی دارد، ترس از مرگ که برای افراد مکروه و ناپسند است. ولی به هر حال خود مرگ‌اندیشی بحث مثبت و دارای تأثیر ایجابی در زندگی است. به این بحث که اصلاً ترس از مرگ خوب است یا خیر خواهیم رسید.

مولوی در جایی دیگر اصطلاح «مرگ‌آشامی» را به کار می‌برد، که گویی از تعبیر قرآنی «كُلْ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ...» (۱۸۵/آل عمران) برگرفته باشد که در سه آیه آمده است، هر نفسی مرگ را چشیده است ...، مولوی می‌گوید:

مرگ آشامان ز عشقش زنده‌اند دل ز جان و آب جان برکنده‌اند

(مولوی، ۱۳۷۵: ۵: ۲۰۳)

یادکرد مرگ و به اصطلاح دینی «ذکر الموت» با همهٔ اختلاف در لفظ و اصطلاح، یگانه به نظر می‌رسد. لذا مرگ‌باوری که در این بحث بدان پرداخته خواهد شد، همان مفهومی است که تحت عنوان مرگ‌اندیشی و مرگ‌آگاهی نیز مصطلح است.

یاد مرگ (ذکر الموت)

یاد مرگ که در روایات متعدد با تعبیر «ذکر الموت» بر آن تأکید شده است، یکی از مهم‌ترین راه‌کارهای تربیتی و خودسازی است. برای بهتر روشن شدن مفهوم ذکر الموت بهتر است، نگاهی به هر یک از این دو مقوله از جنبهٔ لغوی و کاربردی داشته باشیم:

ذکر

ذکر در مقابل نسیان و غفلت است، ابن فارس می‌گوید: ذکرت الشيء خلاف نسيته، ثم حمل عليه الذكر باللسان، يقولون: اجعله منك على ذكر، بضم الدال، أي لا تنسه (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲: ۳۵۸). این معنا مورد تأیید قرآن و روایات نیز است، راغب در باب ذکر می‌آورد: ذکر دو گونه است؛ ذکر به قلب و ذکر به قول، و هر یک از این دو، خود دو گونه‌اند؛ الذکر عن النسيان، و ذکر عن إدامة الحفظ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۲۸). ذکر از نسیان جلوگیری می‌کند، و به تعبیر امیر مؤمنان، از فلسفهٔ بعثت انبیاء یکی همین است، و برای آن برانگیخته شده‌اند که «لِيَسْتَأْذِنَهُمْ

انسان در تراز نهج البلاغه

مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ» (خطبه^۱)؛ تا غبار از فطرت ایشان بزدایند و نعمت فراموش شده خدا را بدیشان یادآور گردند.

«تذکر» از گزینه‌هایی است که پیامبران و مربیان بشریت دنبال آن بوده‌اند؛ یعنی به یاد آنها بیاور و ایشان را به ذکر وادار.

ذکر و تذکر از روش‌های تربیت اسلامی و دینی است. هر جا ذکر بود غفلت زدا و نسیان بر است، و هر جا غفلت و نسیان آمد ذکری نخواهد بود، و آرزوهای دراز همراه نسیان و غفلت در دل وسوسه می‌شود. لذا مؤمن و متربی و آنکه در راه سلوک گام می‌نهد با ذاکر باشد، «المؤمن دائم الذکر»: خوشا آنان که دائم در نمازند، نیز مقصود ذکر الهی است. در قرآن کریم ذکر کثیر و تذکر دادن سودبخش به حال اهل ایمان خوانده شده است: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (۵۵/الذاریات) ذکری، ذکر کثیر است و مبالغه‌آمیزتر از ذکر است (راغب اصفهانی، همان: ۳۲۹). به تعبیر مولوی:

ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده ساز

(مولوی، ۱۳۷۵، ۶: ۷۴)

چیستی مرگ

موت اسم جنسی که معادل مرگ در فارسی دانسته می‌شود، در مقابل حیات و زندگی است که خارج شدن روح از جسد است. مرگ همچون فارسی دارای لایه‌های حقیقی و مجازی است، و تنها به خروج روح از جسد اطلاق نشده و در قرآن و روایات و نیز کلام عرب نیز کاربردهای مختلفی به ازای مقابلش حیات (زندگی) دارد، به تعبیر راغب یکی ما به ازای قوه نامیه، یکی از کار افتادن قوه حس، یکی از کار افتادن قوه عاقله (جهالت و غفلت)، یکی به معنای اندوه و حزن طاقت فرسا، یکی به معنای خواب (راغب اصفهانی، همان: ۷۸۱)

اما الفاظی که برای مرگ در نهج البلاغه آمده فراوان است. موت نزدیک به صد بار در نهج البلاغه آمده و یکی از فراوان‌ترین مفاهیم و موضوعات کلیدی نهج البلاغه به شمار است که با زهد و آخرت‌گرایی همسو است. خود موت با الفاظ مختلف به کار رفته است، که با وجود تفاوت‌های باریک معنایی در حوزه معنایی مرگ استعمال شده است؛ همچون: مِيتَة، مَنيَة و جمع آن منایا، أَجل (در اصل برای مدت طول عمر است)؛ حَمَام، حَتَف، حَین، انتقال.

مرگ و فنا

اگر به مرگ در نهج البلاغه بنگریم، مرگ را همان فنای از زندگی دنیوی می‌یابیم. برخی به اعتبار وجود آخرت و مفهوم انتقال در مرگ، مرگ را به فنا تعبیر نمی‌کنند و آن را نادرست می‌شمرند، این امر از جنبه‌ای درست است، ولی فنا و فناپذیری از زندگی ملکی و مادی دنیوی در کلام حضرت آمده و به فناپذیری دنیا و انسان اشاره شده است، انسان در این دنیا فانی است. و مرگ تمام شدن و پایان دنیا تلقی می‌شود، در خطبه ۱۵۶ آمده است: «بالموت تُخْتَمُ الدنیا» و در نامه ۳۱ حضرت در آغاز نامه در معرفی خود می‌فرماید: «من الوالد الفان»؛ از پدری در آستانه نیستی و فنا.

مقصود این جا فَنای از دنیاست، و آغاز حرکت به آخرت. حضرت در همین نامه می‌فرماید: «بین که این مردگان و درگذشتگان از چه چیزی منتقل شده‌اند؟! از این دنیا منتقل شدند و در قبرها سکنی گزیدند. «فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا اِنْتَقَلُوا وَ اَيْنَ حُلُّوْا وَ نَزَلُوْا» در جای دیگر از جایگاه انتقالی و پل و راهرو بودن مرگ یاد شده است، مرگ به گونه‌ای است که انتقال از دنیا به آخرت است. «وما بین أحدکم و بین الجنة و النار إلا الموت أن ينزل به» (خطبه ۶۴)، جز مرگ میان شما و دوزخ و بهشتان فاصله‌ای نیست.

در جای دیگری در خلال سخن از دین اسلام، می‌فرماید: «والموت غایته و الدنیا مضماره» (خطبه ۱۰۶)، مرگ نهایی است که انسان‌هایی که در این دنیا با دین اسلام تعامل دارند - چه دشمن چه پیرو - بدان خواهند رسید. دنیا میدان مسابقه است و مرگ آخر خط است، پایانی است که برای مسابقه در نظر گرفته شده است.

با این توضیح مرگ در یک صورت و با یک تعبیر، فنا و نیستی و نابودی از دنیای ملکی است، اما فنای به معنای نیستی و عدم شدن و تمام شدن نیست، بلکه به تعبیر حضرت مرگ انتقال و فاصله میان این جهان و آن جهان است، چنان که جنین از رحم مادر می‌میرد و در رحم دنیا زندگی می‌یابد، از این جهان می‌میرد و فنا می‌یابد، و در جهان باقی زنده می‌گردد، مرگ غروب از یک نشئه و طلوع در نشئه دیگر است.

غفلت از مرگ

یکی از مسائل پیرامون مرگ می‌تواند این باشد که آیا مرگ امری و باوری یقینی است؟ حضرت می‌فرماید: «ما رأیت إیماناً مع یقین أشبه منه بشک علی هذا الإنسان»؛ من هیچ ایمان و باوری را همچون مرگ نزد انسان ندیده‌ام که در عین یقینی بودن این چنین به شک آلوده

انسان در تراز نهج البلاغه

باشد و شبیه شک باشد. مقصود این است که ایمان به مرگ ایمانی یقینی است، همگان به یقین مرگ را باور دارند و بدان مؤمنند، اما چون در عمل از آن غافلند و مرگ باوری با ذکر همراه نیست و در وجود انسان نهادینه نیست.

ابهام چگونگی مرگ

مرگ امری است بسیار مرموز و مبهم، و این از چند جهت است؛ یکی اینکه مرگ هم همه گیر است، هم اختصاصی. از سویی امری عمومی، فراگیر و همگانی است، همه را شامل می شود، و کسی را از آن گریز و استثنا نیست، حتی پیامبر نیز. «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۳۰/الزمر)؛ اما از سوی دیگر کاملاً اختصاصی و شخصی است. تجربه هیچ کسی با دیگری لزوماً یکسان نیست. لذا امام می فرماید: «بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَ هُوَ الْمَوْتُ» (خطبه ۱۶۷)، امر العامة اشاره به عمومیت آن پدیده است، و خاصة أحدکم، اشاره به خصوصیت فردی آن.

دوم هولناکی و بزرگی تجربه موت است، امام در این باره در خطبه ۲۲۱ می فرماید: «فَلَوْ كَانُوا يَنْطِقُونَ بِهَا لَعَيُوا بِصِفَةِ مَا شَاهَدُوا وَ مَا عَايَنُوا» حتی اگر افرادی که مرگ را تجربه کرده اند و مرده اند، می توانستند درباره تجربه شان و آنچه به عیان و شهود از مرگ دیده و یافته اند، چیزی بگویند، ناتوان می گشتند و یارای سخن نمی یافتند و لکنت می گرفتند، این شدت هولناکی و سختی ماجرای مرگ است، و این ترس برای انسان خوگیر به دنیا بسیار بیشتر است. می فرماید: «فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَ وَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ لَكِنْ مَخْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا» (خطبه ۲۰). اگر آنچه مردگانتان دیده اند و به عیان یافته اند، شما نیز می دیدید و درمی یافتید، بی تاب می گشتید و هراسان، و حرف می شنیدید و فرمان می بردید، ولی آنچه ایشان دیده اند بر شما پوشیده است.

غوغا و غائله مرگ

به تعبیر علامه محمدتقی جعفری مرگ دو مرحله دارد؛ می گوید: «بهرحال خواه اولاد آدم جدی تلقی کند یا به شوخی حمل کند، دو مسأله بسیار با اهمیت در معمای سرانجام، ادراکات و مشاعر زندگان را به خود مشغول نموده است: ۱ - غوغای مرگ ۲ - غائله پس از مرگ» (جعفری، بی تا: ۱۰۹). غوغای مرگ همان سكرات الموت، سختی ها و هراس های جریان مرگ و جان کندن است، در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه نکات مهمی در باب غوغای مرگ بیان می کنند.

علامه جعفری درباره سختی مرگ می‌گویند: درست است که در حال جان کنش حرکت با سکون گلاویز گشته و بدون شک تبدیل حرکت به سکون، درد و رنج کلی را ایجاد می‌کند، ولی مدت آن درد و رنج اندک بوده و به ساعت و دقیقه‌های معینی محدود است» (همان: ۱۱۱). مرگ چند لحظه‌ای رخ می‌دهد و تمام می‌شود، و برخی فلاسفه گفته‌اند: زمانی که مرگ رخ می‌دهد شما نیستید و این گونه خواسته‌اند صورت مسئله را پاک کنند. علامه جعفری می‌گویند: بدیهی است که واقع از این قرار نیست، زیرا هنگامی که ادراکات و قوای حساس انسان در اثر به پایان رسیدن زندگی مختل می‌گردد، دقیقه و ساعت و غیره از محدودیت‌های اندازه‌گیری زندگان خارج شده، مقدار زمان کشش غیر متناهی به خود می‌گیرد، بلی من و شما که از دور به منظره طوفانی مرگ تماشا می‌کنیم چنین گمان می‌کنیم که: به فاصله ده دقیقه یا یک ساعت آن شخص مرده از دالان مرگ عبور نمود ... ایشان در ادامه با اشاره به کلامی از حضرت می‌گویند: «ظن قوی می‌رود جمله طلایی علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم به همین معنی اشاره کند: «شخص در حال جان کندن به آن چیزهایی که عمر خود را با آنها سپری نموده و روزگار خود را به پایان رسانیده است، توجه می‌کند» اجتماع صدها از حوادث در چند دقیقه با اندازه‌گیری‌های متعارف ابداً سازش ندارد (همان).

سخن حضرت درباره سكرات مرگ بسیار دقیق است و سخنی که علامه هم نقل کردند در این کلام حضرت است که می‌فرمایند: «فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَظْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ إِزْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَلُجْأً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صَحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يَفَكِّرُ فِيهِمْ أَقْنَى عُمْرُهُ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ...» (خطبه ۱۰۹)، مصیبت و سختی که بر ایشان نازل شده قابل توصیف نیست، سختی جان کندن و حسرت از دست دادن دنیا آنان را فرا گرفت، دست و پایشان سست شد، رنگشان پرید، مرگ بسان یک موجودی زنده که در انسان رسوخ کرده بیشتر در آنها فرو می‌رود، در نتیجه میان او و سخن گفتنش حایل ایجاد می‌شود و زبانش از کار می‌افتد، میان خانواده‌اش است با چشم ایشان را می‌بیند، و صدایشان را می‌شنود، فکرش و مغزش سالم است و فعالیت دارد، می‌اندیشد در اینکه عمرش را در چه فنا کرده و روزگارش را در راه چه نابود کرده است؟! کرد

در همان لحظات که چند دقیقه می‌بینیم کسی وفات می‌کند، همه اینها از جلوی چشم می‌گذرد، زندگی‌اش و اعمالش و ثروت و فرزندان و دلبستگی‌ها و حق و ناحق‌ها در ذهنش می‌گردد. بعد از آن انگشت ندامت می‌گزد، و مرگ در جسد او نفوذ می‌کند و گوشش هم به

انسان در تراز نهج البلاغه

همین منوال از کار می‌افتد، نمی‌تواند صحبت کند، و نمی‌شنود، و نگاه به چهرهٔ این و آن می‌کند، می‌بیند حرف می‌زنند، اما چیزی از کلامشان نمی‌شنود، پس از آن بینایش نیز گرفته می‌شود، و روح از بدنش خارج می‌گردد (خطبهٔ ۱۰۹).

این سكرات مرگ همان است که به تعبیر علامه غوغای مرگ است، و پس از آن ماجرا دیگر شروع می‌شود، که آن را غائلهٔ پس از مرگ نام می‌نهد. شاید این نام را علامه از تعبیر امام در خطبهٔ ۲۳۰ گرفته باشد که می‌فرماید: «قَدْ أَعْلَقْتُكُمْ حَبَائِلَهُ وَ تَكَفَّنْتُكُمْ غَوَائِلَهُ وَ أَقْصَدْتُكُمْ مَعَابِلَهُ وَ عَظُمْتُ فِيكُمْ سَطَوَاتُهُ...»؛ حلقهٔ ریسمان‌هایش را بر شما آویخته است، و سختی‌هایش شما را دربرگرفته، و پیکان‌هایش شما را نشانه رفته، و یورشش به شما بس سترگ است. غائلهٔ پس از مرگ همان تبعات اعمال انسان است. این غوغای سكرات مرگ و جان‌کندن، و آن غائلهٔ پس از مرگ که گریبان‌گیر انسان است، به خودی خود هراس‌ایجاد می‌کند، و یاد آن دل انسان را از حب دنیا خالی می‌کند و غفلت او را کم می‌گرداند.

یاد مرگ؛ از ترس تا انس و شوق

مرگ چنانکه دیدیم امر ناخوشایندی تعریف شده است، به تعبیر حضرت زائر غیر محبوب است (خطبهٔ ۲۳۰)، حضرت مرگ را واقعیتی معرفی می‌کنند که ترس دارد و همین ترس در یادکرد مرگ مؤثر است. علمی که انسان به واقعیت و حقیقت و چیستی و چگونگی مرگ پیدا می‌کند باعث ترس می‌شود. فرمود: «وَبِالْعِلْمِ يَزْهَبُ الْمَوْتُ وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا» (خطبهٔ ۱۵۶)؛ با علمی که انسان پیدا می‌کند مرگ را ترس‌ناک می‌بیند.

ترس از چیزی باعث فرار از آن می‌شود، ولی ترس از مرگ و فرار از آن فایده‌ای ندارد، دیدار کننده‌ای است ناخوشایند، هم‌واردی است که شکست نمی‌خورد تو نخواستی اما او به سراغت آمده است. «فَإِنَّ الْمَوْتَ هَادِمٌ لِّذَاتِكُمْ وَ مُكَدِّرُ شَهَوَاتِكُمْ وَ مُبَاعِدُ طِبَائِكُمْ زَائِرٌ غَيْرٌ مَّحْبُوبٍ وَ قَوْنٌ غَيْرٌ مَّغْلُوبٍ وَ وَائِرٌ غَيْرٌ مَّظْلُوبٍ» (خطبهٔ ۲۳۰)، به تعبیر حضرت کسی که از مرگ می‌ترسد رهایی از آن ندارد: «مَایَنْجُوا مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَ» (خطبهٔ ۳۸) و کسی که دوست‌دار بقا و ماندن در دنیاست، به خواسته‌اش نمی‌رسد: «وَلَا يُعْطَى بَقَاءٌ مَنْ أَحْبَبَهُ».

به هرحال ترس از مرگ خود موضوعیت دارد، لذا حضرت بر خلاف برخی از عارفان عمل نکرده‌اند که مرگ را صرفاً امری پسندیده و زیبا جلوه‌گر می‌کنند، و ترس از مرگ را بیهوده می‌دانند. امام واقعیت مرگ را چنین معرفی می‌کند که مرگ ترسناک است. این ترس ناشی از عمل است و ذکر موت برای فرد ترسان از مرگ مانع است. علاوه بر اینکه یک ترس برای این

است که نمی‌دانی مرگ چیست و چگونه است و پس از آنچه خواهد شد، اما معمولاً این ترس ناشی از اعمال ماست. به قول مولوی:

مرگ هر یک، ای پسر! هم‌رنگ اوست پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
آنکه می‌ترسی ز مرگ اندر فرار آن ز خود ترسانی ای جان، هوش دار
روی زشت توست، نه رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ، برگ

(مولوی، ۱۳۷۵، ۳: ۱۶۰)

برخی از این ترس رسته و به انس با مرگ رسیدند، امام در جریان جنگ با شامیان وقتی برخی از لشکریانش شکوه داشتند که چرا ایشان در اذن حمله‌کنند می‌ورزد، و زمزمه‌های فتنه‌گونی بلند بود که علی از مرگ می‌هراسد، می‌فرمایند: «فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ» (خطبه ۵۵)؛ به خدا سوگند مرا باکی نیست که من به سرای مرگ درآیم یا مرگ به سوی من بیرون آید و مرا دریابد.

همین مفهوم با تأکید بر اینکه حضرت انس بلکه اشتیاق به مرگ خونین خود دارند و چونان تشنه‌لیبی که به دنبال آب است به دنبال آنند، در وصیت خود پس از ضربت خوردن فرمودند: «وَاللَّهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَلَا ظَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَ ظَالِبٍ وَجَدَ» (نامه ۲۳)؛ به خدا قسم از مرگ نشانه‌های ناگاه بر من در نیاید و پدیدار نگردد که آن را ناخوش دارم، یا زشت شمارم، نسبت من و مرگ تنها بسان کسی است که آب جویید و بر آب درآید و جوینده‌ای است که خواسته‌اش را یابد.

امام که مرگ را آنچنان هولناک توصیف می‌کنند، خود این چنین با مرگ خو گرفته‌اند و مشتاق آنند، می‌فرمایند: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسَى بِالْمَوْتِ مِنَ الْغُلِّ بِئِدَى أُمِّهِ» (خطبه ۵)؛ انس علی علیه السلام با مرگ چونان طفل به شیر مادر نیست، بلکه از آن افزون‌تر است. می‌فرمایند: من انس و اشتیاقم به مرگ بیشتر از این طفل شیرخوار به پستان مادر است.

این انس برای هر انسان مؤمنی نیز می‌تواند در پی آن ترس بیاید، هرکس ممکن است در وهله نخست با واقعیت ترسناک مرگ روبرو شود، ولی اگر بدان متذکر گردد و آن را بسیار یاد کند، نیروی رادع و مانعی در وجودش و در دلش پدیدار می‌سازد که او را از بدی و از وابستگی به دنیویات می‌رهاند، و کم‌کم ترس جای خود را به انس و آنگاه به اشتیاق و تمنی مرگ می‌دهد.

این انس امام در تربیت به فرزندان ایشان نیز منتقل می‌شود، امام سجاد در درخواست

انسان در تراز نهج البلاغه

خود از خداوند در دعای ۴۰ صحیفه سجادیه می‌فرمایند: «... حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَأْسِنًا الَّذِي نَأْتِسُ بِهِ، مَرِغٌ اَنِيسٌ وَوَسِيلَةٌ اَنَسٌ مَا يَاشِدُ، وَ مَأْلَقْنَا الَّذِي نَشْتَأِقُ اِلَيْهِ»؛ چنان مایه باشد که مشتاق آن باشیم، «و حَامَتْنَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنْيَا مِنْهَا»؛ مرگ را چونان خویشاوند ما قرار بده که دوست داریم به آن نزدیک شویم (امام سجاد، ۱۳۷۶: ۱۷۲).

در قرآن کریم نیز در ۲ آیه تمنی موت (خطاب به یهودیان مدعی) وارد شده و معیار صدق ادعای اهل ایمان شمرده شده است، کسانی که مدعی می‌شوند اهل آخرتند و تنها ایشان تحت ولایت و محبت الهی هستند، معیاری برای صدق ادعایشان وجود دارد، لذا می‌فرماید اگر راستگو در این ادعایید، آرزوی مرگ کنید! مانند: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۹۴/البقره)؛ و در آیه بعدی می‌فرماید که اینان به دلیل عملکردشان هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، زیرا ایمان ندارند، ادعایشان چنان نیست که مرگ‌باور و مرگ‌خواه باشند.

پس یاد مرگ حتی اگر از روی ترس باشد، در صورت کثرت، علاوه بر تأثیر قلبی در رفتار اثر می‌گذارد، و به ترک رذایل و کسب فضایل کمک می‌کند، و این امر کم‌کم مایه انس شخص با مرگ همچون دوستی شفیق و خویشی صمیمی می‌شود و به شوق و اشتیاق دیدار مرگ می‌انجامد.

انس با مرگ ضد انس با دنیا

آنچه امام از فرزندان او و یارانش می‌خواهد این است که مرگ انیس آنها شود. و این انس جز از راه ذکر و یادکرد مرگ نیست. و کسی با مرگ انس پیدا می‌کند که با دنیا انس پیدا نکند. یاد مرگ دل انسان را از دنیا می‌برد و به آخرت می‌گرایاند، انسان دنیاجو قطعاً ذاکر حقیقی مرگ نیست و از آن فراری و هراسان است، حضرت در نامه به سلمان فارسی پیش از خلافت در مذمت دنیا و پرهیز از آن دنیا را به ماری بد نیش توصیف می‌کنند و می‌فرمایند: «وَكُنْ أَنَسًا مَا تَكُونُ بِهَا أَخَذَرٌ مَا تَكُونُ مِنْهَا فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا إِظْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ أَوْ إِلَى إِيْنَاسٍ أَرَاثَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِيْحَاسٍ» (نامه ۶۸)؛ و آن گاه که بدان خو گرفته‌ای بیشتر از آن بترس، که دنیا‌دار چون در دنیا به خوشی اطمینان کرد، او را به تلخ‌کامی درآورد، یا اگر به انس گرفتن آرمید او را دچار وحشت کرد.

کسی دنیا را هدف خود نساخت مگر آنکه از آخرت دور شد، و کسی که از آخرت دور شود قطعاً مرگ را شیرین نخواهد دانست، چون مرگ هادم اللذات و مکدر شهوات است، و انقطاع از

دنیا و مواهب دنیوی را ارمان دارد.

دنیا و دوستی و دلبستگی به دنیا در مقابل و رویاروی دوستی و توجه به آخرت دیده شده است. این دو همچون دو خط موازی هستند که هرگز به هم نمی‌رسند، بلکه دو خط با جهتی مخالف هستند که هرچه به یکی نزدیک شوی ناگزیر از آن یک دور خواهی شد، فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَعَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كَلِمَا قُرْبٍ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخِرِ وَ هُمَا بَعْدُ صَرَّتَانِ»؛ دنیا و آخرت دو دشمن نافرهم و دو راه مخالف همند، هرکه دنیا را دوست بدارد و و مهر ولایتش به دل پذیرد، دل از آخرت ناخوش دارد و آن را دشمن بدارد، آن دو چونان خاوران و باخترانند، آنکه میانشان در حرکت است، هرچه به یکی نزدیک گردد، از آن یک دور گردد، و آن دو دو هوو هستند ناهمساز.

دنیا فناست و آخرت بقا، طبیعی است که بقا با فنا جمع نمی‌شود، کسی که فانی را هدف قرار داده نمی‌تواند ادعا کند هدفش آخرت و باقی است. لذا امام در سفارش خود به امام حسن (علیه السلام) فرمود: از فرزندان آخرت باش نه از فرزندان دنیا: «وَلِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَوْلَادِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَوْلَادِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيَلْحَقُ بِأَبِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (خطبه ۴۲).

در نامه ۳۱ نهج البلاغه امام ویژگی‌های برای خودش به عنوان فرستنده و فرزندش به عنوان گیرنده نامه می‌فرمایند، در همه از سخن فنا و نیستی و گذران بودن دنیا و کوچ از دنیا، در زیستگاه مردگان ساکن بودن و به سوی ایشان کوچیدن و مانند آن است: «مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ الْمَذْبِرِ الْعُمْرِ الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ الدَّامِ لِلدُّنْيَا السَّائِكِ مَسَاكِنِ الْمَوْتِ الظَّاعِنِ عَنْهَا عِدَالِي الْمَوْلُودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يَدْرِكُ السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ غَرَضِ الْأَشْقَامِ وَ رَهِيْنَةِ الْأَيَّامِ وَ زَمِيَةِ الْمَصَائِبِ وَ عَبْدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْغُرُورِ وَ غَرِيمِ الْأَمْنَايَا وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ وَ حَلِيفِ الْهَمُومِ وَ قَرِينِ الْأَحْزَانِ وَ نَضْبِ الْآفَاتِ وَ صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ وَ خَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ» (نامه ۳۱). حضرت در این نامه بارها یاد از مرگ می‌کند.

یاد مرگ در دل و رفتار

بسیار یاد مرگ کردن سفارش شده است، در نامه ۳۱ فرموده است: «يَا بَنِي أَكْثَرِ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ»؛ فرزندم بسیار یاد مرگ کن.

این ذکر الموت از زبان آغاز می‌شود، ولی بر زبان نمی‌ماند، باید بر دل نقش شود، و در رفتار ظهور یابد. این یاد مرگ، گاه با تعبیر «ذکر» آمده و گاه با تعبیر رفتاری «مبادره» به کار رفته است.

یاد مرگ در دل: در عمده توصیه‌ها به فناپذیری دنیا و یاد مرگ، دل نقش اصلی را دارد، در همین سفارش فرمود: دلت را با یاد مرگ رام ساز و نابودی را در او: «ذَنَّهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَزَرَهُ بِالْفَنَاءِ»؛ اگر یاد مرگ صرفاً بر زبان باشد معنادار و نتیجه‌بخش نیست. عرضه همه خوبی‌ها و فضیلت‌ها و پندها و حکمت‌ها باید در دل و قلب و بر آن باشد، دل را به یاد خدا آباد کن، دل را به نور حکمت درخشان و تابان کن، دل را به مصیبت‌های روزگار و شب و روز یادآور شو! در خطبه ۱۱۳ می‌فرمایند: باید از این دنیا کنده شوی، خوشی و ناخوشی دنیا درهم است، و زندگی دنیا با مرگ درهم شده است، پس دعوت مرگ را به گوش جان بنشان، پیش از آنکه بدان فراخوانده شوی. «وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ أَذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَدْعَى بِكُمْ»؛ انسان به دل کندن از دنیا سفارش شده است:

«وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فَعِیْهَا أُخْبِرْتُمْ وَ لَعِیْهَا خُلِقْتُمْ» (خطبه ۲۰۳)؛ دل‌هایتان را از دنیا بیرون بکشید پیش از آنکه بدن‌هایتان را آن خارج گردد، زیرا دنیا آزمایشگاه شماست و شما برای چیزی جز دنیا آفریده شده‌اید.

یاد مرگ در رفتار: انسان ذاکر الموت که همراه در یاد مرگ و کوچ از دنیا در دل خویش است، این یاد را عملی می‌کند و در رفتار مرگ را همراه با خویش می‌بیند، لذا او سوی مرگ می‌شتابد، و بدان مبادرت می‌ورزد. برای مرگ اقدام می‌کند و آماده می‌شود، می‌فرمایند: «وَبَادِرُوا أَعْمَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ» (خطبه ۶۴)؛ پیش از آن که مرگ بی شکیب بر شما پنجه افکند، توشه نیکی از این گیتی برای آخرت ببندوزید و بر مرگ پیشی گیرید. و در جای دیگر فرمود: «بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنَّ هَرَيْتُمْ أَدْرَكَكُمْ»؛ بر مرگی پیشی بگیرید که اگر از آن بگریزید او به شما دررسد و شما را فرا خواهد گرفت (خطبه ۲۰۳). و «لَا تَكُنْ مِمَّنْ ... يَخْشَى الْمَوْتَ وَ لَا يَبَادِرُ الْمَوْتَ»؛ از کسانی مباش که از مرگ هراسانکند ولی برای مرگ آماده نمی‌شوند و بر آن به اقدام و عمل نیک پیشی نمی‌گیرند (خطبه ۱۵۰)؛ که کنایه از عمل کردن و آمادگی یافتن برای مرگ است.

ارتباط یاد مرگ با زیستن در دنیا

ممکن است این ابهام ایجاد شود که یاد مرگ دل را از دنیا زده کند، و انسان ذاکر الموت زیستن در دنیا را مختل و پوچ انگارد. دل را به یاد مرگ رام ساختن و خود را فانی و در آستانه کوچ از دنیا افتن و اقرار به فناپذیری در دنیا به معنای تارک دنیا بودن و رهبانیت و عزلت پیشه کردن و خود را در خانقاه سکوت دفن کردن نیست، بلکه روایات یک منظومه منسجم هستند که باید با توجه به خانواده حدیث بدان نگریست، یکی را نگرفت و روایات دیگر را رها

کرد.

دنیا از مقوله‌هایی است که در روایات هم بدان با مدح و خیر بودن نگاه شده و هم به چشم مذمت و شر بودن بدان نگریسته شده است. لذا باید معنای خیر و شر بودن دنیا را خوب دریابیم. برای بررسی بیشتر دربارهٔ احادیث دنیا و آخرت (نک: ری شهری، ۱۳۸۴، ۲۹۱)

سعادت انسان در این است که در دنیا خوب زندگی کند، اما در دنیا نماند، دنیا خوب جایگاهی است، و برای بهره‌مندی انسان آفریده شده و مسخر او قرار گرفته تا انسان به واسطهٔ آن و با نگاه ابزاری به آن برای آخرت توشه بگیرد: «وَلَنِعْمَ دَارٌ مِّنْ لَّمَّ يُوْضِ بِهَا دَارًا وَمَحَلٌّ مِّنْ لَّمَّ يَوْظَنُّهَا مَحَلًّا وَإِنَّ السُّعْدَاءَ بِالدُّنْيَا غَدًا هُمُ الْهَارُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ» (خطبهٔ ۲۲۳)؛ سعادت‌مندان فردا روز در قیامت با همین دنیا و به واسطهٔ همین دنیا، همانانی هستند که امروز از دنیا فراری هستند. این تصویر بلندی از نگاه به دنیا است. در همین خطبه حضرت دنیا را با چهرهٔ مثبت و دوست و رفیق روراستی معرفی می‌کند که فریب‌کار نیست و آشکارا پند می‌دهد، به یاد مرگ می‌اندازد، می‌فرماید: «حَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَلَكِنْ بِهَا إِغْتَرَزَتْ»؛ دنیا صرفاً ابزار فریب است.

کسی که در دنیا زندگی کند، ولی پایش در گنداب و باتلاق دنیا فرو نرود، دنیا را هدف نداند و برای صرف دنیا ندود و نکوشد و حرص نزند، زیرا به تعبیر امام علی (ع): «إِنَّمَا خُلِقْتَ لِآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْغَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ» (نامهٔ ۳۱)؛ بدانند که هدف خلقت دنیا نیست، فنا نیست، زیستن جاویدان دنیایی نیست، بلکه دنیا موقت است و گذرگاهی است پایان‌پذیر.

نکته مهم این است که مرگ اندیشی و مرگ آگاهی و یاد مرگ برای آخرت اندیشی است، نه پوچی و عدم گرایی. همانطور که تمنی موت وجود دارد، درخواست طول عمر در دنیا نیز وجود دارد، امام سجاد (ع) که از خداوند می‌خواهد مرگ را انیس و خویش او قرار دهد، در دعایی می‌فرماید: «اللَّهُمَّ عَمِّرْنِي مَا كَانَ عَمْرِي بَذْلَةً فِي طَاعَتِكَ» (امام سجاد، ۱۳۷۶: ۹۴)؛ یا در جای دیگر می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ ... وَأَطَلْتُ عَمْرَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۴، ۴۶۴)؛ خدایا عمرم را در دنیا زیاد کن به شرطی که در طاعت تو خرج شود.

دنیا و زیستن در دنیا گرچه هدف نیست، ولی به عنوان وسیله خود باید خوب باشد در جهت هدف آخرت. لذا در روایت است که چونان در دنیا و برای آن تلاش کن که گویی تا ابد در آن خواهی زیست، و چنان از دنیا دل برکن و برای آخرت تلاش کن، گویی فردا خواهی مرد «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۳، ۱۵۶)؛ این جمله بهترین تعبیر برای چگونه زیستن در عین مرگ‌اندیش بودن است. مرگ‌اندیشی جمع بین دنیا

و آخرت دوست. کسی که یاد مرگ بود آخرت گرا می شود و کسی که آخرت گرا بود دنیا گریز می شود.

آثار یاد مرگ

وابسته و دلبسته دنیا نبودن در عین حال شاد زیستن و با دنیا کنار آمدن، در ظاهر گشاده رو بودن و در دل غم آخرت داشتن، چیزی است که مرگ اندیشی درست و دین مدار به انسان می دهد. اگر ذکر موت را در دل پیورانیم و در عمل به یاد مرگ باشیم و در همه عمر مبادرت به آن ورزیم، ناخواسته این روحیه و ویژگی را به دیگران هم منتقل می کنیم. این امر آثاری دارد، برخی از این آثار بر اساس روایات عبارت است از:

۱ - "غفلت زدایی": ذکر که در مقابل غفلت و نسیان است، خود اولین خاصیتش دوری از غفلت است؛

۲ - "رام کننده نفس": فرمود: دل را به یاد مرگ رام و رهوار ساز برای طاعت خداوند. ذلله بذكر الموت؛

۳ - "دوری از فخر و کبر": فخر و کبر برای کسی است که خود را باقی بداند و اگر یاد قبرت باشی کبر به سراغت نخواهد آمد، فرمود: «صَغُ فَخْرُكَ وَ أُخْطِطَ كِبْرُكَ وَ أَذْكَرُ فَبْرُكَ» (حکمت ۳۸۶)؛

۴ - "بلندنگری و کوتاهی آرزوها": در روایات امل و امنيّه که آرزوی دراز و بی پایان دنیوی است، در مقابل ذکر الموت است، انسان «المؤمل مالایدرک» آرزومند چیزی است که بدان دست نمی یابد. اگر بنده ای مرگ و سرنوشتش را ببیند، و به یاد روز واپسین باشد، آرزوها در نزد او منفور می شوند. آرزو همراه با غفلت است، همین مضمون را فرمود: «قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمَالِ» (خطبه ۱۱۲)؛ از دل هاتان یاد مرگ ها و اجل ها رخت بر بسته، و جایش را آرزوهای دروغ و سراب وار نشسته است؛

۵ - آمادگی آخرت: آنکه یاد مرگ کند، نفسش را رام سازد و بر مرگ با عمل نیک پیشی می گیرد، لذا فرمود: «وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَ اتَّبِعُوا مَا يَنْقِي لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ وَ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَ اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ» (خطبه ۶۳)؛ با اعمال نیکتان بر مرگ هایتان پیش دستی ورزید، با آنچه زوال یابد چیزی را بخرید که باقی است، بار کنید از این سرا که سخت در کوچاندنتان مداومت دارد، و برای مرگ آماده شوید؛

۶ - بازی و شوخی نگرفتن عمر: یکی دیگر از این آثار، به بازی سپری نکردن عمر است، فرمود: «أَمَّا وَ اللَّهُ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ» (خطبه ۸۴)؛ به خدا قسم که یاد مرگ مرا از

شوخی و بازی باز می‌دارد. اما در مقابل معاویه است که نسیان الآخره دارد، و این امر او را از حق‌گویی باز داشته است؛

۷ - رضایت از زندگی و حرص و آز نداشتن: کسی که یاد مرگ کند حرص و طمع دنیا در او کاسته می‌شود، از این رو ظلمی نمی‌کند، و به کمی که برایش مقدر شده راضی و خشنود می‌گردد، بیهوده برای هیچ نمی‌دود، تلاش می‌کند برای آخرت، در دنیا می‌دود اما با هدف آخرت، لذا فرمود: «وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَيْسَرٍ» (حکمت ۳۴۹).

مواردی که بر شمر داریم نمونه‌هایی است همسو که گاه با هم هم پوشی دارند و هم معنایند، و همه در مفهوم دنیاگریزی و زهد و آخرت‌گرایی مشترکند.

نتیجه‌گیری

یکی از مسائل مهم پیش روی انسان که از آن گریزان و از یاد آن ترسان می‌شود، مرگ است، پدیده‌ای بدیهی و یقینی و با ابهامات فراوان، که معمولاً به غفلت می‌گذرد، و سزاوار همسایه قلمداد می‌گردد، این امر در ادبیات دینی نه تنها مغفول نمانده که بسیار و بارها بر آن تأکید شده است، یاد مرگ، که گاه به تعبیر ذکر الموت و گاه مبادرة الموت (با فعل امر) به کار رفته است، علاوه بر اینکه انسان را از دنیا‌گریز و به آخرت‌گرایی می‌دهد، دارای آثار فراوانی است که اگر درستی رابطه آن با در دنیا برای آخرت زیستن فهم گردد، نه تنها انسان را دچار نومیدی و پوچی نمی‌کند که بسیار سازنده است، و آثار تربیتی بسیار دارد، یاد بسیار مرگ در دل و در رفتار انسان را از آرزوهای بلند دنیایی می‌رهاند، و حرص و آز و دنیاطلبی را به زهد و آخرت‌جویی بدل می‌سازد، چنین انسانی در دنیا تلاش می‌کند و کار می‌کند با هدفی که پس از مرگ است، نه این سوی مرگ، برای هدفی جاوانه و باقی و نه هدفی زودگذر و فانی. از این روی است که اولاً باید یاد مرگ چنان در وجود انسان شکل گیرد و پویا گردد که به انس با مرگ و اشتیاق وصال آن بیانجامد، چنین یادکرد مرگ است که انسان را از دنیا جدا و به هرچه آخرتی است گره می‌زند، خور و خواب و کار و نمازش همه برای آخرت خواهد بود.

منابع

﴿قرآن کریم﴾.

﴿ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، «من لایحضره الفقیه»؛ تحقیق علی اکبر غفاری،

انسان در تراز نهج البلاغه

چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

❧ ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، «معجم مقاییس اللغة»؛ تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت: دارالفکر.

❧ امام سجاد، (۱۳۷۶)، «الصحيفة السجادية»؛ چ ۱، قم: نشر الهدی.

❧ جعفری، م، (بی تا)، «نگاهی به علی (علیه السلام)»؛ تهران: جهان آرا.

❧ راغب اصفهانی، ح (۱۴۱۲ق)، «مفردات الفاظ القرآن الکریم»؛ تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالقلم.

❧ سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی، (۱۴۰۷ق)، «نهج البلاغه (گزیده سخنان امام علی بن ابی طالب (علیه السلام))»؛ تحقیق صبحی الصالح، چ ۱، قم: مؤسسه دارالهجرة.

❧ قلی پور، محمد، (۱۳۹۲)، «مرگ چیست؟»؛ (مرگ در دین های ابراهیمی و غیر ابراهیمی)؛ چ ۱، مشهد: شاملو.

❧ کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، «اصول کافی»؛ تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ ۴، تهران: دارالکتاب الإسلامية.

❧ محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۸۴)، «دنیا و آخرت از نگاه قرآن و حدیث»؛ چ ۱، قم: دارالحدیث.

❧ مولانا، جلال الدین محمد بلخی، (۱۳۷۵)، «مثنوی معنوی»؛ به کوشش محمد استعلامی، چ ۴، تهران: زوار.

❧ _____، (۱۳۷۶)، «کلیات شمس تبریزی»؛ به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، چ ۱۴، تهران: امیرکبیر.

مرگ آگاهی و معناداری زندگی از دیدگاه امام علی علیه السلام

احمد مسائلی^۱

چکیده

مبدأ و معاد از بنیادی‌ترین آموزه‌های دینی تلقی شده و بخش اعظم نصوص دینی خصوصاً قرآن مجید را به خود اختصاص داده است. یکی از شاخصه‌های بسیار مهم آموزه‌های دینی توجه به مسئله مرگ آگاهی در زندگی است. مرگ بخشی از زندگی انسان است و هرگونه فهم نادرست از آن، فهم انسان از خویش را تحت تأثیر قرار داده و در چنین حالتی فرد نمی‌تواند تلقی درستی از زندگی داشته باشد تا به معناداری آن پی ببرد. بنابراین یاد مرگ و توجه مستمر به آن و الهام از سیره و گفتار اهل بیت (اهل ذکر) طریقی است که عمل به مقتضای آن، انسان را قبل از مواجهه با مرگ، با مرگ و حیات جاوید پس از آن آشنا می‌سازد. این دریافت درست از مرگ به فهم معناداری زندگی و مسئله مرگ آگاهی می‌انجامد.

سؤال اصلی که این تحقیق درصدد پاسخ‌گویی به آن است، بررسی دیدگاه امام علی علیه السلام در مورد مرگ آگاهی به عنوان عاملی که می‌تواند در راستای معنادار بودن زندگی مطرح گردد، می‌باشد. ارائه تصاویر جذاب از پایان کار نیکوکاران، صدیقان و شهداء و بهشت و نعمت‌های آن در قرآن و روایات و انداز از پیامدهای سوء زندگی تبه‌کاران، به مثابه قطب‌نمایی است که جهت زندگی انسان‌ها را در عوالم پس از مرگ روشن می‌سازد تا از این طریق با رشد انسان، امکان تجربه معناداری از زندگی فراهم گردد. امام علی علیه السلام نیز بر لزوم مرگ آگاهی و توجه به مرگ تأکید می‌ورزد و می‌کوشد تا انسان‌ها را از طریق شناخت درست حقیقت مرگ به شناخت

۱. دانشگاه آزاد اسلامی واحد خمینی شهر.

انسان در تراز نهج البلاغه

خود و به دنبال آن به فهم معنای زندگی رهنمون سازد. امام علی علیه السلام بر اساس مبانی فطری، عقلی و شهودی درصدد بیان این تفسیر هستی‌شناسی است که مرگ‌آگاهی، در راستای معنادار شدن زندگی است و دیدگاه‌های مقابل صرف‌نظر از تقابل با مبانی هستی‌شناسی با سودمندی برای حیات بشر و دستیابی به آرامش دنیوی در تعارض است. فوایدی که امام علی علیه السلام برای مرگ‌آگاهی مطرح نمود، همگی اموری است که مرگ‌آگاهی را حکیمانه و در راستای حیات بشری مطرح می‌کند. روش مورد استفاده در این مقاله، کتابخانه‌ای با رویکرد تحلیلی - توصیفی است.

"واژگان کلیدی": امام علی علیه السلام، بهشت و جهنم، حیات برزخی، حیات معادی، مرگ‌آگاهی، معناداری زندگی.

مقدمه

مسئله معناداری زندگی از مسائل همیشگی بشر بوده و نگرش‌های مختلفی در تفسیر، تحلیل و تبیین آن ارائه شده است. مرگ بخشی از زندگی انسان است و هر گونه فهم نادرست از آن، فهم انسان از خویش را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در چنین حالتی فرد نمی‌تواند تلقی درستی از زندگی داشته باشد تا به معناداری آن پی ببرد، بنابراین یاد مرگ و توجه مستمر به آن و الهام از سیره و گفتار اهل بیت (اهل ذکر) طریقی است که عمل به مقتضای آن انسان را قبل از مواجهه با مرگ و حیات جاوید پس از آن آشنا می‌سازد، این دریافت درست از مرگ به فهم معناداری زندگی و مسئله مرگ‌آگاهی می‌انجامد.

دیدگاه‌های که حیات انسان را با مرگ پایان یافته یا در هاله‌ای از ابهام مطرح می‌کند، منجر به بی‌معنا بودن زندگی می‌شود و بشر را مواجه با مشکلات دنیوی و اخروی فراوانی می‌کند. آمار فراوانی در مورد برخورداری از سلامت جسمی و روانی بیشتر پیروان ادیان و معتقدین به حیات اخروی وجود دارد که ضرورت پرداختن به نگاه وجودشناسانه ادیان را تحلیل می‌کند، اگرچه این بحث با رویکرد دینی از نگاه پراگماتیسمی صد در صد مورد تأیید قرار گرفته و به عنوان حقیقت تلقی شده است.

مرگ‌آگاهی یعنی انسان همواره نسبت به این معنا که مرگی حتمی را پیش رو دارد، آگاه باشد و با این آگاهی زیست کند و هرگز از آن غفلت نکند. مردمان این روزگار سخت از مرگ می‌هراسند، بنابراین شنیدن سخن از مرگ برای ایشان دشوار است اما حقیقت این است که زندگی انسان با مرگ در آمیخته است. مرگ‌آگاهی کیفیت حضور مردان خدا را در دنیا بیان

می‌دارد تا آنجا که هر کس مقرب‌تر است، مرگ آگاه‌تر است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: والله انس پسر ابوطالب با مرگ بیشتر از انس طفل با سینه مادرش می‌باشد.

مرگ آغاز حیاتی است، حیاتی که دیگر با فنا و مرگ درآمیخته نیست، حیاتی بی‌مرگ است. زندگی دنیا با مرگ درآمیخته است، روشنایی‌هایش با تاریکی، شادی‌هایش با رنج، خنده‌هایش با گریه، پیروزی‌هایش با شکست، زیبایی‌هایش با زشتی، جوانی‌اش با پیری و بالاخره وجودش با عدم درآمیخته است.

بررسی معنای مرگ و حالات‌های مختلف انسان با مرگ و چگونگی معنادار شدن زندگی با این حالات و چگونگی دست‌یابی به این نگاه وجودشناسانه و بررسی نتایج این رویکرد وجودشناسانه که در معنادار شدن زندگی و تحمل سختی‌ها و مصائب می‌تواند نقش‌آفرینی کند، مطالبی است که در تحقیق پیش رو مورد بررسی قرار گرفته است.

مرگ‌آگاهی و معنادار شدن زندگی

در تحلیل رابطه بین مرگ و معنادار شدن زندگی و طرح غایت‌مندی هستی که منجر به تحمل سختی‌ها در دنیا می‌شود، مواجه با سه رویکرد هستیم؛ رویکرد اول؛ نگاه معناداری زندگی و تفسیر مثبت نسبت به آینده است که در این تفسیر برای انسان‌ها حیات دیگری بعد از مرگ تصویر شده است اگرچه در این رویکرد مواجه با دو تفسیر هستیم که در یک تفسیر حیات بعد از مرگ به دو صورت حیات برزخی و معادی طرح می‌گردد که اندیشه اکثر پیروان ادیان الهی و غیر الهی و اکثریت مسلمانان است و تفسیر دوم حیات بعد از مرگ را منحصر در حیات معادی می‌داند که نگاه اقلیتی از پیروان ادیان و قلیلی از اشاعره از اهل سنت است.

رویکرد دوم؛ نگاه بدبینانه و منفی و نافرجام‌نگری نسبت به آینده که منجر به پوچ‌انگاری خواهد شد که رد پای این تفکر را حتی در میان بعضی از متفکران یونان نیز می‌توان مشاهده نمود و رویکرد سوم؛ زندگی بشر را در هاله‌ای از ابهام مطرح می‌کند و آینده بشر را بعد از مرگ به صورت نامعلوم مطرح می‌کند. بر کسی پوشیده نیست که چشم‌انداز مثبت نسبت به آینده و سرنوشت انسان به زندگی معنا می‌بخشد اما پوچ‌انگاری و نافرجام‌نگری، نگاه بدبینانه نسبت به آن القاء می‌کند و در این میان حالت دیگری متصور است، حالتی که آینده زندگی نامعلوم و در پس پرده ابهام باشد که چنین تردیدی نیز معناداری را تیره می‌سازد. اگر مرگ نیستی و پایان حیات زندگی انسان باشد، تحمل سختی‌ها، دردها و محرومیت‌ها و بار زندگی چه وجهی

انسان در تراز نهج البلاغه

خواهد داشت؟ این نگرش‌های بدبینانه سبب حاکمیت یأس و ناامیدی بر روح انسان می‌شود تا جایی که ممکن است به خودکشی منجر شود، همچنین بی‌هدف دانستن آفرینش و ناباوری نسبت به حیات پس از مرگ ممکن است، انسان را به دم غنیمتی وادار کند، چنین کسی به خود القاء می‌کند که تا زندگی باقی است، باید از آن کمال بهره‌مادی را برد.

تفسیر خوش‌بینانه هستی به دو صورت می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، در یک نگاه به عنوان یک امر وجودشناسانه و وجودی و تفسیر هستی و در نگاه دیگر با یک تحلیل پراگماتیسمی برای چنین تفسیرهای هستی‌شناسی و وجودشناسی. نکته قابل توجه اینکه تفسیر خوش‌بینانه هستی و معنادار کردن زندگی بر اساس این تفسیر در کلمات امام علی (علیه السلام) و تمام ادیان الهی یک نگاه وجودشناسانه است که بر اساس آن زندگی دنیا معنادار می‌شود و غایت‌مندی زندگی مطرح می‌گردد.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۶۴ نهج البلاغه می‌فرماید: «همانند مردمی باشید که بر آنها بانگ زدند و بیدار شدند و دانستند دنیا خانه جاویدان نیست و آن را با آخرت مبادله کردند، خدای سبحان شما را بیهوده نیافریده است» (دشتی، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

در این سخن پیوند ذاتی دنیا با آخرت و تناسب هریک با دیگری بیان و در پایان بر معناداری زندگی تصریح شده است و از این نگاه دنیا ظرف توجه به آخرت است و بدون چنین ظرفی مسائلی از قبیل تکلیف و پرهیزگاری و عبادت و هدایت و در نتیجه بهشت و جهنم معنادار نخواهد بود. بر این اساس کسی که مرگ و آخرت را فراموش کند، نسبت به این جهت‌دار بودن حیات غافل شده و زندگی دنیای خود را عبث و بی‌معنا خواهد یافت.

امام علی (علیه السلام) در نامه ۳۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «دنیا آنها را به کوری کشانید و دیدگان‌شان را از نور هدایت پوشاند، در بیراهه سرگردان و در نعمت‌ها غرق شده‌اند، نعمت‌ها را خدای خود، هم دنیا آنها را به بازی گرفته، هم آنها با دنیا به بازی پرداخته‌اند و آخرت را فراموش کرده‌اند» (دشتی، ۱۳۸۸: ۵۳۱).

در این سخن حضرت بی‌معنایی زندگی را به سرگردانی در بیراهه تعبیر نموده است و سبب آن را فراموشی آخرت دانسته است و در پایان یادآور می‌شود که با مرگ تاریکی برطرف شده و حقایق روشن می‌گردد و با چنین تفسیری سیر زندگی انسان در دنیا از ظلمت و تاریکی به سوی روشنایی است و این حاکی از معناداری زندگی است. از این رو از جمله مراحل زندگی باید مرحله‌ای باشد که یکی از پرده‌های ظلمت برطرف شود و زندگی انسان بیش از گذشته در معرض الهام الهی واقع شود.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «پس آن کس که جز به حساب نفس

خویش پردازد خود را در تاریکی‌ها سرگردان و در هلاکت افکنده است، پس بدانید که بهشت پایان راه پیش‌تازان و آتش جهنم سرانجام کسانی است که سستی می‌ورزند» (دشتی، ۱۳۸۸: ۲۹۲).

در این سخن نکته دقیق نهفته است و آن اینکه زندگی انسان در دنیا ابر نیست و لزوماً بر پایه سنن آفرینش پیامدهایی دارد و لذا باید سعی شود، اعمال و رفتار با آن پیامدها هماهنگ باشد. از این رو غفلت از مرگ سبب حیرت و سرگرانی در ظلمت است و گرفتاری در چنین شرایطی مانع فهم معناداری زندگی می‌گردد و به تعبیر دیگر از منظر امام علی (علیه السلام) بین مرگ آگاهی و فهم معناداری زندگی پیوند استواری وجود دارد و حصول این باور سبب استکمال انسان می‌گردد.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۱۵۸ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «قیامت (مردمان) در پیش روی شما و مرگ در پشت سر، شما را می‌راند، سبک‌بار باشید تا برسید همانا آنان که رفتند، در انتظار شما هستند» (دشتی، ۱۳۸۸: ۳۲۱).

از دیدگاه توحیدی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مرگ شیرین و آغاز زندگی ابدی است و مرگ وسیله وصول به موطن حقیقی است.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۲۸ نهج‌البلاغه فرموده است: «اما بعد دنیا روی در رفتن دارد و بانگ وداع برداشته و آخرت روی درآمدن دارد و به ناگاه رخ می‌نماید بدانید امروز، روز به توش آوردن اسبان است و فردا روز مسابقه هر که پیش افتد، بهشت جایزه اوست و هر که واپس ماند، آتش جایگاه او. آیا کسی نیست که پیش از آنکه مرگش در رسد از خطای خود توبه کند، آیا کسی نیست که پیش از بدحالی و شوربختی برای خویش کاری کند، بدانید که شما در این روزهای عمر غرق امیدها و آرزوها هستید و حال آنکه مرگ پشت سر شما کمین کرده است، هرکس در این روزها پیش از رسیدن مرگش برای خود کاری کند، کارش به او سود رساند و مرگش زیان نرساند و هر که در این روزها قصور ورزد و برای خود کاری نکند، کارش سود ندهد و مرگش زیان رساند. به هنگام امن و آسایش چنان به کار خدا پردازید که در روزگاران بیم و وحشت می‌پردازید، بدانید که من مانند بهشت چیزی را ندیده‌ام که جوینده آن به غفلت خفته باشد و مانند دوزخ چیزی را ندیده‌ام که گریزنده از آن به جای گریختن و رهانیدن خویش به خواب راحت فرو رفته باشد. بدانید هرکس که از حق خود سود نجوید، باطل به او زیان رساند و کسی که به هدایت استقامت نپذیرد، ضلالت به هلاکتش کشاند. بدانید که من مانند بهشت چیزی را ندیده‌ام که جوینده آن به غفلت خفته باشد و مانند دوزخ چیزی را ندیده‌ام که گریزنده از آن به جای گریختن و رهانیدن خویش به خواب راحت فرو رفته باشد. بدانید هرکس که از حق سود نجوید باطل به او زیان رساند و کسی که به هدایت استقامت نپذیرد، ضلالت به هلاکتش کشاند، بدانید که بار سفر بندید» (دشتی، ۱۳۸۸: ۵۳۱).

مرگ و چిستی آن

مرگ و مردن برحسب نوع زندگی متفاوت است اول: مرگ و مردنی که نیروی نامیه؛ یعنی رشد دهنده‌گی که در گیاه است، از بین برود؛ مثل آیه شریفه «يحيى الارض بعد موتها» (۱۹۰/روم). دوم: مرگ یا از بین رفتن نیروی حواس سوم: مرگی که نیروی عاقله انسان از بین برود (ترجمه مفردات، ج ۴، ص ۲۶۳) و در اصطلاحات دینی از مرگ به عنوان اجل نام برده شده و اجل به معنای مدت معین و آخر مدت است و راغب در مفردات می‌گوید، اجل مدتی است که برای چیزی معین شود و اجل انسان مدت حیات او است (قرشی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۶).

در اندیشه اسلامی مرگ قانونی عمومی و قطعی است که شامل همه انسان‌ها می‌گردد، قرآن کریم این حقیقت را این چنین بیان می‌کند: «كل نفس ذائقة الموت»؛ هرکس مرگ را می‌چشد (۱۸۵/آل عمران). در تحلیل این مسئله گفته شده، معنا ندارد از یک سوی موجودی برای آزمایش آفریده شده باشد و از سوی دیگر ابدی و جاویدان و ثابت بماند؛ یعنی اصل امتحان همیشه برای هدف است و هرگز خود آزمون هدف نخواهد بود زیرا معقول نیست، انسانی برای ابد در سرای آزمون و در جلسه امتحان باقی بماند (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۹۱).

درباره حقیقت مرگ از امام علی (علیه السلام) سؤال شد: مرگ چیست؟

حضرت فرمودند: «از انسان آگاه پرسیدید، از خوب کسی پرسیدید؟ مرگ از سه حال خارج نیست، یا مرگ مژده‌ای است به نعمت‌های ابدی؛ یعنی مژده، آن هم به نعمت ابدی یا بشارتی است، به عذاب ابدی؛ یعنی به عذاب جاویدان یا غصه و ترس یا سر بردن در حالت ابهام است. حضرت درباره این سه دسته که چه کسانی هستند، فرمودند: کسی که ولی ما باشد، ولایت اهل بیت را داشته باشد، مطیع امر اهل بیت باشد، مرگش مساوی با بشارت ابدی است اما اگر دشمن ما و مخالف ما باشد، مرگش برایش مساوی است با مژده و عذاب ابدی».

اما آن کسی که امرش مبهم است و در حال غصه و اندوه است، آن مؤمنی که به خودش ظلم کرده، گناه کرده و اهل گناه است و نمی‌داند که خداوند گناهش را می‌آمرزد که مژده نعیم ابد را داشته باشد یا این گناه او را در جهنم جاودانه خواهد کرد؟ حضرت در ادامه فرمودند که سرانجام خداوند این شخص مؤمن را با شفاعت ما از آتش جهنم نجات خواهد داد ولی به هر حال مرگ برایش حالت اندوه و ترس و تخویف دارد، اگرچه به شفاعت ما از مرگ نجات خواهد یافت.

از این حدیث این چنین نتیجه‌گیری می‌شود که مرگ در حقیقت چیزی جز عوض کردن

لباس نیست و بر اساس روایات مرگ چیزی جز مژده برای مؤمن؛ یعنی مژده به خوشی و سرور و وعید به کافر یعنی خبر از عذاب نیست.

پیامبر اکرم ﷺ مرگ را در عبارتی شیرین و شیوا چنین توصیف می‌کند: «ای علی! تو و مردم برای سرای فانی آفریده نشدید بلکه برای بقای در سرای جاودان خلق گشته‌اید و از سرایی به سرای دیگر منتقل خواهید شد» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۲۷: ۱).

نقش اهل ذکر در فهم معنای مرگ آگاهی و رابطه آن با معناداری زندگی

با توجه به جایگاهی که پیامبر اکرم ﷺ نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) در درک حقایق دین مطرح فرمودند و آنها را به عنوان اهل ذکر و صاحب ولایت و هدایت مطرح نمودند، جایگاه ایشان در درک حقایق هستی‌شناسی از نظر دین آشکار می‌شود.

دریافت‌های غیبی اهل ذکر به هر صورت که اتفاق افتاده باشد، چه از طریق کلماتی که نبی اکرم ﷺ به امام علی (علیه السلام) آموخت و چه تفسیرهای دیگر که در این رابطه وجود دارد و چه شهودهای مستقیم امام علی (علیه السلام) همگی راهی جهت درک این رابطه وجود شناسانه است که مرگ آگاهی راهی جهت معناداری زندگی است و غایت‌مندی حیات دنیا را تحلیل می‌کند.

ذکر یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب و هر دو و خواه بعد از نسیان باشد یا از ادامه ... (خسروی حسینی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱) در قاموس آمده است: ذکر به معنای حفظ شیء است و در صحاح گفته شده، ذکر و ذکری خلاف نسیان است. طبرسی در ذیل آیه ۴۰، سوره مبارکه بقره فرموده است، ذکر حفظ شیء و ضد آن نسیان است (قرشی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۱۶). در بعضی از روایات آمده است که ائمه (علیهم السلام) فرموده‌اند: «اهل ذکر ما هستیم». در تفسیر برهان در مورد آیه شریفه «فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (۴۳/نحل) رسول الله فرمود: «ذکر منم و ائمه اهل ذکر هستند» (علامه سیدهاشم بحرانی، ۱۳۸۶: ۳۶۹).

امام علی (علیه السلام) در معرفی اهل ذکر فرموده‌اند: «خدای سبحان و بزرگ ذکر را روشنایی‌بخش دل‌ها قرار داد، خداوند در دوره‌های مختلف روزگار و در دوران جدایی از رسالت بندگانی داشته است، آنان چراغ هدایت یا انوار بیداری در گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها بر می‌افروختند ... با یاد خدا روزگار می‌گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود از کیفرهای الهی می‌ترسانند ... آنان پرده‌ها را از پیش چشم اهل دنیا بر می‌کشند، آنچه را که مردم نمی‌بینند، آنان می‌بینند و آنچه را که مردم نمی‌شنوند، می‌شنوند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲).

اهل ذکر به لحاظ وسعت آگاهی و شهودی که از مرگ و عالم آخرت دارند، سبب افزایش آگاهی و معناداری مرگ می‌شوند و می‌توانند این تحلیل وجودشناسانه را در عالی‌ترین سطح

انسان در تراز نهج البلاغه

ارائه نمایند، کلام امام علی علیه السلام که فرمود من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آشناتر هستم، در همین راستا قابل تحلیل است.

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «ای مردم! اگر شما همانند من از آنچه که بر شما پنهان است، با خبر بودید از خانه‌ها کوچ می‌کردید و در بیابان‌ها سرگردان می‌شدید و بر کردارتان اشک می‌ریختید، چونان زنان مصیبت‌زده بر سر و سینه می‌زدید، سرمایه خود را بدون نگهبان و جانشین رها می‌کردید و هر کدام از شما به کار خود می‌پرداختید و به دیگری توجه نداشتید» (دشتی، ص ۲۲۵).

آگاهی اهل ذکر از احوال برزخیان ممکن است از این جهت باشد که آنها از مظاهر ذکر خدا به شمار می‌آیند و کامل‌ترین موجودات و عالی‌ترین مظهر این نام شریف هستند و در نتیجه از علم غیب برخوردار هستند.

امام علی علیه السلام در خطبه ۲۲۲ نهج البلاغه ادامه می‌دهد: «اهل ذکر با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند، گویا آن را رها کرده و به آخرت پیوسته‌اند، سرای دیگر را مشاهده نموده گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی‌شان آگاهی دارند و گویا قیامت وعده‌های خود را برای آنها تحقق بخشیده است» (دشتی، ص ۴۵۵).

آیت الله جوادی آملی در کتاب معاد در قرآن با اشاره به ویژگی اهل ذکر بودن امام می‌نویسد: «همین گوناگونی فضائل انسانی در امام معصوم سبب می‌شود تا افراد مختلف از هر دین و با هر باوری با اندک آشنایی با چنین شخصیتی هر چند به فراخور گسترده دانش و عمق بینش خود از منظر خاصی به سوی کمالات وجود امام جذب شوند و از همان جهت به او محبت ورزند، البته هر محبتی در هر مرتبتی موهون مرتبه‌هایی از معرفت است» (جوادی، عبدالله، ۱۳۹۵).

رفتار و گفتار امام علی علیه السلام نشان از مدیریت حس مرگ‌آگاهی در سطحی بسیار عالی دارد و ایشان قبل از مواجهه با مرگ در جریان رفتاری حکیمانه خود را کاملاً آماده کرده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۸۴ می‌فرماید: «آگاه باشید به خداوند سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد» (دشتی، ص ۱۴۱).

این سخن میزان و شدت و مراقبت از فرصت‌های قبل از مرگ را جهت انس با مرگ به عنوان واقعیت ناگسستنی زندگی انسان نشان می‌دهد، مرگ آگاهی با تفسیر دینی امام علی علیه السلام بستری است که فرد را در حیات دنیا متوجه تمام اعمال اختیاری و ابعاد وجودی خویش می‌کند، دیدگاهی که خنده‌های بلند را از یاد آگاهان برده و آنان را متوجه جهت‌دار نمودن اعمال دنیا در راستای آخرت می‌کند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «به خداوند سوگند اینکه می‌گویم، بازی نیست، جدی و حقیقت است و

دروغ نیست و آن چیزی جز مرگ نیست که بانگ فراخوان آن رسا و به سرعت همه را می‌میراند. پس انبوه زندگان و طرفداران تو را فریب ندهند، همانا گذشتگان را دیدی که ثروت‌ها اندوختند و از فقر و بیچارگی وحشت داشتند...» (خطبه ۱۳۲).

این گونه تعبیر حاکی از آن است که آن حضرت از هر فرصتی برای توجه به مرگ و اندیشیدن به آن بهره برده است، امام علیه السلام مرگ را با آغوش باز می‌پذیرد و آن را نیک‌فرجامی و رستگاری تلقی می‌کند.

امام علیه السلام در وصف کسی که در آستانه مرگ است، در خطبه ۸۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: اما در حالت بیهوشی و سكرات مرگ و غم و اندوه بسیار و ناله دردناك، درد جان‌كندن با انتظاری رنج‌آور دست به گریبان است، پس از مرگ او را مأیوس وارد كفن پیچانده در حالی که تسلیم و آرام است، برمی‌دارند و بر تابوت می‌گذارند خسته و لاغر به سفر آخرت می‌رود که فرزندان و برادران او را به دوش کشیده تا سر منزل غربت آنجا که دیگر او را نمی‌بینند و آنجا که جایگاه وحشت است، پیش می‌برند ... (دشتی: ۱۳۹)

توجه به این گونه تعبیر نشان می‌دهد که این سخنان بازتاب شخصیت واقعی آن حضرت به مانند الگویی است که با تمام وجود معیار و توجه به آخرت است. ابن ابی‌الحدید در ذیل خطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه با اشاره به این ویژگی سخنان حضرت می‌گوید:

ناظر باید به آنچه از نیکویی در آن است، بنگرد و به ترس و بیم و خوف و خشیتی که در دل ایجاد می‌کند، توجه کند آن به گونه‌ای است که حتی اگر بر زندیق منکر رستاخیز تلاوت شود، نیروی او گرفته و قلبش هراسان شود و خود را می‌بازد و باورش متزلزل می‌گردد. بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت، فهم ساده مرگ با کاوش در رفتار و گفتار اهل ذکر حاصل می‌گردد و این امر موجب نیک‌فرجامی و فهم معناداری است و کسی که به درستی خود را بشناسد مرگ را جزئی از خود می‌بیند و بر این اساس جهل و نگرانی از مرگ در واقع جهل و نگرانی از خویشتن است، اگر انسان خود را بشناسد و به مقتضای فطرت در طریق هدایت گام بردارد، خودی که ساخته است، مطلوب است، نه ناپسند و از نظر قرآن در چنین فضایی است که اولیای الهی مرگ را آرزوی خود می‌دانند (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۰، ج ۷ - ۸، ص ۱۹۴).

در مورد واقعه عاشورا می‌خوانیم، هر قدر حلقه محاصره تنگ‌تر و فشار دشمن بر حسین علیه السلام و یارانش بیشتر می‌شد، چهره‌های آنها برافروخته‌تر و شکوفاتر می‌گشت و حتی پیرمردان اصحاب صبح عاشورا خندان بودند، وقتی از آنها سؤال می‌شد چرا؟ می‌گفتند: برای اینکه

انسان در تراز نهج البلاغه

ساعات دیگر شربت شهادت می نوشیم (ابی مخنف، بی تا: ۲۶۳).

جهات متعدد مرگ آگاهی و معنابخشی آن به زندگی از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از جهات متعددی در مورد مرگ آگاهی و معنابخشی آن به زندگی صحبت فرموده است که می توان آنها را این چنین برشمرد:

الف - عوامل آگاه شدن انسان به مرگ آگاهی و معنادار شدن زندگی.

در سخنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سه عامل به عنوان عوامل آگاهی بخش به انسان درباره مرگ آگاهی و رابطه آن با معناداری زندگی بیان شده است.

۱- فطرت

واژه فطرت در لغت به معنای شکافتن طولی و آفرینش ابداعی است (راغب، مفردات، ص ۳۸۲). در قاموس قرآن فطرت به معنای آفریننده آمده است؛ مثل آیه شریفه (وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض)، (الانعام/ ۷۹)، (قرشی، ۱۳۶۱، ج ۵، ص ۱۹۳).

فطری بودن مرگ آگاهی به معنای شناخت نیمه حضوری یا گرایش ذاتی انسان به مرگ آگاهی با تفسیر دینی آن است. تمام انسان ها بر اساس این تحلیل دارای گرایش های ذاتی و معرفت نیمه حضوری به حقایق اساسی دین از جمله مبدأ و معاد هستند که این امر بر اساس داده های جدید روان شناسی دین نیز اثبات شده است؛ به عبارت دیگر دین از نگاه روان شناسان دین در ژن ها است (اسپیلکا، ۱۳۹۰: ۷۸). (اگرچه تحلیل فطری بودن دین به عنوان یک امر مادی و ساختاری در ژن نگاهی از جانب روان شناسان دین است و ممکن است، این امر مربوط به ساختار روح باشد).

مطلب مهم در اینجا توجه به فطری بودن مرگ آگاهی انسان است، همان گونه که انسان در سرشت و فطرت خود با خدا آشنا است، معاد را نیز می شناسد. تعبیر زیبایی حضرت در این باره در نامه ۲۷ نهج البلاغه چنین است: «مرگ از سایه به شما نزدیک تر است، نشانه مرگ بر پیشانی شما زده شده است، دنیا پشت سر شما در حال به هم پیچیده شدن است، پس بترسید».

پرداختن به دنیای مادی و غفلت از دنیای بس شگفت انگیزتر سبب غفلت و فراموشی مرگ می شود و بر این اساس تأکید فراوان حضرت بر پرهیز از دنیا زدگی جهت توجه به مرگ برای روشن ساختن و مراحل متعالی حیات پیش روی انسان است.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۶۴ می فرمایند: «خدای سبحان شما را بیهوده نیافرید و به حال خود

وانگذاشت میان شما تا بهشت یا دوزخ فاصله اندکی جز رسیدن مرگ نیست».

از این تعبیر معلوم می شود که مرگ آگاهی انسان از نظر هدف داری خلقت فطری است و از این رو می توان این گونه سخنان را تنها تذکری در رجوع به عقل و فطرت دانست.

در خبر ضرار از حمزه الصبانی هنگامی که در مورد حالات امام علی (علیه السلام) معاویه از او سؤال نمود او گفت: علی (علیه السلام) را در حالی دیدم که شب پرده های خود را افکنده بود او در محراب ایستاده، محاسن را به دست گرفته، چون مار گزیده به خود می پیچد و محزون می گریست و می گفت ای دنیا، ای دنیای حرام از من دور شو آیا برای من خود نمایی می کنی؟ (دشتی، ۱۳۸۸: ۷۷).

۲- عقل:

به نیرویی که آماده برای پذیرش علم، عقل گفته می شود و نیز به علم و دانشی که با آن نیروی باطنی انسان از آن سود می برد، عقل گفته می شود (خسروی حسینی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۳۰).
دلائل عقلی و مشاهدات کشفی که ماده خام اولیه عقل را به مفهوم مطرح شده، بیان می دارند، همگی می توانند در راستای مرگ آگاهی و معناداری زندگی تحلیل شوند، براهین عقلی و مشاهدات کشفی مواد خام اولیه پذیرش عقل را فراهم می آورند و بر این اساس درک مرگ آگاهی و معناداری زندگی فراهم می گردد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با تمام وجود می کوشد تا بندگان خدا را از جهت عقلی و خردورزی به مدارج عالی رشد برساند، در این باره که عقل و فرزانی چگونه در مرگ آگاهی مؤثر است.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه می فرماید: «با ایمان علم آباد می شود و با علم انسان از مرگ می هراسد و با مرگ دنیا پایان نمی پذیرد و با دنیا توشه آخرت فراهم می شود و با قیامت بهشت نزدیک می شود و جهنم برای بدکاران آشکار می گردد و مردم جز قیامت قرارگاهی ندارند و شتابان به سوی میدان مسابقه می روند تا به منزلگاه آخرین برسند».

امام علی (علیه السلام) در حکمت ۳۳۴ می فرماید: «اگر بنده خدا اجل و پایان کارش را می دید با آرزو و فریب آن دشمنی می ورزید».

۳- تاریخ و عبرت آموزی از آن

تاریخ و عبرت آموزی بخش مهمی از منطق امام علی (علیه السلام) در ارشاد و هدایت انسان است، این شیوه راهی برای تذکر و یادآوری مرگ است و آن حضرت بارها در جای جای سخنان خود آن را به کار می بندد، امام در پاسخ این پرسش که چگونه سرگذشت پیشینیان می تواند برای

انسان در تراز نهج البلاغه

دیگران عبرت آموز و سازنده باشد، در خطبه ۲۲۶ نهج البلاغه می فرمایند: «ای بندگان! خدا بداند شما و آنان که در این دنیا زندگی می کنید به همان راهی می روید که گذشتگان پیمودند، آنان زندگی شان از شما درازتر، خانه هایشان آبادتر و آثارشان از شما بیشتر بود که ناگهان صدایشان خاموش و بادهایشان ساکت و اجسادشان پوسیده و سرزمینشان خالی و آثارشان ناپدید شد».

ابن ابی الحدید معتقد است حضرت در این سخنان منطق گفتاری خود را بر اساس ویژگی های تخلف ناپذیر و کاملاً ملموس دنیا از قبیل بازگشت ناپذیری زمان، نشیب و فرازها و دگرگونی های حیات دنیوی، قطعیت مرگ و بازگشت ناپذیری عمر استوار کرده است (لایقی، ۱۳۹۳، ج ۱۳ - ۱۴: ۹).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه می فرمایند: «بنندگان خدا روزگار بر آیندگان چنان می گذرد که بر گذشتگان گذشت، آنچه گذشت، باز نمی گردد و آنچه هست، جاویدان نخواهد بود. پایان کارش با آغاز آن یکی است، ماجراها و رویدادهای آن همانند یکدیگر هستند و نشانه های آن آشکار است» (دشتی، ص ۲۹۲).

ابن میثم بحرانی بیان می کند، اینکه امام فرموده است: «آخر کارها شبیه اولش است»؛ به این معناست که آثار و اعمال روزگار شبیه یکدیگر است و آنچه در آخر آن خواهد گذشت مانند آغاز آن است، به این معنا که آنچه در یک زمان موجب آبادانی و شکوفایی می شود با سپری شدن آن زمان رونق و آبادانی آن نیز به پایان می رسد (ابن میثم، ۱۳۸۵، خ ۱۵۶: ۲۶۶).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اندیشه خود را درباره پیشینیان به غایت رسانده است، آن حضرت در نامه ۳۱ نهج البلاغه در وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) می فرمایند: «فرزندم هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند، نزیسته ام اما در کارهایشان نگریسته ام و در سرگذشتان اندیشیده و در آنچه از آنان مانده رفته و دیده ام تا چون یکی از ایشان گردیده ام بلکه با آگاهی از کارهایشان به دست آورده ام، گویی چنان است که با نخستین تا پیشینیان به سر برده ام و ...» (دشتی: ۱۳۸۸).

آن گونه که از این سخن برمی آید اهتمام حضرت در مطالعه تاریخ جهت بهره مندی از تجارب و سرنوشت گذشتگان در حدی بوده است که گویی خود آن حضرت با آن زندگی کرده است، از این رو معلوم می شود، آشنایی با تاریخ و الهام گرفتن از آن عامل بسیار مهمی در زندگی انسان است.

امام در این رابطه در حکمت ۱۲۶ می فرمایند: «درشگفتم، از آن کس که مردگان را می بیند و مرگ را از یاد برده است».

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه در مورد عناصر آگاه کننده تاریخ می‌فرمایند: «همانا گذشتگان را دیدی که ثروت‌ها اندوختند و از فقر و بیچارگی وحشت داشتند و با آرزوی طولانی فکر می‌کردند، در امانند و مرگ را دور می‌پنداشتند، دیدی؛ مرگ چگونه بر سرشان فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند و از خانه‌ها کوچشان داد که به تابوت نشستند و مردم آنها را دست به دست می‌کردند».

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه می‌فرماید: «آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی‌برید که عمرشان از شما طولانی‌تر و آثارشان با دوام‌تر، آرزوهایشان درازتر و افرادشان بیشتر و لشکریان‌شان انبوه‌تر بودند دنیا را چگونه پرستیدند و آن را چگونه بر خود برگزیدند، پس از آن رخت برپستند و رفتند بی‌توشه‌ای که آنان را برای رسیدن به منزلگاه کفایت کند».

ب - مرگ‌اندیشی عامل تعادل در زندگی

نگاه امام علی علیه السلام یک نگاه وجودشناسانه و تفسیر هستی به مسئله مرگ‌آگاهی و معناداری زندگی است اگرچه این بحث از نگاه پراگماتیسم یا سودمندی نیز قابل پی‌گیری است ولی توجه امام علی علیه السلام به منافع مرگ‌آگاهی می‌تواند در تحلیل رابطه آن با معناداری زندگی مؤثر باشد و انسان‌ها را در راستای ساختار فکری صحیح راهنمایی نماید و از آسیب‌های اجتماعی بکاهد. منظور از مرگ‌اندیشی چیزی جز این نیست که انسان با زندگی متعادل و تنظیم شده دنیوی خود در عین برخورداری از حیات دنیوی و لذا آن به حیات معنوی و اخروی خود نیز بیندیشد و توشه بردارد، علی علیه السلام پس از بیان نسبتاً مفصلی در بی‌اعتباری دنیا و غفلت انسان و بی‌توجهی او به این همه عوامل عبرت‌آموزی نقش مرگ را در حیات دنیوی انسان چنین مطرح می‌کند. هوشیارانه مرگ را که اساس کام‌جویی شما را فرو می‌پاشد و اسباب تلخ‌کامی شما را فراهم می‌آورد و آرزوهای شما را بر باد می‌دهد، هنگام قصد کار خلاف فراموش نکنید و از خداوند برای انجام واجبات و سپاس نعمت‌هایش یاری جویید.

امام (روحی فدا) در بیان فوق برای تنظیم حیات دنیوی که انسان بتواند شکرگذار بوده و واجبات و محرمات را رعایت کند، دو عامل مؤثر می‌داند، اول مرگ‌اندیشی و دوم یاد خدا و استعانت از او (نهج البلاغه، خطبه ۹۹).

ج - مرگ عامل سامان‌دهی به زندگی

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد و فراموشی آخرت او را نگذارد که سخن حق بر زبان بیاورد (نهج البلاغه، خطبه ۸۴).

انسان در تراز نهج البلاغه

هر موجود زنده‌ای به طور غریزی برای استمرار زندگی تلاش می‌کند و در مسیر این تلاش‌ها است که نیازهای زندگی را برآورده می‌سازد و به حیات خود استمرار و دوام می‌بخشد، هیچ موجود زنده‌ای در هیچ لحظه‌ای زندگی را کافی ندانسته و از آن سیر نمی‌گردد، چنانکه مولی علی علیه السلام فرمود: انسان از همه چیز سیر و خسته می‌شود، جز زندگی زیرا که در مرگ لذت و آسایشی نیست. زندگی همانند دانش و فرزانی است که دل با او می‌تپد و دیده به یاری او می‌بیند و گوش در سایه او می‌شنود، زندگی هر عطشی را فرونشاند و پایۀ توانگری و سلامت است (خطبه ۱۳۳).

زندگی را با تمامی وجودمان و در قلمرو ناخودآگاهی و خودآگاهی‌مان و در شادی و در غم و در سلامت و بیماری حتی در بستر بیماریهای سخت و طولانی هم دوست داریم اما نهایتاً باید توجه نمود که برای هر انسان اندیشمندی لازم است که توجه به این نکته ظریف داشته باشد که زندگی زیباست ولی هدف نیست.

عمق زندگی را تنها در سایه توجه به مرگ می‌فهمیم؛ اگر زندگی دائمی بود، کمتر کسی به چیزی دیگری غیر از خود زندگی توجه می‌کرد، برای اینکه هرچه از این زندگی بگذرد و هر چه بیشتر با کامیابی همراه باشد به همان اندازه بیشتر دل چسب و فریبنده خواهد بود و به قول برزویه طیب زندگی دنیا و لذت‌های آن مانند آب شور است که هر چه بیش خورده شود، تشنگی غالب‌تر گردد و آدمی در کسب آن مانند کرم پیله است که هر چه بیش تند، بند سخت‌تر گردد و رهایی دشوارتر (برزویه طیب، ۱۳۸۸، ص ۵۳).

دنیا انسان را چنان به خود سرگرم می‌کند که نمی‌تواند به چیزهای دیگر توجه کند، نیازدگان هرچه از دنیا کامیاب‌تر، به همان نسبت بر دل بستگی و آزمندیشان افزوده می‌شود و هرگز به داشته‌ها دل خوش نکرده و به دنبال چیزهایی خواهد بود که هنوز به دست نیآورده است (دشتی، ۱۳۸۸، نامه ۴۹).

انسان تنها در سایه توجه به مرگ است که در ارزیابی دنیا تجدید نظر می‌کند و در نتیجه می‌تواند خود را از نیازدگی نجات بخشد؛ چون دنیا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست می‌دهد.

هدف از مرگ‌اندیشی این نیست که انسان از دنیا و لذت‌های آن به هیچ وجه بهره‌مند نشود، برای اینکه پیدایش انسان در این دنیا اقتضا دارد که انسان با این دنیا پیوند داشته باشد و زندگی دنیا را بر اساس سعادت آخروی خود تنظیم نماید و این جهان را مزرعۀ جهان

دیگر قرار دهد. بنابراین منظور اصلی از مرگ اندیشی چیزی جز تعدیل زندگی دنیوی و سامان بخشیدن به آن نیست ما نباید دنیا را جانشین آخرت سازیم یا با فکر آخرت حیات دنیوی را نادیده بگیریم بلکه باید این دو را در ارتباط با یکدیگر در نظر گرفته، دنیا را تا آنجا که به سعادت آخرت آسیب نزند داشته باشیم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «آن کس که از دنیا به مقدار کم قناعت کند، زمینه ایمنی خود را فراهم کرده است و آن کس که در بهره‌مندی از دنیا افراط کند، به نابودی خود اقدام نموده است» (دشتی، ۱۳۸۸، خطبه ۱۱۱).

د - توصیف شوق مرگ

در کلمات امام علی علیه السلام نه تنها مرگ آگاهی عاملی جهت معناداری زندگی و غایت‌مندی و تحمل سختی‌هاست، بلکه امام علی علیه السلام درصدد یک تحلیل هستی‌شناسی فراتر از مرگ آگاهی برآمده و شوق به مرگ را عاملی جهت دستیابی به مقام انسان کامل معرفی می‌کند، با توجه به اینکه دستورات اسلامی بیان‌گر خواسته‌های الهی است، ایشان شوق به مرگ را عاملی جهت دستیابی به مقام انسان کامل معرفی می‌کند، علاوه بر این با توجه به اینکه دستورات اسلامی بیان‌گر خواسته‌های الهی است، بر این اساس شوق به مرگ یک بحث هستی‌شناسی تلقی می‌گردد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «به خداوند سوگند اشتیاق پسر ابوطالب به مرگ از علاقه کودک به پستان مادر بیشتر است» (دشتی، ۱۳۸۸، خطبه ۵).

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فانی به جهان ثابت و باقی است، چرا بی‌صبرانه در انتظار آن نباشیم، ما این دنیا را وقتی دوست می‌داشتیم که از دنیای برتر و بهتری خبر نداشتیم. حال که می‌دانیم این دنیا بی‌فروغ و اساسش بر دروغ است و اموالش در معرض غارت و تاراج است، چنان‌که عشوهرگر هرزه‌ای است که به کسی وفا نمی‌کند و همچون مرکب سرکش از کسی فرمان نمی‌برد. دروغ‌گویی خیانتکار، ناسپاسی حق‌شناس و دشمنی حيله‌گر است. حالاتش ناپایدار، عزتش ذلت، جدش بازی و سرافرازش سرافکندگی است، سرای جنگ و غارت، تبهکاری و نابودی و ناخوشی و ناآرامی است. وصله‌هایش به هجران پیوسته، راه‌هایش حیرت‌زا، پناهگاه‌هایش ناپیدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است (دشتی، ۱۳۸۸، خطبه ۱۹۱).

علی علیه السلام در وصف بهشت می‌فرمایند: «اگر خیالی از بهشت تصور کنی، از هر چه در دنیاست

انسان در تراز نهج البلاغه

دل سرد می‌شوی، اگرچه همه زیبا و پر جاذبه باشد و بر سر آرزوها و امیال نفسانی خود نسبت به لذت‌ها و مناظر زیبای جهان پا می‌گذاری ... اگر تو دل را به آن مناظر زیبا متوجه کنی، از دل و جان در اشتیاق آن سامان خواهی بود و چون مرگ و قبر در و دروازه آن دیار هستند، آرزو خواهی نمود که از همین جا تو را بردارند و به گور سپرند» (دشتی، ۱۳۸۸، خطبه ۱۶۵).

هـ- آمادگی برای مرگ

امام علی علیه السلام از جمله محورهای دیگری که در تحلیل مرگ آگاهی به آن توجه نموده است، مسئله آمادگی برای مرگ است، آمادگی برای مرگ باعث توجه عمیق انسان به امر مرگ می‌شود و حضور مرگ آگاهی برای انسان‌ها شدیدتر خواهد بود و معناداری زندگی حضور بیشتری خواهد یافت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این مورد فرموده است: «پس به سوی قیامت بشتابید و پیش از آنکه مرگ فرا رسد، آماده باشید زیرا ناگهان آرزوهای مردم قطع شده و مرگ آنها را در کام خود می‌کشد و در توبه بسته می‌شود، شما امروز به جای کسانی زندگی می‌کنید که قبل از شما بودند و ناگهان رفتند و پس از مرگ تقاضای بازگشت به دنیا کردند» (دشتی، ۱۳۸۸، خطبه ۱۸۳).

امام علی علیه السلام ادامه می‌دهند: «ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی گویند می‌شنود و اگر پنهان دارید، می‌داند و برای مرگی آماده باشید که اگر از آن فرار کنید، شما را می‌یابد و اگر بر جای خود بمانید، شما را می‌گیرد» (دشتی، ۱۳۸۸، حکمت ۲۰۳).

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۹۹ نهج البلاغه می‌فرمایند: «به هوش باشید، مرگ را که نابود کننده لذت‌ها و شکننده شهوت‌ها و قطع کننده آرزوهاست، به هنگام تصمیم بر کارهای زشت به یاد آورید و برای انجام واجبات و شکر در برابر نعمت‌ها و احسان بی‌شمار الهی از خدا یاری بخواهید». امام (روحی فداه) در حکمت ۳۳۴ می‌فرمایند: «اگر بنده خدا اجل و پایان کارش را می‌دید، با آرزو و فریب آن دشمنی می‌ورزید».

امام در این خطبه از مرگ با سه عنوان نابود کننده لذت‌ها و گلوگیر کننده شهوات و خواست‌ها و قطع کننده آرزوها یاد می‌کند.

با توجه به اینکه همه اعمال و گفتار انسان از کوچک و بزرگ برای پروردگار آشکار است و در نامه عمل ثبت شده است و در بارگاه الهی باید در مورد آن پاسخ‌گو باشد با چنین اعتقادی جز در راه تقوا قدم بر نمی‌دارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این خصوص می‌فرمایند: «ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی گویند، می‌شنود و اگر پنهان دارید، می‌داند و برای مرگی آماده باشید که اگر از آن فرار کنید شما را می‌یابد و

اگر بر جای خود بمانید، شما را می‌گیرد و اگر فراموشش کنید، شما را از یاد نبرد» (دشتی، ۱۳۸۸، حکمت ۲۰۳).

یکی از آثار آمادگی برای مرگ، پندپذیری از مرگ است، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: گویی مرگ بر غیر ما نوشته شده و حق جز بر ما واجب گردید و گویا این مردگان مسافرانی هستند که به زودی باز می‌گردند در حالی که بدن‌هایشان را به گورهایی می‌سپاریم و میراثشان را می‌خوریم، گویا ما پس از مرگ آنان جاودانه هستیم، آیا چنین است که اندرز هر پند دهنده‌ای از زن و مرد را فراموش می‌کنیم و خود را نشانه تیرهای بلا و آفات قرار دادیم (دشتی، حکمت ۱۲۲). در اینجا تعبیر به (واعظ) و (واعظه) برای تعمیم و گسترش است زیرا بعضی از حوادث مانند موت از آن تعبیر می‌شود و بعضی مانند آفت‌ها به عنوان واعظه از آن تعبیر می‌کنیم و همه اینها به روشنی به ما اندرز می‌دهد که بیدار باشید و به پایان زندگی خود و وظایفی بیندیشید که در برابر آن دارید، واژه (قادح) در اصل به معنای شیء سنگین است، سپس به هر حادثه‌ای که بر جسم و جان انسان سنگینی کند، اطلاق شده است (پیام امام، مکارم شیرازی، ج ۱۳: ۲۵).

دیدگاه‌های مقابل مرگ‌آگاهی و معناداری زندگی

همان‌طور که در مباحث گذشته مطرح نمودیم، در برابر دیدگاه مرگ‌آگاهی به عنوان عاملی برای معناداری زندگی مواجه با دو دیدگاه هستیم، یکی نفی حیات دیگر به صورت کلی برای تمام انسان‌ها یا برای گروهی از انسان‌ها که ردپای این تفکر را تا اندیشه‌های فیلسوفان یونان می‌توان پی‌گیری نمود (جستارهای اعتقادی نفس، ص ۲۱۵) و دیدگاه دوم تردید در مورد وجود حیات دیگر است. دیدگاه‌های مطرح شده، در برابر دیدگاه مرگ‌آگاهی به عنوان عاملی برای معناداری زندگی مخالف مبانی فطری و عقلی بشر و سودمندی برای حیات بشر است که در مباحث مورد بررسی قرار گرفت.

نتیجه‌گیری

امام علی علیه السلام بر اساس مبانی فطری و عقلی و شهودی درصدد بیان این تفسیر هستی‌شناسی است که مرگ‌آگاهی در راستای معنادار شدن زندگی است و دیدگاه‌های مقابل صرف نظر از تقابل با مبانی هستی‌شناسی با سودمندی برای حیات بشر و دست‌یابی به آرامش دنیوی در تعارض است، فوایدی که امام علی علیه السلام برای مرگ‌آگاهی مطرح نمود، همگی اموری است که مرگ‌آگاهی را حکیمانه و در راستای حیات بشری مطرح می‌کند.

منابع

- ❧ «قرآن کریم».
- ❧ «نهج البلاغه».
- ❧ ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، (۱۹۶۰)، «شرح نهج البلاغه»؛ بیروت: دار الاحیاء الكتب.
- ❧ ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، (بی‌تا)، «قیام جاوید»؛ (ترجمه مقتل ابی‌مخنف)، ترجمه حجت الله جودکی، تهران.
- ❧ اسپیلکا و همکاران، برنارد، (۱۳۹۰)، «روان‌شناسی دین»؛ تهران: رشد.
- ❧ بحرانی، میثم بن علی بن میثم، (۱۳۸۵)، «شرح نهج البلاغه»؛ قم: انوار الهدی.
- ❧ بحرانی، سیدهاشم، (۱۳۸۶)، «البرهان فی تفسیر قرآن»؛ قم: دارالمجتبی.
- ❧ جوادى آملى، عبدالله، (۱۳۸۴)، «تفسیر موضوعی قرآن»؛ ج ۴، قم: اسراء.
- ❧ _____، (۱۳۹۵)، «معاد در قرآن»؛ قم: اسراء.
- ❧ حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۸)، «دیوان حافظ»؛ تهران: کتاب پارسه.
- ❧ خسروی حسینی، غلامرضا، (۱۳۸۳)، «ترجمه مفردات راغب اصفهانی»؛ تهران: المكتبة المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.
- ❧ دشتی، محمد، (۱۳۸۸)، «ترجمه نهج البلاغه»؛ قم: علویون.
- ❧ راغب اصفهانی، حسین بن محمد محقق، (۱۳۶۲)، «مفردات الفاظ القرآن»؛ قم: المكتبة المرتضویه.
- ❧ قرشی، علی اکبر، (۱۳۶۱)، «قاموس قرآن»؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ❧ کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، «الکافی»؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ❧ گروهی از نویسندگان، (۱۳۹۶)، «جستارهای اعتقادی نفس»؛ قم: مؤسسه معارف اهل بیت (علیهم‌السلام).
- ❧ لایقی، غلامرضا، (۱۳۹۳)، «ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید»؛ قم: کتاب نیستان.
- ❧ مجلسی، محمد باقر، (۱۳۷۸)، «بحار الانوار»؛ تهران: بیروت دار الاحیاء التراث العربی.
- ❧ مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، «تفسیر نمونه»؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ❧ _____، (۱۳۹۰)، «پیام امام علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه»؛ قم: علی بن ابی‌طالب.

انسان سالم، انسان سیاسی، اقتصادی

منشی، نصرالله، (۱۳۸۸)، «کلیله و دمنه»؛ تهران: نشر ثالث.

بررسی نقش الگوسازی رفتار مربیان در تربیت اسلامی از منظر نهج البلاغه

محسن یحیوی زنجان^۱

چکیده

در نظام تربیتی اسلام، هدف اساسی و نهایی تربیت، رشد و تعالی انسان است و برای به فعلیت رسیدن استعداد انسان‌ها، لازم است تا تمام جوانب تربیتی انسان در نظر گرفته شود. عامل مهم و اساسی در تربیت، مربی است که به عنوان معمار شخصیت انسان، آگاهانه در مسیر تربیت تلاش می‌کند. یکی از مهم‌ترین روش‌های تربیتی روش الگویی است که مربی باید به اسوه‌های حسنه تأسی داشته باشد و خود نیز عامل و مزین به ارزش‌های اخلاقی آن باشد. یکی از منابع بسیار مهم نظام تربیتی اسلام برای روش الگویی، کتاب نهج البلاغه است که شامل سخنان ارزنده و گهربار برترین مربی انسان‌ساز حضرت علی (علیه السلام) است که خود در مکتب پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) تربیت شده است. این مقاله، به شیوه توصیفی - تحلیلی و به روش تحلیل اسنادی با بهره‌گیری از کتاب‌های شارحین و سخنرانی‌ها و تحقیقات انجام شده، در این خصوص، روایات نقل شده از امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه را استخراج نموده و ضمن گزارش روایات و سخنرانی‌ها به تبیین موضوع و تحلیل محتوا پرداخته است.

در این مقاله، اشاره شده است که الگوسازی یک مربی قبل از هر چیزی نیازمند کسب معارف و توانمندی‌هایی می‌باشد و مربی باید خود را مزین به ویژگی‌هایی بنماید. مربی باید در زمینه الگو گرفتن از اسوه‌ها و نمونه‌های بی‌بدیل، نسبت به تربیت و پرورش ذات و

۱. کارشناس ارشد روان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود.

انسان در تراز نهج البلاغه

فطرت پاک انسان‌ها تلاش کند. هر انسانی علاوه بر مربی بودن می‌تواند هم‌زمان یک مربی نیز باشد. الگوسازی مربیان با تأسی از زندگانی بزرگان دین، پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام بهترین راه برای الگوسازی است؛ زیرا لازمه یک اسوه و نمونه مناسب برای الگوسازی، پاک و مطهر بودن این اسوه است تا بر قلب‌های متربیان حکومت کند.

"واژگان کلیدی": نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، الگوسازی، مربیان، تربیت اسلامی.

۱ - مقدمه

نظام‌های تربیتی در دنیای امروزین هر کدام اهداف خاصی را مدنظر دارند و همه تلاش خود را برای رسیدن به آن اهداف انجام می‌دهند. در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، هدف اساسی و نهایی تربیت، ربانی شدن و الهی شدن انسان است. تعلیم و تربیت اسلامی تمام ابعاد وجودی انسان را مورد توجه قرار داده است. برای رسیدن به این هدف، استعدادهای عالی انسان که در ذات او نهاده شده است، باید رشد کند و به فعلیت برسد. مهم‌ترین عامل در تربیت، مربی است. انسان همواره برای رشد و تعالی و به کمال رسیدن به مربی نیاز دارد و برای شکل دادن شخصیت خود نمونه و سرمشق می‌طلبد. این نیاز و طلب در فطرت ریشه دارد.

مربی، عامل انسانی تربیت محسوب می‌شود که با اختیار خود و به صورتی آگاهانه در رشد و ارتقای شخصیت انسان‌ها تأثیر می‌گذارد و بسترسازی آن را فراهم می‌آورد. مربی، طراح شخصیت انسان و الگو و نمونه عینی است که مربی آگاهانه یا ناخودآگاه از او الگو می‌گیرد و شخصیت خود را همانند او می‌گرداند، از این رو سعادت و شقاوت او به تربیت مربی وابسته است.

مربی اول و واقعی انسان و همه کائنات، پروردگار عالم است. خداوند باری تعالی تربیت کننده به معنای حقیقی است، آنکه بدون هدایت و تربیت او حتی هدایت و تربیت پیامبران غیر ممکن و ناموفق است. مربی در نظام اسلامی مصادیق متعددی دارد؛ به ترتیب رتبه و جایگاه شامل مبدأ هستی، پیامبران الهی، امامان معصوم و دیگر مربیان صالح می‌شود. از جمله مربیان انسان‌ساز در همه اعصار امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد که سخنان ایشان در نهج‌البلاغه منشأ و الگو و تربیت کننده بسیاری از مربیانی می‌باشد که خود در امر تعلیم و تربیت نسل دیگری هستند. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که مربی در معنای عام شامل همه کسانی می‌شود که در محیط‌های رسمی و

غیررسمی تربیتی، رفتار و عملکرد آنها در معرض دید و قضاوت متریان می‌باشد. نهج‌البلاغه را می‌توان دریای بی‌کرانی از معارف و ارزش‌های سازنده فرد و جامعه دانست. این میراث بزرگ هر چند عمیق و با زوایای مختلف است اما از خوشه‌چینی و معرفت‌اندوزی کسی را محروم نمی‌کند. حضرت در مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصاری که به همت سید شریف رضی (رحمه الله علیه) فراهم آمده است برای همه رزق معنوی مناسب گذاشته و با سخاوت کسی را از قلم مهر خویش نینداخته است. در این مقاله سعی شده است تا با استفاده از معارف عظیم و بی‌مانند نهج‌البلاغه زمینه‌های الگوسازی مربیان در تربیت اسلام مورد بررسی قرار گیرد. این مقاله، به شیوه توصیفی - تحلیلی و به روش تحلیل اسنادی با بهره‌گیری از کتاب‌های شارحین و سخنرانی‌ها و تحقیقات انجام شده در این خصوص، روایات نقل شده از امام علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه را استخراج نموده و ضمن گزارش روایات و سخنرانی‌ها به تبیین موضوع و تحلیل محتوا پرداخته است.

هدف از نگارش این مقاله ارائه یک بحث مقدماتی در خصوص این موضوع، آشنایی سایر محققین و فعالان حوزه تربیتی، جهت تدوین یک برنامه مدون و عملیاتی در حوزه تعلیم و تربیت است تا به بهبود نقش مربی در الگوسازی و ارتقا تعامل دو سویه مربی و متربی کمک نماید.

۲ - پیشینه پژوهش:

در خصوص پیشینه این پژوهش، مقاله‌ای با این عنوان تاکنون نوشته نشده است و به مقالات و کتب مرتبط با این پژوهش می‌توان به مقاله «ویژگی‌های مربی از نظر روایات» از خانم فاطمه وجدانی؛ مقاله «روش‌های تربیتی در پرتو نهج‌البلاغه» به قلم سید مهدی سلطانی رنایی؛ مقاله «تربیت از دیدگاه نهج‌البلاغه» به قلم ژاسنت صلیبی و مقاله آقای محمد رضا قایمی مقدم با عنوان «روش‌الگوی در تربیت اسلامی» اشاره کرد. کتاب با عنوان «عوامل مؤثر در تربیت از دیدگاه نهج‌البلاغه» به قلم خانم نجمه وکیلی نیز در مورد این موضوع اشاراتی داشته است.

۳ - اهمیت و ضرورت پژوهش

در کتاب نهج‌البلاغه که مبانی و اصول قابل توجهی را ارائه می‌دهد، بخش قابل توجهی از این مبانی، به پرورش مسائل تربیتی می‌پردازد. این مبانی که شیوه‌های ویژه‌ای را در مدل

انسان در تراز نهج البلاغه

تربیتی ارائه می‌دهد، بر اهدافی پایه‌گذاری شده‌اند که با آنها، ضمن توجه دادن همگان، به ویژه مدیران و سیاست‌گذاران برنامه‌های تربیتی نظام اسلامی، معرف الگویی بی‌نقص برای رسیدن به اهداف متعالی الهی می‌باشد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خود بزرگ‌ترین الگو و پیشوای مسلمانان و به ویژه شیعیان است که در این زمینه مباحث عمیق و برجسته‌ای را مطرح می‌نماید. داشتن جامعه‌ای با تربیت اسلامی مناسب، نیازمند داشتن برنامه‌ای مدون و البته بهره‌گیری صحیح از تمام ظرفیت‌ها و شیوه‌های تربیتی به خصوص الگوسازی می‌باشد که به بهترین وجه در نهج‌البلاغه به آن اشاره شده است.

۴ - مفهوم شناسی واژه‌ها

۴-۱ - الگو

الگو در لغت به معنای طرح، سرمشق، نمونه، مثال، مدل و غیره آمده است، اما در اصطلاح و در علوم گوناگون به معانی متفاوت و البته نزدیک به هم آمده است. در حوزه تعلیم و تربیت، معنای اصطلاحی الگو کاملاً با معنای لغوی آن تطابق دارد و به طرح و نمونه یا مدلی از شکل یا اشیا یا موردی از رفتار اطلاق می‌شود (سید داود حسینی نسب و علی اصغر اقدم، فرهنگ واژه‌ها، تعاریف و اصطلاحات تعلیم و تربیت، ص ۶۳۲). در مورد انسان نیز، الگو به شخصیتی گفته می‌شود که به دلیل دارا بودن برخی خصوصیات، شایسته تقلید و پیروی است. در روان‌شناسی اجتماعی، مدل به کسی گفته می‌شود که کودکان رفتارش را تقلید کنند (باقر ساروخانی، دائرة المعارف علوم اجتماعی، ص ۶۴۰). در علوم اجتماعی نیز، الگوها آن شیوه‌هایی از زندگی هستند که از فرهنگ نشأت می‌گیرند و افراد به هنگام عمل به طور طبیعی با این الگوها سروکار دارند و اعمال آنها با این الگوها تطابق می‌یابد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، معنای اصطلاحی الگو در علوم اجتماعی و تربیتی بسیار به هم نزدیک است (آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، ص ۲۶۰).

الگو در عربی به «اسوه» و «قدوه» تعبیر می‌شود، برای بررسی مفهوم الگو در متون اسلامی، باید از این دو واژه بهره بگیریم. اسوه و اسوه از ریشه آسا (أ س و) است که در حالت اسمی به معنی قدوه و الگو و در حالت مصدری، به معنی حالت پیروی کردن آمده است (الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن). مفردات راغب، اسوه را حالتی می‌داند که انسان به هنگام پیروی از غیر پیدا می‌کند. در قرآن کریم، در سه مورد این واژه به کار رفته است که به همان معنای مصدری است. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه «لقد کان لکم فی رسول

الله اسوة حسنه ...» می‌فرماید: اسوه؛ یعنی قدوه که عبارت است از اقتدا و پیروی کردن و اسوه در مورد رسول خدا ﷺ؛ یعنی پیروی و تبعیت کردن از او، و از اینکه با «لقد کان لکم» که ماضی استمراری است، کرده است، اشاره به آن است که این پیروی تکلیفی ثابت و همیشگی است و معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا ﷺ و ایمان آوردن شما به او، این است که هم در گفتار و هم در رفتارش به او تأسی کنید.

زمخشری در کشاف نیز، در معنای اسوه دو احتمال ذکر کرده است: یکی اینکه خود رسول خدا ﷺ فی نفسه اسوه حسنه و مقتدی به است و دیگری اینکه در وجود رسول خدا ﷺ خصلتی هست که جا دارد، مردم به آن حضرت، در آن صفت اقتدا کنند.

و اما روش الگویی، روشی است که در آن اساس بر محور ارائه نمونه‌های عینی و عملی استوار است. در این روش فردی که به عنوان مربی محسوب می‌گردد، تلاش می‌کند، شاخصه‌ها و نمونه‌هایی از رفتار مطلوب را عملاً در معرض دید فرد متربی قرار بدهد تا شرایط لازم برای تقلید و الگو برداری مهیا نماید.

۴- ۲- مربی

مربی، اسم فاعل باب تفعیل از ماده «رَبَّ» به معنای رشد و نمو و زیادت است. مربی در لغت، به کسی گفته می‌شود که رشد و نمو دیگری را بر عهده داشته باشد و بر وجود او بیفزاید؛ یعنی کسی که در ارتباط نزدیک با دیگری بتواند او را دچار تحول و رشد نماید و ظرفیت‌های اخلاقی و معنوی او را شکوفا سازد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۷). در اصطلاح عرفان عملی، مراد از مربی، انسان وارسته‌ای است که در عمل به شریعت و دریافت‌های دینی و معنوی توانا باشد و مهارتی داشته باشد که جوینده کمال را در انتقال از عالم طبیعت به سوی خدا یاری دهد.

در خصوص تفاوت مربی و معلم ذکر این نکته خالی از لطف نیست که «مربی» شخصی است که توانایی‌های افراد را ضمن کشف، پرورش می‌دهد. در حالی که معلم فردی است که معلومات فرد را افزایش می‌دهد. منظور ما از مربی هرگز معلم نیست. مربیان کسانی هستند که در روند تربیت فرد دارای نقش برجسته هستند. به زبان ساده کسانی که توانایی‌های افراد را از حالت داشته‌ها به تحول و تکامل نزدیک‌تر می‌کنند، مربی محسوب می‌شوند (دیناروند، جعفر،

تربیت در لغت، به معنای پرورش دادن است که در آن نمو و زیادتی ملاحظه شده است. راغب می‌گوید: ربّ در اصل به معنای تربیت است و ربّ به طور مطلق فقط بر خداوند اطلاق می‌گردد که متکفل اصلاح موجودات است. بعضی از محققان می‌گویند: ربّ در جمله «ربّیان» از مادهٔ ربو است نه از ماده ربب چون معنای تربیت، در نوع مواردی که به کار رفته عبارت است از نمو و زیادت جسمانی و پرورش مادی و تربیت و سوق دادن به کمال و سعادت معنوی در اغلب موارد ملاحظه نشده است، البته تربیت به مفهوم عام آن همه مراتب نشو و نما و زیادتی را - اعم از مادی و معنوی - شامل می‌شود. بنابراین واژهٔ «تربیت» - با توجه به ریشهٔ آن - به معنای فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش است. علاوه بر این، تربیت به معنای تهذیب و از بین بردن صفات ناپسند اخلاقی نیز به کار رفته است. با این نگرش که تهذیب اخلاقی مایهٔ فزونی مقام و منزلت معنوی است و از این حیث می‌توان تهذیب را نیز تربیت دانست.

اما در خصوص معنی و مفهوم اصطلاحی تربیت، اتفاق نظر وجود ندارد. هر مکتبی بر اساس مبانی فلسفی خود تعریف ویژه‌ای از آن ارائه داده است. در اسلام تربیت به طور خلاصه عبارت است از پرورش و رشد دادن استعدادهایی که آفریدگار جهان جهت سعادت و کمال انسان در وجود او به ودیعت گذاشته است (ادیب، ۱۳۶۲). در باب اهمیت و ارزش تربیت همین بس که قرآن کریم محور دعوت پیامبران را عموماً و حضرت محمد ﷺ را خصوصاً تربیت و تکمیل فضایل اخلاقی قرار داده است. آنچه به انسان ارزش والا می‌دهد و هدف‌های عالی می‌بخشد و او را انسان به معنی حقیقی می‌سازد، تربیت ایمانی و اخلاقی است، نه علم و ابزار زندگی. وظیفه سنگین و مقدس تربیت را هیچ‌گاه علم و تعلیم نتوانسته است و نمی‌تواند به دوش گیرد. به فرموده شهید مطهری: تربیت عبارت است از پرورش دادن؛ یعنی استعدادهای درونی را که بالقوه در یک شیء موجود است به فعلیت در آوردن و پروردن و لهذا تربیت فقط در مورد جاندارها یعنی گیاه، حیوان و انسان صادق است و اگر در مورد غیر جاندار این کلمه را به کار ببریم، مجازاً به کار برده‌ایم، نه اینکه به مفهوم واقعی آن شیء را پرورش داده‌ایم ...، این پرورش دادن‌ها به معنی شکوفا کردن استعدادهای درونی آن موجودهاست و از همین جا معلوم می‌شود که تربیت باید تابع و پیرو فطرت باشد؛ یعنی تابع و پیرو طبیعت و سرشت شیء باشد. اگر بنا باشد یک شیء شکوفا بشود باید کوشش

کرد، همان استعدادی که در آن هست بروز و ظهور کند، اما اگر استعدادی در یک شیء نیست، بدیهی است، چیزی که نیست و وجود ندارد، نمی‌شود آن را پرورش داد. مثلاً استعداد درس خواندن در یک حیوان وجود ندارد، به همین جهت ما نمی‌توانیم به یک حیوان مثلاً ریاضیات یاد بدهیم که مسائل حساب و هندسه را حل کند زیرا استعدادی که در او وجود ندارد نمی‌شود پرورش داد.

۵ - ویژگی‌های یک مربی از منظر نهج‌البلاغه

بر اساس سخنان و روایات امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج‌البلاغه مربی چه ویژگی‌های باید داشته باشد تا بتواند برای متربیان و جامعه‌الگوسازی کند که به برخی از این ویژگی‌ها در اینجا اشاره می‌گردد.

۵-۱- دانش و آگاهی

مربی در صورتی می‌تواند متربیان را به سوی حق هدایت و تربیت کند که هم خود، «آگاه» باشد و هم بر اساس آگاهی، مردم را دعوت به حق و نیکی کند. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»؛ با علم و آگاهی سخن بگویند که هیچ خبری در سخن جاهلانه نیست (حکمت ۱۸۲). در ضمن همیشه در حال به روز کردن کسب دانش و معارف جدید می‌باشد تا بهترین عملکرد را داشته باشد. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «التَّجَارِبُ لَا تَنْقُضُ وَ الْعَاقِلُ مِنْهَا فِي زِيَادٍ»؛ تجارب آدمی پایانی ندارد و معلومات انسان عاقل به وسیله تجربه همواره در افزایش و فزونی است.

۵-۲- عامل بودن

مربی در حال هدایت و ارشاد متربی است، پس باید اول خود در همه کارها پیشگام باشد، قبل از تربیت دیگران به تربیت خود پردازد و آنچه می‌خواهد در مسیر متربی قرار بدهد، خود در آن مسیر قرار گرفته باشد و پیش از پند دادن و تذکر به آنان به تربیت و اصلاح نفس خویش مشغول باشد. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ، قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ أَدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ»؛ هرکس هدایت و ارشاد مردم را به عهده می‌گیرد باید پیش از آنکه به تربیت دیگران پردازد، خویش را بسازد و دیگران را ابتدا به وسیله رفتار، آنگاه با گفتار تربیت کند (حکمت ۷۳). امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند: «كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ»؛ مردم را با غیر زبانتان؛ یعنی با اعمال و رفتار

انسان در تراز نهج البلاغه

خود، به راه خدا دعوت کنید.

۵-۳- کرامت و عزت نفس

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند: «لَا عِزَّاعِزٍّ مِنَ التَّقْوَى»؛ عزتی عزیزتر از ترک (اسارت) گناه نیست (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱).

آن حضرت در فرازی از مناجات خود به خدا عرض می‌کند: «الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبدا»؛ خدایا برای من همین عزت کافی است که بنده تو هستم. مربی می‌تواند کرامت انسان را شکوفا ساخته و آرامش او را در جهت رشد و تعالی فراهم آورد، ایجاد زمینه‌ای برای ابراز و ارائه توانمندی‌ها و شکوفایی استعدادهای متربی است. این توانمندی توجه او را معطوف به خداوند ساخته و اینکه مسلماً نیرو و اراده‌ای برتر این قدرت را به عنوان عطیه او اهدا نموده که ممکن است در مراحل اولیه عجب و در مراحل متعالی شکر از خود به جای گزارد که در این هنگام فرد بهره‌ای از تقوا داشته و از لغزش به دنیای خودبینی محفوظ و مصون می‌گردد. زمانی که فرصت‌هایی برای موفقیت متربی فراهم آید و دریابد که قادر به حل مشکلات می‌باشد، اعتماد و احترام به نفس در وی شکل گرفته و در صورت شکست مجدداً به تلاش و کوشش خواهد پرداخت و امید به موفقیت به تدریج روح او را آرامش بخشیده و به سوی تعالی سوق می‌دهد. احساس ضعف و ناامیدی آن‌چنان مذموم است که امام هادی علیه السلام می‌فرمایند: کسی که خود را کوچک می‌شمارد، از شر او در امان نخواهید بود.

۵-۴- اخلاص

رمز موفقیت یک مربی در اخلاص است؛ اگر تربیت به خاطر پروردگار باشد و به خاطر عشق به دیگران و رشد و شکوفایی آنان باشد، بر دل‌ها اثر خواهد گذاشت و اگر با انگیزه‌های غیر الهی صورت گیرد، چنین کاری بر روح و جان متربی تأثیرگذار نخواهد بود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف بندگان شایسته پروردگار می‌فرماید: «قَدْ اخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده و خداوند خلوص او را پذیرفته و به مرحله نهایی رسانیده است (خطبه ۸۷). حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فَطُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَرَكَهُ وَ كَلَامَهُ وَ صُمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَ قَوْلَهُ»؛ رستگار کسی است که علم و عملش، دوستی و دشمنی‌اش، گرفتن و رها کردنش، سخن گفتن و سکوتش، رفتار و گفتارش تنها بر اساس رضای الهی باشد (بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۰؛ تحف العقول، ص ۱۰۰).

۵-۵- صمیمیت

اساساً محبت و صمیمیت قلب انسان را مسخر خویش می‌کند و دل‌ها را با خود همراه می‌کند. امام علی علیه السلام در این خصوص می‌فرماید: دل‌های مردم وحشی است پس هر که با آنها الفت گیرد به سوبش روی آورند (نهج‌البلاغه، حکمت ۵۱). مهم‌ترین هدف تربیت، تغییر خلق و ملکه نمودن اخلاق نیک است و این ممکن نیست مگر اینکه مربی خود در مقام الگو، عامل به اخلاق نیکو باشد. مسلماً نمی‌توان از طریق اهانت، فحاشی و اعمال زشت، متربیان را اخلاق نیک آموخت! و چه بسا این‌گونه رفتار از جانب مربی، متربیان را به عصیان، بداخلاقی و انتقام‌جویی وادارد. لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»؛ از خصایصی که خداوند به تمام رهبران آسمانی عنایت فرموده، صفات پسندیده و کرامت اخلاق است.

۵-۶- اخلاق نیکو

یکی از اهداف یک مربی نهادینه کردن اخلاق نیکو در متربی است و این ممکن نیست مگر با متخلق بودن مربی به اخلاق نیکو. در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصِيَةِ ... فَلْيَكُنْ تَعْصِيَتُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ»؛ اگر قرار باشد ما در زندگی به چیزی تعصب بورزیم و ایستادگی کنیم و از آن عبور نکنیم، آن اخلاق است. امام علی علیه السلام در جایی دیگر می‌فرماید: «بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ، وَبِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَأْصِلُونَ وَبِالْأَفْصَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ، وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ، وَبِاخْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّوْدُ، وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يَقْهَرُ الْمُنَاوِي، وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ»؛ کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است و انصاف مایه فزونی دوستان است و با بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود و با تواضع نعمت (الهی) کامل می‌گردد و با پذیرش هزینه‌ها (ورنجه‌ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می‌گردد، با روش عادلانه، دشمن، مقهور و مغلوب می‌شود و با حلم و بردباری در برابر سفيهان، یاوران انسان بر ضد آنها فزونی می‌یابند (حکمت ۲۲۴ نهج‌البلاغه). امام علی علیه السلام در این حکمت به هفت فضیلت اخلاقی؛ سکوت، انصاف، بخشش، تواضع، پذیرش رنج و مشکلات و حلم و بردباری اشاره می‌کند. از جمله خلق‌های نیکویی که مربی باید داشته باشد، حلم و بردباری، تواضع و داشتن روحیه خیرخواهی است. تربیت نیاز به تعامل نزدیک و طولانی مدت با متربی دارد که در اینجا صبر و بردباری مربی نکته حائز اهمیتی است و چه بسا عدم تحمل و خشم و غضب سم مهلکی برای تربیت است. حضرت علی علیه السلام چه نیکو

انسان در تراز نهج البلاغه

فرمودند: «شِدَّةُ الْعَصَبِ تُغَيِّرُ الْمَنْطِقَ وَ تُقَطِّعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ وَ تُفَرِّقُ الْفَهْمَ»؛ خشم شدید چگونگی گفتار را تغییر می‌دهد، اساس استدلال را به هم می‌ریزد، تمرکز فکر را از میان می‌برد و فهم آدمی را پراکنده می‌کند. ایشان در حکمت ۳۸ می‌فرمایند: «وَأَكْرَمُ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ»؛ حسب به معنای شرافت قابل محاسبه است. گرامی‌ترین شرافت قابل محاسبه، اخلاق نیکوست. آنچه اعتبار دارد، اخلاق است، انسان‌ها بر اساس آن به حساب می‌آیند.

در خصوص ویژگی خیرخواهی و عشق مربی به پیشرفت همه جانبه و تکامل متریان امام علی فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّةُ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً»؛ خداوند دوست دارد که تمام مردم عالم نسبت به کلیه افراد بشر به نیکی فکر کنند و خیرخواه یکدیگر باشند.

۵- ۷- تسلط داشتن به روش‌های تربیتی و مباحث مربوط به آن

اشراف مربیان به روش‌ها و شیوه‌های تربیتی، توجه به مقتضیات سنی متریان و اصول روان‌شناسی از ویژگی‌های بارز یک مربی می‌تواند باشد. یک مربی بایستی بداند که انسان‌ها با الگوی وراثتی متفاوتی به دنیا می‌آیند و در محیط‌های متفاوتی نیز پرورش می‌یابند؛ لذا به لحاظ استعدادها، منش، نیازها و علایق متفاوتند. لازم است که مربی درخصوص تفاوت‌های فردی متریان شناخت داشته باشد. توانایی‌های آنها را در نظر بگیرد و هرکس را بر اساس لیاقت و استعداد ذاتی خودش تربیت کند. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ هَذِهِ الطَّبَائِعَ مُتَبَايِنَةٌ وَ خَيْرُهَا أَبْعَدُهَا مِنَ الشَّرِّ»؛ ساختمان طبیعی و سرشت مردم از یکدیگر دور و متفاوت است و از همه بهتر طبیعتی است که از شر و بدکاری به دورتر باشد (الحديث: ۱۶۸/۲). انسان در ایام کودکی و نوجوانی آمادگی بیشتری برای تحول و رشد دارد و تأثیر بیشتر و عمیق‌تری از تربیت می‌پذیرد. به گونه‌ای که معمولاً آنچه انسان در کودکی می‌آموزد، در اعماق جاننش نفوذ می‌کند و تا آخر عمر نیز آنها را به سختی از یاد می‌برد. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّمَا قَلْبُ الْوَلَدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ، فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسَهُ وَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلُ لُبُّكَ»؛ دل جوان نوحواسته مانند زمین خالی از گیاه است، هر بذری که در آن افشاندن شود، می‌پذیرد و در خود می‌پرورد، پس فرزندانم در راه تربیت تو از فرصت استفاده کردم و قبل از آنکه دل کودکانه‌ات سخت شود و عقلت به اندیشه‌های دیگری بپردازد، به تربیت تو مبادرت کردم (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

در ضمن مربی باید بداند، بسیاری از ارزش‌های اجتماعی و رسوم و آیین‌های جامعه در

زمان‌های گوناگون تغییر می‌یابند. مربی باید متوجه این نکته باشد و بدون دلیل و برهان منطقی، کاری را انجام ندهد. امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «لَا تَقْبِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ»؛ آداب و رسوم زمان خود را با زور به فرزندان خویش تحمیل نکنید زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۷).

۵ - ۸ - چند بعدی بودن مربی

مربی باید به همه جوانب تربیت یک متربی توجه داشته باشد و در زمینه‌های مختلف تربیتی دچار تساهل و تسامح نگردد. به پرورش قوه فهم و درک متربی و در استفاده از عناصر تأثیرگذار تربیت، مثل عقل، روحیه دینداری و روحیه کسب دانش متربی همه جوانب را در نظر بگیرد. مربی باید به عقل‌ورزی و عدم تبعیت و تقلید کورکورانه متربی کمک کند. در این خصوص حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «فَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يَثْبُرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ خداوند پیامبران خود را برانگیخت و پیاپی بین مردم فرستاد تا با فعالیت‌های تبلیغی خود نیروهای نهفته عقل مردم را برانگیزند و به فعالیت درآورند (الحديث ۲۴۷/۳).

دانش‌افزایی و کسب معرفت جزء لاینفک تربیت است، به گونه‌ای که تعلیم در ذات تربیت نهفته است. امام علی علیه السلام بر دانش و ادب تأکید می‌کند زیرا آن دو مکمل هم هستند. ایشان می‌فرمایند: «الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَ الْآدَابُ خُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ، وَ الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ»؛ دانش، میراثی است گرانمایه و آداب، زیورهایی نو به نو و اندیشه، آینه‌ای صافی است (نهج البلاغه، حکمت ۵). اشاره به اینکه گرانبهاترین میراثی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، علم و دانش است، در ادامه می‌فرمایند: «آداب انسانی، لباس زیبا و کهنگی‌ناپذیر است». منظور از «آداب» فضایل اخلاقی است که راهی برای کسب معرفت است. بر این پایه، مفهوم کلام امام علیه السلام چنین است که این صفات برجسته انسانی همچون لباس‌های زیبایی است که آدمی بر تن می‌کند و هرگز فرسوده نمی‌شود، برخلاف لباس‌های ظاهری که هم کهنه می‌شود و هم ممکن است، دست سارقان به آن دراز شود و هم جنبه ظاهری دارد و در اعماق وجود انسان تأثیرگذار است.

پرورش روح دین‌داری بخش مهمی از تربیت را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که حضرت علی علیه السلام پرورش فرزندان را با تربیت دینی ایشان آغاز می‌کند: «أَبْتَدِئْتُكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ وَ

انسان در تراز نهج البلاغه

تَأْوِيلُهُ وَ شَرَائِعِ السَّلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ خَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ؛ فرزندم بر آن شدم که تربیت تو را با تعلیم کتاب الهی و تأویل آن شروع کنیم، مقررات اسلامی را به تو یاد دهم و حلال و حرام آن را به تو بیاموزم (فرید، مرتضی، ۱۹۱/۱).

۵ - ۹ - استفاده از دانش کاربردی و مفید

به فرموده حضرت علی علیه السلام دانش کاربردی است: «أُولَى الْأَشْيَاءِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا الْأَخْدَاتُ الْأَشْيَاءَ الَّتِي إِذَا صَارُوا رِجَالاً إِحْتَاجُوا إِلَيْهَا»؛ بهترین مطالبی که شایسته است، جوانان یاد بگیرند، چیزهایی است که در بزرگسالی مورد نیازشان باشد (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۳۳). ایشان در جایی دیگر، در خصوص مطالب مفید و مناسب در علم تاریخ برای متری می‌فرمایند: «فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ حَتَّى عَدْتُ كَأَحَدِهِمْ فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَةً وَ تَوْخِيثٌ لَكَ جَمِيلَةً وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَةً»؛ ای فرزند! بر اثر تعمق در تاریخ مجموع اطلاعات تاریخی خود را غربال کردم و آنچه را مفید و آموزنده بود در اختیار تو گذاردم و تنها مطالب زیبا و دل‌پذیر وقایع را برای تو برگزیدم و ذهنت را از قضایای مجهول و بی‌فایده بر کنار نگاه داشتم. مری باید آگاهانه دست به گزینش بهترین محتوا بزند. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: «أَلْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يَحَاطَ بِهِ فَخُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ»؛ علم و دانش بیش از مقداری است که یک فرد بتواند بر تمام آن احاطه یابد، پس از هر علمی، بهتر و شایسته‌ترش را فراگیرید (فرید، مرتضی، ۳/۴).

ارائه مطالب جدید، متنوع و جالب توجه و مفید باعث ایجاد انگیزه و رفع خستگی ذهنی و بی‌علاقگی در متری می‌گردد. حضرت علی علیه السلام به خوبی این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا ظَرَائِفَ الْحِكْمَةِ»؛ قلب‌ها خسته می‌شوند، همان‌گونه که بدن‌ها خسته می‌شوند، پس برای آنها دانش‌های تازه و جالب بطلبید (نهج البلاغه، حکمت ۹۱).

۵ - ۱۰ - احترام به جامعه

معلم نه فقط خود را ارجمند بدارد، بلکه باید بکوشد به نگاه جامعه نیز احترام بگذارد و فراتر از شخص به شخصیت خویش معطوف شود تا این نگاه را که مردم خوبی‌ها و شایستگی‌ها را با وجود او می‌سنجند، حرمت‌گذاری نماید و از این نگاه پاسداری کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این خصوص می‌فرمایند: «أُولَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكَرَامُ»؛

شایسته‌ترین مردم به بزرگواری آن است که بزرگواران را با او بسنجند (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۶).

۶- تربیت اسلامی از منظر نهج‌البلاغه (ابعاد و اهداف تربیت)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در فرازی از خطبه اول می‌فرماید: تو ای انسان در اولین مراحل آفرینش نادان بودی؛ بعد از گذشتن از مرحله‌ای دانا شدی و چه بسیار است، مطالبی که حکمت و مصلحت آن را نمی‌دانی، تفکرت در آن حیران است و بینش تو در آن گم و غافل و پس از گذشت مراحل، درباره آنها آگاهی و بصیرت پیدا می‌کنی. بر اساس این خطبه تربیت؛ یعنی آماده شدن، نظم یافتن و کسب توانایی انسان برای زندگی در محیط اجتماعی.

نظام تربیتی در نهج‌البلاغه ویژگی‌هایی دارد که جنبه‌های مختلفی به خود می‌گیرد. جنبه هدایتی این نظام در واقع تعیین‌کننده خطمشی جنبه‌های دیگر آن است و اساس نظام تربیتی را از نظر عقیدتی تشکیل می‌دهد، جنبه هدایتی کلیه اعمال و حرکات انسان و اندیشه‌های او در مورد خویشتن و دیگران در تمامی موارد و موفقیت‌های زندگی تحت‌الشعاع مسئله حق‌جویی و حق‌گویی، تفکر منطبق با حقیقت و عمل حق‌طلبانه و مبارزه با باطل است. مهم‌ترین جنبه نظام تربیتی در نهج‌البلاغه را جنبه هدایت انسان در حرکت، در مسیر حق، در طول زندگی او در این جهان تشکیل می‌دهد. درباره جنبه هدایتی در نظام تربیتی، در خطبه ۱۶ نهج‌البلاغه چنین تصریح شده است: «انحراف به راست و چپ، گمراهی و ضلالت است. راه مستقیم و میانه، جاده وسیع حق است. جنبه هدایتی این نظام تربیتی، آماده‌سازی انسان را برای شناسایی حق و مبارزه علیه باطل ایجاب می‌کند؛ چنانکه امام علیه السلام می‌فرمایند: «به جان خودم سوگند که در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی غوطه‌ورند، آنی سستی و مدارا نمی‌کنم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۴).

در خصوص جنبه عقلانی تکیه بر عقل و استفاده از روش عقلانی در برخورد با امور است؛ چنانکه یکی از وظایف پیامبران در قبال مردم در طی مدت نبوتشان این بوده است که گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند. استفاده از روش عقلانی با تکیه بر استدلال و دلیل و برهان در همه موارد به غیر از دریافت‌های الهی نظیر کاوش درباره آفرینش توصیه شده است؛ زیرا تفکر در باب آفرینش و وجود پروردگار با توجه به عظمت آن، عقل‌ها را متحیر می‌سازد و وسعت و دامنه آن برای تفکر غیر ممکن است و نمی‌توان برای آنها مثالی فرض کرد و تشبیهی یافت. تکیه بر درک و فهم ناشی از بصیرت عقلانی برای انجام اعمال

انسان در تراز نهج البلاغه

به دور از اشتباه و گمراهی و استفاده از عقل به عنوان عامل کنترل هواهای نفسانی و عامل ایجاد کننده صبر و بردباری، در خطبه‌های متعدد مطرح شده است. در این زمینه، مستندترین کتاب برای بهره‌گیری روش عقلانی، قرآن کریم و سنت پیامبران توصیه شده است، چنانکه امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «قرآن برهانی است برای کسی که به گفته‌هایش استدلال کند، شاهد و گواهی است برای آنکه از آن سخن بگوید و پیروزی و غلبه است، برای افرادی که به آن استدلال کنند» (خطبه ۱۹۸).

در خصوص جنبه دیگر نظام تربیتی که معنویت است، به مسئله ایمان و تقوا پرداخته شده است. انسانی که در هر حال و در هر زمان در هر موقعیت، به یاد خدا زاهدانه زندگی می‌کند، والاترین رتبه تقرب انسان به پروردگار خویش است؛ بنابراین، از لحاظ معنوی روحی بر انسان واجب است که در مسیر عمل، گفتار و کردار مخلصانه گام نهد و عمل کند، زیرا محبوب‌ترین بنده نزد خداوند همانا مخلص‌ترین اوست. به ویژه اگر این اخلاص در گواهی انسان به وحدانیت و ایمان به خداوند یکتا باشد. چنانکه امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: «برترین وسیله که متوسلان می‌توانند با آن به سوی خدا تقرب جویند ... کلمه اخلاص» شهادت به یگانگی خدا در رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که هماهنگ با سرشت بشر است (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰). این مسیر مخلصانه عبارت است از اعتقاد به پیش‌برد عدالت و پیروزی حق، شرکت در جهاد علیه باطل و برتری ایمان، بروز صبر و بردباری در برابر ناراحتی‌ها و کوشش پی‌گیر با دشمن و استقامت در برابر ملزوماتی که از بعد معنوی باید هدف تربیت قرار گیرد.

در جنبه اجتماعی نظام تربیتی اسلامی، به جمع‌گرایی توجه ویژه‌ای شده است. همان‌طور که افراد تربیت شده، اساس یک جامعه اسلامی را پایه‌ریزی می‌کنند، یک جامعه عادل اسلامی نیز زمینه‌ساز رشد تربیتی افراد جامعه می‌باشد. نظام روابط اجتماعی مبتنی بر انس و محبت، اتحاد و دوستی، عدالت و حق‌جویی، تواضع و فروتنی، نیکی و احسان و عفو و بخشش، زمینه رشد ابعاد مختلف شخصیت انسان را در جامعه اسلامی فراهم می‌سازد. در نظر امام (علیه السلام) اتحاد و برادری تحت عنوان بیعت مسلمین با رهبر خویش و در ارتباط با یکدیگر، ارزش والایی دارد و وظیفه آحاد جامعه، پیروی و اطاعت از رهبری عادل است. به طور کلی، نظام روابط اجتماعی بر حفظ حقوق همدیگر استوار است؛ چنانکه در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه آمده است: «برای شما لازم است که یکدیگر را بر ادای حقوق نصیحت و در انجام آن به

خوبی همکاری کنید!» یکی دیگر از مسائل مهم در بعد اجتماعی تربیت از دیدگاه نهج البلاغه، پی‌ریزی جامعه‌ای متکی بر اخلاق اسلامی است که در آن انسان‌های باتقوا، زاهد، با ایمان، عاقل و آگاه، متواضع، صادق و عادل تربیت شوند و به این وسیله ثمرات چشم‌گیر تربیت اسلامی را مشخص سازند.

از این دیدگاه قابلیت تأثیرپذیری فرد از جمع و تشکل سازنده جمع از فرد و قابلیت تغییر رفتار فرد از نظر تربیت مطرح شده، از آنچه گفته شد، چنین برمی‌آید که «انسان مسلمان» در جامعه اسلامی مطرح و هدف است. مسلمانان باید دست اتحاد به هم بدهند و در علم از پراکندگی بپرهیزند تا حق را در هر زمان و موقعیت تحقق بخشند و سرپرست اقطار زمینی شوند و لطف و مراحم پروردگار را نصیب خود سازند. امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «خداوند بر این امت منت گذاشته و پیوند الفت و اتحاد را در بین آنها ایجاد کرده است تا در سایه آن زندگی کنند و در کف حمایت آن پناهنده شوند و این نعمتی است که احدی نمی‌تواند بهایی بر آن تعیین کند زیرا از هر بهایی گران‌قدرتر و از هر چیز پراززشی با ارزش‌تر است.»

در نهایت باید گفت که اساس روابط اجتماعی در اسلام و حقوق اقشار مختلف مردم در قبال یکدیگر، کاملاً در نهج البلاغه مشخص است؛ از جمله حق کوچک‌تر بر بزرگ‌تر، حق والی بر رعیت، حق رهبریت بر امت و برعکس.

در تبیین اهدافی که در نظام تربیت اسلامی از منظر نهج البلاغه بیان می‌شود، بخشی دیگر از دیدگاه‌های امیرالمؤمنین را برای تحقق آرمان‌های متعالی بیان می‌کند. یکی از اهداف نظام تربیتی تعلیم حکمت است، حکمت به همراه دانش، روشن‌کننده راه بشریت است. حکمت و دانش را باید به هر به هر طریق آموخت؛ زیرا حکمت، چراغ راه مؤمن است. مبنای فرا گرفتن حکمت به شهادت نهج البلاغه، قرآن کریم است که ظاهرش علم و باطنش حکمت است. حکمت روشنایی بخش عقل خرد انسان است. انسان می‌تواند با پیروی از شخص مطلع و با فراگیری دانش و تجربه از شخص حکیم، به اصول حکمت مسلط شود. در تأکید بر اهمیت آموزش حکمت به عنوان یک هدف تربیتی، باید زمینه مساعد را برای تحقق آموزش حکمت به عنوان یک هدف تربیتی، فراهم کرد؛ زیرا تحقق هدف مزبور در شرایط نامساعد ممکن نخواهد بود.

تقوا به عنوان هدف تربیتی دیگر و اساس ارزش تربیتی، از مهم‌ترین ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی و معنوی اسلام است که در حکمت ۴۱۰ نهج البلاغه مطرح شده است. در حکمت ۱۳۰ هم امام علی علیه السلام می‌فرماید: «تقوا؛ پرهیزگاری بهترین زاد و توشه سفر آخرت ذکر شده است.» در

انسان در تراز نهج البلاغه

این باره در خطبه ۱۱۹ نهج البلاغه آمده است: «ای بندگان! خدا ما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کند؛ زیرا که آن حق خداوند به شماست که خود موجب حق شما بر خداوند خواهد بود که در پرتو آن استحقاق پاداش خواهید یافت». در نهج البلاغه در خطبه متقین چنین می‌خوانیم: «پرهیزکاران در دنیا دارای این صفات برجسته‌اند: در دین نیرومند، نرم خو و دوراندیش، با ایمانی مملو از یقین، در کسب دانش حریص و دارای علم توأم با حلم، در غنا میانه‌رو، در عبادت خاشع، در تهیدستی آراسته، در شداید بردبار، طالب حلال، در راه هدایت بانشاط، از طمع دور، عملش نیک، فکر او یاد خدا، بی‌علاقگی و زهد نسبت به زندگی دنیوی، گفتار و کردار هماهنگ، مسلط بر عواطف و شهواتش، همگان به خیرش امیدوار و از شرش در امان، گفتارش راست، آگاه به رفتار و ارتباط صحیح با دیگران، در پوشش میانه‌رو، گریزان از محیط باطل و عابر دایره حق ... تقوا قلب بدن است و موجب احتراز از فساد اخلاقی و انحرافات عقیدتی است. تقوا مهم‌ترین عامل ایجاد بزرگواری و تواضع در فرد است؛ چنانکه عملی که توأم با تقوا باشد، کم ارزش تلقی نمی‌شود، هر چند به نظر ناچیز آید زیرا این عمل مقبول درگاه خداست».

هدف تربیتی دیگری که در نهج البلاغه می‌توان به اشاره کرد، پرستش پروردگار متعال است، با تکیه بر شناخت مقام الهی و توحید و عدالت ذات اقدس الهی است که اشاره بسیار عمیق و زیبایی به آن در خطبه اول شده است، در خطبه اول آمده است: «سرآغاز دین معرفت اوست؛ کمال معرفتش؛ تصدیق ذات او کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او؛ کمال توحید و شهادت بر یگانگی‌اش، اخلاص و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند. اعتقاد الهی به یکتایی وجود او و ستایش توأم با یقین و ایمان، متکی بر «شناخت» وجود اوست.

هدف دیگر در نظام تربیتی، عدالت‌خواهی است که در نهج البلاغه به عنوان عاملی در مقابل رفع ظلم و جور توضیح داده می‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «عدالت گشایش می‌آورد و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ظلم و ستم بر او گران‌تر خواهد بود» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵). بنابراین با اشاعه روح عدالت‌خواهی مردم با آبرومندی و ستودگی زندگی خواهند کرد.

هدف دیگر نظام تربیتی ایجاد روح برادری است. یکی از مفاهیم ارزشمند که در دین اسلام بر آن تأکید شده، «برادری» است که اساس و پایه یک جامعه متحد و مملو از همکاری را با تکیه بر روابط سالم اجتماعی بین افراد تشکیل می‌دهد. «برادری» در مفهوم همراهی، همدردی و همکاری خلاصه می‌شود؛ چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرماید: «دوست انسان دوست او نخواهد بود، مگر اینکه برادرش را در سه حالت فراموش نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت کرده، به هنگامی که غایب است و پس از مرگش» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۴). اساس برادری و روابط دوستانه که باید در

تربیت اجتماعی فرد مدنظر قرار بگیرد، بر انس، محبت، نیکی، بخشش، احسان و اعتقاد پایه‌گذاری شده است که باید در تربیت به عنوان یک هدف مطرح شود.

۷ - الگوسازی رفتاری مربیان

از شیوه‌های تربیتی مؤثر و اساسی در نظام تربیتی اسلامی شیوه الگوسازی می‌باشد. تربیت زمانی مثمرتر واقع می‌شود و مربی را به هدف خود نزدیک می‌کند که اصول و روش‌های مناسبی برای آن تعریف و اجرا شود. الگوپذیری و الگوبرداری برحسب نیاز فطری و سرشت پاک بشری است که می‌تواند از کودکی برای مربی متصور شد و هر چقدر که مراتب بالای این الگو کامل و بری از خطا باشد، رسیدن به اهداف تربیت میسر و سهل می‌گردد. این روش در سرتاسر زندگی و ابعاد مختلف آن کاربرد دارد و از آن جا که محتوای تربیت به صورت عینی است، روش الگویی را می‌تواند به صورت عملی ارائه داد و در انتقال مفاهیم و آموزش برنامه‌های تربیتی، بسیار مؤثر است. برای اینکه فرایند تربیت مربی به خوبی تسهیل گردد، لازم است، الگوهای مناسبی برای فرد مربی فراهم شود تا او بتواند با آنها ارتباط عاطفی برقرار کرده و مجذوبشان گردد.

کودکان و نوجوانان معمولاً ارزش‌های موجود را در رفتار والدین و مربیان خود جستجو می‌کنند. در این راستا با توجه به مقبولیت والدین و مربیان در سال‌های اولیه زندگی، تحصیل و آمادگی‌های ذهنی و نیز جنبه تقلیدی کودک در سنین اولیه، نقش اولیای خانه و مدرسه در زمینه تربیتی فوق‌العاده مهم خواهد بود. در این رابطه حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «باید خردسالان شما از بزرگان شما پیروی کنند و بزرگسالان شما نسبت به خردسالان مهربان باشند، چونان ستم پیشگان جاهلیت نباشید که نه از دین آگاهی داشتند و نه در خدا اندیشه می‌کردند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶).

انسان در مراحل مختلف زندگی خویش نیازمند الگوست. او از پنج ماهگی به تقلید حالات و حرکات اطرافیان می‌پردازد و خود را در مسیر هماهنگی و همانند سازی قرار می‌دهد. با افزایش سن و تجارب ذهنی، این کار به صورت آگاهانه صورت گرفته و در حیطه اراده قرار می‌گیرد و با دخالت آگاهی و اراده، رفتارها تحت کنترل قرار گرفته و هدفمند می‌شود. علما معتقدند که پیروی و همانندسازی به دو صورت انجام می‌شود: ناآگاهانه و آگاهانه. تقلید ناآگاهانه در کودکی است اما در دوران خودشناسی و تسلط و کنترل بر قوای ادراکی و تحریکی و شناخت منافع و مضار خود در جامعه، عمل تقلید در بزرگسالان قطعاً با انگیزه‌های آگاهانه

انسان در تراز نهج البلاغه

می‌باشد (سید مجتبی‌هاشمی، تربیت و شخصیت انسانی، ج ۱، ص ۵۵).

روش الگویی در تربیت اسلامی، روشی است که اساس آن بر محور الگودهی و ارائه نمونه‌های عینی و عملی بنا شده است. در این روش مربی تلاش می‌کند، نمونه رفتار و کردار مطلوب را عملاً در معرض دید متربی قرار دهد تا شرایط لازم برای الگوبرداری و تقلید برای وی فراهم آید. مربی در روش الگویی می‌تواند به دو شیوه عمل کند. در شیوه اول ارائه الگو از خویشتن انجام می‌گردد. در این شیوه، مربی رفتار و صفات مطلوب را عملاً در رفتار خود منعکس می‌کند. شاید بهترین مصداق برای تربیت الگویی همین باشد که مربی در مقام عمل یک الگوی تمام عیار برای متربیان خود باشد زیرا متربی قول و فعل مربی را هماهنگ می‌بیند و نظریه و عمل را با هم تجربه می‌کند.

در خصوص روش اول، اسلام چون به نقش مهم و سازنده الگوها و اسوه‌های حسنه در تربیت افراد، واقف بوده است، به افراد ممتاز که دارای موقعیت خاص اجتماعی هستند و می‌توانند برای سایرین الگو و سرمشق باشند، سفارش می‌کند که قبلاً سیره و رفتار خودشان را اصلاح کنند زیرا نقش الگودهی در تربیت در زمان غیبت بر عهده آنان است. از این رو، آنان باید متخلّق به اخلاق معصومان (علیهم‌السلام) باشند و با ارائه صحیح مسیر تربیتی، انسان‌ها را در پرورش روح و جان خود یاری رسانند و به مقابله با لغزش‌های فکری و علمی و ناهم‌سویی در قول و عمل خود برخیزند. مولا علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَعَلَيْهِ أَنْ يِنْدَأُ فَلَیْبِدَأُ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَیْرِهِ؛ وَلَیْکُنْ تَأْدِیْبُهُ بِسِیرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِیْبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مَعْلَمُ نَفْسِهِ، وَ مَوْدِبُهَا، أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مَوْدِبِهِمْ»؛ هر کس که خودش را در منصب پیشوایی و رهبری مردم قرار داد، لازم است، قبل از تعلیم دیگران، نفس خودش را اصلاح کند و باید تأدیب او به وسیله رفتارش، قبل از تأدیب با زبانش باشد. کسی که معلم و تأدیب‌کننده نفس خویش باشد، شایسته‌تر به احترام است از معلم و تأدیب‌کننده دیگران (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۳). در جای دیگری آن حضرت می‌فرماید: «ای مردم! به خدا قسم من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، جز اینکه خود پیش از شما به گزاردن آن برمی‌خیزم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز اینکه پیش از شما آن را فرو می‌گذارم».

روش دوم ارائه الگو از انسان‌های دیگر است: در این شیوه مربی سعی می‌کند، افرادی را که جنبه الگویی دارند، به متربیان معرفی نماید. در این مرحله، مربی می‌تواند به دو گونه عمل نماید: در شیوه اول، مربی برنامه را به گونه‌ای تنظیم می‌نماید تا متربی بتواند الگو را به طور زنده و در حال انجام اعمال و رفتار مطلوب ببیند و یا نتیجه یک صفت و خصلت نیکویی را

مشاهده کند. شاید به همین دلیل است که در منابع اسلامی، بر بهره‌گیری از الگو و پیروی از اسوه‌های حسنه تأکید شده است. تأثیرپذیری انسان از محیط و گرایش او به تقلید را می‌توان از مبانی اثرگذاری این روش نام برد. از دیدگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه تأسی به الگوهای برتر و حسنه، نقش مهمی در رشد و کمال انسان‌ها ایفا می‌کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه درخصوص تأسی به پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنْتَ اتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ»؛ و من در پی او بودم، چنانکه بچه شتر در پی مادر است. هر روز برای من از اخلاق خود نشان‌های بر پا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) و در جای دیگری نیز می‌فرماید: «وَأَقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتَوُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ»؛ به سیرت پیامبرتان اقتدا کنید که برترین سیرت است و به سنت او باشید که هدایت‌کننده‌ترین سنت‌هاست (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰).

خداوند در قرآن کریم فرستاده گرامی‌اش را نمونه‌ای نیکو برای پیروی معرفی کرده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا». هر آینه شما را در (راه و رسم) فرستاده خدا نمونه و سرمشقی نیکو و پسندیده است، برای کسی که به خدا و روز واپسین امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند (سوره احزاب، آیه ۲۱). امیرمؤمنان علی علیه السلام همچنین در خطبه ۱۶۰ می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَخَازِيِبِهَا وَ مَسَاوِيِبِهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَظْرَافُهَا وَ وُطِّئَتْ لِعَبْرِهِ أَكْتَافُهَا وَ قُطِعَ عَنْ رِضَايَهَا وَ زُيِّ عَنْ رَخَائِفِهَا»؛ برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را اطاعت نمایی، تا راهنمایی خوبی برای تو در شناخت بدی‌ها و عیب‌های دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشد، چه اینکه دنیا از هر سو بر پیامبر صلی الله علیه و آله بازداشته و برای غیر او گسترانده شد، از پستان دنیا شیر نخورد و از زیورهای آن فاصله گرفت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سخنی دیگر نقش الگوپردازی و الگوپذیری از معصومان علیهم السلام و لزوم پیروی از ایشان را در ابعاد والای تربیتی چنین بیان می‌فرماید و مؤمنان را به همین گونه پیروی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش می‌نماید: «نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ، وَ اتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا، فَالْبَدُوا، وَ إِنْ نَهَضُوا، فَانْهَضُوا وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضَلُّوا، وَ أَنْظَرُوا أَهْلَ بَيْتٍ»؛ به خاندان پیامبرتان بنگرید و بدان سو که می‌روند بروید و پی آنان را بگیرید که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهند کرد و به هلاکتان باز نخواهند آورد. اگر ایستادند بایستید و اگر برخاستند، برخیزید. بر آنها پیشی مگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان پس نمانید که تباه می‌گردید (ترجمه نهج البلاغه، سیدعلی نقی فیض الاسلام، ص ۳۳۰).

۸ - نتیجه‌گیری

نتیجه‌ای که از مباحث مطرح شده در نهج البلاغه و از خطبه‌ها، حکمت‌ها و نامه‌های امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌توان گرفت، این است که الگوسازی یک مربی قبل از هر چیزی نیازمند کسب معارف و توانمندی‌هایی می‌باشد و مربی باید خود را مزین به ویژگی‌هایی بنماید. خود مربی باید در زمینه الگو گرفتن از اسوه‌ها و نمونه‌های بی‌بدیل نسبت به تربیت و پرورش روح خود اقدام نماید و پس از دارا شدن این ویژگی‌ها یک مربی توانمند می‌تواند در زمینه الگوسازی و تربیت مربی فعالیت کند و الگو سازی برای مربی در نهج البلاغه از دو طریق معرفی الگوهای موفق جامعه دینی و به عینیت رساندن سجایای اخلاقی و معنوی این الگو در رفتار خود مربی صورت می‌گیرد.

به طور کلی نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که ذات و فطرت پاک انسان مهیا برای پذیرش الگوهای مناسب با روح و روان خود می‌باشد و هر انسانی علاوه بر مربی بودن می‌تواند مربی دیگری نیز باشد. الگوسازی مربیان با تأسی از زندگانی بزرگان دین، پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام بهترین راه برای الگوسازی می‌باشد، زیرا لازمه یک اسوه و نمونه مناسب برای الگوسازی، پاک و مطهر بودن این اسوه است تا بر قلب‌های متربیان حکومت کند.

۱۰ - پیشنهادات کاربردی

۱ - تدوین یک نظام‌نامه هماهنگ و گسترده با تکیه بر مبانی اسلامی و به خصوص مطالب ارزشمند و عمیق کتاب نهج البلاغه جهت ایجاد بستر مناسب برای استفاده مربیان از این مرام‌نامه، جهت پیش‌برد برنامه‌های تربیتی خود در زمینه الگو سازی. این مرام‌نامه می‌تواند توسط سازمان‌های ذیصلاح و کارشناسان مرتبط با حوزه علوم تربیتی و اسلامی، از جمله شورای انقلاب فرهنگی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ... تدوین گردد.

۲ - الگو محور کردن تمام محتوا و مطالب حوزه تعلیم و تربیت در نظام آموزش و پرورش جهت همراه کردن تمام ارکان این سازمان با مربیان در جهت ترویج فرهنگ الگوسازی و عینی کردن و مستندسازی و زیباسازی بصری، هنری برنامه‌های الگوساز با استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های مناسب روان‌شناسی در زمینه‌های دیداری، شنیداری و ...

منابع

- ❧ «قرآن کریم»، ترجمه حسین انصاریان.
- ❧ «نهج البلاغه»، (۱۳۸۷)، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، تهران: اسلام.
- ❧ ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، (۱۳۶۷)، «جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید»؛ ترجمه مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- ❧ ادیب، علی محمدحسین، (۱۳۶۲)، «راه و روش تربیت از دیدگاه امام علی (علیه السلام)»؛ ترجمه سید محمد رادمنش، تهران: مؤسسه انجام کتاب.
- ❧ بیرو، آلن، (۱۳۷۰)، «فرهنگ علوم اجتماعی»؛ ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- ❧ حسینی‌فرد، عاطفه، (۱۳۸۷)، «نقش و رسالت معلم و مربی از دیدگاه قرآن و روایات»؛ اختصاصی سایت مرسلات.
- ❧ حسینی‌نسب، سید داود و علی اصغر اقدم، (۱۳۷۶)، «فرهنگ واژه‌ها، تعاریف و اصطلاحات تعلیم و تربیت»؛ تهران: احرار.
- ❧ دیناروند، جعفر، (۱۳۹۲)، «اصول و فلسفه تعلیم و تربیت»؛ تهران: ترآوا.
- ❧ راغب اصفهانی، حسین بن محمد محقق، (۱۴۱۲ ق)، «المفردات فی غریب القرآن»؛ بیروت: دارالعلم.
- ❧ رحیمی، رمضان علی، (۱۳۸۵)، «تربیت از دیدگاه اسلام»؛ تهران: مجله شمیم یاس، شماره ۴۸.
- ❧ ساروخانی، باقر، (۱۳۷۶)، «دائرة المعارف علوم اجتماعی»؛ تهران: کیهان.
- ❧ سلطانی رنانی، سیدمهدی، (۱۳۸۷)، «روش‌های تربیتی در پرتو نهج البلاغه»؛ تهران: فرهنگ کوثر، شماره ۷۵.
- ❧ صلیبی، ژانست، (۱۳۷۹)، «تربیت از دیدگاه اسلام»؛ فصل‌نامه علوم انسانی، تهران: شماره ۵۴.
- ❧ عباسی‌مقدم، مصطفی، (۱۳۹۱)، «نگاهی به ابعاد مفهومی و کارکردی الگو و اسوه در تربیت و تبلیغ دینی»؛ قم: پژوهش‌نامه تربیت تبلیغی، پیش شماره ۱.
- ❧ فرید، مرتضی، (۱۳۶۴)، «الحديث، روایات تربیتی از اهل بیت (علیهم‌السلام)»؛ دفتر نشر فرهنگی.
- ❧ قائمی‌مقدم، محمدرضا، (۱۳۸۲)، «روش الگویی در تربیت اسلامی»؛ مجله معرفت، شماره ۶۹.

انسان در تراز نهج البلاغه

- ❧ مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۵۳)، «تفسیر نمونه»؛ به قلم جمعی از نویسندگان زیر نظر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ❧ مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸)، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»؛ ج ۴، تهران: نشر وزارت فرهنگ و ارشاد.
- ❧ مطهری، مرتضی، (۱۳۸۳)، «تعلیم و تربیت در اسلام»؛ چ چهل و یکم، تهران: صدرا.
- ❧ وجدانی، فاطمه، (۱۳۸۹)، «ویژگی های مربی از منظر روایات»؛ تهران: نشریه بصیرت و تربیت اسلامی، شماره ۱۷.
- ❧ وکیلی، نجمه، (۱۳۸۱)، «عوامل مؤثر در تربیت از دیدگاه نهج البلاغه»؛ تهران: عابد.
- ❧ هاشمی رکاوندی، مجتبی، (۱۳۷۲)، «تربیت و شخصیت انسانی»؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

بررسی تطبیقی انسان سالم در تراز نهج البلاغه با نظریات و رویکردهای روان‌شناختی

دکتر ایلناز سجادیان

چکیده

بی تردید پس از قرآن کریم، گرانیهاترین میراث فرهنگی اسلام نهج البلاغه است و رسیدن به عمق معنای این گنجینه ارزشمند می تواند راه انسان را در رسیدن به قرب الهی و حیات طیبیه هموارتر نماید. درک اندیشه ها و درونمایه های اصیل اسلامی در بطن و صورت نامه ها، حکمت ها و خطبه های نهج البلاغه نیازمند تامل و تفکر انسان به منظور شکل دادن به منش و کنش های وجودی خویش تا رسیدن به کمال است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام شد. بسیاری از خطابه ها، حکمت ها و موعظه های نهج البلاغه توجه خاصی به عزّت و کرامت انسان، به سلامت عقل و روان و به پاکی طبیعت و تمایلات آدمی مبذول شده است. با توجه به اینکه خطبه ها، نامه ها و حکمت های نهج البلاغه از انسانی کامل، جامع و حقیقت مدار صادر شده، لذا تمام گفتارها و موضع گیری هایش برخاسته از جهان بینی الهی اوست. انسانی که از او در قرآن، تعبیر به امام می شود. خداوند متعال پیامبران و به ویژه پیغمبر اسلام حضرت محمد ﷺ را برای هدایت انسانها، به عنوان الگوی انسان کامل فرستاده تا ما انسانها با سرمشق قرار دادن آنها راه صحیح و درست را بیابیم و به کمال واقعی که همانا رسیدن به معبود الهی است، برسیم. پس از پیامبر ﷺ، امیرمؤمنان علی (ع) نیز انسان کامل است چرا که پرورش یافته مکتب پیغمبر اسلام است و همه ارزشهای انسانی، در حد کمال و هماهنگ در او رشد کرده و به خوبی در ایشان به چشم می خورد. از دیدگاه نهج البلاغه کسی انسان کامل به شمار می رود که نسبت به همه ارزش ها و فضیلت های اخلاقی توجه داشته

انسان در تراز نهج البلاغه

باشد و سعی و تلاش فراوان در جهت تقویت آنها، به خرج دهد و روز و شب، از یاد خدا و شکرگزاری از نعمت های بی کرانش غفلت نرزد. توجه به ارزش ها و فضیلت ها، پرهیزکاری، پرهیز از دنیاپرستی، بصیرت و آگاهی، گام در مسیر هدایت، مناجات های شبانه، ترس از خدا، استفاده از فرصت ها و رنگ خدایی از نشانه های انسان کامل از منظر امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه است. اما آن گاه که از انسان سالم سخن می گوئیم، صحبت از کسی است که در مسیر درست زندگی قرار گرفته است، فرق نمی کند در کجای کار باشد، در آغاز یا میانه راه و یا به قله رسیده باشد. انسان سالم تعریفی عام تر دارد، زیرا هر انسان کاملی، انسان سالم نیز هست، اما شاید بسیاری از افراد سالم در راه کمال باشند و با کمال مطلوب فاصله داشته باشند. "کلیدواژه ها": نهج البلاغه، انسان سالم، فضائل انسانی، رویکردهای روانشناسی.

مقدمه

این نکته شایان توجه است که بین انسان سالم و انسان آرمانی یا انسان کامل (به اصطلاح عارفان) تفاوت است، هنگامی که درباره انسان کامل (کامل در اصطلاح عرفان) سخن می گوئیم، سخن از انسانی است که به عالی ترین درجه انسانیت رسیده است، تمام نیروهای معنوی بالقوه او به (فعلیت) رسیده اند، اما آن گاه که از انسان سالم سخن می گوئیم، صحبت از کسی است که در مسیر درست زندگی قرار گرفته است، فرق نمی کند در کجای کار باشد، در آغاز یا میانه راه و یا به قله رسیده باشد. بنابراین می توان گفت انسان سالم تعریفی عام تر دارد، زیرا هر انسان کاملی، انسان سالم نیز هست، اما شاید بسیاری از افراد سالم در راه کمال باشند و با کمال مطلوب فاصله داشته باشند.

در بررسی دیدگاه های روان شناسی، می توان دیدگاه انسانگرایان در باب انسان سالم با بخشی از تعلیم نهج البلاغه در این مورد نزدیک دانست. روانشناسانی چون راجرز، مزلو، اریک فروم، فرانکل، یونگ و آلپورت به این حقیقت که ارزش و جایگاه فرد در تعلیم و تربیت و رسیدن به کمال حقیقی در کجا قرار دارد پرداخته اند. انسانگرایان معتقدند که انسان در هر شرایطی و در هر نقطه ای از جهان قابل احترام و توجه است و دارای اراده و حق انتخاب است و هر فرد را دارای ویژگی های منحصر به فردی می دانند که دارای استعداد های خاصی است که برای رسیدن به کمال باید آنها را شکوفا سازد. تربیت فرد را مبتنی بر رشد همه جانبه او می دانند که این امر ابتدا از طریق شناخت خود و شناخت جهان اطراف حاصل می شود و بر ایجاد انگیزه و رغبت های فرد تأکید می کند.

از نظر انسان‌گرایان درک انسان از جهان اطراف، نحوه ادراک و بینش او را نسبت به خود و جهان تشکیل می‌دهد. اگر این ادراک از جهان هستی ادراک درستی باشد، خود او و بینش او درست و در جهت مثبت است و فرد را به سمت خود شکوفایی و رسیدن به کمال هدایت می‌نماید.

انسان سالم از نظر راجرز

از نظر راجرز، گرایشی در تمام انسانها در جهت کمال و تحقق بخشیدن به استعدادها وجود دارد. منبع رشد روانی و رسیدن به کمال در درون خود فرد قرار دارد و افراد تجربیات خود را به عنوان واقعیتهایی در جهت رسیدن به خود شکوفایی به کار می‌برند. راجرز انسان را موجودی آزاد و دارای حق انتخاب می‌داند که اساساً پیش‌رونده است و تحت شرایط مناسب با تلاش و کوشش به سمت خود شکوفایی رشد خواهد کرد. انسانها بصورت هدفمند در جهت اهدافی که خود تعیین کرده‌اند تلاش می‌کنند. در عین حال بر تفاوت‌های فردی نیز تأکید می‌کند و هر فرد را دارای ویژگی‌های منحصر به فرد می‌داند. از نظر راجرز انسان مسئول بهبود شخصیت خویش است و با ادراک آگاهانه از خویش و دنیای پیرامون خویش هدایت می‌شود. معیار نهایی انسان تجربه عاطفی و هوشیار اوست که تکامل شخصیت را هموار می‌سازد. انسان با کنش کامل در نظریه راجرز مسیر و روندی است که به سوی تحقق خود پیش می‌رود که این امر مستلزم آزمودن پیوسته و مداوم همه تواناییها و استعدادهای فرد است. افرادی که به تحقق خود می‌پردازند، به راستی خودشان هستند و خود را پشت نقابها پنهان نمی‌کنند، این افراد مالک شخصیت خویش هستند و با آداب و اصولی که دیگران وضع کرده‌اند زندگی نمی‌کنند، و در همه شرایط شخصیت یکسانی دارند. این افراد پنج ویژگی دارند که عبارت است از: آمادگی کسب تجربه، زندگی هستی‌دار، اعتماد به ارگانیزم خود، احساس آزادی و خلاقیت. به نظر می‌رسد انسان کامل و سالم از نظر روانی که راجرز آنها را افراد آینده می‌نامد، در برابر همه شرایط سازگاری دارند و به جای تحریف یا انکار تجربیات خود، آنها را به دقت در آگاهی خود نمادی می‌کنند و تجربیات خود را بهترین ملاک تصمیم‌گیریشان می‌داند و هر تجربه را در هر لحظه تازه و منحصر به فرد می‌دانند و هر گونه احساس تغییر را می‌پذیرند، در عین اینکه به راهنمایی دیگران متکی نیستند، خواهان برقراری ارتباط دوستانه با افراد سالم هستند، به دنبال معنایی فراتر از خودشان هستند و آرزوی زندگی معنوی و آرامش درونی دارند. برای رسیدن به نفع شخصی، آسیبی به دیگران نمی‌رسانند و برای دیگران اهمیت قائل

انسان در تراز نهج البلاغه

هستند و آماده کمک به آنها هستند، احساسات خشم و شادی خود را در مسیر درست هدایت می‌کند و از زندگی لذت بیشتری می‌برند.

انسان سالم از نظر مزلو

مزلو نیز معتقد است که انسانها به طور طبیعی به سمت خود شکوفایی گرایش دارند و نیازهایی اساسی آنها را برانگیخته می‌کند که در نهایت به رشد و سلامتی او و رسیدن به کمال منجر می‌شود او انتخاب آزاد و داشتن حق انتخاب را از ویژگیهای افراد خود شکوفا می‌داند. مزلو جهت دست یافتن انسانها به تحقق خود، سلسله مراتبی از نیازها را مطرح می‌کند که ارضای این نیازها از سطوح بالاتر می‌باشد. این نیازها عبارتند از: ۱- نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیک، ۲- نیاز ایمنی، ۳- نیاز محبت و احساس تعلق داشتن و ۴- نیاز به احترام. وقتی انسانها نیازهای سطوح پایین خود را برآورده ساختند، سپس به سمت عالی‌ترین نیاز یعنی نیاز به تحقق خود، که کمال عالی و کاربرد همه تواناییها و محقق ساختن همه خصایص و قابلیت‌های بالقوه است، روی می‌آورند. انسان سالم از نظر مزلو انسان خواستار تحقق خود است که دارای ویژگیهایی است: این افراد برای رسیدن به کمال و تحقق خود، درک صحیحی از واقعیت دارند و جهان اطراف را آنگونه که هست می‌بینند نه آنگونه که خود می‌خواهند، نقاط قوت و ضعف خود را بدون ناراحتی می‌پذیرند و وجود خویش را آنگونه که هست و بدون ریا می‌پذیرند، این افراد تعهد کاری داشته و احساس استقلال و خودباوری دارند و نسبت به کارها و تصمیمات خود احساس مسئولیت دارند و مستقل عمل می‌کنند، از تنهایی لذت می‌برند و از تجربه‌های جدید به خوب استقبال می‌کنند، در عین احساس استقلال و تنهایی، نسبت به هم‌نوع خود احساس همدلی و محبت دارند و آماده کمک به دیگران هستند و در روابط خود با دیگران صمیمی هستند و روابط مستحکمی با آنها دارند، اهداف و مقاصد برایشان مهم است و ابتکار و خلاقیت داشته و دست به آفرینندگی می‌زنند.

فروم و تعالی انسان

فروم معتقد است نیاز انسانها به تعالی که به صورت میل به فراتر رفتن از وجود منفعل و رسیدن به هدفمندی و آزادی تعریف می‌شود. آنها را به جلو می‌راند. انسانها از طبیعت جدا شده‌اند و عشق راهی است که می‌تواند آنها را با دنیا متحد کند و در عین حال به فردیت و یکپارچگی برسند، نیاز به ریشه دار بودن یا احساس بار دیگر در زادگاه خود بودن یک نیاز

وجودی در انسانهاست. هر فرد فلسفه ای دارد، طی نمودن مسیر بدون هدف یا مقصد بی ارزش است، هدف غایی انسان "هدف دلبستگی" است. که این هدف انرژی افراد را در جهت واحدی متمرکز می کند و به آنها کمک می کند تا وجود خویش را تعالی بخشند و به زندگی خود معنی بدهند. در دیدگاه فروم انسان سالم، انسانی است: عاشق، آفریننده، دارای قوه تعقل و ادراک که در جهان پیرامون خویش ریشه دارد و حاکم بر سرنوشت خویش است. فرد سالم از نظر فروم، دارای جهت گیری بارور است یعنی همه قدرتها و استعدادهای بالقوه خویش را به کار می گیرد تا به کمال واقعی یعنی تحقق خود دست یابد. از نظر فروم این افراد توانسته اند با دنیای طبیعت پیوند مجدد برقرار کنند و در برابر نیازهای انسانی: ارتباط، تعالی، ریشه دار بودن، درک هویت و معیار جهت یابی راه حل‌های مناسبی یافته اند. از نظر او عشق یعنی وحدت با کسی یا چیزی خارج از خویشستن، تحت شرایط حفظ کردن جدایی و یکپارچگی خویشستن. عشق در عین اینکه به فرد امکان می دهد استقلال و یکپارچگی خود را حفظ کند او را قادر می سازد تا با دیگران نیز ارتباط برقرار کند. نیاز به تعالی، یعنی میل به فراتر رفتن از وجود منفعل و رسیدن به قلمرو هدفمندی و آزادی است که فرد را به جلو می برد. درک هویت افراد از طریق احساس ریشه دار بودن و پیوند با دنیای طبیعت ایجاد می شود که این احساس درک هویت، نشان از سلامت عقل افراد دارد. افراد برای یافتن مسیر درست نیاز به نقشه و معیار جهت یابی دارند، و از آنجا که هر فرد در زندگی فلسفه ای دارد به طوریکه آنچه با عقل و نظرشان مغایر باشد غیر منطقی به نظر می رسد، بنابراین عقل سلیم را معیار جهت یابی می داند و برای اینکه عقل از بین نرود هدف دلبستگی را معرفی می کند که هدف غایی انسان است. فروم در تأیید و تصدیق ادیان، عشق به خدا را بالاترین و قویترین نوع عشق می داند. او نسبت به عشق به خداوند تعظیم و تجلیل فراوان نموده و این عشق را کاملترین نوع عشق می داند و خداپرستان مخلص را در شخصیت و فداکاری از برجسته ترین افراد می داند و می گوید: "انسان واقعاً متدین، اگر پیرو اساس عقیده یکتا پرستی باشد، هرگز برای چیزی دعا نمی کند و از خدا انتظار چیزی ندارد". (۳۰) که البته این با گفتار امیرمؤمنان علی علیه السلام که می فرمایند: خدا را از آن جهت که شایسته عبادت است عبادت می کنم نه به خاطر بهشت و جهنمش، مطابقت دارد. با همه این اوصاف فروم برقراری ارتباط مجدد فرد با خلق، طبیعت و خود را از طریق عشق ورزی، تنها راه نجات فرد از تنهایی و ناامیدی، و راز سلامت او می داند.

انسان سالم از نظر فرانکل

به اعتقاد فرانکل سه عامل، معنویت، آزادی و مسئولیت جوهر وجودی انسان هستند. از نظر فرانکل اراده معطوف به معنا با نیرومندی می تواند همه انگیزشهای انسان را تحت الشعاع قرار دهد. در زندگی بی معنا دلیلی برای زیستن نیست، معنای زندگی برای هر فرد منحصر به فرد و ویژه تفکر اوست. معنا دادن به هستی و وجود خود با اراده و پذیرفتن مسئولیت شخصی ارتباط پیدا می کند، فرد باید از خود فراتر رود و مجذوب شخص یا چیزی فراسوی خود شود تا بتواند به معیار نهایی رشد و پرورش و کمال واقعی دست یابد. هدف وجودی انسان برای شکوفایی استعدادهای بالقوه، معنی دادن به زندگی است، رسیدن به کمال استفاده مؤثر از فرصتهاست و به کار گرفتن خردمندانه وقت و عمر برای رسیدن به کمال که حتی در سخت ترین شرایط نیز یافتن معنا در زندگی است که راه مقابله را پیش روی انسان باز می کند. فرانکل عشق را هدف نهایی انسان می داند و رستگاری را از راه عشق و در عشق میسر می داند. مورد محبت کسی قرار گرفتن و درک اینکه هستی و وجود یکتای او مورد پذیرش قرار گرفته و از سوی دیگر دوست داشتن دیگران، استعدادهای بالقوه فرد را برای رسیدن به کمال انسانی شکوفا می سازد. از آن جا که دیدگاه فرانکل از جمله دیدگاههای وجودی است، فلسفه یا نگرشی بر روانشناسی است که بر تجربه مستقیم و فرایند شدن تأکید می کند و از نظر آنها آگاهی از مرگ نیز پایه وجودی انسان است که به وجود انسان معنا می بخشد. ما به خاطر انسان بودنمان مسئول زندگی فردی خود هستیم و هدف هایمان را در زندگی خود شخصاً انتخاب می کنیم، آنها وجود انسان را پیوسته در حال شدن می دانند که پیوسته در تلاش برای شکوفایی استعدادهای بالقوه اش به حد اعلای شکوفایی می باشد.

اگرچه در دیدگاه فرانکل نیاز و تأثیر دین در یافتن معنی در زندگی انسان مهم می باشد، اما به نظر می رسد دین و مذهب از نظر او قراردادهای اجتماعی است نه مذهب به معنی واقعی آن، هدف نهایی برای رسیدن به کمال عشق و یافتن معنی است که مستلزم فراتر رفتن از خود است یعنی فرد باید خود را فراموش کند تا به معنایی دست یابد. اگرچه عشق به منبعی فراتر از خود، عشقی واقعی و راهی برای یافتن معنا و رسیدن به کمال است اما به نظر می رسد وجود معبودی یکتا تأثیر گذارتر از هر چیز دیگر در زندگی باشد و پیرو کلام امیرمؤمنان علیه السلام که می فرمایند: "معرفة النفس، معرفة الله" شناخت خود مقدمه شناخت خداوند است، فراموشی خود و فراتر رفتن از وجود خود، انسان را به کجا خواهد برد؟ آیا می توان معنایی بالاتر از خالق یکتا و

تنها معبود انسان و عشقی بالاتر از عشق خداوند که کمال واقعی هر انسان عاشقی است که دل به او سپرده و تنها او را می خواهد و تنها او را می خوان و بس، یافت.

انسان سالم در تراز نهج البلاغه

با نگاهی هر چند کوتاه به دیدگاه اسلام و دیدگاههای برخی روانشناسان در مورد انسان کامل یا انسان سالم، می بینیم که اسلام را که خداوند متعال به عنوان کامل ترین و جامع ترین دین و برنامه زندگی برای انسانها فرستاده، حتی کوچک ترین مسائل زندگی انسانها را نیز از نظر پنهان نداشته و با فرستادن و معرفی الگوهای عملی به انسانهای تشنه حقیقت و طالب کمال واقعی، سعی دارد تا مسیر درست و صراط مستقیم را به آنها نشان دهد و در عین حال آزادی و اراده و مسئولیت انتخاب و تصمیم گیری را در زندگی افراد بر عهده خود آنها قرار داده تا از این طریق بندگان و مخلصان حقیقت جو و خداپرست و عاشقان حقیقی کمال را از سایر افراد جدا نماید. آنچه مسلم است، این است که خداوند متعال عالم و موجودات آن را بی دلیل و بی هدف نیافریده و برای هر آنچه که خلق کرده فلسفه ای قرار داده که شاید از درک ما خارج باشد. به هر حال آن چیزی که در کلام امیرمؤمنان علیه السلام به چشم می خورد انسانی که آزاد و با اراده و دارای حق انتخاب و تصمیم گیری است و با همه موانع و مشکلات برای رسیدن به کمال خلاق یکتای خود را فراموش نمی کند و هدفی جز رسیدن به معبود خویش ندارد و چیزی او را از مسیر واقعی اش منحرف نمی کند و از سوی دیگر انسانی که همه تواناییها و استعدادهایش را شناخته و جهت رسیدن به هدف نهایی اش آنها را به کار می گیرد، در عین استقلال و آزادی به فکر همنوعانش می باشد و دیگران را از نظر نمی اندازد، انسان کامل و انسان واقعی است. انسانی رنگ خدایی دارد و روحش روح خدایی است و ایمان او به معبود الهی اش همیشه جاودان و جاوید است. آنچه در دیدگاههای روانشناسی نیز می بینیم، اگرچه ممکن است هر کدام بعدی از ابعاد انسان را در نظر گرفته باشند و تنها به ابعاد جسمانی، روانی و اجتماعی پرداخته و از معنویت که مهمترین بعد وجودی انسان است غفلت شده است.

خطبه ۳۲ نهج البلاغه انسان ها را به چهار گروه دنیا طلب یعنی ۱- فاسدان بی کفایت که به دلیل ناتوانی به سراغ دنیا نمی روند، ۲- ظالمان زورمدار که با زور و ظلم در پی دستیابی به دنیا هستند، ۳- دنیاپرستان ریاکار که با تزویر و فریب دنیا را طلب می کنند و ۴- زاهدین دروغین که در پی آنند تا مردم آنها را قانع و زاهد بپندارند و گروهی که قابل مقایسه با این چهار گروه نیستند یعنی مردان خدا که دنیا را گذرگاه آخرت دانسته و با ایمان و عمل صالح آماده

انسان در تراز نهج البلاغه

سرای آخرت می شوند، تقسیم کرده اند. در نهج البلاغه حکمت ۱۹۸ آمده است که «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصَرٌ عَمَى أَفْنِدَتِكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ»، اظهار داشت: تقوا در اسلام هم حفظ دنیاست هم حفظ آخرت، هم حفظ دین و اخلاق است هم حفظ سلامت بدن. در حدیث دیگری از نهج البلاغه آمده است «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»، تصریح کرد: این شاخص مسلمان بودن و مؤمن بودن است، اگر کسی باعث می شود ویروسی نشر پیدا کند و بیماری توسعه پیدا کند یا با زبانش چیزی بگوید که مردم مراقبت لازم و خودحفاظتی را از دست بدهند، یا با دستش محیط زیست انسان را آلوده کند از دیدگاه امام علی علیه السلام مسلمان نیست، تصریح کرد: مسلمان سالم است و شعار سلامت در زندگی او اثر گذار است. لذا اسلام دین سلام است و از اسماء جمالیه خدا «سلام» است. سلامتی باعث ایجاد امنیت می شود و وجود امام علی علیه السلام مظهر همه اسماء جمالیه و جلالیه است و مردم را مکلف کردند به یکدیگر سلام بگویند، یعنی محیط و زندگی و اعضای خود را سالم نگه دارید.

در حیطه توحیدی؛ صفات متعددی بیانگر ویژگی های انسان سالم است؛ صفاتی از جمله: تسلیم در برابر خدا، توکل، شکرگذاری، رضا و رضایت مندی، بندگی و آزادگی، فرمانبرداری و اطاعت از خدا و... نمونه ای از این صفات است. نهادینه شدن این صفات در انسان بر اساس متون اسلامی به وجود آورنده؛ اعتماد به نفس، امیدواری، صفای درونی، عزت نفس و ... است که خود ابعاد گوناگونی از سلامت به ویژه سلامت معنوی و روانی فرد را تضمین خواهد نمود.

منابع

﴿قرآن کریم﴾.

﴿نهج البلاغه﴾. ترجمه محمد دشتی (۱۳۹۵)، قم: نشر یاسین نور.

فیست، جس و فیست، گریگوری جی. «نظریه های شخصیت»، ترجمه سید محمدی، یحیی، تهران، ۱۳۸۴، نشر روان.

شولتس، دوان. «روان شناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم». ترجمه گیتی خوشدل (۱۴۰۰)، تهران: نشر پیکان.

مطهری، «انسان کامل» (۲)، تهران، ۱۳۷۶، انتشارات صدرا.

قرائتی، محسن (۱۳۸۵). «سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله» (با نگاهی به قرآن کریم)، قم، مرکز نشر

فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

❧ شیخی، حمیدرضا، «آشنایی با نهج البلاغه»، تهران، ۱۳۷۹، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

❧ دلشاد تهرانی، مصطفی، مزرع مهر، «موانع و مقتضیات تربیت در نهج البلاغه»، تهران، ۱۳۷۹، انتشارات دریا.

فصل دوم: انسان سیاسی، اقتصادی

دیدگاه متعالی به روابط بین الملل از منظر نهج البلاغه

بشیر اسماعیلی^۱

چکیده

علم روابط بین الملل به عنوان یک علم نوظهور، به طور عمده توسط نظریه پردازان غربی به خصوص در کشورهای آنگلا ساکسون تئوریزه شده است. بدین روی، بسیاری از کشورها از جمله ایران به کپی برداری و بازگو کردن همان نظریه های غربی کفایت کرده اند که در عمده موارد، این تقلید صرف، منشأ رفتاری های زیادی برای کشور بوده است. پرسش اصلی تحقیق حاضر، عبارت است از؛ اینکه بر مبنای آموزه ها و مفاهیم نهج البلاغه، چگونه می توان به علم روابط بین الملل متعالی دست یافت؟ در این نوشتار، فرض بر این است که در کنار احاطه به نظریه های غربی روابط بین الملل، بایستی نظریه متعالی روابط بین الملل در ایران بر پایه میراث مذهبی و ملی کشور و هویت شیعی ایرانی تدوین گردد. یافته های مقاله حاضر، نشان می دهد که نهج البلاغه یکی از غنی ترین و جامع ترین منابع جهت استخراج نظریات متعالی روابط بین الملل است که در سالیان گذشته مغفول واقع شده و بر عهده دانشگاهیان صاحب نظران است تا اصول و نظریات متعالی را از این منبع ذی قیمت استخراج کنند. روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی است.

"واژگان کلیدی": روابط بین الملل، نهج البلاغه، دیدگاه متعالی در روابط بین الملل، روابط بین الملل غربی.

ضرورت بومی سازی علوم انسانی

از ابتدای تاریخ حیات بشر تا امروز، برای شناخت، برداشت های مختلفی وجود داشته است و انسان ها در قالب های مختلف فکری اندیشیده اند و بر اساس برداشت های مختلف،

۱. استادیار روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، نویسنده مسئول؛

bashir_esmaeili@yahoo.com.

خود و جهان پیرامون خود را تعریف و تفسیر کرده‌اند. از این رو، این واژه بسیار مهم و اساسی؛ یعنی انسان‌شناسی، به درازای عمر بشر قدمت دارد و با دامنه وسیعی از علوم، از حوزه جسم تا حوزه روان و علمی همچون جامعه‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی، اقتصاد و مدیریت در ارتباط است و جهت یافتن علوم متناسب با نوع پرسش‌ها و پاسخ‌هایی است که مکاتب مختلف به مفهوم انسان‌شناسی داده‌اند، چنان که تعریف جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد و سایر علوم انسانی در هر مکتب با آنچه در مکاتب دیگر مطرح می‌شود، کاملاً متفاوت است و این تفاوت ره‌یافت‌های جدیدی را پدید آورده است.

بنابراین دلیل تفاوت بینش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد با یکدیگر تفاوت در ره‌یافت‌های فکری آنان است؛ در سایه جهانی شدن اندیشه‌ها و پیشرفت‌های دانش بشری و فراگیر شدن علوم و اندیشه‌های مختلف، ایده‌های برآمده از جهان‌بینی‌های مختلف به اجتماعات گوناگون وارد شده و همین موضوع، زمینه‌های اضطراب فکری و تناقضات اندیشه‌ای را برای بسیاری از جوامع به ارمغان آورده است؛ از این رو، اکنون دچار این مشکل شده‌ایم که باید چگونه زندگی کنیم که نمی‌اندیشیم زیرا اندیشه‌ای غیر از اندیشه خودمان سبک زندگی را برایمان تعریف کرده است (ساداتی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۳ - ۲).

بحث بومی‌سازی علوم اسلامی، نیازمند مقدماتی است که شاید بتوان به آنها صفت "مقدمه واجب" را اختصاص داد و لذا یکی از این مقدمات، بحث رابطه میان نظریه و فرائض در علوم انسانی است. به عبارت دیگر؛ از آنجایی که بومی‌سازی وابسته به خلق نظریه‌ای منطبق و مناسب با محیطی است که نظریه برای آن تولید می‌شود، لذا شایسته است تا نظریه‌هایی بر اساس معیارها، بنیان‌ها و مبانی همان محیط تولید گردند و البته نظریه‌ها زمانی تولید می‌گردند که بی‌نظمی و عدم تعادلی در جامعه مشاهده گردد و یا اینکه نظم مطلوب و هدفی عالی‌تر در ذهن نظریه‌پرداز شکل گرفته باشد. زیرا فقط ذهن یک آدم بسیار عجیب می‌تواند پس از مشاهده بی‌نظمی آرام بماند. به دیگر بیان؛ نظریه‌پرداز کسی است که توانسته بی‌نظمی موجود در جامعه را مشاهده نموده و برای رفع و حل آن و بازگشت نظم دوباره به عرصه حیات اجتماعی اقدام به نظریه‌پردازی نماید. بنابراین نظریه‌پرداز درصدد ارائه چارچوبی نظری برای تشریح و تبیین مسائل مختلف اجتماعی و تصویری روشن از جامعه مطلوب است (اسپرینگز، ۱۳۸۴). اما نظریه‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟ و در فرایند شکل‌گیری آنها چه عواملی دخیل می‌باشند؟

پیش از شکل‌گیری هر نظریه‌ای در ساحت علوم انسانی، بایستی فرانظریه‌ای که تعیین‌کننده محتوی و سمت و سوی نظریه باشد، تولید شود. به عبارت دیگر؛ کسانی که در مسیر نظریه‌پردازی قرار می‌گیرند و آرامش را به کناری نهاده و سعی بر ایجاد تغییر در جامعه خویش دارند و به دنبال نظریه‌پردازی برای بهبود وضعیت جامعه و ارائه تصویری از جامعه مطلوب می‌باشند، هریک به نوعی در ابتدا باید به یک دسته سؤالات اساسی که مبنای نظریه‌ها را تشکیل می‌دهند، پاسخ دهند. پرسش‌هایی نظیر ماهیت سرشت انسان، ماهیت سرشت جهان، چیستی معرفت، چگونگی کسب معرفت و روش‌های کسب معرفت، که از آنها به فرانظریه‌ها یاد می‌شود. این فرایند در تمامی حیطه‌های دانش اجتماعی متداول و رایج است. فرانظریه‌ها به مثابه بنیادهای نخستین نظریه‌اند که بر آن، اجزاء ماهوی و محتوایی نظریه بنا می‌گردد. بنابراین در بحث بومی‌سازی معصوم، پیش از تولید نظریه در حوزه علمی خاص، بایستی قادر به تولید فرانظریه باشیم. فرانظریه‌ها در سه حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی، تعیین‌کننده نوع نگاه ما به موضوع می‌باشند. به عبارت دیگر، اگر چه نظریه‌ها به مثابه لنزها و عینک‌هایی هستند که از پس آنها به جهان هستی نگریسته می‌شود، اما فرانظریه‌ها، هم چون اجزا و عناصر تشکیل دهنده بنیادین آن به شمار می‌روند، که زاویه دید و برداشت‌های ما را معین می‌کنند. در معرفت‌شناسی به چیستی علم و امکان یا عدم امکان دستیابی (نسبی یا مطلق) به علم بحث می‌شود. در هستی‌شناسی، از جهان هستی و اجتماعی و سرشت انسان، تعریفی روشن ارائه می‌گردد و روش‌شناسی نیز درصدد دستیابی به بهترین روش دستیابی به علم می‌باشد؛ یعنی بر اساس معیارهایی که در مباحث مربوط به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی کشف شده است، روش‌شناسی شیوه‌های مرتبط با آن را بررسی می‌نماید (نوروزی، ۱۳۹۰).

مخالفت با علوم انسانی غربی، هر چند مبناهای متفاوتی دارد، اما مهم‌ترین و علمی‌ترین مبنایی که در فرایند این مخالفت قابل مشاهده است، بحث توجه به پیش فرض‌های علوم غربی است که مقام معظم رهبری به مناسبت‌های مختلفی بدان اشاره داشته‌اند. به عبارت دیگر، با ترویج علوم غربی پیش‌فرض و مفروضه‌های لیبرالیستی آن نیز در جوامع ترویج می‌یابد؛ یعنی همان پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی و هستی‌شناختی این علوم که بر اساس الحاد و ماده‌گرایی تبیین شده و در تعارض با مبانی توحیدی اسلام قرار دارد. برای تبیین این مورد به یک مقایسه و یک مثال اکتفا می‌گردد. به عنوان مثال، در رویکردهای رئالیستی

انسان در تراز نهج البلاغه

"انسان" ذاتاً شرور، ظالم، جنگ طلب و ... معرفی می‌شود، که با مبانی فرانظریه‌ای اسلامی در تعارض است:

اولاً؛ در هستی‌شناسی رویکرد رئالیستی، "انسان"، محور و مرکز جهان است. زیرا نظریه‌ها پیرامون جهان بر اساس این محور شکل گرفته‌اند. در حالی که در رویکرد اسلامی، هستی‌شناسی از خداوند آغاز می‌شود.

ثانیاً؛ نتیجه‌گیری که در مورد ذات انسان می‌نماید، تک بعدی است؛ یعنی صرفاً آن بخشی از انسان فربه شده است که مربوط به فعالیت‌های پست انسانی می‌گردد (شرارت). اما در نگاه اسلامی، انسان فطرتاً خدا پرست است و خداوند نیکی و بدی‌ها را به او الهام نموده است، "فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا" که انسان به اختیار خود یکی از این دو را انتخاب خواهد نمود. حال اگر در تحلیل‌ها رویکرد رئالیستی به جهان و انسان را پذیرا شویم و بر اساس آن حوادث و رخدادهای جهان اجتماعی را پذیرا شویم، به نوعی دچار الحاد می‌شویم و از نگاه توحیدی فاصله خواهیم گرفت.

بنابراین لازم است در بحث بومی‌سازی علوم ابتدا به کارکرد فرانظریه‌ها و تأثیر آن بر نظریه و نیز بر تأثیر بستر و بافت اجتماعی و عناصر تأثیرگذار بر تولید نظریه‌ها توجه داشته باشیم تا در پرتو آن بتوانیم به تولید علمی، بومی دست یابیم و لذا عمده مخالفتی که با علوم انسانی در سال‌های اخیر می‌گردد، حول محور مبانی فرانظری و بنیان‌های کلان علوم غربی می‌باشد؛ زیرا بنیان‌های فرانظری علوم انسانی غربی، در تعارض با بنیان‌های فرانظری علوم انسانی اسلامی است و همین امر سبب ناکارآمدی این علوم در جامعه‌امروزی ایران شده است (ن. ر. زی، ۱۳۹۰).

در روند بومی‌سازی علوم انسانی، گزاره‌های دینی می‌تواند به صورت قیاسی و حرکت از کل به جزء مفهوم‌سازی کند و یا در جهت‌دهی به علوم کار ساز باشد و برای علوم هدف‌آفرینی کند و در سیاست‌گذاری علمی مؤثر افتد. گزاره‌های دینی می‌تواند یا امکانات پژوهشی جدیدی خلق کند و یا به طور غیر مستقیم بستر اخلاقی و روحی و روانی مناسبی برای پژوهش حداکثری فراهم کند و با خلق فضای معنوی، آن را در حال و هوای دیگری به پیش برد و محقق را آماده پرداخت هزینه بیشتری در راه پژوهش کند.

همچنین گزاره‌های دینی می‌تواند به مثابه شاغول، خطای علوم تجربی را اندازه‌گیری کند و امکانات نقادی بیشتری را با اتکا به منابع شناختی راسخ‌تر فراهم کند. گزاره‌های دینی با

طرح خطوط قرمز و اصول قطعی مفروض چهارچوب‌های پژوهشی خاصی را طرح می‌کند و یا مبناسازی و شالوده‌سازی می‌کند. گزاره‌های دینی می‌تواند به مثابه فرضیه‌های قابل آزمون در فرایند دو مرحله‌ای تولید فرضیه یا آزمون فرضیه نقش‌آفرینی داشته باشد. گزاره‌های دینی در فضای ایرانی و جهان اسلامی که نوعی گسست در مقوله علوم انسانی وارداتی از غرب وجود دارد، می‌تواند کارآمد باشد؛ زیرا شکاف علم تجربی و دانش فلسفی در جهان غیر غرب را می‌تواند پر کند (برزگر، ۱۳۸۹: ۹۸ - ۹۷).

نگاه متعالی به روابط بین الملل از منظر امام خمینی و مقام معظم رهبری

امام خمینی (ره) علت اصلی منازعه و کشمکش بر سر قدرت در روابط بین الملل را ناشی از عدم تهذیب کارگزاران دانسته و معتقد است که این افراد برای ارضای جاه طلبی‌ها و امیال و غرایز حیوانی خویش به تشدید اختلافات و واگرایی‌ها در این عرصه دامن می‌زنند. ایشان در این زمینه می‌گویند:

به هر کس دستش رسید، با قهر و غلبه ظلم کند و هر کس با او مختصر مقاومتی کند، هرچه بتواند با او بکند و با اندک ناملایمی جنگ و غوغا به پا کند و به هر وسیله شده، مضار ناملايمات خود را از خود دور کند ولو منجر به هر فسادى در عالم هم بشود ... و همین طور قوه غضب در انسان طوری مخلوق است که اگر مالک الرقاب مطلق یک مملکت شود، متوجه مملکت دیگر می‌شود که آن را به دست نیاورده، بلکه هرچه به دستش بیاید، در او این قوه زیادت‌تر می‌شود. هر کس منکر است، مراجعه به حال خود کند و به حال اهل عالم از قبیل سلاطین و متمولین و صاحبان قدرت و حشمت، آن وقت خود ما را تصدیق می‌کند (دهشیری، ۱۳۷۹: ۲۹۷).

امام (ره) با اشاره به اینکه قدرت‌های بزرگ معمولاً با شعارهای فریبنده وارد جهان سوم می‌شوند، ولی در عمل چیزی جز فساد و تباهی به همراه ندارند، معتقد است که مستکبرین عالم و در رأس آنها آمریکا لحظه‌ای از ستیز و سلطه‌گری بر ملل مستضعف جهان دست بر نمی‌دارند و ملت‌های ضعیف برای آنها حکم خروسی دارند که هم در عزا و هم در عروسی ذبح می‌شوند (صحیفه نور: ۱۳۶).

بنابراین مشکلاتی که امروزه ملت‌های مستضعف و به ویژه جهان اسلام درگیر آن هستند، به زمامداری مربوط می‌شود که به ارزش‌های اخلاقی پایبند نبوده و با حيله، تزویر، خشونت و دروغ به دنبال دست‌یابی به مطامع خویش هستند. بدین‌سان، اقدامات تجاوزکارانه

قدرت‌های بزرگ ریشه در تمایلات حیوانی آنها دارد که بدون توجه به مصالح دیگران، خواست‌ها و منافع خویش را در سطح فراتر از مرزهای جغرافیایی خاص دنبال و برای رسیدن به آنها از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند.

از نظر امام (ره)، وقتی سیاست‌مداری در مسیر اخلاق انسانی گام نگذارد، نه تنها تمهیداتی برای برقراری صلح و ثبات فراهم نمی‌آورد، بلکه او خود، منشأ همه مشکلات و اساس گرفتاری‌های بشر و عامل اصلی کلیه فسادها و ظلم‌ها در جهان خواهد بود. وی در این باره می‌گوید: وقتی سیاست‌مداری به طریقه اخلاق انسانی نباشد، او چاقوکش از کار در می‌آید، اما نه چاقوکش سر محله؛ (بلکه) چاقوکش در یک منطقه وسیعی در دنیا. اینکه در روایت هست که «إذا فسد العالم فسد العالم»، مصداق بالاترین همین‌ها هستند که علمای سیاست هستند، فاسد هستند، عالم را به فساد کشاندند ... اگر اینها حذف بشوند از دنیا، مردم آرامش بهتری پیدا می‌کنند (صحیفه نور: ۱۷۵).

بنابراین ابرقدرت‌ها راه رسیدن به قدرت و حفظ آن را در نادیده گرفتن اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی می‌جویند و از قدرت برای تأمین منافع شخصی، مطامع نفسانی و کوبیدن کسانی که مانع از دستیابی آنها به این اهداف استعماری شوند، بهره می‌گیرند. چنانکه پیداست، این مسئله باعث می‌شود که همواره کشمکش دائمی و مبارزه پایان ناپذیر بر روابط میان کشورهای جهان حاکم باشد. امام خمینی (ره) با تأکید بر این مطلب که قدرت فساد ذاتی ندارد و آثار آن بسته به اینکه در دست چه کسانی باشد متفاوت است، درباره دسترسی اشخاص غیر مذهب به قدرت و مضرات آن در جوامع امروز، چنین اظهار داشته است:

قدرت اگر چنانچه به دست اشخاص غیر مذهب برسد، خطر دارد. قدرت خودش یک کمال است. خدای تبارک و تعالی قادر است، لکن اگر چنانچه قدرت به دست اشخاص فاسد برسد، همین کمال را به فساد می‌کشاند. دنیا امروز گرفتار این است که قدرت در دست اشخاصی است که از انسانیت بهره ندارند ... قدرت اگر چنانچه در دست زورمندی باشد که عاقل نیستند، مذهب نیستند، مصیبت بار می‌آورد ... قدرت دست ظالم، دنیا را به فساد می‌کشاند ... قدرت در وقتی کمال است و می‌تواند کمال خودش را بروز بدهد که در دست دانشمند باشد، در دست عاقل باشد. مرحوم مدرس آن طوری که شنیدم که ایشان گفتند که شیخ الرئیس می‌گفته است که من از گاو می‌ترسم، برای اینکه شاخ دارد و عقل ندارد (صحیفه نور: ۱۵۵).

از نظر امام خمینی (ره)، قدرت اگر در دست سیاستمداران ناصالح و اشخاص فاقد صلاحیت‌های اخلاقی قرار گیرد، از مسیر اصلی خود که تأمین مصالح اجتماعی و دفع مفاسد اجتماعی است، منحرف و در جهت تأمین منافع شخصی آنان به کار گرفته می‌شود و در نتیجه زمینه رشد فساد و ناامنی اجتماعی را فراهم خواهد ساخت.

از مجموع آنچه تاکنون در این قسمت گفتیم، می‌توان نتیجه گرفت که در نگاه امام خمینی (ره)، قدرت و حکومت فساد ذاتی ندارد، بلکه اگر در مسیر جلوگیری از ظلم و فساد اجتماعی، دستیابی به صلح عادلانه، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، گسترش ارزش‌های انسانی و برقراری قسط و عدالت و ... به کار گرفته شود، منشأ خیر و صلاح و کمال خواهد بود. اما از آنجا که دولت‌مردان غیر مذهب نوعاً قدرت را در مسیر نادرست و مغایر با وظیفه اصلی‌اش به کار می‌برند و آن را یگانه وسیله اعمال نفوذ و سلطه بر دیگران می‌دانند، روابط میان دولت‌ها، روابطی خصمانه و مشحون از جنگ و منازعه همیشگی برای کسب قدرت بیشتر است (فیاض، ۱۳۸۶).

بررسی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مقام معظم رهبری نسبت به سیاست و روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که این دیدگاه‌ها، ریشه در جهان‌بینی توحیدی و آموزه‌های اسلامی و نوع نگاه اسلام به انسان، تعاملات انسانی و غایت زندگی بشری در سطح فردی، جمعی و جهانی دارد. لذا آنچه در بحث سیاست و روابط بین‌الملل اهمیت می‌یابد، توجه به کارگزاری انسان و اراده اوست، به همین دلیل محور بحث روابط بین‌المللی و سیاست خارجی با توجه به جایگاه نقش انسان معنی و مفهوم می‌یابد؛ زیرا مطالعه روابط بین‌المللی در خردترین سطح خود به انسان و ماهیت انسان می‌پردازد. اسلام بیش از هر مکتبی به ابعاد وجود انسان توجه کرده و ماهیت دوگانه وی را مورد بحث قرار داده است.

با توجه به دیدگاه مقام معظم رهبری، منشأ گرفتاری‌های بشر در دنیا این است که قدرت و سیاست در دست انسان‌های فاسد و ظالم است و ریشه همه خطاها، محبت دنیاست. محبت دنیای مذموم این است که شخص برای شهوات نفسانی، ارزش‌ها را زیرپا می‌گذارد و همه جنگ‌ها و جدال‌ها و انحرافات بزرگ از همین جا شروع می‌شود (بیانات، سه شنبه ۸/۸/۸۱).

بیان این وضعیت، روابط بین‌الملل موجود را به خوبی نشان می‌دهد که در آن سیاست قدرت و زور حاکم است و جایگاهی برای اخلاق انسانی در رفتار سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ وجود ندارد. برای بررسی این وضعیت، ابتدا به روابط بین‌الملل موجود پرداخته می‌شود.

انسان در تراز نهج البلاغه

در بررسی روابط بین الملل در حال حاضر، نقش مهم مربوط به کارگزاران و محیط عملیاتی نظام بین المللی است: امروز گرفتاری های عمده ملت ها در دنیا، گرفتاری ناشی از مدیران و دولت های گرداننده جامعه است. آنها فاسدند که فساد در ملت ها، ریشه همه ارزش ها و اصالت ها را می کند و از بین می برد، آنها فاسدند که ملت ها، ذلیل و برده و نوکر صفت بار می آیند. آنها فاسدند که قدرت های شیطانی بر ملت هایشان تسلط پیدا می کنند (دیدار با مسئولان و کارگزاران، ۶۹/۴/۲۰).

از سوی دیگر مقام معظم رهبری می فرمایند: «امروز اگر در دنیا ظلم وجود دارد، اگر سلطه وجود دارد، امروز اگر تمدن خشن غربی، دنیا را پر کرده است، از فضای خشونت و ظلم و زورگویی و ناحق گویی، تسلط قدرت ها بر ملت ها، غارت اموال ملت ها به وسیله مراکز جهانی، اینها به خاطر انزواي اخلاق انسانی است، چون معنویت منزوی است، چون اخلاق منزوی است» (بیانات مقام معظم رهبری در اردوی رزمی، فرهنگی علویان، ۱۳۸۰/۸/۲۱).

البته استکبار معنای وسیعی دارد. در قرآن هم شاخه ها و مشتقات استکبار به کار رفته است. مکرر، خود کلمه استکبار هم در قرآن به کار رفته است. به نظر می رسد که استکبار غیر از تکبر است. شاید این جور بشود گفت که تکبر بیشتر اشاره می کند، به یک صفت قلبی و روحی؛ یعنی انسان خود را برتر از دیگران بداند یا بگیرد. استکبار بیشتر به جنبه عملی این تکبر توجه دارد؛ یعنی کسی که کبر می ورزد و خود را بالاتر از دیگران می داند، حالا در رفتار خود با دیگران هم، جوری کار را سازمان دهی می کند که این تکبر در عمل مشخص و واضح می شود، دیگران را حقیر می کند، به دیگران اهانت می کند، در کار دیگران دخالت می کند، برای دیگران به عنوان تصمیم گیرنده ظاهر می شود، این می شود استکبار؛ ... (دیدار با دانش آموزان و دانش جویان در آستانه سیزدهم آبان و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی، ۷۵/۸/۹) ... مفهوم استکبار در قرآن همین است که عنصری یا شخصی یا جمعی یا جناحی، خود را بالاتر از حق به حساب آورد و زیر بار حق نرود و خود و قدرتش را ملاک حق قرار بدهد ... (دیدار با دانش آموزان و دانش جویان در آستانه ۱۳ آبان، ۱۳۸۲/۸/۱۰).

مقام معظم رهبری با توجه به نقش و قدرت کشورهای بزرگ در نظام بین الملل معتقدند، ساختار نظام بین الملل تحت تأثیر بازی قدرت های استکباری بوده است و آنچه ماهیت نظام بین المللی را شکل می دهد؛ عبارت از نظام سلطه جهانی است: امروز در دنیا نظام سلطه حاکم است، این یک نظام جهانی است. تسلط نظام سلطه بر دنیا و زندگی بشر، دو طرف دارد: یک طرف؛ سلطه گر ها که همان ابر قدرت هایند، و طرف دیگر؛ دولت های سلطه پذیر هستند که

دخالت‌های وقیحانه و گستاخانه ابرقدرت‌ها را قبول می‌کنند، اینها هم خودشان شریک جرمند (بیانات معظم له در تاریخ، ۶۸/۴/۲۵). از دیدگاه ایشان استکبار جهانی؛ یعنی آن قدرت مسلطی که به انسان‌ها عقیده ندارند، حقوق انسان‌ها را قبول ندارد، معتقد به منطق زور است، معتقد به تجاوز است.

استکبار جهانی یک دولت فقط نیست، استکبار جهانی یک مجموعه قدرت است و این مجموعه‌های قدرت ... صددرصد متشکل و متحد نیستند ... در درون خود این مجموعه اختلافات، درگیری‌ها، دوگانگی‌های فراوانی هست. منتهی یک نقاط مشترک اساسی بین اجزاء این مجموعه وجود دارد که به هر صورت وقتی یک ملتی و یک کشوری ... در مقابل منافع این مجموعه قیام می‌کند ... همه این مجموعه متحد در مقابل او صف‌آرایی کنند (دیدار با دانشجویان سراسر کشور در مشهد، ۱۳۷۵/۵/۲۰).

مقام معظم رهبری تفکر حاکم بر استکبار جهانی را تفکر قدرت می‌دانند که در پی اعمال سلطه بر ملت‌ها و انسان‌هاست و کم‌ترین حقی برای آنها قائل نمی‌باشند: در دنیا استکبار جهانی و تفکری که بر استکبار جهانی و بر گروه‌هایی که تابع آنهایند، حاکم است (تفکر قدرت) است، اصلاً برای ملتی که قدرت نداشته باشد، حق حیات قابل نیست! برای ملت‌های جهان سوم ... هیچ حق حیاتی قائل نیستند ... بدون ... کم‌ترین اعتنایی به نظر آنها ... برایشان تصمیم می‌گیرند ... (دیدار با مسئولان و روحانیون قزوین، ۱۳۶۴/۴/۱۱).

آنچه در روابط بین‌الملل از اهمیت خاصی برخوردار است و به عنوان بازیگر اصلی محسوب می‌شود، مربوط به انسان و کارگزاری اوست. انسان دارای عقل و اراده است و می‌تواند با تدبیر، نظام بین‌المللی عادلانه و عاری از تبعیض را ایجاد نماید. بر اساس دیدگاه مقام معظم رهبری می‌توان گفت که در نظام بین‌الملل موجود، سیاست بین‌المللی در دست انسان‌های سلطه‌جو و استکباری است و این مسئله سر منشأ همه گرفتاری‌های بشر و بی‌ثباتی و بحران‌های بین‌المللی است. آنچه از همه مهم‌تر می‌باشد، طبیعی جلوه دادن این نظام از طرف قدرت‌های بزرگ و ایجاد نظم سلسله‌مراتبی است که نظام سلطه در پی جهانی کردن آن می‌باشد و کشورهای تحت ستم هم به دلیل تبلیغات گسترده نظام سلطه آن را طبیعی دانسته و این نظم را پذیرفته‌اند. با توجه به دیدگاه مقام معظم رهبری می‌توان گفت که رها شدن از نظم بین‌المللی موجود و دستیابی به نظم، ثبات و اهداف مسالمت‌آمیز دولت‌ها، در گرو، احترام نهادن به کرامت انسانی، ارزش‌ها، نیازهای مادی معنوی انسان‌ها و رفع سلطه‌گری و

انسان در تراز نهج البلاغه

سلطه‌پذیری در جهان است و آموزه‌های اصیل اسلام، برنامه و دستورالعمل جامعی برای انسان‌ها، آگاهی و بیدارسازی ملت‌ها و تقویت روحیه مقاومت و تلاش برای تغییر وضع موجود و دستیابی به نظم مطلوب می‌باشد (ستوده، ۱۳۸۵).

روابط بین الملل متعالی از منظر نهج البلاغه

۱- دیپلماسی و مذاکره (ابزار سیاسی)

مذاکره، در روابط خارجی دولت اسلامی از اهمیت قابل توجهی برخوردار می‌باشد. این اهمیت به گونه‌ای است که هیچ جنگی از سوی رهبران دینی تجویز نگردیده، مگر اینکه قبل از آن روند مذاکره دنبال شود. اصل جهاد، هیچ گاه به عنوان یک ابزار نخستین بالبداهه و قبل از دعوت به مرحله اجرا گذاشته نشده است. این نکته در دعوت‌های نبی خاتم صلی الله علیه و آله و ارسال نامه به سران ممالک غیر اسلامی مشاهده می‌شود. تمام این نامه‌ها و پیام‌ها با دعوت آغاز می‌گردد و این مهم‌ترین دلیل بر اهمیت اصل مذاکره در اسلام است. پیامبر شیوه دعوت و مذاکره را برای تمام سفیران خود به عنوان یک تکلیف دینی مطرح کرد و آنان را موظف ساخت تا دیپلماسی را مقدم بر شیوه‌های خشونت‌آمیز بدارند. امام علی با تأکید بر این شیوه اجرایی، می‌فرمایند: «پیامبر مرا به یمن فرستاد و فرمود یا علی! با هیچ کس جنگ نکن، مگر اینکه اول او را به اسلام دعوت کرده باشی». اهتمام امام به شیوه مذاکره تا جایی است که نه تنها قبل از آغاز جنگ که حتی در حین جنگ هم این شیوه را دنبال می‌کند (قیومی، ۱۳۸۶).

به نظر می‌رسد، توجه به الگوی امام علی علیه السلام در مواجهه با مخالفان نه یک فضیلت اخلاقی بلکه یک ضرورت سیاسی است. اصل نخست؛ در سیره حضرت احراز و اطمینان از دشمنی افراد بود. به این معنا که تا زمانی که از دشمنانه بودن مواضع و اقدامات افراد و گروه‌ها اطمینان نمی‌یافت به موضع‌گیری در قبال آنها نمی‌پرداخت.

مواضع حضرت در قبال طلحه و زبیر پیش از جنگ جمل و یا عدم بیعت حسان بن ثابت، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر از مصادیق این الگوست. حضرت در این رویکرد تحت تأثیر یاران نزدیک خود نیز قرار نمی‌گرفتند؛ چه اینکه اصحابی چون مالک اشتر بر تحت فشار قرار دادن این دسته از مخالفان اصرار می‌ورزیدند. حضرت در مرحله دیگر به شناسایی اهداف و انگیزه‌های پیدا و پنهان دشمنان پرداخته و از مواضع پر هیجان یا حاشیه‌ساز خودداری می‌کردند. برای نمونه؛ حضرت در نامه‌نگاری‌های بی‌واسطه خود با معاویه و با وجود اصرار او

حاضر نشدند، مواضع خود نسبت به خلفای سه گانه را آشکار سازند.

توجه به جایگاه فکری و اجتماعی دشمنان از دیگر اصول حضرت در مواجهه با دشمنان بود. به طوری که مواضع ایشان نسبت به خوارج متفاوت از مواضع ایشان نسبت به معاویه یا اهل جمل بود. ارزیابی سطح دشمنی ها و اتخاذ تدابیر متناسب از دیگر اصول امام علی (علیه السلام) در تعامل با دشمنان بود؛ چه اینکه حضرت به درستی، انفعال را از انتقاد و انتقاد را از دشمنی تمایز می دادند. حضرت در مواجهه با خوارج تا زمانی که اقدام به خونریزی ننموده بودند، حقوق آنها از بیت المال را پرداخته و حتی هواداران خود را از اخراج آنها از مسجد کوفه باز داشتند. این درحالی بود که فعالیت آنها در مسجد کوفه و حتی اخلال در سخنرانی حضرت می توانست، هزینه سنگینی را به وجاهت سیاسی حکومت امام علی (علیه السلام) تحمیل نماید.

حضرت همچنین در موضع گیری علیه مخالفان به پیامدهای دور و نزدیک مواضع دقت داشته و نمی گذاشتند، اهداف عالی قربانی پیروزی های سطحی تر شوند. این موضع گیری حضرت هم در حوادث پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و هم در عصر خلافت بارها مورد انتقاد اصحاب و هوادارانی چون فضل و عبدالله فرزندان عباس، مالک اشتر و حتی برخی از بستگان شده بود. همان طور که چندی بعد مواضع امام حسن (علیه السلام) در قبال معاویه نیز مورد انتقادهای اهانت آمیز برخی از اصحاب واقع شد.

استفاده از ابزارها و عرصه های مختلف از دیگر اصول امام علی (علیه السلام) در مواجهه با دشمن بود. آنچه باعث شده تا مواضع حضرت در قبال دشمنان را تنها در جنگ های سه گانه منحصر ببینیم، غفلت از بخش عمده ای از حیات سیاسی امام علی (علیه السلام) است؛ چه اینکه بیش از هشتاد درصد عمر سیاسی امام علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در عصر خلفای سه گانه بوده است.

به هر روی امام علی (علیه السلام) مواضع و اقدامات خود را منحصر در میدان یا دیپلماسی نکرده و در اکثر موارد از هر دو عرصه، در جهت مواجهه با دشمن بهره می بردند. امام علی (علیه السلام) با توجه به صلاحیت های دینی و اجتماعی اصحاب از آنها در اداره جامعه استفاده می نمودند. برای نمونه؛ اصحابی چون میثم تمار و عمار یاسر کمتر به مناصب سیاسی مأموریت می یافتند. یا عبدالله بن عباس! با وجود اینکه چهره بارزی در میادین جنگ به شمار نمی رفت، در اغلب موارد به عنوان نماینده انحصاری حضرت در مذاکرات تعیین می شد. در مقابل چهره های شناخته شده و مشهوری چون مالک اشتر فرماندهان شجاع و با شهامتی بودند که در میادین

جنگ نقش تعیین کننده‌ای داشتند.

قیس بن سعد به عنوان یک چهره بارز سیاسی توانسته بود بدون تحمیل هزینه‌های مادی و معنوی جنگ به حکومت امام علی (علیه السلام) و با استفاده از ابزارهای اصطلاحاً دیپلماسی منطقه مهم و ثروت خیز مصر را از گزند توطئه‌های پی در پی معاویه محافظت نماید. اما آنچه باعث شد تا امام علی (علیه السلام) تحت فشار هواداران، فرد دیگری را به استانداری مصر بگمارد، تردید، بدبینی و عدم درک صحیح هواداران حاشیه‌پرداز از مواضع و دستاوردهای سیاسی قیس بن سعد بود. همین امر باعث شد، علاوه بر حذف یکی از بازوهای توانمند سیاسی امام علی (علیه السلام)، مصر نیز برای همیشه سقوط کند و به قلمروی معاویه ضمیمه گردد. در این بحران دستاوردهای سیاسی قیس بن سعد ناچیز انگاشته شده و عرصه فعالیت او به مردان میدان و جهاد تحمیل شد؛ تحمیلی که هم موجب از دست رفتن مصر و حاکمیت عمرو عاص بر مصر و هم به انزوا رفتن مردان سیاست و هم شهادت مردان میدانی چون محمد بن ابوبکر و مالک اشتر شد (قرائتی، ۱۴۰۰).

۲ - سیاست صلح‌گرایانه امام علی (علیه السلام)

همه انسان‌ها و اغلب مکاتب به دلیل جذابیت صلح و انطباق آن با فطرت و خواست‌های درونی انسان، شعار صلح‌طلبی را سر داده و حتی برای رسیدن به امیال و غرائز نفسانی، برتری طلبی و تمامیت خواهی‌شان که نوعی جهت‌گیری ضد صلح و ماجراجویانه را به همراه دارد، از پوشش صلح‌خواهی بهره می‌گیرند. مکاتب و اندیشه‌های سیاسی «سودمحور» که جز به «منافع» نمی‌اندیشند، موقفشان در قبال دو پدیده جنگ و صلح بر اساس منافع و سود و ضرر شخصی یا احیاناً ملی تنظیم می‌گردد؛ بنابراین «منافع ملی» در بیشتر موارد تعیین‌کننده جهت‌گیری خارجی کشورها در مورد جنگ و صلح است. اگر جنگ می‌کنند با منافع توجیه می‌شود و اگر صلح می‌نمایند، نیز با منافع توجیه می‌گردد. در چنین وضعیتی استقبال یا استدبار به صلح و جنگ نمی‌تواند معیار انسانی و بشری داشته باشد، زیرا بر اساس منافع انسانیت صورت نمی‌گیرد، بلکه منافع مردمانی خاص تعیین کننده است؛ بنابراین در تلقی سودگرایانه معاصر، اتخاذ موضع صلح‌طلبی یا حمایت از آن به دلیل آنکه «با منافع ملی» کشورها گره می‌خورد، نمی‌تواند هویت واقعی کشورها یا مکاتب را بنمایاند. تنها زمانی می‌توان اندیشه یا مکتبی را «صلح‌محور» یا طرفدار صلح دانست که نه تنها اعتقاد واقعی به صلح داشته باشد، بلکه برای استقرار آن در همه شرایط برنامه‌ریزی و تلاش کند.

صلح خواهی امام علی (علیه السلام) با آنچه که دیگر سیاستمداران تظاهر می‌کنند، تفاوت جدی دارد. اگر معاویه در شرایط خاصی دم از صلح می‌زند و به حکمیت قرآن تن در می‌دهد، نه بدان دلیل است که به صلح ایمان دارد، زیرا صلح و استقرار ثبات در حکومت امام علی (علیه السلام) او را به شدت متضرر خواهد ساخت؛ اما صلح خواهی امام از آن رو اهمیت دارد که نه به عنوان یک تاکتیک بلکه در قالب یک استراتژی کلان تدوین می‌گردد. در چنین وضعیتی استراتژی کلان امام علی (علیه السلام) در حوزه سیاست خارجی با مراوده و همزیستی مسالمت آمیز هویت می‌یابد. یک سیاست راهبردی و استراتژیکی مبتنی بر مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های ذهنی است که به سادگی قابل چشم‌پوشی نیست و نمی‌تواند با ملاحظات سطحی و غیر مهم جایگزین کرد. صلح طلبی امام علی (علیه السلام) نه از روی ظاهرسازی است و نه از سر درماندگی، بلکه به دلیل باور عمیق امام بدان است. نمونه‌ای از این سیاست انسانی را در واقعه صفین چنین می‌خوانیم:

حجر بن عدی و عمرو بن الحمق (دو تن از یاران حضرت) از لشکریان معاویه اظهار برائت می‌کردند و ناسزا می‌گفتند. امام (علیه السلام) سر رسید و فرمود: آنچه می‌گویید، لایق به شأن شما دو نفر نیست. پرسیدند: یا امیرالمؤمنین! آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: بلی. عرض کردند: آیا آنها بر باطل نیستند؟ فرمود: بلی. پرسیدند: پس چرا ما را از دشنام دادن به آنها باز می‌داری؟ فرمود: از اینکه آنها را لعن کنید و دشنام دهید بیزارم و اگر آنها را با کردار و رفتارشان وصف کنید، بهتر است، ولی اگر به جای برائت از آنها دعا کنید که خدایا خون‌های ما و آنها را حفظ کن و میان ما و آنان صلح برقرار کن و آنها را از گمراهی به هدایت و از جهل به شناخت حق رهنمون شو، برای من دوست داشتنی‌تر و برای شما خیر خواهد بود.

این داستان به خوبی سیاست صلح جویانه امام را بازگو می‌کند، زیرا امام در شرایطی این نیت خیرخواهانه را در مقابل دشمنانش اظهار می‌کند و از خداوند طلب صلح و حفظ دمای طرفین را می‌نماید که نه با شکستی رو به رو گشته تا حمل بر درماندگی گردد و نه غیر از دو تن از یارانش کسی حضور دارد تا حالت تبلیغاتی و ظاهرسازی داشته باشد. در جای دیگر امام به یکی از کارگزاران و فرماندهانش دستور می‌دهد که پیشنهاد صلح از سوی دشمن را بپذیرد، هر چند این پیشنهاد از سر درماندگی دشمن و تجهیز مجدد او باشد.

هرگز دعوت دشمن را به صلح در حالی که رضای خدا در آن است رد مکن، زیرا در هنگام صلح است که راحتی برای لشکریان حاصل آید و از غصه و تشویش خاطر آسوده می‌شوی و امنیت برای جامعه توجه وجود می‌آید. با این حال از دشمن و حيله‌گری‌های او پس از صلح،

انسان در تراز نهج البلاغه

شدیداً بر حذر باش، چه بسا دشمن خود را به انسان نزدیک می‌کند تا او را غافل گیر سازد؛ پس همواره بر حذر باش و خودش گمانی در این مورد را متهم بساز.

این کلام و توصیه‌ی امام علیه السلام بیان گر آن است که صلح در همه حال مطلوب است، حتی اگر از سوی دشمن و با اهداف فریب‌کارانه پیشنهاد شود، منتها انسان مؤمن و هوشمند در عین قبول صلح بر رفتار و حرکات دشمن نظارت دارد و راه‌های فریب‌کاری او را مسدود می‌کند. حضرت در اینجا نمی‌فرماید که اگر دشمن پیشنهاد صلح داد، زمانی که در موضع برتر بودی قبول نکن، یا اگر قبول کردی با در نظر داشت فلان منافع قبول کن، بلکه می‌فرماید: پیشنهاد صلح با هر عنوان و هدفی که باشد قبول کن و به نفع توست، منتها نباید جانب حزم و احتیاط را از دست دهی. این دقیقاً بیان گر همان نگرش و حیانی است که فرمود «و الصلح خیر». صلح بدون در نظر داشت پیامد آن خوب است و جنگ بد است هر چند پیامد آن خوب باشد (قیومی، ۱۳۸۶).

۳ - حق تعیین سرنوشت

در بینش سیاسی شیعه، امامت و حاکمیت جامعه اسلامی منصبی الهی است و رهبر و امام با انتصاب خدا و رسول صورت می‌گیرد ولی مردم در پذیرش یا عدم پذیرش این حاکمیت و ولایت آزادند. به عبارت روشن‌تر؛ امامت منصبی است که مشروعیت آن الهی و مقبولیت آن مردمی است و توسط مردم فعلیت می‌یابد. بنابراین مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود دخالت دارند. امام علی علیه السلام در برخی از فرمایشات خود که از داستان بیعت سخن گفته، متذکر این حق شده است. برای مثال در خطبه‌های ۲، ۳، ۶، ۳۰، ۳۲، ۵۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۵ و ۲۲۹ و نامه‌های ۱، ۶، ۵۲ و ۶۲ و کلمات قصار ۱، ۲۲، ۲۷ و ۲۰۹ (از ترجمه سید جعفر شهیدی) به این امر و مسائل پیرامون آن اشاره کرده است، از جمله؛ حضرت در خطبه شفشقیه، درباره چگونگی بیعت مردم می‌فرماید:

ناگهان دیدم، مردم از هر سوی، روی به من نهادند و چون یال گفتار پیش هم ایستادند، چندان که حسنان (برخی حسنان را تعبیر به حسن و حسین و بعضی به معنای دو پهلوان دانسته‌اند و سید جعفر شهیدی در ترجمه نهج البلاغه، معنای دوم را می‌پذیرد). فشرده گشت و دو پهلویم آزرد، به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سر نهاده به هم و به کار برخاستم (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۳).

امام علی علیه السلام در ادامه خطبه، درباره علت پذیرش خلافت می‌فرماید: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ ...»

(شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۳)؛ اگر این بیعت کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم. بر این اساس حضرت علت پذیرفتن خلافت را سه عامل می‌داند: حضور حاضران، تمام شدن حجت به سبب وجود یاری کنندگان و عهد خدا در گرفتن حق مظلوم از ظالم.

حضرت در خطبه‌ای دیگر بیعت مردم با خود را آگاهانه می‌داند: «بیعت شما با من بی‌اندیشه و تدبیر نبود» (همان: خ ۱۳۶). در جایی دیگر به بی‌توجهی خود به قدرت و نقش مردم در روی کار آوردن خود، بدون بخشیدن مال یا مقام و نیز به موضع طلحه و زبیر پس از بیعت و ادعای آنها در خون‌خواهی عثمان، اشاره می‌کند: من پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند و من با آنان بیعت نکردم، تا آنان دست به بیعت من گشادند و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید و مردم با من بیعت کردند، نه برای آنکه دست قدرت من گشاده یا مالی آماده بود (همان: ن ۵۴).

همچنین در اولین نامهٔ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با اختیار و با رغبت، با من بیعت نمودند». نکتهٔ مهم این است که حضرت علی علیه السلام با اینکه در سایر خطبه‌ها خلافت را حق الهی خود می‌داند؛ اما پذیرش مردمی را عامل اصلی فعلیت خلافت خود برمی‌شمرد و معتقد است، همهٔ مردم از جمله طلحه و زبیر بدون هیچ فشاری یا بخشش مال یا مقامی، از روی رضایت با ایشان بیعت کردند (www.farsnews.ir: 1392/3, 1).

دو: آزادی سیاسی: «آزادی سیاسی از حقوق افراد است که به موجب آن می‌توانند حق حاکمیت داشته باشند. خواه به طور مستقیم و خواه از طریق انتخاب نمایندگان» (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۳: ۳۱). این آزادی دو قسم است: قسم اول آزادی سیاسی؛ به این معنی است که هر فردی از افراد ملت حق دارد، هر منصبی را که شایستگی تصدی‌اش را دارد، اشغال کند.

همان‌طور که گفته شد، افراد برای تصدی منصب‌های مختلف باید «شایستگی تصدی» داشته باشند. امام در زمان حکومت خود به این مطلب توجه کافی داشت و به همین دلیل در فرمان تاریخی‌اش به مالک اشتر در مورد به کار گرفتن افراد در شغل‌های مختلف، توصیه‌هایی می‌کرد؛ از جمله: «ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَالِكَ فَاسْتَغْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا وَلَا تَوَلَّهِمْ مُحَابَاةً وَ أَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَ الْحِيَانَةِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمَتَّقِمَةِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَ أَصَحُّ أَغْرَاضًا وَ أَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا» (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: ن ۵۳).

آنگاه در امور کارگزارانت بنگر و آنان را پس از آزمایش به کار بگمار و از روی میل شخصی و خودرأیی به ولایت مگمار که این دو چیز جامع همه شاخه‌های ستم و خیانت است و از میان آنان کسانی را که باتجربه و باحیا هستند، بجوی؛ کسانی که از خاندان‌های اصیل و شایسته و دارای سابقه درخشان در اسلام باشند، زیرا آنان خوش اخلاق تر و آبرومندترند و کمتر به مطامع دنیا سر می‌کشند و بیشتر به عاقبت کارها می‌اندیشند.

امام در انتخاب افراد برای سمت‌های مختلف این سیاست عاقلانه را در دوران حکومت کوتاه خود دنبال کرد و در به کارگیری افراد شایستگی آنان را در نظر داشت؛ نه سفارش دیگران و ... یکی از مؤلفان بزرگ سنی مذهب می‌نویسد: طلحه و زبیر بعد از بیعت با علی (علیه السلام) وقتی برایشان مسلم شد که امام آنان را به عنوان فرمانروا انتخاب نخواهد کرد، در گوشه و کنار شروع به گله و شکایت از حضرت کردند.

سخنان آنان به علی (علیه السلام) رسید، آن حضرت به عبدالله بن عباس فرمود: سخن آن دو به تو رسیده است؟ ابن عباس گفت: آری. علی (علیه السلام) فرمود: نظرت چیست؟ ابن عباس به علی (علیه السلام) عرض کرد: نظر من این است که چون آنها علاقمند به فرمانروایی هستند، زبیر را در بصره و طلحه را در کوفه فرمانروا ساز. امام علی (علیه السلام) خندید و فرمود: وای بر تو؛ کوفه و بصره شهرهای ثروتمندی هستند، اگر آن دو به زمامداری آن دو شهر برسند، افراد سفیه و نادان را به سوی خود جلب می‌کنند و اشخاص ضعیف و ناتوان را به سختی و مشقت می‌اندازند. اگر قرار بود کسی را به واسطه نفع و ضرر آن، به کار حکومت بگمارم، معاویه را بر شام می‌گماشتم (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰: ۷۷ و ۷۸).

امام نه تنها طلحه و زبیر را به فرمانروایی نگماشت، بلکه در برخورد با معاویه هم نفع و ضرر ظاهری را در نظر نگرفت و با اینکه شام تا حدودی تحت سیطره او بود، هیچ‌گاه بر فرمانروایی او صحنه نگذاشت. قسم دوم؛ آزادی سیاسی به این معنی است که هر فردی از افراد مملکت حق دارد، نظرات اصلاحی و انتقادی خود را به طور آزاد بیان کند. پایه دوم؛ آزادی سیاسی حق آزادی بیان و قلم است که به همه مردم اجازه و امکان طرح نظرات اصلاحی را بدون ترس و واهمه می‌دهد.

امام (علیه السلام) برای دادن این حق به مردم از آنان می‌خواهد که با او راحت سخن بگویند: فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَلَا تَتَحَقَّقُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَقَّقُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَطْنُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّي قِيلَ لِي وَلَا التَّمَّاسُ إِعْظَامٌ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ

الْحَقُّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ (شریف‌رضی، ۱۳۶۷: خ ۲۱۶).

با زبانی که با گردن‌کشان سخن گویند، با من سخن نگویند و از گفتن آنچه پیش مردم خشمگین خودداری کنند، پیش من خودداری نکنید و با چابپلوسی و مدارا با من آمیزش نکنید و نپندارید که اگر سخن حقی به من گفته شود، بر من گران آید، یا بخواهم خود را بزرگ‌تر از آن ببینم که سخن حقی به من گفته شود، زیرا هر که شنیدن سخن حق و یا عرضه عدالت بر او گران آید، اجرای آنها بر او دشوارتر و گران‌تر می‌نماید. پس زنه‌ار که از گفتن هر حرف حقی و یا مشورت به عدلی در نزد من خودداری کنید.

بدین‌سان مردم در دوران حکومت امام علیه‌السلام آزاد بودند که حرف‌های خود را مطرح کنند و امام نیز به آنان پاسخ می‌دادند، اما زمانی که افراد قصد اخلاص و برهم زدن امنیت جامعه را داشتند، حضرت به شدت برخورد می‌کرد؛ به عنوان مثال در برخورد با خوارج، امام تا حد امکان در صدد پاسخ‌گویی به انتقادهای آنان برمی‌آمد، اما زمانی که آنان پا را از این مرحله فراتر نهند و امنیت جامعه را به خطر انداختند، امام علیه‌السلام با آنان برخورد کرد و آنان را در نهروان به سزای عملشان رساند (قابل دسترسی در 1. 1392/3. www.farsnews.ir).

مفهوم استکبار در نهج‌البلاغه

قرآن کریم اهمیت خاصی به مفهوم استکبار قائل شده است، به نحوی که این واژه با مشتقات آن، ۴۸ بار در قرآن کریم تکرار شده است. ۴ مورد از آن به استکبار ابلیس و ۴۴ مورد باقی به استکبار انسان اشاره دارد. بر این اساس در نهج‌البلاغه که "اخ القرآن" است، این مفهوم مورد توجه قرار گرفته است. استکبار از ریشه "کبر" و کبر به معنی خود بزرگ‌بینی است. علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه از کبر به عنوان بزرگ‌ترین عیب‌ها (اکبر العیوب)، نقطه عظیم سرکشی‌ها (راس الطغیان) و عظیم‌ترین دام‌های شیطان (مصبده ابلیس العظمی) یاد کرده است. خود برتربینی می‌تواند مناشی مختلفی داشته باشد. به عنوان نمونه امیرمؤمنان در خطبه ۱۹۲، حسب و نسب را از جمله این مناشی دانسته و می‌فرماید: «أَلَا فَالْحَذَرُ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كِبَرَانِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حُسْبِهِمْ، وَ تَرْفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْقُوا الْهَجِيئَةَ عَلَى رِجْلِهِمْ، وَ جَاخَدُوا مَا صَنَعَ بِهِمْ؛ مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ، وَ مُغَالَبَةً لِأَلَايِهِ»؛ فرافتند و عیب و زشتی را بر پروردگارشان افکندند و نیکی و نعمت خدا نسبت به خود را انکار کردند و اینها همه را به منظور سرکشی و ستیز در برابر فرمان او در پیش گرفتند و برای چیرگی یافتن بر نعمت‌هایش به انجام رسانیدند.

انسان در تراز نهج البلاغه

ایشان در فرازی دیگر از این خطبه، با اشاره به داستان ابلیس که جنس خود را از آتش و جنس آدم را از گل دانست و از همین روی در مقابل آدم سجده نکرد، نژاد را یکی از عوامل ایجاد تکبر می دانند.

در قرآن کریم نیز قدرت و ثروت و به تعبیری زور و زر «وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛ و فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها از زیر [کاخ] من جاری نیست؟ آیا مشاهده نمی کنید؛ از جمله دیگر عواملی هستند که می توانند به کبر منجر شود. کبر آنگاه که در باب استفعال قرار می گیرد و به صورت استکبار ظاهر می شود، به معنی طلب از دیگران برای به رسمیت شناختن این خودبزرگ بینی و کرنش در مقابل آن معنی می دهد. نتیجه چنین درخواستی، ایجاد روابط نامتعادل و یک طرفه هست. بر این اساس در این رابطه، در مقابل مستکبر، مستضعف قرار می گیرد. استضعاف از ماده (ضعف) است. مستضعف به کسی گفته می شود که به استضعاف کشیده شده و خودش و دیگران او را ضعیف و ناتوان می شمارند. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «فاستخف قومه و اطاعوه»؛ فرعون قوم خود را خوار شمرد و آنها نیز او را اطاعت کردند.

این حقیقت از آیه «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ» نیز استفاده می شود که نخست، از علو و برتری جویی فرعون سخن گفته شده است و سپس از استضعاف گروهی از مردم (قابل دسترسی در 1397/9/18: www.jahannews.com).

محیط زیست از دیدگاه نهج البلاغه

از جمله مسائل مهم و ارزشمندی که در فرهنگ گفتاری امیرالمومنین علی (علیه السلام) و آموزه های اسلامی مورد توجه قرار داشته، مباحث مرتبط با محیط زیست است. بی توجهی به محیط زیست و تخریب مظاهر طبیعت، تأثیر مستقیم و غیر مستقیمی بر سلامت جسمی و روحی آحاد جامعه دارد. زیبایی های موجود در طبیعت از جمله مظاهر قدرت و زیبایی خداست که توجه و تدبیر در آنان به طور مستقیم موجبات نزدیکی و شناخت و معرفت نسبی نسبت به خالق هستی را برای افراد جامعه فراهم می کند، از این رو خدای متعال در آیات قرآن کریم توجه بندگان را به زیبایی و مظاهر طبیعی دنیا جلب می نماید:

«فساد هر گونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است، کم باشد یا زیاد، و نقطه مقابل آن صلاح است و این در جان و بدن و اشیا بی که از حد اعتدال خارج می شوند، تصور می شود».

«وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا زَوَايِسَ وَانْبَثْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُّؤْزُونٍ» (حجر/۱۹) و زمین را گسترده‌ایم و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم و از هر گیاه موزون، در آن رویانیدیم. و همچنین خدای متعال در قرآن کریم علاوه بر حفظ محیط زیست، انسان را به ساختن و آباد کردن زمین فرا خوانده است. «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود/۶۱)؛ اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت.

توجه و اهتمام به محیط زیست در منطق امام علی (علیه السلام) از چنان اهمیت و جایگاهی برخوردار است که در ابتدای خلافت ارزشمند و با برکت خود خطاب به مسلمانان این چنین بیان می‌دارد:

«اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبَقَاعِ وَالْبَهَائِمِ»؛ از خدا نسبت به بندگان و شهرهایش پروا کنید، زیرا دارای مسئولیت هستید حتی نسبت به زمین‌ها و حیوانات. امام علی (علیه السلام) در این حدیث روشن‌گرانه به خوبی وظایف و مسئولیت‌های مختلف اخلاقی و انسانی را حتی نسبت به مکان‌ها و جنبندگان و حیوانات مشخص می‌فرماید؛ کما اینکه در تعریف محیط زیست نیز محققان عناصری از محیط و جنبندگان موجود در زیستگاه را شامل دانسته‌اند. به هر حال این حدیث ارزشمند وظایف انسان‌ها را در برخورد با طبیعت و جنبندگان موجود در آن مشخص می‌کند تا اینکه افراد بر اساس هوای نفس و خواسته‌های زیاده‌طلبانه برخورد ننمایند، بلکه شایسته و لازم است، قانون تقوای الهی را حتی با حیوانات مراعات کنند.

بی‌توجهی به محیط زیست و تخریب مظاهر طبیعت، تأثیر مستقیم و غیر مستقیمی بر سلامت جسمی و روحی آحاد جامعه دارد. سیره و روش امام علی (علیه السلام) نسبت به آبادانی تا به جایی اهمیت دارد که در نامه ارزشمند خود به مالک اشتر نخی اهمیت آن را بیشتر از گرفتن مالیات معرفی می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَوْ بَلْغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ»؛ امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر فرمودند: باید توجه تو به آباد کردن زمین، بیش از توجه به گرفتن خراج باشد؛ زیرا آن (خراج) جز در نتیجه آبادانی فراهم نمی‌آید (بیرانوند، ۱۳۹۵).

نتیجه‌گیری

یکی از آفاتی که در دوران جدید گریبان‌گیر کشورهای اسلامی و از جمله ایران بوده است، استیلای علوم انسانی غربی در دانشگاه‌ها و محافل علمی و به موازات آن نخبگان و عوامل

اجرائی در این کشورها می‌باشد. این معضل برای روابط بین‌الملل به عنوان یک علم نوپا و خیم‌تر نیز می‌باشد، زیرا این علم به طور عمده در انحصار کشورهای بسیار محدودی شامل ایالات متحده، بریتانیا، کانادا و استرالیا است.

آفات تقلید صرف از نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، آفات بی‌شماری را در طول چند سده گذشته متوجه کشور ما کرده است، به نحوی که یک دوره سوسیالیسم و کمونیسم و در دیگر دوره لیبرالیسم و سکولاریسم و دیگر نظریات از این دست مبنای آموزش، پژوهش و سیاست‌گذاری قرار گرفته است که نتایج مخرب آن به گواه تاریخ قابل مشاهده می‌باشد.

بدین روی، هر کشوری بر مبنای ویژگی‌های بومی، هویت ملی، آیین و مذهب، فرهنگ و تاریخ خود باید نظریه‌پردازی کرده و به یک تحول و بازنگری در راستای بومی‌سازی و حکمی‌سازی در علوم انسانی دست یابد. در ایران، میراثی غنی از آموزه‌های اسلامی و ملی وجود دارد که می‌تواند مبنای نظریه‌پردازی در تدوین علوم انسانی بومی واقع گردد. در این میان، فرهنگ و میراث فکری تشیع به ویژه گنجینه عظیم بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه، حاوی مفاهیم والایی است که در غفلت جامعه دانشگاهی و علمی کشور، استخراج نشده باقی مانده است. در این مقاله سعی بر آن شده است تا ضمن بررسی اهمیت بومی‌سازی علوم انسانی در ایران، به برخی از مؤلفه‌های مرتبط با روابط بین‌الملل در نهج البلاغه اشاره گردد تا مقدمه‌ای جهت جلب نظر پژوهش‌گران و صاحب‌نظران علم روابط بین‌الملل در ایران واقع گردد.

شاخصه‌های دیپلماسی، نگاه صلح‌آمیز به روابط بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت، نگاه انسانی به محیط زیست و مفهوم استکبار در نهج البلاغه در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفتند که در آن به طور کاملاً اجمالی به دیدگاه‌های حضرت علی (علیه السلام) در زمینه‌های مزبور اشاره گردید. امید آنکه با مراجعه به منابع ارزشمندی همچون نهج البلاغه، در آینه‌ای نزدیک مبنایی نظری برای تدوین اصل روابط بین‌الملل متعالی فراهم آید تا اثرات مثبت آن در دیپلماسی، سیاست خارجی و نگاه صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران کشور به وجود آید.

منابع

«قرآن کریم».

«نهج البلاغه».

- ❧ اسپریگنز، توماس، (۱۳۸۴)، «فهم نظریه‌های سیاسی»؛ ترجمه فرهنگ رجایی، نشر آگه.
- ❧ امام خمینی (ره)، سید روح‌الله، (۱۳۶۵)، «صحیفه نور»؛ ج دوازدهم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ❧ برزگر، ابراهیم، (۱۳۸۹)، «گزاره‌های دینی و بومی‌سازی مبنایی در علوم انسانی و سیاسی»؛ سال دوازدهم، شماره بیست و نهم، فصل‌نامه پژوهش سیاست.
- ❧ بیرانوند، علی، (۱۳۸۵)، «امام علی (علیه السلام) و محیط زیست»؛ قابل دسترسی در WWW. tebyan. net.
- ❧ حقوق بشر در نهج‌البلاغه، قابل دسترسی در: www. farsnews. ir:1392/3.1.
- ❧ ده‌شیری، محمدرضا، (۱۳۷۹)، «درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)»؛ چ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ❧ ساداتی‌نژاد، سید مهدی، (۱۳۹۴)، «بومی‌سازی علوم انسانی و ضرورت بازبینی مبانی انسان‌شناسی»؛ شماره اول، پژوهش‌های سیاست اسلامی.
- ❧ ستوده، سیدمحمد، (۱۳۸۵)، «روابط بین الملل از نگاه مقام معظم رهبری»؛ شماره ده، حصون.
- ❧ سجادی، سید عبدالقیوم، (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی دولت اسلامی از دیدگاه امام علی (علیه السلام)»؛ شماره یازده، فصل‌نامه علوم سیاسی.
- ❧ سید رضی، ابوالحسن محمدبن‌الحسین الموسوی، (۱۳۶۷)، «نهج‌البلاغه»؛ ترجمه جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ❧ فیاض، علی‌نقی، (۱۳۸۹)، «نقد و بررسی نظریه‌های روابط بین‌الملل از منظر امام خمینی (ره) و اندیشمندان غربی»؛ شماره بیست و سوم، مجله طلوع نور.
- ❧ قرائتی، حامد، (۱۴۰۰)، «میدان و دیپلماسی در عهد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)»؛ قابل دسترسی در www. dinonline. com ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۰.
- ❧ مقام معظم رهبری، مجموعه بیانات.
- ❧ نوروزی، رسول، (۱۳۹۰)، «بومی‌سازی علوم انسانی و نظام آموزشی پاسخ‌گو»؛ شماره ۳۱۰، مجله پگاه حوزه.

کارآمدی کارگزاران نظام سیاسی در تربیت علوی

مسعود جعفری نژاد^۱

چکیده

کارآمدی کارگزاران نظام سیاسی از دیرباز تاکنون نقش مهمی در تحولات جوامع در ابعاد مختلف داشته و دارد؛ به همین دلیل بخش مهمی از آموزه‌های قرآنی، سیره نبوی و تربیت علوی به این مقوله مهم پرداخته است. از سوی دیگر، از جمله عوامل مهم و حیاتی که در سعادت جامعه نقش اساسی و کلیدی دارد، شایستگی و جامع‌الشرایط بودن مدیران و کارگزاران آن جامعه است. بر این اساس، انتخاب کارگزاران و مدیران اصلح، سزاوار توجه و بررسی فراوان است و باید معیارهایی برای گزینش و ارزیابی عملکرد و کارآمدی ایشان همواره در نظر گرفته شود. تجربه‌های تاریخی نشان داده که ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی هر مملکتی به نقش کارگزاران نظام سیاسی وابسته است و اندیشه و تفکر آنها در پیشرفت و اجرای برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و چگونگی تحقق خواست‌های مردم بسیار تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز است.

در مجموعه صفات اخلاقی ضروری برای مدیران و سیاست‌مداران، کارآمدی، اشراف علمی بر وظایف شغلی و تسلط عملی بر محدوده قدرت مشروع و اجازه ندادن به افراد قانون‌گریز برای اخلال در این حیطة اهمیت ویژه‌ای دارد. در واقع کارگزاران نظام سیاسی به علت توانایی اثرگذاری بر ساختار و عملکرد کل نظام سیاسی، با هیچ یک از پاره نظام‌های

^۱ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)

سیاسی و اجتماعی قابل مقایسه نیستند؛ به همین دلیل تأکید بر کارآمدی و بهره‌مندی از سنت سالم سیاسی در گرو تربیت‌یافتگی در سیره علوی و عقلانیت کارگزاران نظام سیاسی و توانمندی آنان در عرصه‌های مدیریتی و اجرایی کردن احکام و آموزه‌های قرآنی و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) است تا بتوانند کارآمدی نظام سیاسی و رهبران و پیروان آن را در عرصه مدیریت سیاسی در دنیای امروز به منصه ظهور برسانند. این مقاله، به عنوان پویایی علمی، تلاش می‌نماید تا نقش کارگزاران کارآمد در ایجاد سنت و رفتار سالم سیاسی مبتنی بر تربیت علوی با تکیه بر فرمان‌نامه امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) به مالک اشتر را مورد بحث قرار دهد.

"واژگان کلیدی": کارگزاران، تربیت علوی، کارآمدی، مردم‌سالاری دینی، فرمان‌نامه، سنت سالم سیاسی.

کارگزاران و تربیت علوی

تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی هر مملکتی به نقش نخبگان و به ویژه کارگزاران سیاسی آن جامعه وابسته است و اندیشه و تفکر آنها در اجرای برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و چگونگی تحقق خواست‌های مردم به میزان تعیین‌کننده و سرنوشت‌سازی مؤثر می‌باشد. به عبارت دیگر، تلاش در جهت افزایش ظرفیت نظام سیاسی جوامع در حال پیشرفت به لحاظ گستردگی، تنوع و سرعت این دگرگونی‌ها محتاج دخالت یکی از این زیر سیستم‌های نظام سیاسی؛ یعنی نخبگان و کارگزاران سیاسی است که به خاطر توانایی تأثیرگذاری بر ساختار و عملکرد کل نظام سیاسی با هیچ يك از پاره نظام‌های دیگر قابل مقایسه نیستند؛ از این‌رو، برای فهم درست مفهوم، خاستگاه و عملکرد نخبه سیاسی، تبیین و تحلیل دقیق آن ضروری به نظر می‌رسد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۷).

در تحلیل جریانانی که در طول تاریخ، سرنوشت جوامع بشری را دست‌خوش دگرگونی قرار داده‌اند، نیز نقش عناصر نخبه قابل تأمل و بررسی است. اینان همان طوری که گفته شد، کسانی هستند که توانایی و قدرت تأثیرگذاری ویژه‌ای داشته و جهت و آهنگ تحولات را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهند. در متون و منابع دینی که توصیه‌های جامع‌الاطرافی را برای زندگی فردی و جمعی در خود جای داده است، به تأملات مبسوطی می‌توان دست یافت که به عناصر نقش‌آفرین و تعیین‌کننده در این تحولات پرداخته‌اند.

البته باید در نظر داشت که نخبگان و کارگزاران صرفاً پدیدآورنده تحولات و تغییرات جدید

نیستند، بلکه جلوگیری از تغییرات یا کند کردن مسیر تغییر نیز اقدامی است که از عهده نخبگان برمی آید؛ زیرا چنان که اشاره شد، این کار نیز در تعیین سرنوشت تاریخی جامعه دخیل است و تاریخ سازی کاری بس مشکل و دشوار است که از عهده افراد عادی به صورت انفرادی و جداگانه برنمی آید. نکته مهم دیگری که باید در مورد گروه نخبگان مد نظر داشت، این است که «نخبه بودن» لزوماً در جهت مثبت نیست، بلکه ممکن است، فردی در جرم و جنایت خاصی برجسته تر از دیگران باشد و در میان جانیان و بزه کاران، سرآمد تلقی گردد.

بنابراین، نخبگان اجتماعی، اعم از نخبگان سنتی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، توان ویژه و برجسته ای در حفظ یا براندازی نظم موجود یا درانداختن طرح و سازمانی نو دارند و این توانایی ناشی از استعداد، درک و قدرت ویژه و خارق العاده آنان است. البته آن گاه که افراد نخبه حرکتی را آغاز کردند و راه نسبتاً هموار گردید، دیگران هم می توانند پشت سر آنان حرکت کنند و نقش نسبتاً جزیی تر خود را در حرکت تاریخی جامعه ایفا نمایند. از این روست که برخی صاحب نظران، تاریخ را میدان عمل یا صحنه بازی نخبگان قلمداد کرده، در تحلیل خود از تحولات تاریخی، محور و کانون بحث و استدلال خود را به این گروه اختصاص داده اند. به نظر آنان، تاریخ و تحولات آن را نوابغ به وجود می آورند. تاریخ هر جامعه جلوه گاه شخصیت و نبوغ قهرمانان و نوابغ است و به عبارت دیگر، برخی شخصیت های برجسته جلوه گاه تمام تاریخ یک جامعه اند (امیرکاه، ۱۳۷۸: ۵۶).

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه از کارگزاران به عنوان عناصری یاد نموده اند که تغییرات و تحولات را در جامعه موجب گردیده و گروه های مختلفی را شامل می شوند. در برخی خطبه ها، حضرت مفصلاً نقش برجسته انبیای الهی، خصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در تحول و دگرگونی بنیادی جامعه توضیح داده و در مواردی، اثر و نقش حیاتی خود را به عنوان امام و رهبر جامعه تشریح فرموده و در مواردی دیگر، از نقش آفرینان تحولات جامعه تحت عنوان «اخیار و صلحا» یاد کرده اند. از طرف دیگر، در بخش هایی از نهج البلاغه، نقش مهم و حساس منافقان و نیز رهبران شیاد و فرصت طلبی که برای جلب منافع خودشان به اغوای عوام الناس می پردازند و نیز شگردهای آنان در جامعه توضیح داده شده است. توضیحات نهج البلاغه در مورد این گروه ها، فقط به معرفی آنان محدود نمی شود، بلکه فرایند تأثیرگذاری آنان نیز تحلیل می گردد.

۱- پیامبران صلی الله علیه و آله

پیامبران صلی الله علیه و آله افرادی پاک و منزه بوده و به عنوان رابط بین خدا و مردم، شناخته می شدند.

آنان به ابلاغ و معرفی دین - دستورالعمل زندگی - همت می‌گماشتند و افرادی از هر نظر شایسته بودند (ابوالحمد، ۱۳۶۵: ۸). از میان ایشان، حضرت محمد ﷺ از دیگر پیامبران بالاتر و به عنوان خاتم ایشان و پیامبر همه جوامع بشری پس از خود مطرح است. پیامبران علیهم‌السلام، به خصوص حضرت محمد ﷺ، از دو جنبه بر کنش‌هایی که در جوامع مسلمانان شکل می‌گیرند تأثیر دارند:

۱ - از جنبهٔ ارائهٔ الگو و نمونه‌ای شایستهٔ مسلمانان، پیامبران و به ویژه حضرت محمد ﷺ را الگوی کاملی از يك انسان نمونه و مقدس می‌دانند و تحت تأثیر اقتدار معنوی ایشان، از اعمال زشت و ناپسند خودداری می‌کنند.

۲ - از جنبهٔ احادیث ایشان، احادیث پیامبران علیهم‌السلام، به ویژه پیامبر اکرم ﷺ به منزلهٔ حضور ایشان در بین جامعهٔ مسلمان و ایفای نقش هدایت‌گرانه آنان است. کمتر مسئله‌ای اجتماعی پیدا می‌شود که حضور حضرت محمد ﷺ در قالب سنت ایشان حس نشود. این سنت به صورت بیان نقش و رفتار آن حضرت و یا احادیث ایشان مطرح است (کاوه، ۱۳۷۸: ۵۶).

در چند خطبهٔ نهج البلاغه، نقش پیامبر اسلام در تحول جامعهٔ جاهلی عرب بررسی شده است. در خطبهٔ ۱۹۸ امام علی علیه‌السلام ویژگی‌های جامعهٔ جاهلی را به طور مبسوط تشریح کرده و تأثیر پیامبر اکرم ﷺ را در دگرگونی آن، نمایان ساخته است. طبق بیانات ایشان، قبل از بعثت پیامبر، جامعه در حال نابودی و فروپاشی، اعضای آن دچار سرخوردگی و ناامیدی و نظام آن نابسامان بود.

«أَزَفَ مِنْهَا قِيَادٌ، فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مَدَّتِهَا وَاقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا وَانْفِصَامٍ مِنْ خَلْقِهَا وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا وَتَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا وَقِصَرٍ مِنْ طُولِهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۴۱۶)؛ دنیا آماده نیستی و نابودی، زمانش در شرف پایان، نشانه‌های نابودی آن آشکار، موجودات در آستانه مرگ، حلقه زندگی آن شکسته و اسباب حیات درهم‌ریخته، پرچم‌های دنیا پوسیده و پرده‌هایش دریده، و عمرها به کوتاهی رسیده بود.

بر اساس این عبارات، حوزهٔ عمل پیامبر اسلام يك جامعه رو به زوال است که از نظر نظام اجتماعی سامان درستی ندارد و مردم از رضایت و رفاه کافی - حتی به نسبت زمان - برخوردار نیستند. اعضای این جامعه مردمی فقیر، ناآگاه و ناراضی‌اند که نه نسبت به هم اعتماد دارند و نه به آیندهٔ خود امید. بعثت و انقلاب پیامبر، افراد و نیز سامان جامعه را دگرگون می‌کند. پیامبر با ابلاغ رسالت الهی و هدایت مردم، جامعه را متحول می‌سازد و به کرامت و سربلندی می‌رساند

۲ - امامان علیهم‌السلام

امامان علیهم‌السلام به عنوان تداوم بخش حرکت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از ایشان، به تبلیغ اسلام و هدایت جامعه همت گماشتند. غیر از امام دوازدهم علیه‌السلام سایر امامان علیهم‌السلام در قلمرو اسلاف قرار دارند، اما ایشان با این که زنده و در قید حیات است و به طور غیر مستقیم مسلمانان را هدایت می‌کند، انسان‌ها ایشان را نمی‌شناسند. در عین حال، ایشان از اعمال و رفتار انسان‌ها آگاهی دارد و این خود عامل مهمی است تا معتقدان به آن حضرت خود را در محضر ایشان ببینند و دست به هر عمل و رفتار نابهنجاری نزنند. امامان علیهم‌السلام همچون پیامبران علیهم‌السلام، بیشتر از دو جنبه مزبور بر اعمال و رفتار مسلمانان تأثیر می‌گذارند. احادیث و سنت عملی ایشان حضور آنها را در جامعه کنونی تداعی می‌نماید. از این رو، برای ترغیب و تشویق مردم نسبت به رعایت هنجارها و بازداری از انجام منکرات، احادیث این بزرگان در مراکز عمومی نصب و زینت‌بخش کتب، مجلات و روزنامه‌ها شده است. مسلمانان هنگام برخورد با این احادیث، تحت تأثیر گویندگان آنها - امامان علیهم‌السلام - و مضامین گفتارشان قرار می‌گیرند و در رفتارهای خود تجدید نظر می‌نمایند (کاوه، ۱۳۷۸: ۵۶).

نقش امام در جامعه همانا تداوم حرکت اصلاحی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. بنابراین اگر به طور کلی هدایت فکری و عملی جامعه به سمت رشد و کمال را هدف تلاش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدانیم، امام نیز همین نقش را ایفا می‌کند؛ با این تفاوت که امام دین جدیدی عرضه نمی‌کند، بلکه به ترویج و تحکیم مبانی شریعت پیامبر می‌پردازد و به اصطلاح، نه مبشر، که مروج نظام جدید در جامعه است.

از آنجا که فراز و نشیب‌های جامعه همواره استعداد فروپاشی يك نظام و شکست يك حرکت را دارند، حفظ دست‌آوردها و نتایج يك حرکت تاریخی، محتاج قیام و تلاش فداکارانه کسانی است که از عهده چنین مهمی برمی‌آیند. امیرمؤمنان علیه‌السلام در تحلیل پذیرش خلافت، نیاز جامعه و ضرورت چنین قیامی را دلیل آن معرفی می‌نماید: «فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هُدْمًا»؛ ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: ۶۰۰).

ملاحظه می‌شود که از منظر امام، حضور يك رهبر آگاه و شایسته در چنین اوضاعی می‌تواند سرنوشت جامعه را دگرگون کند و مسیر حرکت آن را تغییر دهد. به عبارت دیگر، با

حضور يك انسان بزرگ و توانا امکان بسیج و هدایت نیروهای اجتماعی و حفظ دستاوردها و دفع خطرهای فراهم می‌گردد و جامعه در پرتو حرکت او از شناخت و آگاهی لازم برای تداوم حرکت اصلاحی بهره‌مند خواهد شد:

«فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَخْدَاتِ، حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّتَهُ»؛ پس در میان آن آشوب و غوغا به پا خاستم تا باطل از میان رفت و دین استقرار یافته (هاشمی، ۱۳۸۰: ۹۵).

گواه و مؤید این تحلیل، همانا تاریخ صدر اسلام است. با مراجعه به وقایع قبل از خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) ملاحظه می‌کنیم که بسیاری از آموزه‌ها و تعالیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جامعه کم رنگ شده و به ضعف گراییده بود. اما نهضت جدیدی که با حکومت امام آغاز شد، روحی تازه در کالبد جامعه دمید که احیای مجدد آن تعالیم و اصول در فرهنگ و تاریخ جامعه اسلامی را در پی داشت (هاشمی، ۱۳۸۰: ۹۵).

۳ - نیکان و صالحان

به منظور حفظ و استمرار آثار اصلاحی رهبران دینی، نیکان و صالحانی در جامعه نقش آفرینی می‌کنند که تداوم بخش حرکت‌های اصلاحی آنان در طول تاریخند. اینان اگرچه مکتب جدیدی ارائه نمی‌دهند و صرفاً به ترویج و دفاع از دست‌آوردهای اجتماعی رهبران بزرگ می‌پردازند، اما نقشی تعیین‌کننده در تحولات اجتماعی ایفا می‌کنند. در واقع، حضور و تلاش و فعالیت آنان برای جامعه سرنوشت‌ساز است. بنابراین، عملکرد آنان ویژگی کنش‌های اجتماعی تاریخی را دارد و با این ملاک، آنان در زمره کارگزاران تغییرات اجتماعی به حساب می‌آیند.

امام علی (علیه السلام) با اشاره به نقش

تعیین‌کننده چنین افرادی، فقدان یا حداقل به ندرت امثال آنان را در میان اطرافیان خود با افسوس گوش‌زد می‌کند و آثار وجودی آنان را در صورت حضور، چنین بیان می‌نماید:

«أَيْنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ، وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَخْكَمُوهُ وَ هَيَّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّوْهُا وَلَهُ الْبِقَاحُ إِلَى أَوْلَادِهَا، وَ سَلَبُوا السِّيَوفَ أَعْمَادَهَا، وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زُخْفاً وَ زُخْفاً صَفَاً»؛ کجا هستند مردمی که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند؛ قرآن تلاوت کردند و معانی آیات را شناختند؛ به سوی جهاد برانگیخته شدند و چنان شیرینی که به سوی بچه خود روی می‌آورد، شیفته جهاد گردیدند؛ شمشیرها را نیام برآوردند و گرداگرد زمین را گروه گروه و صف به صف احاطه کردند (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۲۳۰).

در عبارت دیگری، امام علی علیه السلام فقدان چنین افرادی را موجب انحطاط و فساد جامعه دانسته و بر نقش تعیین کننده آنان در مسیر تاریخی تأکید کرده‌اند:

«أَيْنَ أَخْيَارِكُمْ وَ صُلَحَاءِكُمْ وَ أَيْنَ أَخْرَأَكُمُ وَ سَمَحَاؤُكُمْ ... ظَهَرَ الْفَسَادُ فَلَا مَنَكِرَ مُعَيَّرٍ وَلَا زَاجِرَ مُزْدَجِرٍ»؛

کجایند خوبان و صالحان شما؟ کجایند آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ ... فساد آشکار شد؛ اما نه کسی باقی مانده که کار زشت را دگرگون کند و نه کسی که از نافرمانی و معصیت باز دارد (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۲۴۶).

در این گفتار، امام علی علیه السلام حضور چنین کسانی را مانع فروپاشی و زوال جامعه تلقی می‌فرماید. از منظر ایشان، چنانچه در جامعه اختیار و صالحانی توانمند حضور داشته باشند و با توانایی، صداقت، سلامت نفس، تعهد و بینش روشن از بروز انحرافات و فسادها جلوگیری کنند، سلامت و قوت جامعه تضمین می‌شود. در عوض، اگر جامعه از نعمت وجود چنین نخبگان صالح و سالمی برخوردار نباشد یا احیاناً زمینه یا انگیزه کافی برای ایفای نقش آنان فراهم نگردد، عوامل فسادآفرین و انحطاط‌آور بدون مانع جدی، زمینه‌های فروپاشی ارکان فرهنگی جامعه را پدید خواهند آورد (هاشمی، ۱۳۸۰: ۹۵).

۴ - نخبگان واگرا

در تغییرات اجتماعی عناصر دیگری نیز نقش ایفا می‌کنند که از نظر جهت‌گیری در مقابل موارد قبل قرار می‌گیرند. اینان افراد و گروه‌های توانمندی هستند که با بهره‌گیری از شرایط جامعه و سوءاستفاده از ناآگاهی عمومی یا خلأهای موجود، در جهت کسب قدرت و جلب منافع خویش می‌کوشند. اینان در حقیقت سرمایه‌های مادی و معنوی جامعه را به نفع خویش مصادره می‌کنند و از داشته‌های عمومی به نفع مصالح خویش بهره می‌گیرند.

در نهج البلاغه حداقل می‌توانیم دو نمونه از چنین گروه‌هایی را تحت عنوان «منافقان» و «رهبران جاه‌طلب و خودخواه» مورد مطالعه قرار داد:

۴-۱ - منافقان

منافقان کسانی هستند که اعتقاد قلبی و عمل‌کردشان با هم متفاوت است. این گروه که در فرهنگ و تاریخ جامعه اسلامی جایگاهی ویژه دارند، همواره نقشی بسیار حساس ایفا کرده و خطر آنان در مقاطع مختلف از طرف رهبران و بزرگان دینی گوش‌زد شده است. امام علی علیه السلام که از ابتدای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به نقش این گروه آگاهی داشت و در دوران خویش هم از

انسان در تراز نهج البلاغه

این ناحیه احساس خطر می‌کرد، خطر آنان را متذکر می‌شود و در جمله‌ای کوتاه و زیبا نقش آنان را توضیح می‌دهد:

«أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ الْبَغَايِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمَضِلُّونَ، وَالزَّالُّونَ الْمُرْجُونَ، يَتَلَوْنُونَ الْوَأَانَ وَ يَفْتَنُونَ الْفِتْنَانَ؛ ای بندگان خدا! شما را از منافقان بر حذر می‌دارم؛ زیرا آنها گمراه و گمراه‌کننده و خطاکار و به خطاکاری تشویق‌کننده‌اند، به رنگ‌های مختلف ظاهر می‌شوند و از ترفندهای گوناگون [برای فتنه‌انگیزی] بهره می‌گیرند (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۴۰۸).

اینان با بازی در نقش‌های مختلف، در میان مردم، خصوصاً افراد مؤثر نفوذ می‌کنند و با تحریک آنان در جهت جلب منافع خویش می‌کوشند. ظاهر آرام و آراسته آنان مانع از آن می‌گردد که هویت واقعی و پلیدشان شناخته شود و در نتیجه، چه بسا نقشه‌های آنان کارگر می‌افتد و دیگران ناآگاهانه ابزار اجرای خواسته‌های آنان می‌شوند و جامعه دچار فتنه‌ای می‌گردد که ضررش برای عموم است و سود و منفعتش فقط به پدیدآورندگان می‌رسد که همان منافقان هستند.

در عبارت دیگری از نهج البلاغه، خط‌مشی منافقان در عرصه سیاسی چنین توضیح داده شده است:

«فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ، فَوَلَّوْهُمْ الْأَعْمَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَكَلُّوا بِهِمُ الدُّنْيَا؛ آنان با دروغ و تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش نزدیک شدند، پس به آنان ولایت و حکومت بخشیدند و بر گردن مردم سوار گردیدند و به وسیله آنها به دنیا رسیدند (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۴۳۲).

منافقان از دروغ، تهمت و تخریب شخصیت دیگران ابایی ندارند و از این طریق درصدد جلب منفعت خویش بر می‌آیند. حال چنانچه شرایط برای تهمت و افتراء آماده و اعتماد متقابل و آگاهی عمومی کم باشد، زمینه برای ایفای نقش منافقان بسیار مناسب خواهد بود و در نتیجه، به سادگی روابط اجتماعی مخدوش خواهد شد، اعتماد عمومی از بین خواهد رفت و کسانی که آتش فتنه را روشن کرده‌اند، نهایت بهره‌برداری را از آن خواهند نمود.

۴-۲- رهبران جاه‌طلب و خودخواه

گروه دیگری که از نظر امام علی علیه السلام نقشی ویژه در انحطاط و تنزل جامعه دارند و تحت عنوان «سادات و اکابر» از آنان یاد شده است، رهبران جاه‌طلبی هستند که به تعبیر امام، با عصبیت و غرور خود، اسباب فتنه و اختلاف را در جامعه فراهم می‌آورند و برای منافع خویش

مردم را به زحمت می اندازند و جامعه را دچار نابسامانی و آشوب می کنند. این گروه، که از نظر منزلت اجتماعی از پایگاه و نفوذ قابل توجهی برخوردارند، از موقعیت خود سوءاستفاده می کنند و بدون اولویت بخشیدن و یا حتی ملاحظه مصالح جمعی، برای نائل شدن به آرزوهای سطحی و دنیوی خویش به هرکاری دست می زنند. این جاست که امام علی (علیه السلام) مردم را زنهار می دهد که از تبعیت آنان بپرهیزند و با تأمل در مصالح خود، ابزار دست آنان نشوند:

«أَلَا فَالْحَذَرُ الْحَذَرُ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كِبَرَانِكُمْ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ ... فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ»؛ آگاه باشید! زنهار زنهار از پیروی و فرمانبرداری سران و بزرگان؛ آنان که به اصل و حسب خود می نازند و خود را بالاتر از آنچه هستند می پندارند ... آنان شالوده عصب جاهلی و ستون های فتنه هستند (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۶۰).

این گروه از نخبگان اجتماعی، توانایی و برتری خود را نه در جهت اهداف و مصالح جامعه، بلکه در جهت مخالف به کار می گیرند و چون از طرفی، فقط به منفعت خود فکر می کنند و از طرف دیگر، نسبت به اطرافیان خود از نبوغ یا نفوذ بیشتری برخوردارند، آنان را هم با خود همراه می سازند. گروه اخیر به دلیل انفعال وضعفی که در شناخت یا تصمیم گیری دارند، ناخواسته وسیله تأمین منافع دیگران می شوند و منافع واقعی و پایدار خود را فدای خواست های دیگران می کنند (هاشمی، ۱۳۸۰: ۹۵).

حکومت و کارآمدی

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۴۰ نهج البلاغه می فرماید: «كَلِمَةُ حَقٍّ يَزَادُ بِهَا بَاطِلٌ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِفْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِفْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَشْتَمِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يَجْمَعُ بِهِ الْفَىءُ وَ يَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُوْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَشْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَشْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ»؛ همانا برای مردم حاکمی لازم است، چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حقش ادامه دهد و کافر بهره مند از زندگی گردد و خدا هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سرآرد و نیز به وسیله آن حاکم غنائم جمع گردد و به توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راه ها به سبب او امن گردد و در امارات وی حق ناتوان از قوی گرفته شود تا مؤمن نیکوکار راحت شود و مردم از شر بدکار در امان گردند (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۴۰).

مقام معظم رهبری در تبیین اهمیت موضوع خطبه ۴۰ مطرح می کنند:

«در جامعه حکومت لازم است و این يك سخن حقی است که در قرآن هم هست، حکم و حکومت فقط متعلق به خداست اما این به معنای این نیست که جامعه يك مدیر نمی خواهد و همین طور متفاوت

انسان در تراز نهج البلاغه

است، با اینکه عده‌ای می‌خواهند بگویند: اداره جامعه را هم خدا خودش باید بیاید بکند و هیچ‌کس غیر از خدا حق ندارد، مدیر جامعه باشد؛ یعنی جامعه بلامدیر بماند. «و انه لا بد للناس من اميرٍ بر او فاجر»؛ این يك ضرورت اجتماعی است، يك ضرورت طبیعی و انسانی است که جامعه احتیاج دارد، به يك اداره کننده‌ای، به يك مدیری یا مدیر خوب یا مدیر بد، مسأله خوب و بد بودن مدیر مسأله بعدی است، ضرورت زندگی انسان ایجاب می‌کند که يك مدیری وجود داشته باشد. «لاحکم الا لله»؛ اینکه اینها (خارج نهروان) می‌گفتند؛ در حقیقت می‌خواستند، حکومت علی را که از آن ناراضی بودند نفی کنند، در حالی که «لاحکم الا لله»؛ حاکمیت در عرض حاکمیت خدا و رقیب حاکمیت الله را نفی می‌کرد. حاکمیت علی حاکمیتی در عرض حاکمیت خدا نبود، محو در حاکمیت خدا بود، در طول حاکمیت خدا بود» (خامنه‌ای، ۱۳۶۰).

بنابراین در ترسیم اهداف کلی حکومت و تشکیل حکومت می‌توان بر اساس کلام حضرت علی (علیه السلام) به موارد زیر دست یافت:

- احیای دین و حاکم ساختن شعائر، احکام و قوانین الهی؛
- برچیدن آثار فتنه و فساد و مستقر ساختن صلاح، پاکی، صلح و صمیمیت و طرد عناصر فاسد و مفسد؛
- حمایت از بندگان مظلوم و محروم خداوند که رمق جانشان به پای خداوندان زر و زور، پایمال شده؛
- اقامه حدود الهی که بر اثر توطئه و لجام گسیختگی حکام ستم‌پیشه و بی‌اعتقاد به تعطیل کشیده شده است (رهبر، ۱۳۹۸: ۵۴).
- و بی‌جهت نیست که اهتمام امام در پاسداری از فرهنگ اسلام و سنت‌های صالح و تکیه بر قرآن و روش صالحان چیزی است که نه تنها خود محور بارز آن بود، بلکه نمایندگان را که از سوی آن حضرت به ولایت و امارت بلاد مبعوث می‌نمود، به انجام این تعهد توصیه اکید می‌فرمود، در عهدنامه‌ای که به مالک اشتر در این خصوص می‌دهد؛ چنین می‌نویسد:
«وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صَدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلُفَّةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرِّعِيَّةُ وَلَا تَحْدُثَنَّ سُنَّةَ تَضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّا وَالْوَزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا»؛
مبادا سنت‌های شایسته‌ای را که رهبران و سران این امت بدان عمل کرده‌اند و سبب اتحاد مردم و صلاح رعیت است، زیر پا گذاری و سنت‌هایی مگذار که به سنن پیشین زیان می‌رساند که پاداش خیر برای بانیان آن سنت‌های شایسته است و گناه و وبال برای تو که آن را نقض کرده‌ای (رهبر، ۱۳۹۸: ۶۷).

لذا خدمت به خلق و به ویژه دوستان اهل بیت (علیهم السلام) از بزرگ‌ترین عبادات و پاسخ گفتن به ندای فطرت و اساس انسانیت است؛ خدمت در امر دنیا و آخرت بندگان خدا و تلاش برای حل مشکلات مادی و معنوی انسان‌ها از بارزترین ویژگی‌های انبیاء و اولیای الهی است و به هر میزان که قدرت و کارآمدی انسان در این جهاد مقدس افزایش یابد، توفیق بیشتری برای خدمت رسانی در سطحی وسیع‌تر را می‌یابد (نبلی‌پور، ۱۳۹۴: ۴۷).

در راستای تبیین این موضوع مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای در تفسیر سوره مبارکه قصص آیه ۸۳ مطرح می‌کنند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ (آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!

فرجام نیک کار، متعلق است به کسانی که متقی باشند و خودشان را از ممنوع‌های الهی برحذر بدارند؛ خودخواهی‌ها را کنار بگذارند، در راه خدا، برای خدا، در جهت مصالح ملی، در جهت اعتلای کلمه‌ی اسلام تلاش کنند؛ خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم و لغزش‌هایی که از ما سر می‌زند، بر اثر عدم مراقبت است. خیلی از گناهان را ما با قصد قبلی انجام نمی‌دهیم؛ از خود غفلت می‌کنیم، زبان ما به غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و دروغ‌آلوده می‌شود؛ دست ما و چشم ما هم همین‌طور. بنابراین غفلت است که ما را در بلا می‌اندازد. اگر مراقب چشم، زبان، دست، امضاء، قضاوت، نوشتن و حرف زدنمان باشیم، بسیاری از خطاها و گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زند. اگر مراقب دل خود باشیم، دچار حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترس‌های بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران در دل ما رسوخ نمی‌کند. این مراقبت در انسان، جاده نجات است. عاقبت نیک، در سایه این مراقبت به دست می‌آید، دنبال استعلاء و سلطه جویی و برتری جویی بر مردم نباشیم. این کار، سخت است؛ اما ممکن و لازم است. سلطه جویی، آفتی است که قدرت‌مداران عالم را همیشه تهدید کرده و بسیاری را لغزانده است. ما که قوی‌تر از آنها نیستیم؛ باید مواظب و مراقب باشیم تا نلغزیم، آفت کار ما این است که از حوزه اقتدار برای سلطه جویی، زورگویی و افزون‌طلبی استفاده کنیم؛ این خطر بزرگی است؛ فرجام نیک دنیوی و اخروی متعلق به کسانی است که اهل تقوا و پرهیزکاری باشند (خامنه‌ای، ۱۳۹۸).

در نقد و بررسی اصولی تفکر غرب و تجلی این تفکر و جدا سازی عناصر قابل استفاده آن از کلیت فاسد و مفسده‌انگیز این ذهنیت و عینیت به عنوان جزئی از «تحریکات شیطانی» و

انسان در تراز نهج البلاغه

«گزینش‌های نفسانی»، به نظارهٔ دنیای استکبار نشست که چیزی جز کبر ورزیدن و بزرگی طلبیدن را به نمایش نمی‌گذارد و این همان سرپیچی از امر خداوند است.

کوشندگان این مسیر شیطانی و انحرافی در مقابل اندیشهٔ ابراهیمی و تفکر ناب محمدی علوی و سیاست پاک مهدوی قرار دارند که قدرت را امانتی الهی و مسئولیتی سنگین برای خدمت به بندگان خدا و جلب رضایت پروردگار تلقی و تعبیر می‌نمایند و این همان دیدگاه کوثرمآبانه به معنای قرآنی خیر کثیر است که اندیشه خیرخواهانه، خدا باورانه و معادگرا را به میان می‌آورد و موجب می‌شود که فرد حکومت و ریاست را برای اجرای قانون و خدمت دنبال کند و به جهت باور داشتن معاد و اعتقاد راسخ به ستیز با جبههٔ باطل در پی گسترش عدالت و سرکوب کردن ظلم باشد (نیلی‌پور، ۱۳۹۴: ۵۶).

در طول خدمات صادقانه و مجموعهٔ صفات اخلاقی ضروری برای مدیران و سیاست‌مداران، کارآمدی، اشراف علمی بر وظایف شغلی و تسلط عملی بر محدودهٔ قدرت مشروع و اجازه ندادن به افراد قانون‌گریز برای اخلال در این حیطة، اهمیت ویژه‌ای دارد.

تاریخ اسلام گواه حضور انسان‌های بسیاری است که با وجود داشتن تقوی و جایگاه معتبری در جامعه، در برخی از امور کارآمدی لازم را از خود نشان نداده و در عمل ضعیف حاضر شده‌اند؛ کمیل بن زیاد از یاران بنام و با صفای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از اصحاب سرّ ایشان بود که صداقتش در امر ولایت بر کسی پوشیده نبود اما حضرت علی (علیه السلام) در نامه‌ای عتاب‌آمیز به کمیل که کارگزار آن حضرت در منطقه هیت بود، به دلیل اشتباه محاسباتی و ایستادگی نکردن در مقابل لشکریان مهاجم شامی، این عمل او را برنتابیدند.

کاردانی و کارآیی و تسلط بر حوزهٔ مدیریتی و مشکل‌گشا بودن در امور سیاسی و اجتماعی، توانایی حل مسئله و نیز مدیریت بحران از مهم‌ترین صفات و نیازمندی‌های اخلاقی برای مدیران و کارگزاران حکومتی است. حضرت علی (علیه السلام) در حکومت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) چنین نقش کارآمدی را ایفا می‌کردند و به عنوان تأثیرگذارترین نیروی پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره مشکل‌گشا حکومت نبوی بودند و هر گره ناگشودنی به دستان با برکت و پر همت آن حضرت گشوده می‌شد.

خداوند حکیم در سورهٔ مبارکه انفال آیهٔ شریفهٔ ۶۲ در یاری‌گری علی (علیه السلام) از پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) در دفاع از کیان اسلام این‌گونه یاد می‌کند:

ای پیامبر! اگر بخواهند تو را بفریبند (یاری) خدا برای تو بس است. هم او بود که تو را با

یاری خود و مؤمنان؛ یعنی حضرت علی علیه السلام نیرومند گردانید. در میان یاران حضرت علی علیه السلام شخصیت مالک اشتر نخعی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. مالک قهرمان وفادار و مدافع سرسخت حریم ولایت بود و به تعبیری دست راست علی بن ابی طالب علیه السلام در همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و جهادی محسوب می‌شد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره او فرمودند: مالک! برای من مانند من بود، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و چنین تعبیر بی‌نظیری بزرگ‌ترین ستایش ممکن از مالک اشتر و زیباترین مدل افتخار برای او بود.

الگو و مدل سیاسی دولت علوی با شکل خاصی از مهندسی و سامان سیاسی است و بر اساس این مدل که تبیین‌کننده نگاه توحیدی به عالم است، همه عالم در مرکزیت توحید قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر، ولایت و زمامداری را نقطه پرگاری وجود دوار عالم می‌انگارد که بر همه نگاه یکسان و یک‌نواخت دارد و از نابرابری و عدم عدالت پرهیز می‌کند. بر اساس این نگرش هندسی ولایت جایگاهی برای خود قائل است که جز بندگی در برابر خالق و خدمت برای خلق نیست. تأکید علی علیه السلام بر اصلاح امور متکی بر سنت قرآن، سیره نبوی و روش علوی است. این مهم در سوره فتح آیه ۲۹ به روشنی بیان شده است (شجاعی، ۱۳۹۶: ۱۱). زیرا اسلام دین جامع است؛ در خط سیاسی «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» و در اخلاق اجتماعی، «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» و در بعد معنوی «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا» است.

مسلمانان باید در برابر دشمن؛ خشونت، قاطعیت، صلابت و شدت داشته و در برابر دیگر مؤمنان؛ رأفت، مؤدّت، رحمت و عطف، مهر و احساسات داشته باشند. بی‌تفاوتی ممنوع، مسلمان باید مظهر حبّ و بغض باشد. «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ ملاک مهر و قهر، ایمان و کفر است، نه قوم و قبیله و مال و ثروت.

علی علیه السلام همین توصیه را به عنوان الگو و مدل به مالک دارد و فرمان نامه ۵۳ مؤید به همین سیاق است.

فرمان نامه علی علیه السلام به مالک اشتر هنگام سپردن حکومت مصر به او از این جهت حائز اهمیت است که کنترل معترضان و رسوخ دادن آرمان‌ها، ارزش‌ها و سنن علوی در سر لوحه آن قرار دارد و این عهدنامه و فرمان ۵۳ دستور جمعی است، برای مدیریت و کشورداری و انجام و اجرای آن تحقق حق را جلوه‌گری می‌نماید؛ مضامین و موضوعات فرمان نامه در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، انسانی و اجتماعی دقت والای علی علیه السلام را در ابعاد ایجاد مدنیت و

انسان در تراز نهج البلاغه

شهروندی در دولت مردم سالاری دینی و پیشرفت همه جانبه را نشان می دهد؛ بنابراین:

- مرام نامه ای تمام و کمال برای اداره یک کشور محسوب می شود؛
- اصول و قواعد حکومت علوی را تبیین می کند؛
- تصویری از آنچه که باید باشد، پیش چشم مردم قرار می دهد؛
- محک، تراز، ملاک و میزانی است برای بازشناسی و تمیز خوب از بد، اصل از بدل و سره از ناسره؛

• ارائه تعریفی از حکومت با شاخص های مبتنی بر جهان بینی حاکم بر نگاه حاکم که همه شاخص ها و ملاک ها در محور مختصات آن تعریف و نگاه معنا می شود و در جایگاه خود می نشیند؛

• شاید مهم ترین و اصلی ترین محوری که از این جهان بینی حاصل می شود، نوع نگاه به مردم است. نگاهی که انسانی ترین تعاریف حقوق بشر در طول تاریخ را درمی نوردد و در جایگاهی فراتر از همه آنها می نشیند. وجه تمایز این نگاه به مردم در قیاس با همه نگاه ها و تعاریف دیگر، نگاه الهی نسبت به انسان و مردم است یا نگاه به انسان و مردم از منظر الهی است در قلبت، دوست داشتن مردم، محبت نسبت به مردم و ملاطفت و مدارای با مردم را اصل قرار بده؛ زیرا مردم از دو حال خارج نیستند:

- «یا برادر تواند در تعریف دین»؛
- «یا همسان تواند در تناسب خلقت»؛
- بر اساس شمولیت این تعریف هیچ انسانی از این دایره بیرون نمی ماند و از این حکم مستثنی نمی شود؛

• یعنی مردم یا مسلمانند که برادر دینی تو محسوب می شوند یا هرچه غیر آن هستند که در تعریف کلی انسان می گنجد (شجاعی، ۱۳۹۶: ۱۱).

اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری برخاسته از اسلام خالص؛ یعنی اسلام ناب محمدی و تشیع علوی، مؤید طی طریق در همین مسیر الهی است که توانایی پاسخ گویی به مقتضیات و شرایط هر قرن و آینده را دارد، علت اصلی نفوذ و گسترش این اندیشه هم همین است که بر اساس فطرت پاک انسانی بنا نهاده شده است و جامع مادیات و معنویات و اقناع کننده انسان از جهات گوناگون بشری است.

محور اساسی و اصل اصیل در اندیشه سیاسی امام «عدالت و قسط و تقواست و مقام و

مسئولیت برای حاکم سنگر خدمت است». بنابراین برقراری عدالت و قسط محوری‌ترین وظیفه مسئولیت در نظام حکومتی و سیاسی اسلام است.

در اندیشه سیاسی امام خمینی به عنوان مبدع بزرگترین انقلاب با ماهیت اسلامی و مردمی امام محور اصلی امت است و جایگاه امت و امام جایگاه ویژه‌ای است. روش و شیوه امام خمینی (ره) در زمامداری و حکومت که برگرفته از سنت پیامبر ﷺ و حکومت علوی بود، بر اساس احترام به مردم به عنوان حامیان اصلی نظام حکومتی، پی‌ریزی شد و ایشان از همان آغاز پیروزی و حتی پیش از آن و مناسبت‌های گوناگون بر مراجعه به آراء عمومی و برگزاری انتخابات، تأکید کرد. در بینش فقهی و سیاسی امام (ره)، مردم‌داری و مردم‌مداری برای کسانی که عهده‌دار مقامات اجرایی هستند، به ویژه در رده‌های بالا، می‌بایست یک اصل تلقی گردد. این جمله ساده و پر شهرت اما پرمعنای امام (ره) که به من خدمت‌گزار بگویید، نه رهبر؛ مؤید این مهم است.

مقام معظم رهبری - امام خامنه‌ای - نیز بر اساس تفکر اسلامی و شریعت الهی حکومت اسلامی را بر دو پایه استوار می‌دانند:

الف) جمهوریت. ب) اسلامیت. لذا حرکت آحاد مردم در این تفکر به عنوان دو محور اساسی مبنا قرار می‌گیرد که معظم‌له محور تشکیل و نقش مردم در حکومت را چنین تبیین می‌فرمایند: «تصمیم، اراده و نقش مردم، آن روزی بروز کرد که مردم عظیم‌الشان، بزرگوار، شجاع و قابل ستایش ایران، نه تنها بر علیه یک رژیم، بلکه علیه تفاهم ظالمانه شرق و غرب به پا خاست و نظام اسلامی خود را علی‌رغم میل قدرت‌های جبار جهانی، به وجود آورد و حفظ نمود».

از نظر ایشان آگاهی و فهم سیاسی برای یک ملت ضروری است، مردم باید قدرت تحلیل سیاسی داشته و به حقوق خود واقف باشند، دشمن‌شناس بوده، در سرنوشت سیاسی جامعه دخالت فعال داشته باشند، در ابعاد فرهنگ سیاسی مشارکتی از نظر دانش و بینش سیاسی، گرایش‌ها و فعالیت‌های سیاسی به جایگاه والای خود دست یابند، شاخص‌های فرهنگ سیاسی اسلامی را وجهه همت خود قرار دهند.

معظم‌له در تبیین توحید و جایگاه آن می‌فرمایند که: «توحید به عنوان یک عقیده عمل‌خیز و تعهدانگیز، سلسله تعهدات و الزاماتی را بر دوش ما قرار می‌دهد که فقط مخصوص زندگی فردی نیست بلکه تکیه این تعهدات بیشتر بر روی زندگی اجتماعی، نظام اجتماعی و شکل جامعه است: اولین تعهد آن این است که عبودیت و اطاعت منحصر از آن خداوند است؛ و دومین تعهد آن نفی طبقات است، جامعه توحیدی یک جامعه بی طبقه است، جامعه‌ای که گروه‌های انسان‌ها در آن بر اساس حقوق و مزایا جدا

انسان در تراز نهج البلاغه

نشدند. همه انسان‌ها زیر یک سقف حقوقی زندگی می‌کنند. آن جامعه‌ای که اسلام به وجود می‌آورد، گروه گروه نیست، نمی‌شود، گفت که مردم از دو اصل، دو منشاء، دو ریشه یا بیشتر آفریده شدند. بنا براین توحید به معنای یک خدا قائل بودن، تدبیر، خلق، آفرینش و اداره جهان را از یک خدا دانستن، ضامن نفی طبقات اجتماعی است، این حکم قاطع اسلامی است، در زمینه نفی طبقات اجتماعی و گرمی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین است و با تقوا بودن به معنای بهره‌مندی از حقوق بیشتر نیست بلکه پیش خدا عزیزترند و این همان قطع‌نامه توحید است (خامنه‌ای، ۱۳۹۹: ۲۰۹).

آیت الله خامنه‌ای آگاهی و تحلیل سیاسی را برای مردم چون آب و هوا ضروری می‌داند، تأکید دارند که مردم باید به حقوقشان واقف باشند:

«اسلام می‌گوید: مردم باید به حقوق خود واقف باشند» و «امیرالمؤمنین به هوشیار کردن مردم و آگاه ساختن آنها نسبت به حقوقشان اصرار عجیبی داشت».

رهبر انقلاب اصولاً یکی از ویژگی‌های مهم یک نظام سیاسی مردمی و تفاوت آن را با نظام دیکتاتوری - دیکتاتوری با شمشیر، نظامی‌گری و استبداد و یا با حاکمیت سرمایه - در همین بصیرت داشتن؛ یعنی آگاهی و فهم سیاسی برمی‌شمرند. معظم‌له این تصور را که حکومت‌های مردمی لزوماً غیر از حکومت الهی و اسلامی‌اند، خطا دانسته، یکی از جلوه‌های مردمی بودن حکومت را در همین مشارکت سیاسی می‌بینند؛ یعنی اینکه مردم در اداره حکومت و تشکیل حکومت، تعیین حاکم و تعیین رژیم نقش اساسی داشته باشند (مظفری، ۱۳۸۵).

آزاد کردن دل از هرگونه حقد، کینه و عقده نسبت به مردم و گسستن هرگونه رشته عداوت توسط حاکم و کارگزار از مهم‌ترین اصول پایدار و ثابت حکومت علوی است. این طور استنباط می‌شود که اگر حکومتی در پی کشف اسرار مردم باشد، هیچ نسبتی با اسلام علوی ندارد، چه اینکه بخواهد، از اسرار مردم به عنوان مستمسک و ابزاری برای دستیابی به اهداف و تمنیات خود استفاده نماید؛ زیرا برترین و مهم‌ترین مقصود و هدف حاکمیت باید برپایی عدالت میان مردم باشد و بتواند محبت و یک‌دلی را میان آنان شکوفا نماید.

مقام معظم رهبری نیز بر این مهم تأکید می‌نماید که اسلام همه انسان‌ها را با استدلال روشن، به زندگی سعادت‌آمیز در زیر سایه صلح و عدالت و امنیت دعوت می‌کند، اما در مقابل کسانی که معارض این راه هستند، دستور به ایستادگی قاطعانه و غیرمنفعانه می‌دهد (خامنه‌ای، ۱۳۸۹).

حضرت علی علیه السلام در برخورد با مدیر، مسئول یا کارگزاری که تخلف کرده و مرتکب خیانت به هر شکلی شده است، کم‌ترین ارفاق را جایز نمی‌شمرد و فرمان به سخت‌ترین تنبیهات و تعزیرات می‌دهد:

- هم او را به تنبیه جسمانی بکشان؛
 - هم آنچه از این طریق به دست آورده بازستان؛
 - هم او را به خاک مذلت بکشان؛
 - هم مهر خیانت بر پیشانی‌ش بزن؛
 - و هم طوق ننگ و بدنامی را بر گردنش بیاویز.
- لذا در تمام دوران حکومت حضرت ﷺ یک مورد هم دیده نمی‌شود که تخلف یک مقام یا کارگزاری به دلیل وابستگی‌اش به حکومت و حاکمیت نادیده انگاشته شود.

نتیجه‌گیری

ما اکنون بیش از هر زمان دیگری نیازمندیم که اصول و قواعد حکومت را از منظر اسلام علوی دریابیم، و فرامین حضرت علی ﷺ برای حکومت و باید و نبایدهای او در ادارل مملکت که بهترین تراز یا سرمشق و الگوست را برای اینکه جزء جزء رفتارها و گفتارهای کارگزاران حکومت را با آن تطبیق دهیم و به عیار اصلی یا به بدون اعتبار بودن آن پی ببریم؛ تضادها و تعارض‌ها را بفهمیم و هرچه به اسم اسلام گفته می‌شود را به حساب اسلام نگذاریم، مبنا قرار دهیم.

این تاسی و التزام به سیره ناب نبوی و علوی را درمنش، گفتار و عمل مقام معظم رهبری به خوبی می‌توان مشاهده کرد، ایشان در تعریف مقصود خود از دولت اسلامی مطرح می‌کنند:

«دولت اسلامی شامل همه کارگزاران نظام اسلامی است» و در سطحی وسیع‌تر در جمع کارگزاران نظام بیان می‌دارند «دولت نه به معنای هیأت وزیران؛ یعنی مجموعه کارگزاران حکومت؛ یعنی من و شما».^۱

«ما مسئولان باید خود را بسازیم، مرتب با خود کلنجار برویم. یکدیگر را به حق وصیت کنیم؛ یکدیگر را ارشاد کنیم؛ مثل آینه‌ای در مقابل یکدیگر عیوبمان را صادقانه به هم نشان دهیم؛ بنا را بر رفع عیب بگذاریم و خود را روز به روز برای خدمت به مردم، بهتر کنیم و هرکس هم که جدیداً مسئولیت را برعهده می‌گیرد؛ با این نیت و با این هدف مسئولیت را قبول کند که می‌خواهد، برای خدمت به مردم، یک انسان صالح شود. آن وقت می‌شود، دولت اسلامی» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰). زیرا از نظر ایشان اصلاح از درون برای رسیدن به جامعه اسلامی است و لذا در این ارتباط بیان می‌کنند که:

«اصلاح شخص ما صرفاً اصلاح شخص نیست و ما منشأ اثریم و یک کلمه، حرف و یک امضاء و یک تصمیم‌گیری من و شما در جامعه تأثیر می‌گذارد، ما اگر خود را اصلاح کردیم، جامعه را اصلاح کرده‌ایم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰).

انسان در تراز نهج البلاغه

ایشان همچنین در تبیین پایایی مسئولین و کارگزاران دولت اسلامی در فرازی از بیانیه گام دوم بیان می‌دارند:

«محصول تلاش چهل ساله، اکنون برابر چشم ما است: کشور و ملت مستقل، آزاد، مقتدر، باعزت، متدین، پیشرفته در علم، انباشته از تجربه‌هایی گران بها، مطمئن و امیدوار، دارای تأثیر اساسی در منطقه و دارای منطق قوی در مسائل جهانی، رکورددار در شتاب پیشرفت‌های علمی، رکورددار در رسیدن به رتبه‌های بالا در دانش‌ها و فناوری‌های مهم از قبیل هسته‌ای و سلول‌های بنیادی و نانو و هوافضا و امثال آن، سرآمد در گسترش خدمات اجتماعی، سرآمد در انگیزه‌های جهادی میان جوانان، سرآمد در جمعیت جوان کارآمد و بسی و بی‌گي‌های افتخارآمیز دیگر که همگی محصول انقلاب و نتیجه جهت‌گیری‌های انقلابی و جهادی است. و بدانید که اگر بی‌توجهی به شعارهای انقلاب و غفلت از جریان انقلابی در برهه‌هایی از تاریخ چهل ساله نمی‌بود که متأسفانه بود و خسارت بار هم بود، بی‌شک دستاوردهای انقلاب از این بسی بیشتر و کشور در مسیر رسیدن به آرمان‌های بزرگ بسی جلوتر بود و بسیاری از مشکلات کنونی وجود نمی‌داشت» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷).

پس کسانی که مقام و منصب را فرصت مغتنمی برای اندوختن مال و بهره‌مندی از موقعیت می‌شمارند، هیچ نسبتی با امام ندارند. و اگر چنین خواص و کارگزارانی در جامعه فزونی یابند، ارزش‌های الهی در معرض تهدید و زوال قرار خواهد گرفت و بستر مناسب برای استحکام پایه‌های ظلم، فساد، ابتدال و هر آن چه رنگ باطل دارد، فراهم خواهد شد. در مقابل اگر حامیان حق و کارگزاران تربیت یافته سیره علوی فزونی یابند؛ پایه‌های ارزش‌های حق محکم می‌شود و جامعه به سوی خیر و صلاح هدایت خواهد شد و در نهایت به سعادت و خوشبختی خواهد رسید.

مقام معظم رهبری در تبیین ویژگی‌ها و کارآمدی سردار آسمانی؛ شهید سلیمانی به عنوان نمونه و الگویی از کارگزاران کارآمد و انسان طراز با تربیت و حکومت علوی که همواره خود را یک سرباز ولایت فریاد می‌زد؛ این‌گونه بیان می‌کنند:

«آن مردی که می‌رود، جلوی دشمن و واهمه نمی‌کند و در همه میدان‌ها نه خستگی می‌فهمد، نه سرما می‌فهمد، نه گرما می‌فهمد، این اگر چنانچه در درون خودش در آن جهاد اکبر پیروز نشده بود، این جور نمی‌توانست، جلوی دشمن برود. این شهید عزیز ما هم دل و جگر داشت، به دهان خطر می‌رفت و ابا نداشت؛ هم با تدبیر بود؛ منطق داشت برای کارهایش. این شجاعت و تدبیر توأمان، فقط در میدان نظامی هم نبود، در میدان سیاست هم همین جور بود. شهید سلیمانی یک فرمانده جنگاور مسلط بر عرصه نظامی بود، در عین حال به شدت مراقب حدود شرعی بود. مراقب بود که به کسی تعدی و ظلم نشود. به دهان خطر می‌رفت اما جان دیگران را تا می‌توانست، حفظ می‌کرد. در مسائل داخل کشور اهل حزب، جناح و مانند اینها نبود، لکن به شدت انقلابی بود. انقلاب و انقلابی‌گری خط قرمز قطعی او بود؛

ذوب در انقلاب بود. پای بند به خط مبارک و نورانی امام راحل (رضوان الله علیه) بود. او همه عمر خود را به جهاد در راه خدا گذراند و نرم افزار مقاومت و الگوی مبارزه را به ملت ها تعلیم کرد. شهید سلیمانی، هم در زمان زنده بودنش، استکبار را شکست داد، هم با شهادتش شکست داد» (خامنه ای، ۱۳۹۹)؛ روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

منابع

- ۱۱۹ ابوالحمد. عبدالحمید، (۱۳۶۵)، «مبانی سیاست»؛ تهران: توس.
- ۱۲۰ ازغندی، علیرضا، (۱۳۷۶)، «نخبگان سیاسی بین دو انقلاب»؛ تهران: قومس.
- ۱۲۱ حسینی خامنه ای، سیدعلی، (۱۳۷۹)، «بیانات سالروز بعثت پیامبر اعظم (ص)».
- ۱۲۲ _____، (۱۳۹۹)، (۱۳۹۹)، «چهل جمله از رهبر انقلاب درباره سپهد شهید حاج قاسم سلیمانی»؛ سایت مقام معظم رهبری.
- ۱۲۳ _____، (۱۳۹۷)، «بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی».
- ۱۲۴ _____، (۱۳۹۸)، «قرآن در کلام رهبری»؛ پایگاه حوزه نت.
- ۱۲۵ _____، (۱۳۶۰)، «اولین کنگره بین المللی نهج البلاغه».
- ۱۲۶ _____، (۱۳۸۰)، «بیانات در دیدار با کارگزاران».
- ۱۲۷ _____، (۱۳۹۹)، «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»؛ ویرایش سوم، انتشارات صهبا.
- ۱۲۸ دشتی، محمد، (۱۳۷۹)، «ترجمه نهج البلاغه»؛ انتشارات آل طه.
- ۱۲۹ رهبر، محمد تقی، (۱۳۹۸)، «اصول و مبانی کشورداری از منظر نهج البلاغه»؛ انتشارات بنیاد بعثت.
- ۱۳۰ شجاعی، سیدمهدی، (۱۳۹۶)، «آن است شیوه حکومت»؛ انتشارات الکترونیک فیدیو.
- ۱۳۱ کاوه، سعیدامیر، (۱۳۷۸)، «پیش فرض ها و اصول کلی نظارت اجتماعی»؛ شماره ۳۰، نشریه معرفت.
- ۱۳۲ مظفری، آیت، (۱۳۸۵)، «فرهنگ سیاسی در نگاه مقام معظم رهبری»؛ شماره ۷، نشریه حصون.
- ۱۳۳ نیلی پور، مهدی، (۱۳۹۴)، «اخلاق سیاسی، بایدها و نبایدها»؛ انتشارات مرغ سلیمان.
- ۱۳۴ هاشمی، سیدضیاء، (۱۳۸۰)، «نقش نخبگان در تحولات اجتماعی از نگاه امام علی (علیه السلام)»؛ شماره ۲۶، نشریه حوزه.

دشمن‌شناسی و راه‌های مبارزه با معاند

متین زاج‌زاده^۱

چکیده

مقوله دشمن‌شناسی همواره مورد تأکید دین مبین اسلام بوده و هست که آشنایی در زمینه آن از هرج و مرج جلوگیری می‌کند و آسایش و آرامش را به ارمغان دارد. در نهج‌البلاغه نیز این مفهوم در خطبه‌ها و نامه‌های حضرت علی علیه السلام به طور گسترده مطرح شده است. بررسی این موضوع در کلام وحی و بیانات گهربار امیرمؤمنان علی علیه السلام و کاوش در تاریخ حکومت علوی، نشان می‌دهد که لزوم شناسایی انگیزه‌های دشمن، محدود به مکان و زمان خاصی نبوده و در همه اعصار توجه به این مهم از واجبات هر جامعه بوده است. با اندکی تأمل مشخص می‌شود که همه بهانه‌های دشمنان برای مخالفت با حضرت علی علیه السلام، واهی بوده و پشت پرده مخالفتشان انگیزه‌هایی نهفته است. انگیزه‌هایی چون؛ پیشرفت، مطرح شدن، مالی، قدرت، مقام و منزلت، سودای تشکیل سلطنت اموی که در رفتارها و حالتی چون؛ پیمان‌شکنی، تعصب، مرگ‌گریزی، بی‌منطقی و لجاجت، کینه، حيله‌گری، نفاق، بی‌بندوباری مالی، هواپرستی و خودخواهی، جهل و جمود، دین‌داری ظاهری و بدون بینش، خودبرتربینی، دنیاطلبی، فزون‌خواهی، حب جاه، حسادت، انتقام‌گیری و در نهایت، دشمنی با حضرت علیه السلام نمود، پیدا کرد. روش حضرت در برخورد با دشمنان به طور کلی در سه راهبرد اساسی مذاکره، مدارا و برخورد قاطعانه خلاصه می‌شود. این پژوهش توصیفی - تحلیلی ویژگی‌های دشمن از منظر امام علی علیه السلام بیان و به واکاوی خصوصیات دشمن می‌پردازد تا به این وسیله

^۱ دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان).

مفهومی جامع از شاخص‌های دشمنی در جامعه و راه‌های نفوذ دشمن ارائه دهد.
 "واژگان کلیدی": حضرت علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، دشمن، حکومت علوی.

۱ - مقدمه

از اساسی‌ترین شرایط موفقیت در تمامی عرصه‌ها، شناخت دشمن است. در عرصه طبیعی، آدمی تا آنجا که دشمن را شناخته‌ف در دفع آن کوشیده و به موفقیت دست یافته است، ولی همین انسان ضربه‌های فراوانی از دشمن ناشناخته خود خورده است. به عنوان نمونه؛ انسان از زمانی که دشمنی به نام میکرب را شناخت، به آسانی توانست در پی دفع آن برآید و چون نتوانسته است، سرطان را بشناسد، هر روز قربانی‌های فراوانی در این عرصه می‌دهد. در عرصه مسائل سیاسی و اجتماعی نیز شناخت دشمن نقش مهم و کلیدی دارد. بر این اساس است که بخش عظیمی از آیات قرآن مربوط به معرفی دشمن است؛ معرفی شیطان، دشمنان انبیاء، کفار، مشرکان و منافقان و ... از مباحث مهم در سیره امام علی (علیه السلام) نیز، رفتار حضرت با دشمنان است. این بحث، هم از جهت دشمن‌شناسی و هم شیوه درست برخورد با دشمن را می‌آموزاند. امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه شناخت دشمن را رمز بینش می‌داند: «واعلموا انکم لن تعرفوا الرشذ حتی تعرفوا الذی ترکه و لن تاخذوا بميثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نقضه و لن تمسکوا به حتی تعرفوا الذی نبذه ... (۷) و بدانید که رشد در نمی‌یابید مگر که رشد وانهادگان را بشناسید و هرگز به کتاب خدا چنگ نمی‌زنید، مگر که فروفکننده آن را چنانکه باید شناخته باشید». و خود بخش عظیمی از تلاش خویش را در دوره حکومت به افشاگری چهره دشمنان خود پرداخت. امام علی (علیه السلام) با دشمنانی مواجه بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این نوع دشمن مواجه نبود. پیامبر با کسانی مقابله کرد که با گفتار و رفتار خود زنده باد بت! می‌گفتند؛ اما امام علی (علیه السلام) با کسانی رو به رو بود که سابقه درخشانی در خدمت به اسلام داشتند! اهل عبادت و قرآن و شب زنده‌داری بودند؛ با این همه از روح مکتب بی‌خبر بوده و همین امور، زمینه‌ساز مقابله آنان با حکومت عدالت‌گستر مولا علی (علیه السلام) شد. امام علی (علیه السلام) در حقیقت با نفاق پنهان مواجه بود و پرواضح است که برخورد با این دشمن به مراتب سخت‌تر از برخورد با کفر آشکار است. بر این اساس است که امام علی (علیه السلام) برخورد با دشمنانی این چنین را از مفاخر خود برمی‌شمرد: «ایها الناس فانی فقات عین الفتنة و لم یکن لیجتری علیها احدٌ غیری بعد ان ماج غیبها و اشدت کلها»؛ مردم! این من بودم که چشم فتنه را درآوردم و کسی جز من جرأت بر آن نداشت؛ بعد از آنکه امواج فتنه همه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

جا گسترده بود و هاری آن فزونی یافته بود.

از دیدگاه امام علیه السلام کم خطرترین دشمن، دشمنی است که دشمنی خود را آشکار کرده است؛ حضرت فرمود: «اوهن الاعداء کیدا من اظهر عداوته؛ سست‌ترین دشمنان کسی است که عداوتش را آشکار ساخته است»؛ «من اظهر عداوته قل کیده؛ آن کس که دشمنی‌اش را اظهار کرده، توطئه و مکرش کم است». و خطرناک‌ترین دشمن دشمنی است که دشمنی‌اش را پنهان می‌کند، همان که قرآن کریم نامش را نفاق گذارده است. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «شر الاعداء ابعدهم غورا و اخفاهم مکیده؛ بدترین دشمنان کسی است که عمیق‌تر بوده و بیشتر کیدش را مخفی می‌دارد». در سخنی دیگر فرمود: «اکبر الاعداء اخفاهم مکیده؛ بزرگ‌ترین دشمنان کسانی اند که حیلۀ خود را بیشتر پنهان می‌دارند». این دشمنی خطرناک‌ترین دشمنی‌هاست، و بدترین ضربه به مکتب از ناحیهٔ اینان بوده است. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «انما اتاک بالحدیث اربعه رجال لیس لهم خامس: رجل منافق مظهر للایمان متصنع بالاسلام لایثام و لا یتخرج یکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدا فلو علم الناس انه منافق کاذب لم یقبلوا منه و لم یصدقوا قوله و لکنهم قالوا صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله راه و سمع منه و لقف عنه فیاخذون بقوله»؛ افرادی که نقل حدیث می‌کنند، چهار دسته‌اند و پنجمی نخواهد داشت: نخست منافقی که اظهار اسلام می‌کند، نقاب اسلام را به چهره زده، نه از گناه باکی دارد و نه از آن دوری می‌کند و عمداً به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندد. اگر مردم می‌دانستند که این شخص منافق و دروغ‌گو است از او قبول نمی‌کردند و تصدیقش نمی‌نمودند، اما چون از واقعیت او آگاه نیستند، می‌گویند وی صحابه رسول خدا است، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده، از او حدیث شنیده و مطالب را از او دریافت کرده است؛ به همین دلیل به گفته‌اش ترتیب اثر می‌دهند.

اینکه بزرگ‌ترین دشمن انسان، نفس اوست و شیطان به کمک این پیاده نظام که همه جا با انسان‌ها همراه است، به راحت‌ترین شکل بر افراد چیره می‌شود و دشمنان بیرونی نیز از طریق تحریک و تهییج این دشمن درونی، به اهداف شوم خود می‌رسند. پرورش رذایل اخلاقی؛ از جمله آفات پیروی از هوای نفس و همراهی با نفس اماره است. پیچیده‌ترین و بزرگ‌ترین دشمن انسان‌ها که باعث گمراهی بشریت در طول زمان‌های متفاوت است، همین نفس اماره می‌باشد، از این رو اسلام تأکید فراوانی به تهذیب و کنترل نفس دارد. نهج البلاغه که آن را به حق «دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق» نامیده‌اند، کتابی است که در آن از هیچ نکته‌ای فروگذار نشده است. از آن جا که زندگی امام علی علیه السلام در مقابله با انواع دشمنان گذشت، دشمن‌شناسی، ویژگی‌ها و صفات دشمن، نحوهٔ مقابله با دشمن و علل و انگیزه‌های

انسان در تراز نهج البلاغه

پیدایی دشمن مخصوصاً در دوره پنج ساله حکومت ایشان بازتاب گسترده‌ای دارد که تحقیق در این زمینه را ضروری می‌سازد. واضح و مبرهن است که همواره نبرد میان حق و باطل در جوامع انسانی استمرار دارد و جبهه باطل (دشمن) در هر زمان با نامی جدید و شگردی تازه به میدان می‌آید، تأمل و بررسی شناخت دشمن و راه کارهای مقابله با او از نگاه امام علی (علیه السلام) که علاوه بر دارا بودن فضایل انسانی و مکارم اخلاقی در حد کمال با عصمت امامت، کنه و ژرفای مسائل را درک و برای مردم تبیین می‌کند، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

۲ - پیشینه

ایران‌زاد (۱۳۹۹) به دشمن شناسی و پایداری در برابر جنگ نرم دشمن با تکیه بر آموزه‌های حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه پرداخت. مبارزه و جنگ بین منادیان حق و باطل همواره وجود داشته و خواهد داشت؛ زیرا لشکر کفر و باطل، درصدد نابود ساختن بنیان حق و چراغ ایمان بوده‌اند. شناخت دشمن از ضروریات اولیه هر مبارزه است و از طریق آن می‌توان بقای خود و جامعه را تضمین کرد. روش پژوهش حاضر روش کتابخانه‌ای است، ضمن ارائه مبحث دشمن شناسی به ارائه تعریف و بیان تاریخچه جنگ نرم با تکیه بر کتاب ارزشمند نهج البلاغه پرداخته است، نتایج این پژوهش حاکی از آن است، دشمن از طریق جنگ نرم می‌تواند انسان را گمراه نماید؛ که از جمله راه کارهای آن امام همام می‌توان به اقدامات واکنشی یا ضد تبلیغی و اقدامات کنشی یا تبلیغی، اشاره کرد.

سهرابی و همکاران (۱۳۹۷) به بررسی مقوله جنگ نرم و دشمن شناسی در کلام مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) پرداختند. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به دنبال بررسی شناخت مقوله دشمن شناسی در نظام اسلامی و استفاده دشمن از مقوله جنگ نرم با هدف دفع خطرات ناشی از نقشه‌ها و تاکتیک‌ها و استراتژی‌های دشمنان نظام اسلامی و بر اساس چارچوب نظری متدلوژی اسلامی مانند قرآن به ویژه نهج البلاغه می‌باشد. بر این اساس دشمنان نظام اسلامی، گرچه مصادیق آنها در تاریخ در حال تغییر است اما ماهیت همه آنها یکسان است. بر اساس یافته‌های این پژوهش شناخت دشمن از ضروریات اولیه هر مبارزه است و از طریق آن می‌توان بقای خود و جامعه را تضمین کرد. در طول تاریخ جوامع، تمام شکست‌ها ناشی از بی‌توجهی به دشمن بوده است. در عصر حاضر هم دشمنان اسلام با تمام ابزارها و امکانات به ویژه برای استحاله فرهنگی ملت‌ها از تکنیک‌های جنگ نرم استفاده می‌نمایند. لذا با تیزبینی و دشمن شناسی و الگوگیری از سیره پیامبر و امیرالمؤمنین می‌توان در

جنگ نرم در مقابل دشمنان مقاومت کرده و تاکتیک‌های آنها را بی‌اثر کرده است. یاد خدا، ایمان، صبر، استقامت، پرهیزگاری، توکل و یقین به وعده‌های الهی و ولایت‌پذیری، که منجر به بصیرت می‌شود؛ از مهم‌ترین اقدامات برای مقابله با جنگ نرم و همچنین تقویت قدرت نظامی و داشتن روحیهٔ جهاد، شهادت و عدم دوستی با کفار از مهم‌ترین مؤلفه‌ها برای مقابله با دشمن در جنگ سخت می‌باشد.

علی‌زاده و کربی (۱۳۹۷) به ضرورت دشمن‌شناسی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) پرداختند. گفتار پیش رو معنای لغوی عدو، منافق و معنای اصطلاحی جنگ نرم به پیشینهٔ بحث ضرورت دشمن‌شناسی و جنگ نرم از منظر قرآن و روایات توجه شده و سپس با توجه به شرایط خاص و مقتضیات زمان حضرت علی (علیه السلام)، که از ماهیت دشمنی پیچیده و نفاقی که از درون، حکومت دینی را تهدید می‌نمود، به بررسی سیره و روش مواجههٔ امام علی (علیه السلام) با دشمنان اسلام به ویژه خطرناک‌ترین آنان که همان دشمن پنهان یا منافقان است، پرداخته است. در واقع تلاش این نوشتار بر این مسئله قرار گرفته که با الگو قرار دادن شیوهٔ رفتاری این امام همام بتوانیم، جامعهٔ دینی و حکومت اسلامی را از آسیب‌ها و خطر نفوذ دشمنان بیمه و مصون داریم و همچنین قدرت تحلیل، ارزیابی و تبیین دشمنان را در جلوه‌های مختلفی که به خود می‌گیرد، تشخیص دهیم و حق را از باطل و سره را از ناسره جدا کنیم.

در این پژوهش به سؤالات زیر پاسخ داده خواهد شد:

- ۱ - ویژگی‌ها و صفات دشمن در نهج‌البلاغه چیست؟
- ۲ - از دیدگاه حضرت علی راه‌های نفوذ دشمن در جامعه چیست؟
- ۳ - راه‌های مقابله با دشمن از منظر حضرت علی چیست؟

۳ - دشمن در نهج‌البلاغه

سخن گفتن از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کار مشکلی است زیرا این گفته‌ها به اندازهٔ قطره‌ای از دریاست و ناگفته‌ها را تنها خدا داند. به راستی علی علم مقیاس و میزان سنجش فطرت‌ها و سرشت‌ها از معیار حق و حقیقت است. جرج جرداق دربارهٔ فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌گوید: نزد حقیقت و تاریخ تفاوتی ندارد که او را بشناسی یا نشناسی، تاریخ و حقیقت گواهی می‌دهند که او وجدان بیدار و قهار، شهید نامی، پدر و بزرگ شهیدان، فریاد عدالت انسان و شخصیت جاویدان شرق، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است. ای روزگار! چه می‌شد، اگر هر چه قدرت و توان داشتی به کار می‌بردی و در هر زمان یک علی با آن عقلش، با آن قلبش، با آن

انسان در تراز نهج البلاغه

زبان‌ش و با آن ذوالفقارش به جهانیان می‌بخشیدی (جرداق، ۱۳۷۹، ج: ۱، ۱۵۳).

تبیین اهداف سیاست از مهم‌ترین مسائل اندیشه سیاسی است. اگرچه فلاسفه بزرگ دوران باستان، وظیفه عمده دولت و نظام سیاسی را در تعلیم و تربیت می‌دانستند، اما در قرون اولیه دوران جدید، بیشترین تأکید متفکران سیاسی غرب، بر مقوله‌هایی چون آزادی، امنیت، تضمین مالکیت شخصی، استقلال، صلح و عدالت متمرکز بوده که تمام این امور از طریق قانون و دموکراسی قابل تحقق است. حضرت علی علم بر حوادث سیاسی و کارگزاران، احاطه و علم کامل داشت، هم موقعیت‌شناس بود و هم دشمن‌شناس و در عین حال از کید آنان نیز غافل نبود (گلشنی، ۱۳۸۱: ۱۴۴).

بلند آوازه‌ترین اثر مدون از بیانات و نگاشته‌های حضرت علی علیه السلام کتاب نهج البلاغه است که سید رضی - از علمای قرن چهارم هجری - آنها را گردآوری نموده است. این کتاب شریف؛ در سه بخش شامل؛ خطبه‌ها، نامه‌ها و برخی از سخنان کوتاه و گهربار امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. طه حسین - ادیب بزرگ معاصر مصری - که امروزه به سمبلی ادبی برای ادیبان عرب مبدل شده، عقیده دارد که: من پس از وحی خداوندی، سخنی شیواتر و زیباتر از کلمات علی علیه السلام را سراغ ندارم (طه حسین، ۱۹۷۰، ۵: ۳۰).

شیخ محمد حسن نائل المرصفی - که از ادیبان مهم جهان عربی - است، نهج البلاغه را همچون قرآن کریم، نوعی معجزه می‌داند و می‌گوید: نهج البلاغه برهانی روشن بر این است که علی علم بهترین نمونه زنده روشنایی و دانش، هدایت و فصاحت و معجزه قرآنی است. در این کتاب دلائل و نشانه‌هایی از دانش وسیع و سیاست صحیح و موعظه‌هایی روشن‌گر حضرت علی علیه السلام به چشم می‌خورد که شبیه آن در آثار هیچ یک از دانشمندان بزرگ و فیلسوفان و نوابغ دیده نمی‌شود. مولا در ژرفای دانش و دین و سیاست فرو رفته و در همه این موارد سربلند بیرون آمده است (النواوی، ۱۹۸۰، ۳: ۹۸). نهج البلاغه در بعد اعتقادی به آفرینش جهان، انسان و جانوران، هدف‌دار بودن خلقت انسان، معرفت حق تعالی، هدف فرستادن پیامبران، هدف بعثت پیامبر اکرم، استمرار رسالت با قرآن و عترت، فرجام و رستاخیز و ... پرداخته است. امام علی علم در نهج البلاغه، به مسائل اقتصادی نیز پرداخته است و مسئولیت انسان را نسبت به سرزمین‌ها و چهارپایان و ارج نهادن به کار و تلاش انسان و بهره‌مندی از حاصل دست‌رنج خویش و ضرورت آبادانی سرزمین‌ها و ذخیره‌سازی ثروت و توصیه‌هایی مربوط به بیت‌المال، عدالت اجتماعی، فقرزدایی و رهنمودهای اخلاقی به ثروتمندان و برنامه‌های اقتصادی و

وظایف فردی نیازمندان و وظایف دولت و جامعه را بیان کرده است. بخش دیگری از فرمایشات امام علی علیه السلام علم به مسائل سیاسی و حکومتی اختصاص دارد. حضرت علی علیه السلام علت در این ساحت، به وظایف کارگزاران و استانداران، نویسندگان، ارتش و نیروها و سران نظامی، روش‌های دریافت مالیات و اصول کشورداری پرداخته است. ساحت دیگر نهج البلاغه، مسائل اخلاقی و تربیتی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر مبنای جهان بینی توحیدی، آن را استوار ساخته است. اخلاق فردی در نهج البلاغه، دانش اندوزی توأم با عمل، بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی، آزادی و ظلم‌ستیزی، نظم و حساب‌رسی در امور را تبیین نموده است و اخلاق اجتماعی نیز به خوش خلقی و انسان‌دوستی، انصاف‌ورزی با مردم و مانند اینها اشاره کرده است (رک. سید رضی: خطبه‌های ۲۲۲ و ۱۹۳ و ۲۲۰ و ۲۳۰ و ۱۹۹ و ۱۹۲).

شناخت دشمن از مبانی اصلی هر مبارزه است که به وسیله آن می‌توان بقای خود و جامعه را ضمانت کرد. تاریخ‌گویای این حقیقت است که علت اصلی اکثر ناکامی‌ها و انحطاط‌ها، بی‌توجهی به دشمن بوده است. به فرموده حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، شناخت دشمن، راز آگاهی و بصیرت است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكُّهُ وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ» (سید رضی: خطبه ۱۴۷)؛ و بدانید که رشد نمی‌یابید مگر که ترک‌کنندگان آن را بشناسید و هرگز به کتاب خدا چنگ نمی‌زنید، مگر که فروفکننده آن را چنانکه باید، شناخته باشید. حضرت جواد علیه السلام نیز یکی از ارکان مهم دفاع را شناخت دقیق دشمن می‌داند و می‌فرماید: «من لم يعرف الموارد اعتيه المصادر» (دیلمی، ۱۳۶۶: ۳۰۹)؛ کسی که نقشه‌ها و مواضع کلیدی دشمن را نشناسد، در رسیدن به هدف عاجز است. از احادیث و رهنمودها دریافت می‌شود که یکی از اساسی‌ترین عوامل پیروزی، شناخت دشمن است. شناخت چهره واقعی دشمنان جامعه و گرفتن تصمیمات درست و به موقع، از اصول رهبری موفق است.

۴- انواع دشمن در نهج البلاغه

به طور کلی در نهج البلاغه به چند نوع از دشمن اشاره شده است: دشمنی انسان با خودش، دشمنی شیطان با انسان، دشمن شخصی، دشمن اجتماعی. اولین نوع، دشمنی انسان با خویش است، زیرا در جامعه‌ای که انسان‌ها نتوانند بر نفس خویش چیره شوند و عنان آن را در دست بگیرند، انسانیت و مروت از آن جا رخت بر بسته؛ زیرا خدای این افراد، نفس‌ها و امیالشان خواهد بود. لازمه کمال و ترقی، مهار نفس و مخالفت هر فرد با نفسانیت

انسان در تراز نهج البلاغه

خویش است و ثمره این کار در تصمیم‌گیری دقیق و تسلیم شدن هر فردی در برابر حق می‌باشد، با این کار دشمنان نخواهند توانست، با انسان‌ها بازی کنند زیرا نفسانیتی وجود ندارد که دشمنان خارجی برنامه‌ای برایش تهیه و مسیری غیر از آن چه که انسان به خاطر آن آفریده شده است، تحریک و تحریت کنند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به نقل از پیامبر فرموده: «خَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ خَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» (سید رضی: خطبه ۱۷۵)؛ بهشت پیچیده به سختی‌ها و دوزخ آمیخته به شهوات است. همچنین سرچشمه نافرمانی از خداوند را در پیروی از تمایلات نفسانی دانسته: «فرحم الله رجلا نزع عن شهوته، و قمع هوى نفسه، فان هذه النفس بعد شىء منزعة، و انها لا تزال تنزع إلى معصية فى هوى» (همان)؛ رحمت خدا بر کسی که شهوت خود را مغلوب و هوای نفس را سرکوب می‌کند، زیرا کار مشکل، باز داشتن نفس از شهوت بوده که پیوسته خواهان نافرمانی و معصیت (خداوند) است. حضرت امیر (علیه السلام) در جایی دیگر بندگان پرهیزگار را این گونه توصیف می‌کند که چگونه با دشمن همراه و نامرئی خود دست به مقابله و برخورد می‌زنند: «کابر هواه، و کذب مناه. جعل الصبر مطلية تجاته» (همان: خطبه ۷۵)؛ بر هوای نفس غلبه کند و آرزویش را تکذیب نماید. صبر را مرکب نجات خود قرار دهد. اگر کسی بتواند بر این دشمن همراه، چیره گردد، بدون شک توانایی غلبه بر سایر دشمنانش را که زیر دست این دشمن بزرگ پرورش می‌یابند، دارد.

دومین دشمن بزرگ انسان، از دیدگاه نهج البلاغه، شیطان است. شیطان قبل از آنکه انسان به عالم خاکی پا گذارد، شمشیر دشمنی را از رو بسته بود و تا قیامت از پای نخواهد نشست. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «قال فبعزتك لأغوينهم أجمعين (ص ۸۲)؛ و شیطان گفت: پس به عزت (خداوند) سوگند، همه انسان‌ها را از راه به در خواهم برد و گمراه خواهم کرد. بنا به فرموده امیر بیان علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه، خداوند آدم را از شیطان و دشمنی او ترساند، پس شیطان او را فریب داده، بدان علت که از زندگی آدم در بهشت و هم‌نشینی او با نیکان حسادت می‌ورزید. ایشان نسبت به دشمنی شیطان با انسان این گونه هشدار می‌دهد: «و حذرکم عدوا نفذ فی الصدور خفيا و نفث فی الآذان تجی فاضل و أردی و وعد فمی» (سید رضی: خطبه ۸۳)؛ (خداوند) شما را پرهیز داد از دشمنی شیطانی که پنهان در سینه‌ها راه می‌یابد و آهسته در گوش‌ها راز می‌گوید، گمراه و پست است، وعده‌های دروغین داده، در آرزوی آنها به انتظار می‌گذارد. حضرت در بیان ویژگی‌های باران و یاوران شیطان چنین می‌فرماید: «... يقولون فيشبهون، و يصفون فيموهون. قد هونوا الطريق، و أضلوا المضيق. فهم لمة الشيطان، و حمة النيران» (سید رضی: خطبه ۱۸۵)؛ ... سخن می‌گویند، اما به اشتباه و تردید می‌اندازند، توصیف می‌کنند، اما فریب می‌دهند، در آغاز راه را

آسان و سپس در تنگناها به بن‌بست می‌کشند. آنها یاوران شیطانند و زبانه‌های آتش جهنم می‌باشند. از جملات امیرالمؤمنین علی علیه السلام علت این‌گونه برداشت می‌شود که شیطان ملعون در پی این است که ابتدا برای خود نیرو گرفته، بعد سازماندهی و کادر سازی کرده و در آخر تمدنی بزرگ در طول تمدن الهی که همان تمدن اسلامی می‌باشد، در تاریخ بشریت به پا دارد. در نوع دیگری از دشمنی‌ها، دشمن یک فرد فرض شده است. کسی که در به هلاکت انداختن و نابودی انسان حریص است و دائماً انسان را از رسیدن به سعادت و پله‌های ترقی باز می‌دارد و در این راه کوتاهی نمی‌کند. دشمن، با تمام قوا در برابر انسان (خلیفه الهی) دست به کار شده و او را به سوی انحطاط می‌کشانند. حضرت علی علیه السلام درباره این‌گونه از دشمنان فرموده: «اخذوا الشیطان لأمرهم ملاك، و اتخذهم له اشرك، قباض و فح فی صدورهم، و دب و درج فی حجورهم، فظفر بأعينهم، و نطق بألسنتهم، فركب بهم الزلل، و زين لهم الخطل، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه، و نطق بالباطل علی لسانه» (سید رضی: خطبه ۷)؛ آنان شیطان را معیار خود قرار داده‌اند و شیطان آنها را در دام خود قرار داد و شیطان درد دل‌های این افراد دشمن تخم کرده و جوجه‌های خود را در دامنشان پرورش داد، پس چشمشان در دیدن چشم شیطان و زبانشان در گفتن زبان شیطان شد، بر مرکب لغزش‌ها سوارشان کرد و امور فاسد را در دیدگانشان جلوه داد، کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاوه‌سرایی برخاسته است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام علم خطاب به مسلمانان و درباره دشمنی با یکدیگر می‌فرماید: «ولا تباغضوا فأتها الحالقة» (سید رضی: خطبه ۸۵)؛ با یکدیگر دشمنی و کینه‌توزی نداشته باشید که نابود کننده هر چیز است. بسیاری از دشمنان فردی انسان در نهج البلاغه با صفت منافق و منافقان شناخته می‌شوند، آنان که انسان را گمراه کرده و از رسیدن او به سعادت ناراحت و از لغزشش خوشحال می‌شوند و ظاهری فریبنده و باطنی منفور دارند، حضرت آنان را این‌گونه توصیف می‌نماید: «رجل منافق مظهر للأیمان، متصنع بالاسلام، لا یتام و لا یتحرج» (سید رضی: خطبه ۲۰۹)؛ منافقان، دشمنانی که تظاهر به اسلام می‌کنند و نقاب اسلام به چهره دارند، نه از گناه می‌ترسند و نه از آن دوری می‌جویند.

گاهی می‌شود یک انسان، انسان‌های بی‌شماری را گمراه کند و پایه ظلم را در جغرافیای انسانی و تاریخ بشری بنا کند. این افراد در دریای جهالت غرق بوده و دیگران را نیز در این دریا غرق می‌کنند. یکی از بزرگ‌ترین دشمنان حضرت علی علیه السلام که در نهج البلاغه از او بسیار به

انسان در تراز نهج البلاغه

نفرت یاد شده است و او را نماد بزرگ‌ترین فرد و دشمن انسان‌ها دانسته، معاویه بن ابی سفیان ملعون است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای به‌این فرد پست و پلید که باعث هلاکت و گمراهی شمار زیادی از انسان عصر خود شد و بسیاری را به گمراهی کشاند و پایه‌های ظلم و فساد را در طول تاریخ بنا نهاد؛ این‌گونه می‌فرمایند: «و آردیت جیلا من الناس كثيرة خدعتهم بغیک، و القیتهم فی موج بحرک، تغشاهم الظلمات، و تتلاطم بهم الشبهات، فيجاروا عن وجهتهم، و نکوا علی أعقابهم، و تولوا علی أذبارهم، و عولوا علی حسابهم، الأ من فاء من أهل البصائر، فانهم فارقوك بعد معرفتك، و هربوا إلى الله من موازرتک، اثر حملتهم علی الصعب، و عدلت بهم عن القصد. فائق الله یا معاویه فی نفسك، و جاذب الشیطان قیادک، فان الدنيا منقطعة عنک، و الآخرة قریبة منك» (سید رضی: نامه ۳۲)؛ ای معاویه! گروه بسیار زیادی از زن و مردم را به هلاکت کشاندی و با گمراهی خود، فریبشان دادی و در موج سرکشی دریای جهالت خود غرقشان کردی که تاریکی‌ها آنان را فرا گرفت و در امواج انواع شبهات غوطه‌ور گردیدند و از راه حق به بی‌راه افتادند و به دوران جاهلیت گذشتگان‌شان روی آوردند و به ویژگی‌های جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان (انسان آگاه) که مسیر خود را تغییر دادند و پس از آنکه تو را شناختند از تو جدا شدند و از یاری کردن تو به سوی خدا گریختند. زیرا تو آنان را به کار دشواری واداشتی و از راه راست منحرفشان ساختی. ای معاویه! در کارهای خود از خدا بترس و اختیارت را از کف شیطان در آور، که دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک شده است. نکته بسیار مهمی که تعجب انسان را بر می‌انگیزد و انسان را به شگفتی وامی‌دارد، این است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام علت با تمام پلیدی و خباثتی که از معاویه سراغ دارد، باز از نصیحت و هدایت او ناامید نشده و او را به سمت خداوند دعوت می‌کند. ممکن است، افرادی از دشمنان باشند اما بعد از اینکه آگاهی کامل نسبت به حق پیدا کردند، از آن جدا شده و به سمت حق بیایند که باید این افراد را جذب کرد.

دشمنی فردی اگرچه می‌تواند، نشان دهنده تقابل دو نیاز به ظاهر کم‌ارزش و کم‌اهمیت باشد، ولی با کمی تأمل و تعمق مشخص می‌گردد که در پس این خواسته‌های دو نوع جهان‌بینی نهفته است، یکی برای نفس و شیطان و دیگری برای اسلام و خدا که هر یک بر اساس عقبه فکری خود پیش می‌روند. آنچه تا اینجا از انواع دشمن گفته شد، مربوط به شخص و اشخاص بوده، به عبارت دیگر، آنچه مربوط به خود انسان بود، چه از بعد درونی و چه از بعد بیرون. برای ساخت یک تمدن بزرگ و یک پارچه اسلامی باید از درون مسلمین و اجتماعات کوچک مسلمین شروع کرد و دوستی را گستراند. با مدیریت انسان‌ها و منابع می‌توان با گام‌های استوار و خالی از خصومت مسلمین به این هدف بزرگ؛ یعنی تمدن‌سازی

اسلام جهانی رسید. اما آخرین نوع از دشمن در نهج البلاغه که در اجتماعات انسانی نمود بیرونی بیشتری دارد و در تمدن سازی ها به این دشمن بیشتر بها داده شده، دشمن اجتماعی است. این نوع از دشمنی برای عموم افراد و جامعه بوده و علیه حکومت و حاکمیت انسان ها می باشد و در مسیر برنامه ای است که خداوند برای رسیدن به سعادت طراحی کرده است. دشمن در بعد اجتماعی، به گونه ای است که انسان ها را از ارزش های اصلی و الهی باز می دارد و بدان چه که به نفع خودش (دشمن) است، می کشاند و شیطان مدیریت این پروسه عظیم را بر عهده گرفته و از منافقان و سست عنصران، کمال استفاده و بهره برداری را می کند. نکته مهم، حرکت خزنده و به دور از چشم عمومی مردم در این وادی می باشد که نیاز به هوشیاری و زیرکی مؤمنانه دارد.

از آثار برپایی حاکمیت دشمنان در جامعه، مسخ ارزش ها می باشد که حضرت علی (علیه السلام) به عنوان نمونه به حاکمیت بنی امیه در جامعه اشاره می فرماید: «فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَاخِذَهُ وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاجِيهَ وَ عَظُمَتِ الظَّالِمَةُ وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ السَّبْعِ الْعُقُورِ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَ تَهَاوَزُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكَذِبِ وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غِيظًا وَ الْمَطْرُ قَيْظًا وَ تَفِيضُ اللَّيَامِ فَيْضًا وَ تَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا وَ سُلَاطِينُهُ سِبَاعًا وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالًا وَ فَقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا وَ غَارَ الصِّدْقُ وَ فَاضَ الْكُذْبُ وَ انشَعَمَلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَ الْعَفَافُ عَجَبًا وَ لَبَسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفُرُوقِ مَقْلُوبًا» (سید رضی: خطبه ۱۰۷)؛ پس در آن هنگام که امویان، با نگاه کلان، منظور دشمنان بشریت می باشند که در برهه ای از زمان با نیرنگ و فریب توانستند، حکومت را از ولی خدا خارج کنند، بر شما تسلط یابند، باطل بر جای خود استوار گردد و جهل و نادانی بر مرکب ها سوار و طاغوت زمانه عظمت یافته و دعوت کنندگان به حق، اندک و بی مشتری خواهند شد. روزگار چونان درنده خطرناکی حمله ور شده و باطل پس از مدت ها سکوت، نعره می کشد. مردم در شکستن قوانین خدا دست در دست هم می گذارند و در جدا شدن از دین، متحد می شوند و در دروغ پردازی با هم دوست و در راست گویی دشمن یکدیگرند و چون چنین روزگاری می رسد، فرزند با پدر دشمنی ورزد ... پست فطرتان همه جا را پر می کنند، نیکان و بزرگواران کمیاب می شوند. مردم آن روزگار چون گرگان و پادشاهان چون درندگانند. تهی دستان چون طعمه آنان و مستمندان چونان مردگان خواهند بود. راستی از میانشان رخت بر بسته و دروغ فراوان می شود. مردم به زبان اظهار دوستی و به دل دشمنی کنند، فسق عامل نسبت و عفت باعث شگفتی شود و اسلام را همچون پوستین وارونه پوشند.

انسان در تراز نهج البلاغه

چنانچه دشمنان بتوانند مسلمین را مقهور خود کنند با پیروی از هوای نفس، آنچه که شیطان به آنها القاء کرده را بر مسلمین روا داشته و ارزش های الهی را سلب خواهند کرد. بهترین گواه بر این ادعا تاریخ می باشد، چه تاریخ اسلام و چه تاریخ اقوام و ملل دیگر، گویای این حقیقت تلخ است که مردم مظلوم زیر یوغ ستم ظالمان، اسیر و گرفتار شده بودند.

حضرت علی علیه السلام در عهدنامه ای که به مالک اشتر نوشته است، روش برخورد با دشمن اجتماعی را این گونه بیان می فرماید: «و لا تدفعن صلحا دعا الیه عدوک و لله فیه رضی، قان فی المملح دعة لجنودک، و راحة من همومک، و آمنا لبلادک. ولكن الحذر کل الحذر من عدوک بعد صلحه، قان العدو بما قارب لينقل. فخذ بالحزم، و اهم فی ذلك حسن ال. و إن عقدت بینک و بین عدو لك عقدة، و البتة منک ذمة. فحط عهدک بالوفاء، و ارع ذمتک بالأمانة، و اجعل نفسك جنة دون ما أعطیت، فانه ليس من فرائض الله شيء الناس أشد علیه اجتماعه، مع تفرق آهوانهم و تشت آرائهم، من تعظیم الوفاء بالعهود» (سید رضی: نامه ۵۳)؛ هرگز پیشنهاد صلح دشمن را که خشنودی خدا در آن است، رد مکن که آسایش رزمندگان و آرامش فکر تو و امنیت کشور در صلح تأمین می گردد. لکن زنها را از دشمن خود بعد از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می شود تا غافل گیر کند، پس دوراندیش باش و حسن ظن خود را (به دشمن) متهم کن. حال اگر پیمانی میان تو و دشمن منعقد گردید یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش و بر آنچه بر عهده گرفتی، امانت دار باش و جان خود را، سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ کدام از واجبات الهی همانند وفای عهد نیست، که همه مردم جهان با تمام اختلافی که در افکار و تمایلات با هم دارند، در آن اتفاق نظر دارند. نکته مهمی که نباید از آن غافل بود، این است که دشمن در هر زمانی از ابزار خاص آن عصر استفاده می کند؛ گاهی با جنگ سخت و نبرد رو در رو و گاهی نیز با جنگ نرم و نامحسوس. لذا هر جنگی مجاهد خاص خودش را می طلبد. در پژوهش پیش رو، بیشترین تأکید بر روی سومین گروه بوده و در بخشی از این تحقیق به برخی از صفات رذیله که پرورده های هوای نفس هستند، نیز اشاره شده است.

۵ - دشمنان حضرت علیه السلام

در نهج البلاغه با توجه به اینکه از زمان رحلت پیامبر اسلام و تا حکومت علوی، جامعه اسلامی از مسیر اصلی خودش بسیار فاصله گرفته و منحرف شده بود لذا بازگرداندن جامعه به تراز اصلی اش کاری بس دشوار و انرژی گیر بود و بالطبع مخالف ها و دشمنی هایی را به دنبال داشت که باعث شد، حکومت تقریباً پنج ساله امیرمؤمنان علی علیه السلام در مواجهه با مخالفان و

دشمنان آشکار و پنهان سپری شود. بنابراین زندگی ایشان در اواخر عمر، سرشار از نکات ناب و مهمی در ارتباط با دشمن‌شناسی و مقابله و رفتار با این گروه است. دشمنانی که حضرت علی علیه السلام با آنها دست و پنجه نرم می‌کرد، بسیار متفاوت از دشمنانی بود که با پیامبر رو در رو قرار می‌گرفتند. پیامبر اسلام به با کسانی مواجه بود که غالباً مشرکین و کفار و بت پرستان بودند اما دشمنان حضرت علی علیه السلام افرادی با سابقه چشم‌گیر و قابل توجه در اسلام و اهل عبادت و شب زنده‌داری بودند که از اسلام جز پوسته آن را نگرفته و از روح مکتب ناب الهی فرسنگ‌ها فاصله داشتند. پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حقیقی از مدار اصلی خارج گشت و خلافت از اهل بیت پیامبر اسلام گرفته شد، بدین سبب از همان آغاز، پیشوایان شیعه وقت زیادی را صرف شناسایی شخصیت دشمنان اسلام کرده و اهتمام فراوانی در راستای شناساندن دشمن به امت مسلمان داشتند. وقتی سخن از دشمن در حکومت حضرت علی علیه السلام به میان می‌آید وجود دو گروه دشمن مبرهن است: دشمنانی که وجود داشتند و دشمنانی که به وجود آمدند. دشمنان موجود متشکل از دو زیر مجموعه است:

اول؛ دشمنان قسم خورده‌ای که پس از ظهور اسلام با بستن عهد و پیمان با مسلمانان، مسالمت‌آمیز زندگی می‌کردند ولی مترصد فرصتی مناسب بودند تا مخالفت خود با حکومت را علنی سازند. بنابراین در پی اختلافات داخلی و تنش‌ها و ناآرامی‌ها سر به مخالفت برآورده و اعلام هویت مستقل کردند. این افراد از بین «اهل ذمه» برخاستند و ساز مخالفت با حکومت سر دادند و ناآرامی و تنش را فرصتی مناسب برای خودنمایی و ابراز وجود دانستند. البته این گروه تحت تأثیر سایر مخالفان حضرت، هر از گاهی جامعه را دست‌خوش آشفستگی و اغتشاش می‌کردند و به تنهایی برای حکومت حضرت علی علیه السلام به اندازه سایر دشمنان خطر جدی محسوب نمی‌شدند لذا در این پژوهش بیشترین تأکید بر دشمنانی است که وجودشان در جامعه هرج و مرج و تهدید جدی برای حکومت حضرت علی علیه السلام بوده است.

دوم؛ دشمنان خارج از محدوده حکومت حضرت علی علیه السلام علت که نه تنها حاضر به بیعت با حضرت نبودند بلکه به دنبال سرنگونی حکومت و در دست گرفتن قدرت بودند، قاسطین را می‌توان از این گروه به شمار آورد. قرآن کریم از ستم‌گرانی که مخالف قسط و عدل هستند به عنوان «قاسطون» یاد کرده و آنان را وعده جهنم داده است: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۱۵/جن)؛ و قاسطین هیزم جهنم هستند.

دو جمعیت مذکور در ویژگی فرصت طلبی مشترک بودند، به عبارت دیگر، از هر زمان و

انسان در تراز نهج البلاغه

فرصت مناسب برای رسیدن به مقاصد شخصی استفاده می‌کردند. گروه بعد، دشمنانی هستند که از بطن جامعه برخاستند و باعث ایجاد تنش و ناسازگاری در جامعه شدند، به عبارت دیگر دشمنانی که به وجود آمدند. ناکثین و منافقین از زمره این افراد بودند، این گروه نیز مشتمل بر دو زیر مجموعه بود:

اولین زیر مجموعه، منافقینی بودند که ابتدا با حضرت علی علیه السلام بدون اکراه و اجبار بیعت کردند اما با گذشت اندک زمانی، از حلقه بیعت‌کنندگان خارج شده و در زمره دشمنان قرار گرفتند. ناکثین، آغازگران فصل نبرد با شمشیر به روی خلیفه حق مسلمین بودند که در رأس آنها زبیر و طلحه قرار داشتند. نخستین کسانی که بعد از قتل عثمان با امام علی علیه السلام بیعت کرد، طلحه و زبیر بودند که اندکی بعد آن را نقض کردند. نهج البلاغه علت پیمان‌شکنی این افراد را چنین بیان می‌کند: «وقد قال له طلحة والزبير بايعك على انا شركاؤك في هذا الأمر» (سید رضی: حکمت ۲۰۲)؛ ما دو نفر با تو بیعت می‌کنیم، به شرط اینکه در امر حکومت با تو شریک باشیم. در جواب، حضرت چنین می‌فرماید: «لا ولكنما شريكان في القوة والاستعانة وعونان على العجز والأود» (سید رضی: حکمت ۲۰۲)؛ نه، در حکومت نمی‌توانید، شریک باشید ولی وقت و استعانت و جلوگیری از ناتوانی‌ها از شما کمک می‌گیرم. در قرآن کریم نیز اینگونه بیان شده است: «من نكث فإنما ينكث على نفسه» (۱۰/فتح)؛ پس کسی که پیمان می‌شکند، فقط به زیان خود می‌شکند.

دومین زیر مجموعه، عده‌ای بودند که در بین مردم و بیعت‌کنندگان حضور داشته ولی از اسلام جز خشکی و گوشه‌نشینی برای عبادت بدون روح چیزی نفهمیدند. فقط پوسته ظاهری اسلام را گرفته و از درک معارف عمیق آن باز مانده بودند. برخی از افراد این گروه سال‌ها در کنار حضرت علی علیه السلام شمشیر زده و جزو یاران ایشان بودند، خوارج در این گروه قرار می‌گرفتند.

با توجه به اقسام متفاوتی که از دشمن ذکر شد، باید هر گروه برای دشمنی با حضرت علی علیه السلام علل و بهانه‌های خود را داشته باشند. ناکثین از لحاظ روحیه، پول‌پرستانی بودند، صاحبان مطامع و طرفدار تبعیض. سخنان حضرت علیه السلام درباره عدل و مساوات بیشتر متوجه این جمعیت است. اما روح قاسطین روح سیاست و تقلب و نفاق بود. آنها می‌کوشیدند تا زمام حکومت را در دست گیرند و بنیان حکومت و زمامداری علی را درهم فرو ریزند. عده‌ای پیشنهاد کردند، با آنها کنار آید و تا حدودی مطامعشان را تأمین کند، حضرت نمی‌پذیرفت زیرا که اهل این حرف‌ها نبود و آمده بود که با ظلم مبارزه کند، نه آنکه ظلم را امضا کند. از طرفی

معاویه و تیپ او با اساس حکومت علی علیه السلام مخالف بودند. آنها می‌خواستند که خود مسند خلافت اسلامی را اشغال کنند. در حقیقت جنگ حضرت با آنها جنگ با نفاق و دورویی بود. دسته سوم که مارقین هستند، روحشان روح عصبیت‌های ناروا و خشکه مقدسی‌ها و جهالت‌های خطرناک بود. علی نسبت به همه اینها دافعه‌ای نیرومند و حالتی آشتی‌ناپذیر داشت (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۱۲).

۶ - مصادیق دشمنی در حکومت حضرت علی علیه السلام

به طور کلی، حضرت علی علیه السلام در مدت کوتاه حکومت خویش با چهار گروه مخالف، دست به شمشیر، روبه‌رو بود که هر کدام به گونه‌ای هرج و مرج ایجاد می‌کردند. در نهج‌البلاغه نیز بارها به این افراد اشاره شده است: قاعدین، ناکثین، قاسطین و مارقین. یکی از مظاهر جامعیت و انسان کامل بودن حضرت علی علیه السلام این است که در مقام اثبات و عمل، با فرقه‌های گوناگون و انحرافات مختلف روبه‌رو شده است و با همه مبارزه کرده است. گاهی او را در صحنه مبارزه با پول‌پرست‌ها و دنیاپرستان متجمل دیده می‌شود و گاهی هم در صحنه مبارزه با سیاست - پیشه‌های ده‌رو و صدور و گاهی با مقدس‌نماهای جاهل و منحرف - (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۱۲ - ۱۱۳).

نام‌گذاری نیروهای شام به قاسطین و نیروهای نهروان به مارقین و نیروهای عایشه به ناکثین از سوی پیامبر اسلام صورت گرفت، چنانکه سال‌ها قبل از حکومت علوی، رسول خدا از جنگ حضرت علی علیه السلام با ناکثین، قاسطین و مارقین خبر دادند (قمی، ۱۴۱۴ق، ۶: ۶۸۷) و وجود آنان را پیش‌بینی و به حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین» (ابن ابی‌الحدید، ۲۰: ۱)؛ پس از من با ناکثین، قاسطین و مارقین مقاتله خواهی کرد. ابن ابی‌الحدید ضمن نقل این روایت در ادامه نیز ذکر می‌کند که این روایت یکی از دلایل نبوت حضرت ختمی‌مرتب است، زیرا اخباری صریح از آینده و غیب است که هیچ‌گونه تأویل و اجمالی در آن راه ندارد. ناکثین؛ به معنای پیمان‌شکنان، قاسطین؛ به معنای ستمگران و مارقین؛ به معنای خارج‌شوندگان از دین است. طلحه و زبیر با علی علیه السلام بیعت کرده بودند و این بیعت را شکستند و برای همین به پیمان‌شکن معروف شدند. نهروانیان در اثر نادانی از دین خارج شده و به مارقین معروف شدند. معاویه و یارانش هم به دلیل انحراف از دین و در پیش گرفتن راه طغیان و ظلم به قاسطین معروف شدند.

۷ - برخورد های حضرت علی (علیه السلام) در مواجهه با معاند

هوشیاری در برابر دشمن

از نکاتی که علی (علیه السلام) در رابطه با دشمن بر آن تأکید دارد؛ آن است که باید پیوسته هشیاری در برابر دشمن را حفظ کرد و هرگز نباید دشمن را کوچک شمرد. حضرت فرمود: «لا تستصغرن عدوا وان ضعف» (آمدی، ۱۳۶۶: ۲۴۷)؛ هرگز دشمن را کوچک مشمار، هرچند ضعیف باشد. حضرت علی (علیه السلام) تأکید دارند، که می بایست پیوسته در برابر دشمن هوشیار بود و هرگز دشمن را کوچک نشمرد «لا تأمن عدوا وان شکر» (همان: ۲۳۵)؛ از دشمن در امان نباش، هر چند از شما سپاس گزاری می کند. از نظر حضرت علی (علیه السلام) باید پیوسته دشمن را زیر نظر داشت، اگر لحظه ای از دشمن غفلت کنیم، آسیب های فراوانی از ناحیه دشمن وارد می شود. ایشان می فرمایند: «من نام عن عدوه انبهته المکاید» (همان: ۳۳۴)؛ هر کس از دشمن خود غافل شود، دسیسه ها او را به خود آورد، حيله ها و کيدهای دشمن بیدارش خواهد ساخت. هم چنین در نامه حضرت علی (علیه السلام) به مردم مصر در نهج البلاغه آمده است که: «وان أخوا الحرب الأرق، ومن نام لم ینم عنه» (سید رضی: نامه ۶۲)؛ آن کس که همواره با جنگ همراه است، هرگز به خواب نمی رود و کسی که بخوابد دشمن او بیدار است.

حضرت علی (علیه السلام) در سفارش به مالک اشتر، در پذیرش صلح شرافتمندانه، چنین می فرمایند: «ولکن الحذر کل الحذر من عدوك بعد صلحه، فان العدو ربما قارب لتعقل. فخذ بالحزم، و أنهم فی ذلك حسن الظن و ان عقدت بینک و بین عدو لك عقدة» (سید رضی: نامه ۵۳)؛ زنهار! زنهار! سخت از دشمنت پس از پذیرش صلح برحذر باش، زیرا دشمن گاهی نزدیک می شود که غافل گیر سازد. بنابراین دوراندیشی را به کار ببند و خوش بینی را متهم کن. حضرت علی (علیه السلام) مهم ترین ویژگی خود را هوشیاری در برابر دشمن می داند و می فرمایند: «والله لا أكون كالضبع تنام علی طول اللدم حتی یصل إلیها طالبها و یختلها راصدها» (سید رضی: خطبه ۶)؛ به خدا سوگند من همچون کفتار نیستم که با ضربات آرام و ملایم در برابر لانه اش به خواب رود تا صیاد به او رسد و دشمنی که در کمین اوست، غافلگیرش کند. سخن مولا (علیه السلام) ضرب المثلی است، پیرامون ساده لوحی و آن این است: کفتار حیوان ابلهی است و به آسانی می توان آن را شکار کرد؛ به این ترتیب که صیاد آهسته با ته پای خود با قطعه سنگ یا چوب دستی به در لانه کفتار می زند و او به خواب می رود، سپس او را به راحتی صید می کند. حضرت علی (علیه السلام) در برابر این پیشنهاد که از تعقیب طلحه و زبیر صرف نظر کند، سخن فوق را فرمود و به حق پیشنهاد فوق بسیار

ساده لوحانه بود، زیرا نقشه این بود که آنها بصره و سپس کوفه را در اختیار خود بگیرند و معاویه با آنها بیعت کند و در شام از مردم نیز برای آنان بیعت بگیرد و به این ترتیب بخش‌های عمده جهان اسلام در اختیار جاه طلبان پیمان شکن قرار گیرد و تنها مدینه در دست علی علیه السلام بماند. ایشان با آگاهی کامل از این توطئه به سرعت ابتکار عمل را در دست گرفت و نخستین توطئه و تلاش جدایی طلبان را در نطفه خاموش ساخت و به آسانی بصره، کوفه و تمام عراق را نجات داد. حضرت با بیان این سخن، توطئه طلحه و زبیر را در به دست گرفتن بصره و کوفه ناکام گذاشت. کسانی که فرصت‌های زودگذر را با خوش‌باوری‌ها یا ضعف و سستی یا تردید و تأمل از دست می‌دهند، هم چون گفتارند، به خواب می‌روند و در خانه و لانه خود به دام می‌افتند و مقاومتی نشان نمی‌دهند. این سخن بدان معنی نیست که بی‌مطالعه یا بدون مشورت و در نظر گرفتن تمام جوانب کار اقدام کنند، بلکه باید با مشاورانی شجاع و هوشیار مسائل را بررسی کرد و پیش از فوت وقت اقدام نمود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ۱: ۴۵۳ - ۴۵۷). هم چنین حضرت در نامه‌ای به اهل مصر می‌فرمایند: «وإن أخوا الحرب الأقر و من نام لم ينم عنه» (سید رضی: نامه ۶۲)؛ مرد جنگ‌جو همیشه بیدار و هوشیار است و هر که از دشمن آسوده بخوابد، دشمن نسبت به او نخواهد خفت.

بهره‌گیری از منطق و استدلال در برابر دشمن

یکی از شیوه‌های برخورد مولای متقیان علی علیه السلام در برابر دشمنان، اتخاذ راه‌های اصولی، منطقی و شیوه استدلال است. حضرت به استناد آیه قرآن که می‌فرماید: «ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي أحسن» (نحل/۱۲۵)؛ با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن؛ با روش منطقی، دشمنان را مهار کرده و از این طریق می‌آموزد که همواره منطق و استدلال را در مبارزه نباید فراموش کرد. همان طور که درباره بازگشت زبیر به بیعتش فرمود: «يزعم أنه قد بايع بيده ولم يبايع بقلبه. فقد اقر بالبيعة، و ادعى الوليعة، فليأت عليها بأمر يعرف، و الا فليدخل فيما خرج منه» (سید رضی: خطبه ۸)؛ زبیر می‌پندارد که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل، پس او اقرار به بیعت می‌کند ولی مدعی است که با قلب نبوده است، بنابراین، بر او لازم است، بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد وگرنه باید به بیعت خود بازگردد و به آن وفادار باشد. در برابر این سخن حضرت علیه السلام، زبیر یا باید پذیرای سخن حق باشد یا دلیل متقن و محکمی برای ادعای خود بیاورد.

یادآوری فضایل خود به دشمن

حضرت علی علیه السلام بارها برای هدایت و روشن‌گری و نیز برای یادآوری رشادت‌های خود به دشمنان، به ذکر فضایل خود پرداختند. نمونه‌ای از این سخنان را می‌توان در نامه حضرت به معاویه مشاهده کرد: «فانا أبو حسن قاتل جدك و خالك و أخيك شدخ يوم بدر، و ذلك الشيف معی، و بذلك القلب القی عدوی، ما استبدلت دینا، ولا استحدثت تبیا، و انی علی المنهاج الذی تركتموه طائعين، و دخلتم فيه مكرهين» (سید رضی: نامه ۱۰)؛ منم ابوالحسن، قاتل جد و دایی و برادرت که آنان را در جنگ بدر درهم کوبیدم، هم اکنون آن شمشیر با من است و با همان قلب دشمنم را دیدار می‌کنم، دینم را تبدیل ننموده و پیامبر تازه‌ای انتخاب نکرده‌ام و در همان راه حقی هستم که شما آن را به اختیار خود وا گذاشتید و ورودتان در آن به اجبار و اکراه بود.

روشن‌گری در برابر دشمن

دشمنان علی علیه السلام برای منفور جلوه دادن چهره و حکومت علی علیه السلام پیراهن عثمان را علم کردند و ایشان را قاتل عثمان خطاب کردند. حضرت در خطبه‌های مختلف به تحلیل این ماجرا می‌پردازد و از این طریق بهانه را از دست دشمن می‌گیرد زیرا می‌دانست که اگر این بهانه در جامعه دامن‌گیر شود، موفقیت بزرگی برای دشمن محسوب می‌شود. امیرمؤمنان در بخشی از نامه‌ای که به معاویه فرستاد، یادآور شد: «و لعمری یا معاویة، لكن نظرت بعقلك دون هواك، لتجدنی آبرة الناس من دم عثمان، و لتعلم انی كنت فی عزلة عنه» (سید رضی: نامه ۶)؛ به جان خودم سوگند، ای معاویه! اگر با دیده عقل نظر کنی نه از روی هوا و هوس، خواهی یافت که من از همه مردم از خون عثمان مبراترم و خواهی دانست که از آن گوشه گرفتم.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به شایعات دشمن درباره دخالت حضرت در قتل عثمان در سال ۳۵ هجری این خطبه افشاگرانه را ایراد فرمود: «لو أمرت به لكنت قاتلا، أو نهيت عنه لكنت ناصرا. غیر أن من نصره لا يستطيع أن يقول: خذله من آنا خير منه. و من خذله لا يستطيع أن يقول: نصره من هو خير منی. و آنا جامع لكم أمره: استأثر فأساء الأثرة، و جزعتم فأسأتم الجزع. و لله حکم واقع فی المستأثر والجازع» (سید رضی: خطبه ۳)؛ اگر به کشتن او، عثمان، فرمان داده بودم، قاتل بودم و اگر از آن باز می‌داشتم، از یاوران او به شمار می‌آمدم، با این همه، کسی که او را یاری کرد، نمی‌تواند بگوید که از کسانی که دست از یاری‌اش برداشتند بهترم و کسانی که دست از یاری‌اش برداشتند، نمی‌توانند بگویند، یاورانش از ما بهترند. من جریان عثمان را برایتان خلاصه می‌کنم؛ عثمان استبداد و خود کامگی پیشه کرد و شما بی‌تابی کردید و از حد گذرانید

و خدا در خودکامگی و ستم‌کاری، و در بی‌تابی و تندروی، حکمی دارد که تحقق خواهد یافت. امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از جنگ نهروان، در سال ۳۸ هجری، در نامه‌ای به معاویه چنین می‌فرماید: «ما بعد، فقد آن لك أن تنتفع بالملح الباصر من عیان الأمور، فقد سلكت مدارج أسلافك بادعائك الأباطیل، و اقتحامك غرور المین و الأكاذیب، و بانتحالك ما قد علا عنك، و ابتزازك لما اختزن دونك، فرارا من الحق، و وجودا لما هو الزم لك من لحمك و دمك، مما قد وعاه سمعك، و ملئ به صدرك، فماذا بعد الحق اثر الضلال المبین، و بعد البیان الا اللس؟» (سید رضی: نامه ۶۵)؛ اما بعد، وقت آن رسیده است که از حقایق آشکار پندگیری، تو با ادعاهای باطل همان راه پدیرانت را می‌پیمایی، خود را به دروغ و فریب افکندی و خود را به آنچه برتر از شأن توست، نسبت می‌دهی و به چیزی دست دراز می‌کنی که از تو باز داشته‌اند و به تو نخواهد رسید. این همه را برای فرار کردن از حق و انکار آنچه را که از گوشت و خون تو لازم‌تر است، انجام می‌دهی، حقایقی که گوش تو آنها را شنیده و از آنها آگاهی داری، آیا پس از روشن شدن راه حق، جز گمراهی آشکار چیز دیگری یافت خواهد شد؟ و آیا پس از بیان حق، جز اشتباه کاری وجود خواهد داشت؟

تلاش در جهت هدایت دشمن

از هر لحاظ سیره انبیاء در مقابله با دشمنان، نخست هدایت و ارشاد دشمن بوده و سپس از طریق استدلال و بیان دلیل و برهان، آنها را توجیه می‌کردند. زیرا یکی از اهداف بزرگ انبیاء هدایت طغیان‌گران و در مرحله بعد مبارزه قاطع با آنهاست. به عنوان نمونه، شیوه برخورد حضرت موسی (علیه السلام) با دشمنان سرسخت و لجوج خویش، فرعون، حاکی از این حقیقت است، حضرت موسی (علیه السلام) بنا به نقل قرآن کریم، نخست به سراغ هدایت عاطفی او می‌رود، بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن آیت کبری و معجزه بزرگ و این مؤثرترین راه تبلیغ دین و از مهم‌ترین اصول مقابله با دشمن است که نخست از طریق خیرخواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند، سپس به طرح استدلال و بیان حجت بپردازند؛ زیرا رسالت انبیاء برای پاک‌سازی انسان‌ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آنهاست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۹۰: ۲۶ - ۹۱).

حضرت علی (علیه السلام) نیز در پرتو این اصل انسانی و اخلاقی نظامی، به مقابله با دشمنان خویش می‌پرداخت؛ از جمله اینکه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برای هشدار و نصیحت خوارج نهروان و تذکر اشتباهات آنان در ماه صفر سال ۳۸ هجری، فرمود: «انا نذیر لکم أن تصبحوا صرعی بآئناء هذا النهر، و باهضام هذا الغائط، علی غیر بینة من ربکم، و لا سلطان مبین معکم. قد طحت بکم

انسان در تراز نهج البلاغه

الدار، و احتبلكم المقدار. و قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فأبيتم على إباء المخالفين المنابذين، حتى صرفت رأيي إلى هواكم. و انتم معاشر آخفاء الهام، شقهاء الأحلام. و لم آت - ٢ آبا لكم - بجرة، ولا أردت لكم ضرا» (سید رضی، خطبہ ٣٦)؛ شما را از آن می ترسانم! مبادا! صبح کنید، در حال که جنازه های شما در اطراف رود نهروان و زمین های پست و بلند آن افتاده باشد، بدون آنکه برهان روشنی از پروردگار و حجت و دلیل قاطعی داشته باشید. از خانه ها آواره گشته و به دام قضا گرفتار شده باشید. من شما را از این حکمیت نهی کردم ولی با سرسختی مخالفت کردید، تا به دلخواه شما کشانده شدم. شما ای بی خردان! و بی خردان، ای ناکسان و بی پدران! من که این فاجعه را به بار نیاوردم و هرگز زیان شما را نخواستم!

مصدق دیگر تلاش امیرمؤمنان علیه السلام برای هدایت دشمنانش خطاب به ای بود که به منظور پاسخ به سؤالات مطرح شده، در بین نیروهایش پیرامون تأخیر جنگ با معاویه بیان فرمود: «والله ما أبالي دخلت إلى الموت أو خرج الموت إلى. و أما قولكم شكا في أهل الشام! فوالله ما دفعت الحرب يوما إلا و أنا أطمع أن تلحق بي طائفة فتهتدي بي و تعشير إلى ضوئي، و ذلك أحب إلى من أن أقتلها على ضلالها وان كانت تبوء باثامها» (سید رضی: خطبہ ٥٤)؛ به خدا قسم! باکی ندارم که من بر مرگ وارد شوم، یا مرگ به سوی من آید. و اما کلام شما که تأخیرم در نبرد تردید نسبت به شامیان است، به خدا سوگند! یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم، جز به طمع اینکه گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند از نور بهره مند گردند، این تأخیر با این نظری که دارم، برایم از اینکه گمراهان را با شمشیر درو کنم، محبوب تر است، هرچند که کیفر گناهانشان به گردن خودشان است.

همچنین در نبرد صفین حضرت علی علیه السلام هنگامی که شنید یارانش، معاویه و طرفدارانش را ناسزا می گویند، دست به دعا برداشت و برای هدایت دشمن خود فرمود: «مکان سبکم ایاهم: اللهم احقن دماءنا و دماءهم، و أصلح ذات بینا و بینهم، و اهدهم من ضلالتهم حتی يعرف الحق من جهله، و یرعوی عن الغی و العدوان من لهج به» (سید رضی: خطبہ ١٩٧)؛ به جای دشنام بگویید: بار پروردگار! خون ما و آنها را حفظ کن و بین ما و آنها را اصلاح نما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما، تا آنها که جاهلند حق را بشناسند و کسانی که با حق در ستیز هستند، دست بردارند و بازگردند. حضرت امیر علی علیه السلام در جای دیگر برای نجات دشمن خود از ضلالت و گمراهی، او را از خداوند برحذر می دارد و می فرماید: «قائ الله فی تفسك» (سید رضی: نامه ٥٥)؛ از خدا بترس و حتی دوستانه و از سر دلسوزی و ارشاد، به دشمن خویش از وجود شیطان در او هشدار می دهد و می گوید: «و نازع الشيطان قبادك، و اصرف الى الآخرة وجهك، فهی» (سید رضی: نامه ٥٥)؛

با شیطانی که مهار تو را می‌کشد مبارزه کن. تمامی توصیه‌های حضرت به دشمن نمونه‌ای از اصول بزرگ‌منشانه مقابله حق علیه باطل است.

مصلحت‌اندیشی در مواجهه با دشمن

تکثر و تلون رفتارهای حضرت علی (علیه السلام) درباره مخالفان حکومت خود ناظر بر ضرورت، اهمیت و جایگاه مصلحت در دستگاه سیاسی است، به طوری که حاکم جامعه اسلامی می‌تواند طبق مصلحت حکم نموده و به جای اجرای مجازات اصلی معاندان و مخالفان، مجازات حصر و عدم دخالت آنها در امور اجتماعی را در نظر بگیرد. برخورد حضرت (علیه السلام) در ماجرای عایشه همسر پیامبر به صورت پذیرفت، مؤید همین مطلب است. امام جواد (علیه السلام) در پاسخ به سؤالات یحیی بن اکثم در باب تفاوت رفتار امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «اما اینکه گفتی امیرمؤمنان (علیه السلام) اهل صفین را چه در حال پیشروی و چه در حال فرار می‌کشت و به مجروحان تیر خلاص می‌زد ولی در جنگ جمل هیچ فراری را تعقیب نکرد و هیچ مجروحی را نکشت و هر کس اسلحه خود را بر زمین گذاشت و یا به خانه‌اش رفت، امان داد به این دلیل بود که اهل جمل پیشوایشان کشته شده بود و گروهی نداشتند که به آنها ملحق شوند و همانا به خانه‌هایشان بازگشتند، بدون اینکه مخالف و محارب باشند و به اینکه از آنان دست برداشته شود راضی و خشنود بودند، پس حکم اینها این است که شمشیر از میانشان برداشته شود و از آزار و اذیتشان خودداری شود؛ زیرا در پی اعوان و انصاری نیستند. ولی اهل صفین به سوی گروهی آماده و رهبری باز می‌گشتند که آن رهبر اسلحه و زره و نیز شمشیر برایشان فراهم می‌کرد، از بخشش‌های خود آنها را سیراب می‌کرد، برایشان قرارگاه و منزلگاه آماده می‌کرد، از بیمارانشان عیادت می‌کرد و ... بنابراین حکم آنها یکسان نیست.» (حر عاملی، بی‌تا، ۱۱: ۵۴).

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خصوص برخورد مخالفان با تمسک به دو اصل اخلاق مداری و عدم دست‌گیری مخالفان قبل از اظهار مخالفت، با سیاست گفت و گو و مدارا، سعی در هدایت و زدودن پرده‌های جهل و نادانی آنان داشت، به طوری که ایشان با این اقدام تلاش می‌نمودند تا زمینه‌های انحراف آنها و کسانی که به دلیل ناآگاهی و بی‌خبری تحت تأثیر افکار آنها قرار گرفته‌اند، را از بین ببرند، از این رو حضرت تا زمانی که مخالفان دست به قیام نزدند، با کمال بزرگواری با آنان برخورد کرد.

عدم صدور حکم قبل از اظهار دشمنی

پس از آنکه طلحه و زبیر به بهانه انجام عمره از حضرت علی (علیه السلام) اجازه خروج از مدینه را درخواست کردند، امام به ایشان خبر داد که آنان انگیزه‌ای جز فتنه و آشوب، علیه حکومت آن حضرت ندارند و انجام عمره بهانه‌ای بیش نیست و هنگامی که با انکار طلحه و زبیر مواجه

انسان در تراز نهج البلاغه

شد، پس از تجدید بیعت و گرفتن پیمان مبنی بر پرهیز از هر گونه مخالفتی با حضرت به آنان اجازه خروج از مدینه را صادر فرمود. وقتی حضرت از انگیزه آنان نزد ابن عباس پرده برداشت و ابن عباس گفت: «چرا به آنها اجازه خروج دادی و آنان را به بند نکشیدی و به زندان نفرستادی؟» امام در پاسخ فرمود: «ای فرزند عباس! آیا به من دستور می دهی قبل از نیکی و احسان، به ظلم و گناه اقدام کنم و بر اساس گمان و اتهام قبل از ارتکاب جرم مؤاخذه کنم» (مفید، ۱۳۷۶: ۱۶۶). سخن امام این است که قبل از ارتکاب جرم، هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن جایز نیست و تنها پس از ارتکاب جرم است که می توان مجرم را دستگیر نمود. نظیر این سخن را، امام در برخورد با خریث بن راشد نیز فرموده است. خریث بن راشد که از اصحاب امام بود، پس از ماجرای حکمیت در مقابل ایشان ایستاد. او به علی علیه السلام گفت: «به خدا سوگند! از این پس دستورات را اطاعت نخواهم کرد، پشت سرت نماز نخواهم خواند و از تو جدا خواهم شد»؛ امیرمؤمنان فرمود:

«مادرت به سوگت نشیند! اگر چنین کنی، پیمان خود را شکسته ای، پروردگارت را نافرمانی نمودهای و جز به خودت به کسی زیان نرسانده ای، به من بگو، دلیل این تصمیم تو چیست؟» خریث دلیل تصمیم خود را پذیرش حکمیت بیان کرد و حضرت از او خواست که با هم بنشینند و درباره حکمیت با هم بحث کنند تا شاید خریث هدایت شود و خریث با تعهد به اینکه فردا خدمت حضرت شرف یاب شود، از او جدا شد. عبدالله بن قعین می گوید:

پس از این گفتگو من به منزل خریث رفتم ولی آثار ندامت در او دیده می شد و از تصمیم خود درباره جدایی از حضرت با یارانش سخن می گفت. فردای آن روز خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدم و آن چه را از خریث روز گذشته مشاهده کرده بودم، به امام گفتم؛ امام فرمود: «او را رها کن! اگر حق را پذیرفت و بازگشت، از او می پذیریم و اگر خودداری کرد، او را تعقیب می کنیم»؛ عبدالله می گوید: «به امام گفتم: چرا اکنون او را نمی گیری و در بند نمی کنی؟» امام پاسخ داد: «اگر این کار را با هر کس که به او گمان بد داریم، انجام دهیم، زندان ها را از آنها پر می کنیم و من برای خود جایز نمی دانم که بر مردم یورش برم و آنان را زندان و مجازات کنم تا اینکه مخالفت خود را با ما اظهار کنند» (طبری، ۱۳۷۵، ۴: ۸۸).

۸ - توصیه های راهبردی به رزمندگان در مواجهه با دشمن

مبارزه تا محو کامل دشمن

امیرالمؤمنین علی علیه السلام آخرین راهکار را بهره جویی از زور در مواجهه با دشمن دانسته و معتقد است، در برخی موارد اصلاح و تهذیب دشمن از راه صلح و آشتی امکان پذیر نبوده و

وجودش در جامعه باعث فساد و ظلم می‌شود لذا بایستی نابود گردد. بنابراین مقابله همه جانبه با گروه‌های تجزیه طلب، ضد انقلاب و مخل امنیت، آخرین راهکار مقابله با هرج و مرج و عوامل اخلاق‌گرا توسط امیرمؤمنان بود. زمانی که خبر پیمان شکنان به حضرت علی علیه السلام رسید، این خطبه را ایراد فرمود: «و انی تراض بحجة الله علیهم. و علمه فیهم. فإن أبوا أعطیتهم حد السیف و کفی به شافیة من الباطل و اصره للحق» (سید رضی: خطبه ۲۲)؛ همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خشنودم. اما اگر از آن سر باز زدند، با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است. نکته قابل تأمل درباره حضرت علی علیه السلام این است که با وجود تمام دلیری‌ها و همتا نداشتن در جنگاوری، هیچ گاه حضرت علی علیه السلام شروع کننده جنگ نبود و این توصیه را به فرزندان و یاران خویش نیز می‌نمود «لا تقاتلوهم حتی یدأؤکم، فأنکم بحمد الله علی حجة، و ترککم ایاهم حتی یدأؤکم حجة أخرى لکم علیهم» (سید رضی: نامه ۱۴)؛ با دشمن نجنگید تا او جنگ را آغاز کند؛ زیرا شما بحمدالله حجت دارید و اینکه شما آنان را بگذارید تا آغازگر جنگ باشند، حجت دیگری است، در دست شما در برابر آنان.

وابستگی از هرگونه وابستگی

وابستگی‌های دنیا انسان را از رسیدن به حق باز داشته و مانعی بر سر راه نیل به افق‌های ناب معنویت است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قل إن کان آبأؤکم و أبناؤکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموال اقترتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب إلیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتریبصوا حتی یأتی الله بأمره و الله لایهدی القوم الفاسقین» (۲۴/توبه)؛ بگو: اگر پدرانان و فرزندانان و برادرانان و همسرانان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند. امیر کلام، علی علیه السلام نیز با بیانات خود این چنین آیات قرآن را تأیید می‌فرماید: «و لقد کنا مع رسول الله ﷺ نقتل آبائنا و أبناءنا و إخواننا و أعمامنا، ما یزیدنا ذلك الا ایمان و تسلیم و مضیا علی اللقم، و صبرة علی مضض الألم، و جدا فی جهاد العدو» (سید رضی: خطبه ۵۵)؛ ما در کنار رسول خدا ﷺ بودیم، پدران و فرزندان و عموهای خود را به امر حق می‌کشتیم و این مسئله جز بر ایمان و تسلیم و حرکت در راه راست و شکیبایی بر سوزش آلام، و کوشش ما در جهاد با دشمن نمی‌افزود. عدم وابستگی به دنیا باعث شده بود که علی علیه السلام و دیگر یاران با وفای پیامبر، مخلصانه در رکاب رسول خدا نبرد کنند و برای پیش برد

انسان در تراز نهج البلاغه

حق و عدالت از هیچ چیز باکی نداشته و حتی حاضر بودند خویشان و نزدیکان خویش را که بر خلاف مسیر حق بودند، در این راه از میان بردارند.

تحریک انگیزه‌ها

همان‌طور که بیان شد، سستی و تزلزل کوفیان یکی از زمینه‌های نفوذ دشمن بود که حضرت با توجه به شناختی که از مردم کوفه داشت، با تحریک انگیزه‌های آنها این سعی در مسدود نمودن این راه نفوذ دشمن داشت. ایشان در جمله‌ای کوتاه نیروهای خود را این‌گونه مورد عتاب قرار داد: «ما تنتظرون بنصرکم و دین یجمعکم؟ و حمیة تحمشمکم؟ أقوم فیکم مستصرخ، و أنادیکم متغوا، فلا تسمعون لی قوة، ولا تطیعون لی مرة، حتی تکشف الأمور عن عواقب المساءة. فما یدرک بکم ثار، ولا یبلغ بکم مرام عن عواقب المساءة» (سید رضی: خطبة ۳۹)؛ برای یاری حق به انتظار چه هستید؟ آیا دینی نیست که شما را متحد کند؟ غیرتی ندارید که خشم شما را به حرکت در آورد؟ فریادزنان در بین شما می‌ایستم و با صدای بلند از شما یاری می‌خواهم، سخنم را گوش نمی‌دهید و فرمانم را نمی‌برید تا وقتی که بدی عاقبت امور آشکار شود. حضرت در این خطبه، دین و غیرت را دو عامل وحدت برمی‌شمارد. همچنین در خطبه‌ای دیگر فرمود: «أتلو علیکم الحکم فتنفرون منها، و أعظکم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها، و أحکم علی جهاد اهل البغی فما آتی علی آخر قولی حتی أراکم متفرقین آیادی سبا، ترجعون إلی مجالسکم، و تخادعون عن مواعظکم. أقومکم غدوة و ترجعون إلی عشیة تظهر الحنیة. عجز المقوم، و اعضل المقوم» (سید رضی: خطبة ۹۶)؛ مصالحتان را بر شما می‌خوانم، از آن فرار می‌کنید، با موعظه‌های رسا شما را نصیحت می‌کنم، از آن پراکنده می‌گردید و به جهاد با متجاوزان ترغیب‌تان می‌کنم، هنوز حرفم به آخر نرسیده می‌بینم، همچون قوم سبا پراکنده می‌شوید! به جلسات خود بازگشته، یکدیگر را از پند و اندرز که داده شده‌اید، فریب می‌دهید و غافل می‌سازید. بامدادان شما را مستقیم می‌نمایم، شامگاهان مانند کمان کژ به سویم باز می‌گردید. اصلاح‌کننده عاجز شده و شنونده غیر قابل انعطاف گشته.

مقابله به مثل

یکی از منطقی‌ترین اصول مقابله با دشمن، که مورد تأیید اسلام نیز هست، اصل مقابله به مثل است. خداوند در قرآن کریم، این اصل نظامی را به عنوان یک دستور کلی و عمومی صادر کرده، می‌فرماید: «من اعتدی علیکم اعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (۱۹۴/بقره)؛ هر کس به شما تجاوز کرد به مانند آن به او تجاوز کنید. طبق این آیه، «مقابله به مثل» وظیفه هر فرد مسلمان است و به هر شخص اجازه داده شده که در مقابل دشمن ستم‌گر به پا خیزد و متناسب با

دشمنی و تجاوز دشمن، پاسخ گوید. همان طور که در طبیعت نیز، سلول های بدن در مقابل میکروب های مهاجم می ایستند و از تعدی و تجاوز آنها به بدن، جلوگیری می کنند. نباتات و حیوانات هم از همین قانون طبیعی و تکوینی استفاده کرده و در برابر تهاجمات گوناگون، مقابله می کنند. اسلام برخلاف مسیحیت فعلی و کنونی که می گوید: «اگر یک سیلی به گونه راست زدند، طرف دیگر را خود تسلیم کن و برای سیلی دیگر آماده ساز، چنین دستوری را نمی دهد، می گوید به اندازه ای که دشمن به تو تعدی کرده، مقابله به مثل نما» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۲: ۳۳)؛ چنانکه حضرت علی علیه السلام در سال ۳۹ هجری، نامه ای به برادرش عقیل نسبت به اعزام لشکر به سوی دشمن نوشت و به او دستور مقابله به مثل با دشمن داد و فرمود: «أما ما سالت عنه من رأيي في القتال: فان رأيي قتال المحلّيين حتى ألقى الله» (سید رضی: نامه ۳۶)؛ اما آنچه را که از تداوم جنگ پرسیدی و رأی مرا خواستی بدانی، همانا رأی من پیکار با پیمان شکنان است تا آنگاه که خدا را ملاقات کنم. البته حضرت اصول اخلاقی را فدای مقابله به مثل نکرده و تأکید فرموده: «والله ما معاوية بأدهي مني، ولكنه يغدر و يفجر، و لولا كراهية الغدر لكنت من أدهي الناس» (سید رضی: خطبه ۱۹۱)؛ به خدا قسم معاویه زیرک تر از من نیست، ولی او خیانت می ورزد و گناه می کند و اگر غدر و مکر نکوئیده نبود، من از زیرک ترین مردمان بودم. در مقابله با جنگ های روانی دشمن نیز، که در آن ادوات و سلاح های جنگی مرسوم استفاده نمی گردد؛ باید هر حرکتی به سرعت خنثی و دسیسه در نطفه خاموش گردد. یکی از راه های مواجهه با این نوع نبردها نیز تقابل به مثل است؛ به عبارت دیگر، اگر خبری تضعیف کننده رسید، ضد آن را شایع سازند و اگر اطلاعاتی ناگوار پخش شد، ضد آن را به صورت ممکن پخش نمایند و یا اگر دشمن تبلیغ سوء می کند، آنها نیز علیه او تبلیغ نمایند. در این جا به یک جریان تاریخی از باب مثال، اشاره می گردد: زمانی که احزاب، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان در وضعیت سختی بودند، به پیامبر خبر رسید که یهود بنی قریظه قصد همکاری با احزاب را دارند. پیامبر سعد بن معاذ و سعد بن عباد را مأمور ساخت تا در این زمینه، اطلاعات دقیقی به دست آورند و به آنها فرمود: در بازگشت به احدی نکته ای نگویید ولی اگر پیمان را شکستند و کسی نزد من بود با رمز «عضل وقاره» - نام دو قبیله ای است که سپاه تبلیغی اسلام را به سرزمین خود دعوت نمودند و آنان را در آن جا سر بریدند - مرا آگاه سازید. فرستادگان رسول خدا پس از بازگشت، جمله رمز را به آن حضرت گفتند و پیامبر با شنیدن این جمله فریاد زد: «الله اكبر آبشروا يا معشر المسلمين بالفتح»؛ ای مسلمانان شما را به فتح و پیروزی بشارت می دهم. این جمله پیامبر روحیه مسلمانان را تقویت کرد و سستی آنها را از بین برد. از جمله پیامبر استفاده نمی شد که وضع آنها

چگونه است اما بشارت به پیروزی که در آن بود، عکس شایعه منتشره را می‌فهماند (زمانی، ۱۳۶۴: ۱۲۱-۱۲۲). همچنین یکی از تاکتیک‌های روانی پیامبر ما در فتح مکه، این بود که ایشان به مسلمانان فرمان دادند، هر کدام در منطقه پراکنده شوند و شبانه آتشی برافروزند. این تاکتیک روانی پیامبر مکیان را سخت به وحشت افکند (آخوندی، ۱۳۸۶: ۸۶).

خوشبختانه در حکومت‌های اسلامی که رهبر نقش اساسی و مهمی را ایفا می‌کند، در صورت پیروی و اطاعت از رهبری، خنثی‌سازی حربه‌های روانی دشمن به راحتی انجام می‌پذیرد. چه بسا طرح‌ها و برنامه‌ریزی‌های چندین ساله دشمنان، با یک خطابه یا نوشته خنثی گردد.

حفظ اسرار نظامی

حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور اسلامی یک قسم از رازداری بوده که وجوب آن از امور واضح و مبهرن است. پیامبر اکرم هم خودش نسبت به این مسئله فوق‌العاده اهمیت می‌داد و اصحاب و یارانش را به آن توصیه می‌نمود و بسیاری از پیروزی‌های مسلمین به خاطر حفظ اهمیت اسرار بود. به عنوان مثال، در داستان فتح مکه اگر آن زن (ساره) که از سوی دشمنان مأمور بود، آمادگی مسلمانان را برای فتح مکه به مشرکان قریش برساند، در کار خود موفق می‌شد، مکه به این آسانی فتح نمی‌شد و ای بسا، خون‌های زیادی از طرفین بر زمین می‌ریخت. ولی تأکید پیامبر ﷺ بر کنترل راه‌ها و توقیف کردن آن زن مرموز و خبرچین سبب شد که لشکر عظیم اسلام ناگهان در کنار مکه پیاده شد و مشرکان که خود در برابر عمل انجام شده یافتند، تسلیم شدند (زمانی، ۱۳۶۴: ۱۵۴). امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز بر حفظ اسرار جنگی تأکید داشت و به روشنی این مطلب را بیان نموده است: «ألا وإن لكم عندي أن لا تحتجز دونكم سرا إلا في حرب» (سیدرضی: نامه ۵)؛ بدانید حق شما بر من است که هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، مگر در جنگ.

بدون شک به هنگام جنگ اگر اسرار نظامی از دشمن پوشیده نماند، پیش از آنکه کاری صورت گیرد، دشمن ضربه خود را خواهد زد و نقشه‌های جنگی را خنثی خواهد کرد. برای حفظ اسرار نظامی بایستی مطالب در اختیار کسانی باشد که کاملاً مورد اطمینان و امین باشند، هنگامی که نوبت پیاده کردن نقشه‌های نظامی رسید، مطلب باید به فرماندهان مطمئن درجه بعد گفته شود، ولی در عین حال کاملاً مواظبت شود که از آنها به دیگران سرایت نکند. شاهد بر این مطلب، کیفیت عمل پیامبر اکرم است که خود می‌تواند درس مهمی در این زمینه باشد.

پیامبر اکرم، عبدالله بن جحش را به هنگام نماز عشاء خواست و فرمود: صبح‌گاه مسلحانه نزد من بیا که با تو کار دارم، عبدالله بن جحش صبح زود خدمت پیامبر رسید. پیامبر اکرم، نامه‌ای به او داد و فرمود: به سوی مکه حرکت کن و پس از پیمودن دو روز راه، این نامه را باز کن و آنچه را که در آن است، مورد عمل قرار ده، اما همراهان خود را به آمدن مجبور نساز. عبدالله چنین کرد، هنگامی که نامه را باز کرد، دید نوشته است: در نخله که بین مکه و طائف قرار دارد، قرار می‌گیری و چگونگی رفت و آمد قریش و قافله‌های آنان را دقیقاً به من گزارش می‌کنی (واقعی، بی‌تا، ۱: ۱۳ و ۱۴).

استفاده از حداکثر کارایی

سلاح در هنگام جنگ بایستی از نهایت کارایی سلاح بهره برد و به تعبیر حضرت علی علیه السلام حق سلاح را ادا کرد؛ زیرا سلاح‌ها نیز حقوقی دارند و ادای حقشان در این است که هنگام مقابله با دشمن، از حداکثر اثربخشی ابزار جنگی بهره‌مند شد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «و اعطوا السیوف حقوقها» (سیدرضی: نامه ۱۶)؛ حق شمشیرها را ادا کنید.

آمادگی همه جانبه در برابر دشمن

هر چند که مسلمانان عامل پیروزی و موفقیت خود در نبردها را نیروی ایمان و خواست الهی می‌دانند اما این طور نیست که اسلام به مقابله با دشمنان با دست خالی دستور داده باشد. بالعکس، طبق آیه «و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدة الله و عدوكم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم و ما تنفقوا من شيء فی سبیل الله یوف إلیکم و انتم لا تظلمون» (۶۰/ انفال)؛ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها دشمنان آماده سازید و اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و هم چنین گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی‌شناسید و خدا آنها را می‌شناسد و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) اتفاق کنید، به طور کامل به شما باز گردانده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد؛ مسلمانان موظف شده‌اند، هرچه در توان دارند از ادوات جنگی و نیروی مبارز فراهم آورند و با تمام قوا به مقابله با دشمن بپردازند. حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای که به لشکر خود، علیه معاویه فرموده، به آموزش نظامی لشکریان پرداخته، می‌فرماید: «فاذا نزلتم بعدو أو نزل بکم، فلیکن معسکرکم فی قبل الأشراف، أو سفاح الجبال، أو أثناء الأتھار، کما یکون لکم ردها، و دونکم مردا. و لتکن مقاتلتکم من وجه واحد أو اثنین و اجعلوا لکم رقباء فی صیاصی الجبال و مناکب الهضاب، لئلا یأتیکم العدو من مکان مخافة و آمن. واعلموا أن مقدمة القوم عیونهم، و عیون

انسان در تراز نهج البلاغه

المقدمة طلائعهم. و اياكم و التفرق، فاذا نزلتم فانزلوا جميعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جميعا، و اذا غشاكم الليل فاجعلوا الرماح كفة، و لا تذوقوا النوم الا غرارة» (سید رضی: نامه ۱۱)؛ هر گاه به دشمن رسیدید، با او به شما رسید، لشکرگاه خویش را بر فراز بلندی‌ها یا دامنه کوه‌ها یا بین رودخانه‌ها قرار دهید تا پناه‌گاه شما و مانع هجوم دشمن باشد، جنگ را از یک سو یا دو سو آغاز کنید و در بالای قله‌ها و فراز تپه‌ها دیده‌بان‌هایی بگمارید، مبادا دشمن از جایی که می‌ترسید یا از سویی که بیم ندارید، ناگهان بر شما یورش آورد. از پراکندگی بپرهیزید، هر جا فرود می‌آیید با هم فرود بیایید و هرگاه کوچ می‌کنید، همه با هم کوچ کنید و چون تاریکی شب، شما را پوشاند، نیزه‌داران را پیرامون لشکر بگمارید و نخواهید، مگر اندک. همچنین در تفسیر آیه «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رله بالغيب إن الله قوي عزيز» (۲۵/حدید)؛ به راستی که پیامبرانمان را همراه با پدیده‌های روشن‌گر فرستادیم و همراه آنان کتاب آسمانی و میزان فرو فرستادیم تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را پدید آوریم که در آن مایه ستیز و صلابت است و نیز سودهایی برای مردم تا سرانجام خداوند معلوم بدارد که چه کسی در نهان اجانب، او و پیامبران‌ش را یاری می‌دهد، بی‌گمان خداوند نیرومند پیروزمند است؛ حضرت علی علیه السلام چنین می‌فرمایند: «الخير كله في السيف، و ما قام هذا الدين إلا بالسيف» (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ۲۰: ۳۰۸)؛ خوبی همه در شمشیر است و این دین جز با شمشیر مستحکم نشده است و نیز فرمود: منظور از «و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد»، شمشیر است.

درست است که فتح و پیروزی از جانب خداست ولی باید تمام تلاش خود را کرد و نیرو و مهمات به قدر کافی فراهم آورد تا نصر و فتح از سوی خداوند برسد. لذا داشتن تعداد نیروی بیشتر و اسلحه مؤثرتر و کارآمد و قوی‌تر، از عوامل مهم در پیروزی در برابر دشمن است.

۹ - رعایت موازین اخلاقی در مواجهه با دشمن

رعایت اعتدال و انصاف در مقابله با دشمن

خداوند برای مقابله با دشمن، اجازه استفاده از ابزارهای جنگی و سلاح‌های متعارف و انسانی را به مسلمانان داده و حتی دستور مقابله با کسانی که دست به نبرد زده و شمشیر به روی مؤمنین می‌کشند، صادر کرده و به آنان اجازه می‌دهد، برای منکوب ساختن دشمن و دفاع از خود، دست به اسلحه برند و از هرگونه از وسایل دفاعی متعارف استفاده کنند، منتها رعایت یک شرط الزامی است؛ عدم تعدی. لذا می‌فرماید: «و لا تعتدوا إن الله لا يحب المعتدين»

(۱۹۰/بقره)؛ و در راه خدا با کسانی با شما می‌جنگند، نبرد کنید و از حد، تجاوز نکنید که خدا تعدی‌کنندگان را دوست ندارد، زیرا در اسلام جنگ، برای خدا و در راه خداست و در راه خدا نباید هیچ‌گونه تعدی و تجاوز باشد، لذا توصیه اسلام - بر خلاف مکاتب بشری امروز - رعایت کلیه اصول اخلاقی و انسانی در جنگ با دشمن می‌باشد.

به عنوان مثال، فردی که سلاح به زمین گذاشته و کسی که توانایی جنگ را از دست داده یا اصولاً قدرت بر جنگ ندارد؛ مانند پیرمردان و زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرد. نمونه‌ای از رعایت اعتدال و انصاف را می‌توان در نامه حضرت مشاهده نمود: «فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرة، ولا تصيبوا معورة، ولا تجهزوا على جريح، ولا تهيجوا النساء بأذى وإن شتمن أغراضكم، و سببن أمراءكم، فإنه ضعيفات القوى و الأنفس و العقول» (سید رضی: نامه ۱۴)؛ دشمن چون به اذن حق پای به هزیمت نهاد فراری را به قتل نرسانید و ناتوان را آسیب نزنید و زخمی را نکشید و زنان را با آزدن به هیجان نیاورید، گرچه متعرض آبروی شما شوند، یا به بزرگانتان ناسزا گویند، زیرا توان و جان و عقلشان ضعیف است. شیوه و سیره عملی همه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در مقابله با دشمن، مؤید این مطلب است. از جمله، انصاف و بزرگ‌منشی حضرت علی علیه‌السلام در مقابله به مثل با ضارب و قاتل خویش - ابن ملجم مرادی - که می‌فرمایند: «لثم قال: يا بني عبدالمطلب، لا أفيكم تخوضون دماء المسلمين خوض تقولون: قتل أمير المؤمنين؛ قتل أمير المؤمنين! ألا، لا يقتل بي إلا قاتلي. انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة، و لا تملوا بالجل، فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول: أيام و الممثلة و لو بالكلب العقور» (سید رضی: خطبه ۴۷)؛ سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! نیابم شما را که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گویند: امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد! معلوماتان باد که فقط قاتلم باید قصاص شود. ملاحظه نمایید، هرگاه من از این ضربت او از دنیا رفتم، تنها او را یک ضربت بزنید و گوش، بینی و اعضای او را قطع مکنید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم، می‌فرمود از مثله کردن دوری کنید، هرچند درباره سگ گاز گیرنده باشد. همچنین توصیه‌هایی که به شیعیان و پیروان خود در این رابطه داشته، شاهد بر رعایت این اصل اخلاقی است: «أحب حبیبك هونا ما، عسی أن یكون بغیضك یوماما، و أبغض بغیضك هونا ما عسی أن یكون حبیبك یوماما» (سید رضی: حکمت ۲۶۸)؛ در دوستی با دوست مدارا کن، شاید روزی، دشمن تو گردد و در دشمنی با دشمن نیز مدارا کن، زیرا شاید روزی دوست تو گردد. و در جای دیگر می‌فرمایند: «من بالغ فی الخصومة آثم، و من قصر فیها ظلم، ولا یستطیع أن یتقی الله من خاصم» (سید رضی: حکمت ۲۹۸)؛ کسی که در دشمنی زیاده‌روی کند، گناهکار و آن کس که در دشمنی کوتاهی

دنياه، و بيديان لله عند من يعيبه. و قد علمت أنك غير مدرک ما قضی قواه» (سید رضی: نامه ۴۸)؛ همانا ستم‌گری و دروغ‌پردازی، انسان را در دین و دنیا رسوا می‌کند و عیب او را نزد عیب‌جویان آشکار می‌سازد و تو می‌دانی آنچه که از دست رفت باز نمی‌گردد. سپس به هشدار دادن و اندرز دادن او پرداخته، می‌فرماید: «فاحذر یوما یغتیبط فیه من احمد عاقبة عمله، و یندم من امکن الشیطان من قیاده فلم یجاذبه» (همان)؛ معاویه! از روزی بترس که صاحبان کارهای پسندیده خوشحالند و تأسف می‌خورند که چرا اعمالشان اندک است، آن روز کسانی که مهار خویش در دست شیطان دادند، سخت پشیمانند» و در نهایت حضرت علی علیه السلام حقیقت امر را بیان می‌کند، اگر چه برای معاویه تلخ باشد، لکن آنچه را که لازم می‌داند و حقیقت است، را بسیار محترمانه و مختصر ابراز می‌نماید: «و قد دعوتنا إلى حکم القرآن ولست من أهله، و لسنّا إیّاک أجبنّا ولکنّا جبنا القرآن فی حکمه» (همان)؛ تو ما را به داوری قرآن خواندی، در حالی که خود اهل قرآن نیستی و ما هم پاسخ مثبت به تو ندادیم بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم.

اخلاق‌مداری

در اسلام یکی از مهم‌ترین اهداف جهاد، احیای ارزش‌ها و فضایل اخلاقی و سوق دادن جامعه به سوی کمال و مبارزه با رذایل اخلاقی می‌باشد، بنابراین یکی از مهم‌ترین اصول در مقابل دشمن مراعات اخلاق اسلامی و ادب است. اسوه اخلاق و ادب، حضرت علی علیه السلام ادب را برترین یادگار و میراث برای آدمی دانسته و می‌فرماید: «لا میراث کالادب» (سید رضی: حکمت ۱۱۳)؛ میراثی مانند ادب نیست. سیره عملی ایشان نیز مؤید همین مطلب است، آنجا که در جنگ صفین شنید، یاران او شامیان را دشنام می‌دهند، فرمود: «انی اکره لکم أن تکونوا سبابین، ولکنکم لو وصفتم أعمالهم و ذرتم حالهم کان أ صوب فی القول، و أبلغ فی العذر» (سید رضی: خطبه ۱۹۷)؛ من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، اما اگر کردارشان را تعریف و حالات آنان را بازگو می‌کردید، به سخن راست نزدیک‌تر و عذر پذیرتر بود. حتی حضرت علی علیه السلام به یاران خود توصیه می‌کردند که به جای ناسزاگویی و دشنام، برای آنها دعا کنید و این شیوه، اخلاقی‌ترین برخوردی است که می‌توان در مورد دشمنان اعمال کرد: «و قلت مکان سبکم ایاهم: اللهم احقن دماءنا و دماءهم، و أصلح ذات بیننا و بینهم» (همان)؛ خوب بود به جای دشنام آنان، می‌گفتید: خدایا! خون ما و آنان را حفظ کن و بین ما و آنان اصلاح فرما.

حضرت علی علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر می‌فرماید: مهربانی، عطف و نرم‌خویی با مردم را در دل خود جای ده از صمیم قلب آنان را دوست بدار و به ایشان نیکی کن،

انسان در تراز نهج البلاغه

نسبت به ایشان بسان درنده‌های مباحش که خوردن آنان را غنیمت شماری. زیرا مردم دو گروه‌اند؛ دسته‌ای برادر دینی تو هستند و گروه دیگر در آفرینش همانند تو. اگر گناهی از ایشان سر می‌زند، عیب‌هایی برایشان عارض می‌شود و خواسته و ناخواسته خطایی انجام می‌دهند، آنان را عفو کن و از خطاهایشان چشم‌پوش، همان‌گونه که دوست داری، خداوند تو را ببخشد و از گناهانت چشم‌پوشی کند (سید رضی: نامه ۵۳). ارزش‌مداری و اخلاق‌گرایی حضرت به وضوح در این کلام و سایر نمونه‌های مشابه محسوس و مشهود است.

مدارا نمودن با اسرا، زنان و مجروحان دشمن

ماحصل جنگ این است که معمولاً عده‌ای کشته، برخی اسیر و گروهی فراری می‌شوند. اسلام، گرفتن اسیر در صحنه نبرد را مجاز دانسته و روش پیامبر و فرماندهان سپاه وی در نبردهای مختلف از جمله نبرد بدر، گواه این معنی است. عاقلانه نیست که نیروهای حق در صحنه نبرد، بر دشمن غلبه یابند ولی افراد آنها را آزاد گذارند تا بار دیگر تشکیل سپاه داده و به مبارزه برخیزند. مکتب اسلام به قدری دقیق و ظریف است که حتی در خصوص زمان گرفتن اسیر نیز سفارش می‌فرماید: «ما كان النبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة» (۶۷/ انفال)؛ هیچ پیامبری حق گرفتن اسیر را ندارد تا آنگاه که کاملاً به مرحله پیروزی رسیده باشد و دشمن در شکست کامل قرار گیرد. شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید و خدا سرای دیگر را برای شما می‌خواهد. سفارش حضرت علی عليه السلام پیش از رویارویی با دشمن در صفین چنین بود که: «لا تقاتلوهم حتى يبدؤكم، قام بحمد الله على حجة، و تركم اياهم حتى يبدؤم حجة أخرى لكم عليهم. فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرة، ولا تصيبوا عورة، ولا تجهزوا على جريح ولا تهيجوا النساء بأذى و ان شتمن أغراضكم، و سببن أمام، فانه ضعيفات القوى والأنف و العقول ان كنا لنؤمر بالكف عنهن و هن لشركات و ان كان الرجل ليتناول المرأة في الجاهلية بالفهر أو الهراوة فيعير بها و عقبه من بعده» (سید رضی: نامه ۱۴)؛ با دشمن جنگ آغاز نکنید تا آنها شروع کنند و اگر به اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن کس را که پشت کرده، نکشید و آن را که قدرت دفاع ندارد، آسیب نرسانید و مجروحان را به قتل برسانید. زنان را با آزار دادن، تحریک نکنید، هر چند آبروی شما بریزند یا اسیران شما را دشنام دهند که آنان در نیروی بدنی و روانی و اندیشه، کم توانند، در روزگاری که زنان، مشرک بودند، مأمور بودیم، دست از آزارشان برداریم و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوب‌دستی به زنی حمله می‌کرد و او و فرزندانش را سرزنش می‌کردند. یکی دیگر از موارد مدارای حضرت با دشمنانش، ماجرای بازگرداندن عایشه به

مدینه پس از شکست فتنهٔ جمل بود که عایشه را همراه با تعدادی زن که در لباس مردان بودند، با احترام به مدینه بازگرداند در حالی که توان مجازات عایشه را داشت اما با او مدارا و حتی مهربانی نمود (ضامن بن شدقم، ۱۳۸۱: ۱۳۳ - ۱۳۶).

۱۰ - نتیجه‌گیری

حکومت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اگرچه کوتاه اما مملو از حوادثی بود که در پس آن نقاب از چهره‌های زیادی برداشته شد. منافقینی که هر روز به رنگی بوده و تلاش‌های حضرت علی (علیه السلام) در شناساندن آنان به مردم و رفتار ایشان در برابر این دشمنان ملون‌المنظر گویای عمق بینش و بصیرت و دانش الهی حضرت است که پس از رحلت پیامبر و در مراحل بسیار حساس تاریخ، ناجی مکتب اسلام از انحرافات شد. این دوران، مملو از درس‌های عبرت‌آموز در زمینهٔ دشمن‌شناسی است؛ زیرا در مدت پنج سال حکومت، تمام هم و غم خود را صرف مبارزه با دشمن و هدایت منحرفان کرده است، امیر بیان علی (علیه السلام) دشمن‌شناسی را رمز بینش دانسته و تأکید آیات و روایات نشان از اهمیت موضوع دارد؛ نتایج این پژوهش به شرح ذیل می‌باشد:

۱ - دشمن انواع مختلفی دارد که از دیدگاه امیر بیان علی (علیه السلام) به چهار نوع اشاره شده است: نفس اماره (دشمن درونی)، شیطان (سلسلهٔ دشمنان بیرونی)، دشمن به مانند فرد و دشمن اجتماعی در این پژوهش تأکید بیشتر به دو نوع آخر است، البته دشمن را می‌توان به اشکال دیگری نیز دسته‌بندی نمود؛ مانند: دشمن درونی و بیرونی؛ دشمن داخلی و خارجی، دشمن آشکار و نهان.

۲ - مهم‌ترین مخالفانی که دشمنی آنها بارزتر بوده و بیشترین هرج و مرج را در حکومت علوی ایجاد نمودند؛ چهار گروه قاعدین، ناکثین، قاسطین و مارقین بودند. قاعدین به مثابهٔ خواص جامعه با رفتار خود زمینه را برای دیگر مخالفان هموار نموده و جنگ جمل را شعله‌ورتر کردند. جنگ صفین در واقع دنبالهٔ جنگ جمل و یکی از آثار شوم آن است، این دو جنگ، با نخ محکمی که ابتدای آن در کنار بصره و انتهایش در صفین است، به هم پیوسته بود، مارقین نیز از دل جنگ صفین متولد شدند.

۳ - علل دشمنی با حضرت در دو دسته بررسی شدند: علل درونی، انگیزه‌هایی که ریشه در برخی صفات رذیله دارند و علل بیرونی دشمنی‌هایی که در پی عکس‌العمل به برخی رفتارهای حق‌مدارانه و عدالت‌جویانه حضرت علی (علیه السلام)، مانند رعایت مساوات در تقسیم بیت‌المال، احیای سنت نبوی، پافشاری بر اصول و عزل کارگزاران حکومتی عثمان، نمود پیدا کردند.

انسان در تراز نهج البلاغه

۴ - راه کارهای مقابله با دشمن از منظر امام علی (علیه السلام) در سه بخش برخوردهای حضرت در مواجهه با دشمن توصیه های راهبردی به رزمندگان در مواجهه با دشمن و رعایت موازین اخلاقی در مواجهه با دشمن بررسی شد.

۵ - راه های نفوذ دشمن از منظر حضرت علی (علیه السلام) عبارتند از: القای آسانی راه، سست کردن تدریجی عقاید، تفرقه انگیزی و ایجاد فتنه. همچنین سستی و ناپایداری مردم در دفاع از حق و سرپیچی از رهبر نیز از برخی عوامل زمینه ساز نفوذ دشمن در حکومت علوی می باشد. در انتها با توجه به اهمیت موضوع در عصر حاضر به پژوهش گران گرامی پیشنهاد می گردد، تحقیقی با موضوع تطبیق بین عناصر و زمینه های نفوذ دشمن در حکومت علوی با عناصر و زمینه های نفوذ دشمن در عصر حاضر و همچنین تفاوت ها و شباهت های دشمنان حکومت علوی با حکومت های اسلامی عصر حاضر داشته باشند.

منابع

- قرآن کریم.
- آخوندی، مصطفی، (۱۳۸۶)، «نظام دفاعی اسلام»؛ قم: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی فقیه، اداره آموزش های عقیدتی سیاسی.
- آمدی تمیمی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۳۷)، «غرر الحکم و درر الکلم»؛ ترجمه محمدعلی انصاری، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید هبة الله، (۱۳۷۹)، «جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه»؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- جرداق، جرج، (۱۳۷۹)، «امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی»؛ ترجمه سیدهادی خسروشاهی، چ دهم، تهران: سوره.
- حر عاملی، محمد بن الحسن، (بی تا)، «وسائل الشیعه»؛ قم: الاسلامیه.
- دیلمی، حسن بن محمد، (۱۳۶۶)، «اعلام الدین فی صفات المؤمنین»؛ قم: آل البيت (علیهم السلام) الأحياء التراث.
- زمانی، احمد و دیگران، (۱۳۶۴)، «درس هایی از نظام دفاعی اسلام»؛ چ اول، عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران.
- سیدرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی، (۱۳۸۶)، «نهج البلاغه»؛ ترجمه حسین

انصاریان، تهران: پیام آزادی.

❧ ضامن بن شدقم، (۱۳۸۱)، «نبرد جمل»؛ ترجمه وقعه الجمل، ترجمه حسن حسین زاده شانه چی، قم: دلیل ما.

❧ طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، «تاریخ طبری»؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ پنجم، تهران: نشر نی.

❧ طه حسین، (۱۹۷۰)، «علی و بنوه»؛ بیروت.

❧ قمی، عباس، (۱۴۱۴ق)، «سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار مع تطبیق النصوص الواردة فیها علی بحار الأنوار»؛ قم: مؤسسه اسوه.

❧ گلشنی، مهدی، (۱۳۸۱)، «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام و عدالت، وحدت و امنیت»؛ تهران: پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

❧ مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، «امدادهای غیبی در زندگی بشر»؛ تهران: صدرا.

❧ مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، (۱۳۸۰)، «تفسیر نمونه»؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه.

❧ النواوی، محمد امین، (۱۹۸۰)، «جولات اسلامیه»؛ بیروت.

❧ واقدی، محمد بن عمر، (بی تا)، «المغازی»؛ تحقیق مارزدن جونز، بیروت: اعلمی للمطبوعات.

مبانی اخلاق سیاسی از منظر نهج البلاغه

ایمان سلگی^۱، مرضیه شاددل

چکیده

ارتباط اخلاق و سیاست همواره مورد توجه دانشمندان، سیاستمداران، فیلسوفان و مدیران جوامع بوده است. برخی برآنند که باید اخلاق تابع سیاست باشد، گروهی دیگر معتقدند که باید سیاست بر اساس موازین اخلاقی تنظیم شود و دسته سوم نیز به جدایی بین آنها باورمندند. در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از تحلیل محتوا، مبانی، اصول و روش‌های تربیت سیاسی از منظر امام علی (علیه السلام) مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از نظر امام علی (علیه السلام)، سیاست باید تابع اخلاق باشد. در دیدگاه امام (علیه السلام)، سیاست مبتنی بر اخلاق دارای اصولی است که با رعایت آنها پیشرفت جوامع را به ارمغان می‌آورد. برخی از این اصول عبارتند از: رعایت عدالت و انصاف بین مردم، پرهیز از دنیادوستی و دنیاپرستی، رعایت رفق و مدارا در رفتار با مردم، تناسب مقام‌ها با توجه به میزان برخورداری از فضایل اخلاقی، حاکم نمودن اخلاق بر سیاست، وفاداری به پیمان و شعارهای حکومتی، برخورد صادقانه با مردم و پرهیز از فریب‌کاری با آنان. در نظام اخلاقی نهج البلاغه برای اینکه احکام الهی اجرا گردد، جامعه و مردم به سوی آرمان‌های انسانی و اخلاقی هدایت شوند و عدالت اجتماعی بسط یابد، اخلاق و سیاست با هم رابطه داشته و این رابطه آن چنان قوی و مستحکم است که می‌توان آن را «سیاست اخلاقی» نامید. در این مقاله، ارتباط اخلاق،

^۱ دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان، نویسنده مسئول.

انسان در تراز نهج البلاغه

ارزش‌ها، دین و سیاست در حد امکان بر اساس مکتب و آموزه‌های نهج البلاغه با رویکرد مبانی اخلاق سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

"واژگان کلیدی": اخلاق، امام علی (علیه السلام)، سیاست، مدیریت، حکومت.

۱ - مقدمه

امام علی (علیه السلام) به عنوان یک انسان کامل به موضوعات و مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اخلاقی پرداخته و چشم‌اندازهای گران قدر خویش را در دوران حکومت پنج ساله خود - که فصل درخشانی را در تاریخ حکومت‌های جهان رقم زده - عرضه کرده است، و نهج البلاغه مملو از مباحث نظری و عملی تراویده از اندیشه و سیره آن حضرت در عرصه سیاست و حکومت و اخلاق‌مداری دوسویه حاکم و رعیت می‌باشد. در اخلاق سیاسی نهج البلاغه حاکم و دولت‌مردان اسلامی موظف‌اند برای استقرار و استقلال حکومت اسلامی تلاش و حقوق مردم را رعایت و با آنان بر اساس عدالت، مهر و محبت رفتار نمایند و از تکبر، استبداد، خیانت، تملق و چاپلوسی پرهیز نمایند و مردم موظف‌اند از حاکم و دولت‌مردان اسلامی اطاعت و حمایت وحدت و یکپارچگی را حفظ و در مسائل سیاسی حضور داشته باشند. نهج البلاغه یکی از متون اساسی دینی، حکومتی و زمامداری با رویکردی اسلامی به شمار می‌رود. بازگشت نظری و عملی به میراث اسلامی - سیاسی از لوازم بالندگی «تفکر و اندیشه» جدید است و عمده‌ترین زیربنای این میراث بزرگ، سیره معصومین (علیهم السلام) بالخاص سیره حکومتی امام علی (علیه السلام) که بخش عمده آن در نهج البلاغه آمده، می‌باشد. کتاب ارزشمند و نفیس نهج البلاغه که آن را «أخ القرآن» گویند در بردارنده برخی از سخنان و کلمات نورانی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. این کتاب شاه‌کاری است که خواننده آن در کنار مطالب خداشناسی با مباحث اجتماعی - سیاسی روبه‌رو می‌شود و با شیوه‌ای بدیع حکومت‌داری، مدیریت انسانی را آموزش می‌بیند. امیر سخن (علیه السلام) در این کتاب با منطقی استوار و آگاهانه درباره دگرگونی‌های دنیا و شئون مردم و سرشت افراد و گروه‌ها و موضوعات مختلف سخن گفته است. ابن ابی‌الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه می‌نویسد: «ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «من همیشه در شگفتی از دلاور مردی که در میدان جنگ چنان سخنرانی می‌کند که گویی دل شیر دارد و هم او، در همان جا، به هنگام پند و اندرز چنان می‌گوید که راهب صفتانی را ماند که لب به گوشت نزده‌اند و خونی نریخته‌اند. آن مرد الهی گاه در صورت بسطام بن قیس (دلیر عرب) و گاه در چهره سقراط و مسیح پسر مریم نمودار می‌شود» (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه: ۵۳). با اینکه نهج البلاغه یک کتاب اخلاقی محض

نیست، ولی همانند قرآن کریم، نسبت به سایر نظام‌های اخلاقی از وسعت و گستردگی برخوردار است، زیرا افزون بر اینکه در موارد فراوانی انسان‌ها را به تزکیه و تهذیب نفس سفارش می‌کند و درباره تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی دستورالعمل اخلاقی دارد، روش‌های تربیت اخلاق فردی، اجتماعی و سیاسی را بیان کرده است.

۲ - پیشینه پژوهش

درباره ارتباط اخلاق و سیاست به طور عام کارهای فراوانی اعم از کتاب، مقاله و پایان‌نامه انجام شده، ولی بررسی‌ها نشان می‌دهد که از دیدگاه امام علی علیه السلام جز آثاری اندکی از جمله آسیب‌های اخلاقی، قدرت سیاسی در نهج‌البلاغه (۱۳۹۲)، ورکشی؛ مراحل رشد تربیت اخلاقی از دیدگاه امام علی علیه السلام (۱۳۹۲)، سلحشوری؛ اخلاق سیاسی - اجتماعی کارگزاران در نهج‌البلاغه (۱۳۸۶)، مهرابی؛ اخلاق سیاسی در نامه‌های نهج‌البلاغه (۱۳۸۹)، بهشتی؛ نگاشته نشده است. مطالعه این آثار نشان می‌دهد که آنها یا بسیار کلی و گذرا به مسئله پرداخته‌اند و نیز بسیاری از آنها در دسترس استفاده عموم محققان قرار ندارند که ضمن ارج نهادن به زحمات ایشان، این مقاله تلاش می‌کند با تحلیلی همه جانبه مبانی اخلاق سیاسی از منظر نهج‌البلاغه را بررسی نماید امید آنکه این مکتب والای علوی چراغ راهی برای سیاستمداران ما باشد.

۳ - روش‌شناسی

یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که در نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد، مفهوم اخلاق و سیاست و رابطه دوسویه این مفاهیم برای ایجاد یک جامعه اسلامی می‌باشد. در بینش سیاسی امام علی علیه السلام حاکمان و سیاستمداران، حافظ حقوق مردم هستند و حکومت بر مردم، امانتی الهی است که حاکم و سیاستمدار باید آن را رعایت کند. حاکم در صورتی می‌تواند سیاست را ابزاری برای ادای امانت به کار گیرد که پاکی نفس و تقوای الهی و تهذیب اخلاقی داشته باشد و خود را پای بند به دین و رعایت اخلاق سیاسی مبتنی بر شریعت نماید. بنابراین، اگر سیاستمداران مزین به لباس اخلاق نباشند حکومت و سیاست دچار آسیب‌های جدی می‌شود. در حالی که برخی معتقدند که بین اخلاق و سیاست هیچ رابطه‌ای نیست و از نظر گروهی دیگر باید اخلاق تابع سیاست باشد. از طرفی دیگر مدیریت و حکومت یکی از ضرورت‌های هر جامعه است و هیچ جامعه‌ای یافت نمی‌شود که بدون مدیر و حاکم بتواند به حیات خود ادامه دهد، بنابراین، این پژوهش به دنبال آن است تا به ارائه یک مدل اخلاقی و سیاسی مبتنی بر

انسان در تراز نهج البلاغه

آموزه‌های نهج البلاغه در جهت ارتقاء بینش سیاست‌مداران و حاکمان جامعه پیردازد.

سؤال‌های پژوهش

در این پژوهش سعی شده است که به مبانی اخلاق سیاسی از منظر نهج البلاغه پرداخته شود و به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

- ۱ - مبانی اخلاق سیاسی از منظر نهج البلاغه کدام است؟
- ۲ - آیا از نظر نهج البلاغه اخلاق با سیاست با هم رابطه دارند؟

۳- ۱- روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی و تحلیل این مسئله از نگاه امام علی (علیه السلام) به عنوان الگوی سیاست و اخلاق پرداخته است.

۳- ۲- یافته‌ها

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از نظر امام علی (علیه السلام)، سیاست باید تابع اخلاق باشد. در دیدگاه امام (علیه السلام)، سیاست مبتنی بر اخلاق دارای اصولی است که با رعایت آنها پیشرفت جوامع را به ارمغان می‌آورد.

۴- بحث و بررسی

۴- ۱- معنای اخلاق

«اخلاق» در اصل، واژه‌ای عربی است که مفرد آن «خُلُق» و «خُلُق» می‌باشد. در لغت به معنای «سرشت و سجه» به کار رفته است؛ اعم از اینکه سجه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد؛ مانند جوان‌مردی و دلیری، یا زشت و ناپسند باشد؛ مثل فرومایگی و بزدلی (یزدی، فلسفه اخلاق: ۱۹). در لغت‌نامه دهخدا آمده است: اخلاق «جمع خُلُق» و در لغت به معنای خوی‌هاست (دهخدا، لغت‌نامه ۵: ۱۵۲۵). اخلاق؛ جمع خلق و خلق است؛ به معنای سرشت، خوی، طبیعت و امثال آن؛ که به معنای صورت درونی و باطنی و ناپیدای آدمی به کار می‌رود که با بصیرت درک می‌شود؛ در مقابل خلق که به صورت ظاهری انسان گفته می‌شود که با چشم قابل رویت است (الزبیدی، تاج‌العروس من جواهر القاموس: ۲۵۷)؛ (ابن‌منظور، لسان‌العرب: ۸۶). رایج‌ترین و شایع‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در بین اندیشمندان و فیلسوفان اسلامی؛ عبارت است از صفات و هیئت‌های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آنها به طور خودجوش و

بدون نیاز به تفکر و تأمل از انسان می‌شوند. شیخ ابوعلی مسکویه در تعریف اخلاق می‌گوید: اخلاق حالتی نفسانی است که بدون نیاز به تفکر و تأمل، آدمی را به سمت انجام کار حرکت می‌دهد (مسکویه، کیمیای سعادت: ۵۷ - ۵۸). علامه مجلسی نیز در تعریف اخلاق می‌گوید: اخلاق ملکه‌ای نفسانی است که کار به آسانی از آن صادر می‌شود. برخی از این ملکات فطری و ذاتی‌اند و پاره‌ای از آنها نیز با تفکر، تلاش و تمرین و عادت دادن نفس به آنها، به دست می‌آیند ... چنانکه بخیل در ابتدا با سختی و جان‌کندن چیزی را می‌بخشد، اما در اثر تکرار، بخشش به صورت خوی و عادت او در می‌آید (مجلسی، بحارالانوار: ۳۷۲).

۴ - ۲ - معنای سیاست

لغت‌شناسان برای واژه «سیاست» معانی بسیاری ذکر کرده‌اند که عبارتند از: «رعیت‌داری، پاس داشتن ملك، حراست و نگهداری، حکم‌راندن، ریاست، داوری، مصلحت‌تدبیر، دوراندیشی، عقوبت، مجازات، تنبیه و ...» فرهنگ دهخدا؛ واژه سیاست را به «تدبیر امور و مصلحت‌اندیشی و دوراندیشی» معنا کرده است (دهخدا، لغت‌نامه: ۱۲۲۶).

سیاست (شیوه اداره کشور) چنانکه در فرهنگ‌نامه و واژه‌نامه‌های سیاسی تعریف شده؛ عبارت از شیوه‌هایی است که حکومتی به منظور اداره جامعه در پیش می‌گیرد و ضمن برقراری قدرت، کارها را در راه تأمین منافع کلیه طبقات اجتماعی ادامه می‌دهد و هر یک از افراد کشور نیز موظف‌اند در پیش‌برد امور جامعه به حکومت خدمت نمایند (پور کریم، فرهنگ سیاسی نمونه: ۱۵۹).

امام علی علیه السلام در چند قسمت از سخنان خود، به واژه سیاست اشاره نموده‌اند؛ مانند الملك سیاست؛ (محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه: ۵۸۲). ملك؛ عبارت است از سیاست «حسن السياسة قوام الرعیه» (محمد تهیمی، غررالحکم و دررالکلم: ۳۸۴). «نیکویی سیاست، باعث قوام و دوام ملت است»؛ حسن السياسة یستدیم الریاسة (همان: ۳۸۵). «نیکویی سیاست، دوام ریاست را در بر دارد»؛ فضیلة الریاسة حسن السياسة فضیلت ریاست، حسن و نیکویی سیاست است». از این تعابیر درمی‌یابیم که سیاست، رابطی است، میان ملك (ریاست) و رعیت؛ پس اگر ریاست را به معنی سرپرستی در نظر بگیریم و رعیت را نیز جامعه‌ای انسانی، سیاست عبارت است از؛ تدبیری جهت اداره جامعه انسانی (جهان بزرگی، اصول سیاست و حکومت: ۱۵).

۴ - ۳ - حکومت امانت الهی نزد زمامداران

در نظام اخلاقی علوی؛ حکومت به عنوان امانت در دست حاکمان مورد توجه است. بر

انسان در تراز نهج البلاغه

اساس دیدگاه امام علیه السلام، زمامداری نباید برای سیاستمداران طعمه تلقی شود، بلکه امانتی است، نزد آنان تا به این وسیله به مردم کشور و سرزمین خود خدمت کنند. امام علیه السلام این مطلب را ضمن نامه‌ای به اشعث بن قیس والی آذربایجان تذکر می‌دهد که: «حکمرانی برای تو طعمه نیست، بلکه امانتی است بر عهده‌ات» (نامه ۵). امام علیه السلام همچنین درباره اهمیت رعایت امانت و خیانت نکردن در آن - به ویژه در امور حکومتی و زمامداری - ضمن نامه‌ای که به یکی از کارگزارانش که دستور جمع‌آوری زکات را به او داده بود، می‌فرماید: «به او امر می‌کنم که به خاطر اینکه امیر و حاکم است، از آنان روی نگرداند، چه اینکه آنان برادران دینی و در استخراج حقوق یار و مددکارند، ... و کسی که امانت را سبک شمارد و به آن خیانت ورزد، جان و دینش را از آن پاک نکند، خود را در دنیا به ذلت و خواری انداخته و در آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود و قطعاً بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین تقلب، تقلب با پیشوایان اهل اسلام است» (نامه ۲۶). در جای دیگری به یکی از عمال و کارگزاران خود که از قدرت خود سوءاستفاده کرده و قسمتی از اموال بیت‌المال را برای خود برداشته تذکر می‌دهد و آن را با صراحت خیانت در امانت نامیده است (نامه ۴۰؛ و نیز ر. ک: نامه ۴۱).

۴- ۳- ۱- وفاداری حاکمان به عهد و پیمان

یکی دیگر از نتایج حاکمیت اخلاق بر سیاست، وفاداری به پیمان توسط صاحبان قدرت و والیان است. پای‌بندی به عهد و پیمان و عمل به شعارهای خود توسط حاکمان و سیاستمداران، از مهم‌ترین اصول اخلاقی محسوب می‌شود. زمامداران پای‌بند به اخلاق هیچ‌گاه در مقابل عهدی که با مردم بسته‌اند خیانت نمی‌کنند و در مقابل مردم نیز به زمامداران خویش اعتماد می‌کنند و این امر باعث نفوذ سیاستمداران در دل‌های مردم و در نتیجه حفظ دولت حاکمان نیز خواهد بود (برزگر، اخلاق و سیاست در اندیشه و رفتار سیاسی امام علی علیه السلام: ۱۳۳).

۴- ۳- ۲- اخلاق زیربنای حکومت الهی

در دین مبین اسلام، عمده‌ترین منبع هدایت و راهبری اخلاق انسان در عرصه زندگی فردی و اجتماعی، قرآن کریم است. به طور کلی از دیدگاه اسلام اخلاق عبارت است از: «مجموعه ملکات نفسانی، صفات و خصایص روحی که انسان را به سمت تعالی و سعادت هدایت می‌کند (سادات، اخلاق اسلامی: ۸). در اسلام علم اخلاق بعد از علم الهیات و خداشناسی از مهم‌ترین امور انسان در عرصه زندگی معنوی به شمار می‌آید. در این باره امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: «لازم‌ترین علم آن است که تو را به پاک‌سازی دل و (تهذیب باطن) رهبری کند و تباهی و فساد دل را بر تو آشکار سازد»

(همان: ۱۳). اهمیت اخلاق در اسلام چندان است که پیامبر آن در سخنی مشهور فلسفه بعثت خویش را تکمیل و تتمیم فضیلت‌های اخلاقی می‌داند: «بَعَثْتُ لِتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (طبرسی، مکارم الاخلاق: ۸).

جاودانه‌ترین اثر دین اسلام که قرآن است، کتابی است؛ سرشار از آموزه‌های اخلاقی در این کتاب به آیات زیادی درباره آموزه‌های اخلاقی؛ مانند قسط و عدل، ظلم‌ستیزی، امانت‌داری، صلح‌طلبی، وفای به عهد، صداقت و آزادی برمی‌خوریم که به برخی از آنها اشاره می‌شود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۲۵/حدید).

هدف از آمدن انبیاء را برقراری عدالت و ظلم‌ستیزی می‌داند و هدف از ارسال پیامبران را برقراری قسط و عدل در جامعه معرفی می‌کند: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۴۷/یونس).

این آیات می‌تواند مبنای روابط سیاسی و بستن قراردادهای و پیمان‌ها باشد که هر کس در مقابل عهد و پیمان‌ها مسئول هست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۱/مائده)؛ «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (۳۴/اسراء).

به هر روی آیات زیادی دال بر رابطه اخلاق و سیاست در قرآن آمده است که در این مقال، مجالی برای توضیح بیشتر نیست. در اندیشه سیاسی اسلام هیچ صاحب‌قدرتی در عالم وجود ندارد و همه قدرت‌ها به موهبت الهی در سلسله مراتب ولایت و حاکمیت خداوند روی زمین به وجود می‌آیند.

در ادبیات سیاسی اسلام، اخلاق و سیاست علاوه بر تکیه بر ایمان، خاستگاهی عقلی نیز دارد. در تفکر شیعی، در حوزه ولایت تشریعی، حاکم و ولی که دستگاه قدرت و اعمال حاکمیت در جامعه به او تفویض گردیده، در تمام حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضایی اعمال قدرت می‌کند. در این قلمرو اطاعت و فرمان‌برداری از دستور او نه تنها جنبه اخلاقی دارد بلکه به دلیل رابطه اقتدار و حاکمیت سیاسی حاکم با دستگاه قدرت الهی جنبه دینی و اعتقادی نیز پیدا می‌کند.

۴- ۳- ۳- اخلاق و سیاست از دیدگاه متفکران اسلامی

متفکران اسلامی که در قلمرو اخلاق قلم زده‌اند، علاوه بر بهره‌مندی از منابع غنی اسلامی، متأثر از حکیمان و فلاسفه یونان باستان و به ویژه افلاطون و ارسطو نیز بوده‌اند. ابن‌مسکویه (وفات ۴۲۱ ه. ق)؛ نخستین اندیشمند اسلامی است که در حوزه علم اخلاق آثاری دارد که عمده

انسان در تراز نهج البلاغه

مطالب کتاب «تهذیب الاخلاق» خود را تحت تأثیر نوشته‌های اخلاقی ارسطو به ویژه کتاب «اخلاق نیکوماخوس» و برخی آثار افلاطون نگاشته است.

متفکر اسلامی دیگر که در این حوزه مطرح است «ابوحامد محمد غزالی طوسی» است که برخی وی را از پیش‌گامان اندیشه اسلامی در خصوص علم اخلاق و سیاست می‌دانند. از دیدگاه وی سیاست اسباب و شیوه‌هایی است که هدایت انسان را در زندگی دنیوی برای نیل به خیر و صلاح اخروی فراهم می‌آورد و تعالیم اخلاقی، دقیقاً در همین چارچوب برای غزالی مطرح می‌شود. لذا غزالی نیز دو مقوله اخلاق و سیاست را مرتبط به هم تلقی نموده و در واقع به نوعی «سیاست اخلاقی» معتقد می‌باشد (کاظمی، اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی در عرصه عمل: ۱۷۸).

«ابونصر فارابی، نیز از نخستین متفکران اسلام‌یست که راجع به اخلاق و سیاست تأملی ژرف نموده است.» به طوری که فارابی بحث اخلاقی را مبنای سیاست می‌داند. و «مدینه فاضله» خود را با توجه به معیارهای اخلاقی مشخص می‌کند و در مقابل صحبت از «مدینه فاسقه» می‌کند که مدینه‌ای است که در آن از «فضیلت‌های اخلاقی» خبری نیست (طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران: ۱۲۴).

بنابراین فارابی رسیدن به سعادت را جز از مجرای علم نظری به فضیلت‌های انسانی ممکن نمی‌بیند و دقیقاً در اینجاست که رابطه میان اخلاق و سیاست از نظر فارابی مطرح می‌شود. او در این باره همان نظر مشهور افلاطون مبنی بر اشراف سیاست بر اخلاق را به نوع دیگری بیان می‌دارد و اینکه در اندیشه فارابی، سیاست از يك سو محتوای اخلاقی دارد و تأمین‌کننده سعادت انسان در جامعه است و از سوی دیگر سیاست بر اخلاق اشراف حاصل کرده، نتیجه پیوند دو سویه اخلاق و سیاست در فلسفه مدنی فارابی است. ابن‌سینا نیز در این باب نظرهایی را ارائه می‌کند. او بر این باور است که قدرت سیاسی تنها به شخصی که دارای عقل سلیم و فضائل اخلاقی از قبیل؛ شجاعت، عفت و حسن تدبیر و بیش از همه به شریعت آگاهی دارد، تعلق می‌گیرد. در واقع، ابن‌سینا مبحث سیاست را در الهیات مطرح می‌کند. بنابراین وی نیز معتقد به نوعی سیاست اخلاقی در عرصه زندگی سیاسی بوده است.

۴- ۳- ۴- اخلاق و سیاست و رابطه آن دو، در اندیشه امام علی (علیه السلام)

بعد از تبیین دیدگاه‌ها و بینش‌های مختلف راجع به دو مقوله اخلاق و سیاست و رابطه آن دو با هم، در این قسمت به توضیح و تبیین دیدگاه امام علی (علیه السلام) راجع به موضوع مورد بحث و اثبات فرضیه تحقیق می‌پردازیم. همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، حضرت علی (علیه السلام) دو پدیده

اخلاق و سیاست را در هم آمیخته و از يك «سیاست اخلاقی» دفاع می‌کند. در دیدگاه آن حضرت، اخلاق به عنوان يك عنصر نظارتی درونی برای کنترل و مهار قدرت و سیاست تلقی می‌شود.

در بینش امام علی (علیه السلام) حکومت و حاکمیت امانتی است، نزد نخبگان و حاکمان که می‌بایست از آن جهت بسترسازی و ایصال به کمال و سعادت انسان استفاده شود، به نحوی که هرگونه دخل و تصرف و سوءاستفاده از قدرت برای ارضای غرایز نفسانی و منافع شخصی مورد نکوهش قرار گرفته است.

امام علی (علیه السلام) اخلاق و سیاست را در نظر و عمل درهم آمیخت و ساز و کارکردهای آن را در جامعه مشخص و تبیین نمود. در میان آثار به جای مانده از امام علی، مهم‌ترین سندی که می‌تواند مورد استناد بحث ما باشد، نامه‌ای است که امام به سردار رشید و فداکارش «مالك اشتر نخعی» نوشت که در واقع می‌توان از آن به عنوان منشور اخلاقی حاکمان سیاسی یاد کرد، برای مستندسازی نوشتار به فرازهایی از آن نامه اشاره خواهد شد.

۴- ۳- ۵- مراعات انصاف، عدالت و مبارزه با ظلم

از جمله معیارهای اخلاقی که در فرآیند تصمیم‌گیری در عرصه سیاست باید مدنظر داشت، رعایت انصاف و عدالت و مبارزه با ظلم و ستم در جامعه است.

امام علی (علیه السلام) در فرازی از نامه خود به مالك اشتر چنین می‌فرماید: «انصف الله و انصف الناس من نفسك و من خاصة اهلك و من لك فيه هوى من رعيتك فانك لا تفعل تظلم»؛ «با خدا به انصاف رفتار کن و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می‌داری، درباره مردم انصاف را از دست مده که اگر نکنی ستم‌کار باشی» (فیض الاسلام، نهج البلاغه: ۹۹۵).

۴- ۳- ۶- مهار قدرت توسط اخلاق

از دیدگاه امام اخلاق بر حوزه سیاست و قدرت حاکمیت دارد و عاملی برای مهار و کنترل قدرت است. امام یکی از عوامل سقوط و اضمحلال دولت‌ها را، خدشه‌دار شدن اصول و سجایای اخلاقی می‌داند. «ولا تند من علی عفو، ولا تبجحن بعقوبة ولا تسرعن الی بادره وجدت منها مندوحة...»؛ «هرگز از بخشش و گذشت، پشیمان و به کیفر شاد مباش و به خشمی که می‌توانی مرتکب نشوی، شتاب منما. مگو که من امر می‌کنم، پس باید فرمان مرا بپذیرند و این روش سبب فساد، خرابی دل، ضعف و سستی دین، تغییر و زوال نعمت‌ها گردد و هرگاه سلطنت و حکومت برایت عظمت و بزرگی یا کبر و خودپسندی پدید آورد، به بزرگی و پادشاهی خدا که فوق تو است و به توانایی او نسبت به خود، به

آنچه از جانب خویش بر آن توانا نیستی، بنگر که این نگریستن کبر و سرکشی تو را فرو می‌نشاند و سرفرازی تو را باز می‌دارد.» (همان: ۹۹۳).

امام علی علیه السلام در جای دیگر نسبت به نوع برخورد مسئولان سیاسی با مردم را می‌فرماید: «و اياك و المنّ على رعيك باحسانك او التّزید فيما كان من فعلك او ان تعدّهم فتتبع موعذك بخلفك فانّ المنّ يبطل الاحسان و التّزید يذهب بنور الحقّ والخلف يوجب المقت عندالله و الناس ...»؛ «از منت نهادن بر رعیت به جهت احسانی که نموده‌ای و یا بیش از حد جلوه دادن آنچه کرده‌ای، پرهیز و نیز از خلف وعده احتراز کن؛ چه منت نهادن، احسان را بی‌ارزش می‌کند و زیاده‌نگری روشنائی حق را می‌برد و خلف وعده موجب خشم خدا و مردم می‌شود (همان: ۱۳۱). امام علی علیه السلام حتی در مقابل دشمنان و در برخورد با آنها نیز توصیه می‌کند که اخلاق را مراعات نمایند. برای نمونه می‌فرماید: «اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكر للقدرة عليه ...»؛ هنگامی که بر دشمن پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده (دشتی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه: ۱۹۰).

اما در پاسخ به سؤال امام علی علیه السلام که فرمودند: «اگر دین نبود به سیاست از همه آگاه‌تر بودم» چرا امیرالمؤمنین علیه السلام سیاست دنیوی را برای حکومت دینی اجرا نکردند؟ با توجه به اینکه افرادی؛ مانند زیاد بن ابیه در دستگاه خلافت و حکومت ایشان بودند؟! آنچه در این باره از امام علی علیه السلام نقل شده، این‌گونه است: «وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ مَا أَسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا أَسْتَغْمِرُ بِالسَّيْدَةِ» (صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۱۸).

«به خدا قسم! معاویه از من زیرک‌تر و باهوش‌تر نیست، ولی او خیانت و گناه می‌کند و اگر خیانت و غدر زشت نبود، من زیرک‌ترین مردم بودم، "ولی [چه کنیم که] هر نیرنگی معصیت است و هر معصیتی نوعی کفر است و هر نیرنگ‌بازی را در قیامت نشانه‌ای است که به آن شناخته می‌شود. سوگند به خدا که من با مکر و حيله غافل‌گیر نمی‌شوم و با شدت و سختی ناتوان نمی‌گردم. امام علی علیه السلام این سخنان را در مذمت و نکوهش خیانت و تفاوت آن با زیرکی فرموده‌اند؛ یعنی نوع خاصی از سیاست که همراه با خیانت، پیمان‌شکنی و معصیت است. اما سیاست به معنای صحیح آن؛ یعنی دهایت، درایت، باهوشی، تدبیر، و مراقبت امور نه تنها مورد نکوهش آن حضرت نیست، بلکه از گفتار و رفتار ایشان می‌توان چنین برداشت نمود که سیاست به معنای صحیحش مورد تأکید آن حضرت بوده و بر آن اساس رفتار می‌کردند» (فیض الاسلام، خطبه ۱۹۱: ۶۳۹). از این سخنان حضرت، درمی‌یابیم که یکی از صفات برجسته امام علیه السلام، صداقت در سیاست و قاطعیت در تصمیم‌گیری‌ها بود و هیچ نوع فریب‌کاری و سازش‌کاری و دورویی را برنمی‌تابید. همین صداقت و درست‌کاری ایشان سبب شد تا در مسئله شورا پس از مرگ خلیفه دوم، خلافت از دست آن حضرت بیرون رود و به عثمان منتقل گردد. همین صراحت و صداقت سبب شد تا سیاستمداران؛ یعنی کسانی که هر

نوع سازش و فریب کاری را برای رسیدن به مقام یا حفظ آن، سیاست می‌دانند، آن حضرت را سیاست مدار ندانند و در شیوه اداره حکومت به آن حضرت ایراد بگیرند. حضرت می‌توانستند با دادن مقام و منصبی بی‌جا به طلحه و زبیر، از غائله جمل جلوگیری و با ادامه حکومت معاویه در شام موافقت کنند تا جریان صفین پیش نیاید و با پذیرش مطالب جاهلانۀ خوارج، از جنگ نهروان جلوگیری کنند؛ ولی هرگز چنین نکردند؛ زیرا سیاست مداری صادق و عادل بودند؛ نه فریب کار. نکته پایانی اینکه، اگر برخی از افراد که بعدها به تباهی کشیده شده‌اند، در سیستم حکومتی امام علی (علیه السلام) حضور داشتند، بدین معنا نیست که ایشان در سیاست از دغل بازی و خیانت بهره می‌جستند، بلکه سیاست امام (علیه السلام) این بود که بر اساس وضعیت فعلی افراد حکم کنند؛ یعنی اگر فردی دارای شایستگی و توانایی ویژه‌ای بوده و در وضعیت فعلی جهات منفی از او مشاهده نشد، می‌توان از توانایی او استفاده می‌کرد؛ بر این اساس افرادی مثل؛ زیاد بن ابیه در حکومت آن حضرت حضور داشتند. علی (علیه السلام) در راستای همین امر است که به مقام ممتاز و اهلیت و اولویت خویش در امر حکومت اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که صفات عالی رهبری در او وجود دارد و لذا دیگران به مقام رهبری اجتماع سزاوارتر است. در خطبۀ شقشقیه، اولویت خویش را به دلیل برخورداری از امتیازات رهبری، مطرح فرموده است: «أَمَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْخَدِرُ عَنِ السَّيْلِ وَ لَا يَزْفِي إِلَى الظَّيْرِ...» بدانید که به خدا سوگند پیراهن خلافت را فلانی غاصبانه پوشیده و حال آنکه می‌دانست جایگاه من در حکومت و رهبری، هم چون جایگاه سنگ آسیاست. از وجود من سیل دانش‌ها سرازیر می‌شوند و پرواز هیچ اندیشه‌ای را یارای درک وجود من نیست. در خطبۀ ۱۷۲ نهج البلاغه چنین آمده است: «قَدْ قَالَ قَاتِلُ إِيَّاكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٍ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَ اللَّهِ لَأَخْرَضُ وَ أَبْعُدُ وَ أَنَا أَخْضُ وَ أَقْرَبُ وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقَّاي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْخَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَذَرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ» شخصی به من گفت: پسر ابوطالب، تو بر امر خلافت حریصی. من به او گفتم: بلکه شما حریص تر و از پیامبر و تشابه با آن دورترید و من از نظر تشابه و خصال روحی و جسمی نزدیک‌ترم، من حق خود را طلب کردم و شما می‌خواهید میان حق من و من حائل و مانع شوید و مرا از آن، منصرف سازید. همین که من با این استدلال قوی او را کوبیدم، به خود آمد و نمی‌دانست که در جواب من چه بگوید! در نهج البلاغه، در راستای همین مسئله (صلاحیت و کفایت ذاتی حاکم)، نکات فراوانی وجود دارد که در بخش حکمت‌ها، حکمت ۱۶۱ در نفی استبداد، حکمت ۱۶۷ در نفی عجب و خودپسندی حاکم، حکمت ۱۶۹ لزوم بصیرت برای حاکم، حکمت ۱۷۶ سعه صدر حاکم،

حکمت ۱۷۹ لزوم دوری از لجاجت با توده مردم، حکمت ۱۸۱ نفی تفریط، حکمت ۱۸۸ تسلیم حق بودن، حکمت ۲۰۶ لزوم حلم و بردباری، حکمت ۲۲۱ صفت بندگی نکردن در برابر مردم، حکمت ۲۲۴ لزوم تحمل مشقت‌ها، پایداری، عدالت‌ورزی، تواضع، برخورداری از هیبت و حلم، و یاری رساندن به مردم، حکمت ۲۹۳ در لزوم مشاوره نکردن با افراد کم‌خرد و نادان، حکمت ۳۲۷ در دوری از کبر یا خود بزرگ‌پنداری، مطرح شده که از باب نمونه به این حکمت و نکته نورانی اشاره می‌کنیم: «وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صَفِينٍ مَرَّ بِالشِّبَامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلِ صَفِينٍ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَزْبُ بْنُ شُرَحْبِيلَ الشِّبَامِيِّ وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ أَلَا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الزَّيْنِ وَأَقْبَلَ حَزْبٌ يَمْشِي مَعَهُ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبٌ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ازْجِعْ فَإِنَّ مَشْيِي مِثْلُكَ مَعَ مِثْلِي فَتَنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ» نقل شده که آن حضرت، هنگامی که از صفین به کوفه باز می‌گشتند، در مسیر خود، به شبامیین برخوردند (شبامیین طایفه‌ای در کوفه بودند). آن حضرت شنیدند که زنان شبامی بر کشتگان صفین گریه می‌کنند. شرحبیل شبامی، پشت سر آن حضرت راه افتاد. حضرت فرمود: آیا زنان‌تان بر شما غلبه کرده‌اند و شما نتوانسته‌اید از گریه بازشان دارید؟ چرا نهی نمی‌کنید که نگریند؟ در همین حال شرحبیل شبامی، پشت سر آن حضرت حرکت می‌کرد و امام سوار بر مرکب بود، حضرت به او فرمود: بازگرد، ای شرحبیل! زیرا راه رفتن فردی مثل تو، پشت سر فردی همچون من، فتنه‌ای برای حاکم است و سبب ذلت و خواری مؤمن است. علاوه بر این صفات و خصلت‌ها که سبب کفایت ذاتی حاکم است، در نامه آن حضرت به مالک اشتر، انبوهی از صفات برای حاکم ذکر شده که بدون آن صفات و والایی‌ها و برجستگی‌ها، حاکم، صلاحیت حکمرانی نخواهد داشت. «فضیلت شخصی که از راه دانش و آگاهی و صفات والا و برجستگی‌های خصلتی و نفسانی، به حاکمیت و قدرت دست می‌یابد، بسیار فراتر از حد دیدهای ناقص است، چنین فردی محور حرکت جامعه قرار می‌گیرد، زیرا انسان‌های فضیلت‌دوست و عدالت‌خواه به سوی او گرایش می‌یابند و مجذوبش می‌شوند. فرهیختگی حاکم، احترام افراد را نسبت به خود برمی‌انگیزد و افراد، شیفته او می‌شوند و همین شیفتگی، منشأ مهمی برای اقتدار اوست و لزوماً شیفتگی به حاکم، در پرتو خصلت‌های ذاتی او فراهم می‌گردد و از او چهره‌ای فرزانه، عالی، مقتدر و شجاع به نمایش می‌گذارد ... بنابراین صفات و ملکاتی هم‌چون علم، شجاعت، عدالت، سازش‌ناپذیری، هدف‌داری، قاطعیت، احترام متقابل و خصلت‌های والای اخلاقی در او شرط است و این، همان نکته‌ای است که ما تحت عنوان کفایت ذاتی حاکم از آن یاد می‌کنیم».

۴- ۴ - سیاست و حکومت از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

ورود علی (علیه السلام) به عرصه سیاست و پذیرش حکومت به مفهوم ریاست‌طلبی و سلطه‌جویی

نبود، بلکه حکومت از این جهت نزد آن حضرت بسیار ناچیز و پست است که از عطسهٔ یک بز زکام خورده و یا از لنگه کفشی پاره، بی‌ارزش‌تر است؛ زیرا کفشی که نیاز حضرتش را برطرف نماید و مسئولیتی را به همراه نداشته باشد، به مراتب از ریاست و مقام که مسئولیت‌های بسیاری را به دنبال دارد بهتر و برتر است. در گفتارها و نوشتارهای امام علی علیه السلام فراوان مشاهده می‌شود که آن حضرت بارها و بارها بر سر حکومت و قدرت کوبیده و آن را تحقیر نموده، تا جایی که می‌فرمایند: «این (حکومت) نزد من از استخوان خوکی که در دست یک آدم جذامی باشد، پست‌تر است». (صبحی صالح، نهج‌البلاغه: ۵۱۰). امام علیه السلام خطاب به ابن عباس حکومت را از نعلین خود پست‌تر معرفی می‌کند، مگر اینکه با ابزار حکومت بتواند حقی را به پا داشته و مانع باطلی شود: «سوگند به خدا این نعلین از فرمان‌روایی بر شما نزد من محبوب‌تر است، مگر آنکه حقی را به پای دارم یا باطلی را دفع کنم»؛ (فیض الاسلام، نهج‌البلاغه: ۷۶). و در سخن بلند دیگری فرمود: «به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود و اگر نبود، عهده‌ی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم‌بارگی هیچ ستم‌گر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننمایند، افسار شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم و پایان خلافت را با پیمانه خالی اولش سیراب می‌کردم، آن‌وقت می‌دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بُز کمتر است» (همان: ۵۰). این تصویری است که علی علیه السلام از حکومت ترسیم می‌کند، آن هم زمانی که خود زمام‌دار جهان اسلام است. البته، تنها ارزشی که علی علیه السلام برای حکومت قائل است، زمانی است که حکومت وسیله‌ای برای اجرای عدالت، احیای ارزش‌های الهی و پاسداری از کرامت انسانی باشد.

از نظر امام علی علیه السلام؛ حکومت، آن زمان دارای ارزش است که شخص حاکم و زمام‌دار به کمک این ابزار سیاسی بتواند، احقاق حقی کرده و یا از باطلی جلوگیری نماید و کرامت انسانی را که در طول قرون و اعصار به وسیلهٔ قدرت‌مندان و ظالمان از بین رفته، به جوامع انسانی بازگرداند. امام علی علیه السلام در سیاست و سبک و روش زمام‌داری به گونه‌ای عمل کرد که به راستی ترسیم عملی حاکمیت و سیاست اسلامی را متجلی ساخت. حاکمیتی که از ریاکاری و سیاست‌های فریب و نیرنگ معمول جهان به دور بوده و از محور حق و عدل به قدر یک سر مویی منحرف نگشت و مصلحت دین و مسلمانان را فدای سیاست بازی‌های مرسوم نکرد.

حضرتش در این باره می‌فرمایند: «سوگند به خدا، اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان به سر ببرم و یا با غل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش‌تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم.

انسان در تراز نهج البلاغه

چگونه بر کسی ستم کنیم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می‌رود و در خاک، زمانی طولانی اقامت می‌کند؟» (همان: ۳۴۶). «به خدا اگر جهان را با هر آنچه در آن است، به من بدهند که با گرفتن پاره‌ای جو، از دهان موری، خدا را معصیت کنم، بدین خطا تن در نخواهم داد».

در عین حال سیاست‌مداری برای او فرصتی بود، برای برقراری عدالت اجتماعی. همان عدالتی که قرآن از آن به قسط تعبیر کرده است و آن را یکی از عمده‌ترین اهداف بعثت پیامبران ﷺ بر شمرده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (۲۵/ حدید)؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». امام علی (علیه السلام) در این ارتباط در نامه‌ای خطاب به یکی از کارگزارانش (اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان) می‌نویسد: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ»؛ بی‌گمان کاری که به تو سپرده شده است، نه لقمه‌ای چرب، بلکه بار امانتی بر گردن تو است و در پاسداری از آن باید سرور خویش را پاسخ‌گو باشی (نامه‌۵).

۴- ۱- اندیشه سیاسی امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه

منظور حضرت از سیاست چیست؟ آیا حضرت سیاست را دروغ‌گویی، دغل‌بازی، ریاکاری و مواردی مانند اینها که در ذهن بسیاری از ما همان سیاست است و سیاست جز این نیست می‌دانند. یا اینکه نگاهی آسمانی و مقدس به این موضوع دارند. حضرت سیاست را غیر از حيله‌گری و نیرنگ می‌دانند، فلذا در خطبه ۲۰۰ می‌فرمایند: سوگند به خدا، معاویه از من سیاست‌مدارتر نیست، اما معاویه حيله‌گر و جنایت‌کار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد بودم. حضرت در خطبه فوق عوام‌فریبی یا همان سیاست دماغ‌وژی را رد می‌کنند و این امر را برای رسیدن به هدف ناپسند می‌دانند. حضرت در جملات بالا خود را یک سیاست‌مدار می‌داند که معاویه با انجام دغل‌بازی نمی‌تواند بر حضرت در سیاست‌مداری چیره شود، چون حضرت به وضوح سیاست را غیر از این می‌داند. همچنین حضرت اشاره می‌کند که دارای توانایی در استفاده از حيله و نیرنگ هستند نه اینکه فاقد این کارایی می‌باشند و عدم انجام این کار هم، در واقع به علت ناتوانی ایشان است. بارها موقعیت‌هایی برای حضرت پیش آمد که ایشان می‌توانستند با دادن یک دروغ و یا حيله‌ای کوچک به راحتی خلافت را در دست بگیرند یا به زبان امروزه برای رسیدن به هدف وسیله را توجیه کنند. اما حضرت این کار را نکردند زیرا اگر این کار را انجام می‌دادند، دیگر علی (علیه السلام) نبودند و امروزه هم ما

نمی‌توانستیم، به چنین رهبری که از حق خود می‌گذرد تا جامعه از هم فرو نیفتد، افتخار کنیم. حتی اگر این چشم‌پوشی از حق مانند استخوان در گلو و خار در خشم او را بیازارد. حضرت در کسب قدرت و چه در حفظ آن نیز هیچ ظلمی را روا نمی‌دارند و همواره تأکید بر این می‌کنند که حتی حاضر به گرفتن رزق مورچه‌ای از دهان او نیستند. این برخلاف نظریات بسیاری از اندیشمندان سیاسی است که زمامدار را در حفظ قدرتش رجوع به خیانت، ظلم و ستم می‌دهند. حضرت علی علیه السلام در جواب اطرافیان خود برای به کار بردن این روش‌ها بر اساس خطبه ۱۲۶ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «آیا به من امر می‌کنید که پیروزی را با ستم بر کسی که زمامدار او شده‌ام، به دست آورم؟» این برخلاف نظر بعضی از اندیشمندان؛ مانند ماکیاولی است که با دیدن چگونگی دعوت به گفتگو و بعد فریب دادن چند فرمانده جنگی توسط یکی از حاکمان زمان خودش به نام بورجا و قتل آنها، این نسخه را به حاکمان برای ماندگاری قدرتشان و از میدان به در کردن رقبیان توصیه می‌کند. موضوع بعد در نهج‌البلاغه این است که ببینیم هدف و فلسفه سیاست و حکومت در این کتاب چه چیز بیان شده است؟ اندیشمندان زیادی پیرامون این موضوع به بحث پرداخته‌اند؛ مانند توماس هابز که فلسفه تأسیس حکومت را رسیدن به صلح و آرامش می‌داند و یا پیروان نظریه اصالت سودمندی که هدف تأسیس دولت را سودمندی و فایده آن در رساندن افراد به لذت می‌دانند. اما حضرت هدف از سیاست و حکومت را در نهج‌البلاغه اجرای عدالت، زعامت، رهبری و هدایت جامعه و مردم به سوی کمال و نزدیکی به خدا می‌داند.

حضرت در خطبه ۱۳۱ چنین می‌فرمایند: خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد.

حضرت علی علیه السلام طی توصیه‌ای که در نامه ۴۶ و خطاب به مالک اشتر است، این چنین می‌فرمایند: «پر و بالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده‌روی و فروتن باش و در نگاه و اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره کردن با همگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو مأیوس نگردند». حضرت بار دیگر در نامه ۵۳ نهج‌البلاغه به مالک اشتر می‌فرمایند: «دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند».

انسان در تراز نهج البلاغه

۴- ۲- مبانی اخلاقی سیاست از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

اسلام دارای یک سلسله اصول و مبانی است که بر اساس آن تعلیم و آموزه‌های دینی شکل می‌گیرد. از جمله این اصول، مربوط به سیاست است که اخلاق شاکله و اساس آن را تشکیل می‌دهد. این اصول و مبانی توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ترسیم و در رفتار آن حضرت به منصب ظهور رسید و بعد از او، در سیره و رفتار حضرت علی (علیه السلام) به خوبی نمایان گشت، به طوری که سیاست بدون اخلاق در نظر و رفتار آن حضرت، جلوه ناپسندی دارد. در نگاه امام علی (علیه السلام) اصول اخلاقی جان مایه و مقوم سیاست محسوب می‌شود. بر اساس این نگاه، کسب قدرت از هر طریق ممکن، مشروعیت نداشته و حرکت در غیر این مسیر تباهی و هلاکت را به دنبال خواهد داشت. برخی از اصول اخلاقی که سیاست‌مداران باید به آنها توجه کنند عبارتند از: «سازگاری گفتار و کردار، ادای امانت الهی، نرمی با مردم، پرهیز از بی‌اعتنایی و دروغ، وفاداری نسبت به حقوق مستمندان و مردم، امانت‌داری، پرهیز از خودبزرگ بینی، ترس از خدا در اسرار پنهانی، اطاعات الهی و انجام کارها مطابق کتاب و سنت، رعایت عدل و انصاف، پرهیز از اختلاف و دعوت به اتحاد همه حزب‌ها و گروه‌ها، بهره کافی بردن از فرصت‌ها، استقامت در هدف و اصول ثابت، عفو و بخشش و جلوگیری از انتقام، تحمل افکار مخالف، انتقادپذیری، مشورت با خردمندان و ...» (خسروپناه، ۱۳۸۴: ۷۵). در ادامه بحث برخی از مهم‌ترین این اصول و مبانی به اختصار توضیح داده می‌شوند.

۴- ۳- ضرورت حاکمیت اسلامی از منظر نهج البلاغه

از دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) نفس حکومت و نظام سیاسی برای جامعه، یک ضرورت قطعی است؛ تا جایی که حاکمیت غیر عادلانه و زمامداری غیر حق، از هرج و مرج و فقدان حکومت، برتر است. علی (علیه السلام) نیز در نهج البلاغه که شاگرد قرآن است، در باب ضرورت حکومت برای جامعه، آنگاه که از خوارج شنید: «لا حکم الا لله» به این اصل فطری که همه امت‌ها و ملت‌ها بدان تمسک کرده‌اند و تشکیل حکومت، حق با باطل، داده‌اند، استدلال کرد. در خطبه ۴۰ از نهج البلاغه هست: «فی الخوارج: لما سمع قولهم: لا حکم الا لله، قال (علیه السلام): کلمة حق یراد بها الباطل». فرمود: این کلمه، کلمه حق است، چرا که در قرآن داریم: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ یعنی حکم و فرمان تنها مخصوص به خداست، بله این کلمه حق است، اما معنی «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» چیست؟ آیا معنی آن این است که: تنها فرمانروای جهان و جامعه انسانی خداست و در نتیجه جامعه امیر نمی‌خواهد؟ نه، معنای آن این نیست، کلمه حق این است که «فرمان دادن مال خداست»؛ منظور این است که قانون را و راه را و طریقه را باید خدا به وسیله پیامبر بیان کند و جامعه‌ای که قانون خدایی ندارد گمراه است، یا مغضوب علیهم است و یا «ضالین» است. آن جامعه‌ای

که بر «صراط مستقیم» حرکت می‌کند، جامعه‌ای است که کتاب خدا و دستور خدا بر آن حاکم باشد. «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۹/اسراء)؛ و «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۱۵۳/انعام). و لذا فرمود: این کلمه «لا حکم الا لله» حق است، اما از آن باطل اراده شده است.

۴- ۴- ۴- مشارکت سیاسی مردم

در اندیشه امام علی (علیه السلام)، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها از اصول اجتناب ناپذیر و ضروری نظام سیاسی به حساب می‌آید. امام علی (علیه السلام) در اهمیت و ارزش مشورت چنین می‌فرماید: "آن کسی که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد (حکمت ۱۷۳)؛ و در فرازی دیگر راجع به ره آورد این مشورت می‌فرماید: "هرکس خودرأی شد به هلاکت رسید و هر کس با دیگران مشورت کرد، در عقل‌های آنان شریک شد (حکمت ۱۶۱). ایشان همواره مردم را در امور سیاسی دخیل دانسته و در راستای تأمین نیازها و خواسته‌های مردم، با اهل فکر و اندیشه به مشورت می‌نشستند و برای مشورت، ارزش فوق‌العاده‌ای قائل بوده و در فرازی می‌فرماید: "هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون نادانی نیست. هیچ ارثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست" (حکمت ۵۴).

۵- نتیجه‌گیری

از دیدگاه امام علی (علیه السلام) یگانه راه پیشرفت و سعادت انسان‌ها در زندگی سیاسی این است که باید مؤلفه‌ها و آموزه‌های اخلاقی را در حوزه سیاست وارد کرد. در سیره امام علی (علیه السلام)، سیاست نه تنها از اخلاق جدا نیست، بلکه سیاست تابع اخلاق است و هر دو از دین منشأ می‌گیرند و اصل واحدی دارند. بر همین اساس هدف از حکومت در سیره علوی کسب قدرت نیست، بلکه قدرت وسیله‌ای برای احقاق حق، گسترش دادگری، خدمت به مردم، برقراری مساوات و ... و این امور زمانی جامه عمل به خود می‌پوشد که حاکمان و مدیران جامعه متخلق به اخلاق اسلامی باشند و سیاست تابع اخلاق باشد. سیاستی که بر اخلاق استوار است، دارای مبانی و اصولی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: رعایت عدالت و انصاف بین مردم؛ پرهیز از دنیا دوستی و دنیا پرستی؛ رعایت رفق و مدارا در رفتار با مردم و ... امام علی (علیه السلام) عالی‌ترین نمونه رهبری اسلامی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. او هیچ گاه برای رسیدن به فضیلت، حقیقت و خیر، حدود دینی و اخلاق را در قدرت سیاسی نادیده نگرفت و اعمال قدرت سیاسی

انسان در تراز نهج البلاغه

را با عالی‌ترین جلوه‌های ارزشی و اخلاقی اسلام درهم آمیخت. سیاست نزد او تعریفی کاملاً متفاوت از توضیحات معمول داشت. هدف سیاست از نگاه امام علی (علیه السلام) شکل‌دهی به ساختار قدرتی بود که در آن، قلمروهای اخلاقی بنیان اصلی به شمار می‌آمد و روابط انسان‌ها نیز باید در همین چارچوب تشریح شود. حاکم نمودن اخلاق بر سیاست و ... سیاست و حکومت بر پایه اخلاق پیامدهایی در زندگی فردی و اجتماعی آحاد جامعه دارد که در نهایت منجر به حکمرانی عزت و کرامت انسانی بر جامعه می‌شود. نگرش زاهدانه امام علی (علیه السلام) به قدرت سیاسی و حکومت، روش‌های او را در جریان حکومت جنبه کاملاً اخلاقی بخشید. او همواره وفای به عهد و پرهیز از پیمان‌شکنی، دوری از دنیاخواهی، خودداری از خدعه و نیرنگ و تأکید بر عدالت‌گستری را سرفصل اصول عملی سیاسی خود قرار داد و هیچ مصلحتی را بالاتر از سیاستی اخلاق‌گرا و دین‌پذیر قرار نداد. به این لحاظ باید نتیجه گرفت که سیاست برای امام علی (علیه السلام) هدف به شمار نمی‌رفت، بلکه وسیله‌ای برای اجرای اصول اخلاقی و اجرای احکام الهی بود.

منابع

- ۱۹۹۰ آمدی تمیمی، عبدالواحد، (۱۴۱۰ق)، «غررالحکم و دررالکلم»، ج ۳، سید مهدی رجایی، قم: دارالکتاب الاسلامی.
- ۱۹۹۱ ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، (۱۴۰۴ق)، «شرح نهج البلاغه»، ج ۱۱، محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۱۹۹۲ ابن‌منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۱۶ق)، «لسان العرب»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۹۹۳ بهشتی، احمد، (۱۳۸۹)، «اخلاق سیاسی در نامه‌های نهج البلاغه»، پژوهش‌های نهج البلاغه، دوره ۳۰، شماره ۳۲، صص ۴۰ - ۹.
- ۱۹۹۴ پور کریم، م، (۱۳۵۸ش)، «فرهنگ سیاسی نمونه»، عبد الرحیم علمی، بی‌جا.
- ۱۹۹۵ جهان بزرگی، احمد، (۱۳۸۸)، «درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام»، تهران: پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۹۹۶ خسروپناه، عبدالحسین، (۱۳۸۴ش)، «جامعه علوی در نهج البلاغه»، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه.

- ❧ دشتی، محمد، (۱۳۸۷)، «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه»؛ سیدکاظم محمدی، قم: انتشارات امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- ❧ دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲ش)، «لغت نامه»؛ ج ۵، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه.
- ❧ زبیدی، مرتضی، (۱۴۱۶ق)، «تاج العروس من جواهر القاموس»؛ ج ۱۰، بیروت: دارمکتبه الحیاة.
- ❧ زنجانی، میرزا ابوطالب، (۱۳۷۵ش)، «کیمیای سعادت»؛ ابوعلی مسکویه رازی، تهران: میراث مکتوب.
- ❧ سادات، محمدعلی، (۱۳۷۱)، «اخلاق اسلامی»؛ تهران: سمت.
- ❧ سلحشوری، احمد، (۱۳۹۲)، «مراحل رشد تربیت اخلاقی از دیدگاه امام علی (علیه السلام)»؛ فصل نامه پژوهش نامه نهج البلاغه دانشگاه بوعلی سینا، شماره ۳، صص ۳۲ - ۱۵.
- ❧ سیدرضی، ابوالحسن محمدبن الحسین الموسوی، (۱۴۱۴ق)، «شرح نهج البلاغه»؛ تحقیق صبحی صالح، قم: مؤسسه دارالهجرة.
- ❧ طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۷۷)، «زوال اندیشه سیاسی در ایران»؛ تهران: کویر.
- ❧ طبرسی، حسن بن فضل، (۱۴۱۲ق)، «مکارم الاخلاق»؛ قم: ناشر الشریف الرضی.
- ❧ فیض الاسلام اصفهانی، ع، (۱۳۵۱)، «ترجمه و شرح نهج البلاغه»؛ سازمان چاپ و انتشارات فقیه.
- ❧ کاظمی، سید علی نقی، (۱۳۷۶)، «اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی در عرصه عمل»؛ تهران: قومس.
- ❧ مجلسی، محمدباقر، (۱۹۸۳م)، «بحار الانوار»؛ ج ۶۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ❧ محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۹۲ش)، «میزان الحکمه»؛ ج ۴، حمیدرضا شیخی، چاپ و نشر دارالحديث.
- ❧ مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۴)، «فلسفه اخلاق»؛ احمدحسین شریفی، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ❧ مهرابی، احمد، (۱۳۸۶)، «اخلاق سیاسی اجتماعی کارگزاران در نهج البلاغه»؛ فصل نامه ندای صادق، شماره ۲۰، صص ۱۶ - ۱.
- ❧ ورکشی، حمیدرضا، (۱۳۹۲)، «آسیب های اخلاقی قدرت سیاسی در نهج البلاغه»؛ فصل نامه

انسان در تراز نهج البلاغه

پژوهش نامه نهج البلاغه دانشگاه بوعلی سینا، شماره ۳، ص ۱۴.

نگرشی فقهی به ساحت انسان سیاسی در میدان بحران از منظر نهج البلاغه

محمدرضا شب‌زنده‌دار جهرمی^۱

چکیده

از ضروریات هر جامعه‌ای، وجود حاکمیت در بین آن می‌باشد تا به واسطه تدبیر و سیاست آن جامعه در مسیر خود حرکت کند. اما آنچه مورد توجه است، حضور مردم و تأثیر سیاست‌ها بر زندگی آنها به خصوص در شرایط تلاطم است، در این میان وظایف و مسئولیت انسان سیاسی در بزنگاه بحران‌ها ملموس‌تر می‌شود. در این مقال، با رویکردی توصیفی - کاربردی از منظر فقهی به بررسی وظایف و مسئولیت انسان سیاسی و جایگاه حاکمیت در مواجهه با بحران‌ها پرداخته شده و با روش کتابخانه‌ای و استفاده از نهج البلاغه و روایات معصومین (علیهم‌السلام) و بهره‌جویی از قواعد فقهی می‌توان به جایگاه و مسئولیت انسان سیاسی پی برد.

"واژگان کلیدی": اسلام، انسان سیاسی، جامعه، حاکمیت، مسئولیت‌ها.

مقدمه

انسان سیاسی در هجمه توفنده بحران‌ها باید مجهز باشد، آن هم در جهانی که روزگارش با حکومت‌ها و سیاست‌هایی همراه بوده است که تأثیر بسزایی بر مردم و جامعه داشته و زندگی پر فراز و نشیبی بر مردمان زمانه‌اش تحمیل کرده است و این تجربه و عبرت مهم برای هر انسان سیاسی لازم می‌نماید تا با اندیشه صحیح، وظایف خود را بداند تا این راه پر تلاطم را

^۱ سطح عالی حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد مدیریت رسانه، دانشگاه ادیان و مذاهب

بپیماید.

در این مطالعه با استفاده از آیات قرآن کریم، نهج البلاغه و نصوص روایی و متون فقهی، احکام اولیه و ثانویه عام، پاسخی به این پرسش می‌دهد که انسان سیاسی چه وظیفه و مسئولیتی در بحران‌ها دارد؟ و در واقع جایگاه حکومت نسبت به آن چیست؟ و چرا و تا چه گستره‌ای مجاز به محدودیت و محرومیت‌ها می‌باشد؟

مفهوم شناسی

سیاست واژه‌ای عربی است که ریشه آن «السوس» به معنای ریاست، یا به معنای خلق و خوی می‌باشد. بنابر تعریف اهل لغت: السياسة القيام على الشيء بما يصلحه؛ «سیاست، اقدام و انجام چیزی بر طبق مصلحت است». اگر به حاکم و زمامدار «سیاست‌مدار» گفته می‌شود، از آن رو است که در امور اجتماعی و عمومی توده مردم به مصلحت‌اندیشی، تدبیر و اقدام می‌پردازد. عبارت «ساسة العباد» نیز که در وصف ائمه معصومین (علیهم‌السلام) آمده است. این معنا را در بر دارد که تأمین مصالح و تدبیر امور اجتماعی جامعه، بر عهده آنان است.

واژه سیاست؛ در اصطلاح علم سیاست، به معانی گوناگونی به کار رفته است. برخی از این تعاریف، عبارت است از: «فن کشورداری و کسب قدرت اجتماعی»؛ «قدرت و فن کسب، توزیع و حفظ آن»؛ «علم حکومت به کشورها» و «فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی» (ذوعلم، علی، ۱۳۸۰: ۱۲).

حجیت اعتبار نهج البلاغه

حجیت نهج البلاغه را می‌توان از رهگذر شواهد به دست آورد:

سیره عقلاء: خبر محتمل الحس و الحدس را سیره عقلا حجت می‌دانند، به شرطی که احتمال حسی بودنش احتمال عقلایی و متوفری باشد. سید رضی (ره) در نهج البلاغه آورده است «باب المختار من حکم امیرالمؤمنین»؛ و اسناد جزمی می‌دهد «فی خطبته» یا «فی کتابه» و می‌گوید «قال» یعنی خودش راوی است و شهادت می‌دهد که از کلمات حضرت است و در همان اعصار متقدمه و نزدیک به روات بوده و راه اطلاع به فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای ایشان باز بوده است، به خصوص که آن زمان مجالس نقل حدیث و سماع و قرائت متوفر بوده است؛ فلذا احتمال حساسیت فراوان داده می‌شود که جناب سید رضی از راه حسی فهمیده است که این کلام از حضرت (علیه‌السلام) است؛ یعنی همان حرفی که در مورد کتاب کافی می‌زنیم که مضامین برای مرحوم کلینی ثابت شده بوده، همین حرف را درباره نهج البلاغه هم می‌توانیم

بزینم؛ که از آن قبیل مرسلاتی است که حجت می باشد.^۱

"اسناد جزمی": مرسلاتی که راوی ثقه در کتاب خود به معصوم علیه السلام نسبت می دهد و این انتساب از روی اجتهاد مصطلح نباشد بلکه مبتنی بر قرائنی باشد که اگر به ما نیز می رسید، اطمینان آور بود و ظاهراً روش شیخ صدوق این گونه بوده است. امام خمینی (ره) در کتاب المکاسب المحرمه می نویسد: "و هی من المرسلات التي نسب الحكم جزءاً إلى المعصوم عليه السلام، و لا تقصر عن مرسلات ابن أبي عمير ... و توهم أن جزمه باجتهاده لا يفيد لنا، و لعل القرائن التي عنده لا تفيدنا الجزم، في غير محله؛ لأن الظاهر من مسلكه أنه لم يكن أهل الاجتهادات المتعارفة عند الأصوليين، سيما المتأخرين منهم، فالقرائن التي عنده لا محالة تكون قرائن ظاهرة توجب الاطمئنان لنا أيضاً. و كيف كان: رد تلك المرسلات جرأة على المولى" (خمینی، ۱۳۹۲، ۱: ۱۳۱).

با این تفصیل ایشان مرسلات صدوق که به طور جزم و قطع، خبری را به معصوم علیه السلام نسبت دهد، مثل آنکه گفته: «قال امير المؤمنين عليه السلام كذا» را قابل اعتباد و مورد قبول می دانستند.^۲ بعید نیست؛ مثل سید رضی جزء این طبقات باشد که با اسناد جزمی ایشان اطمینان حاصل شود.

"علو و جلالت مضامین": جودت متن و فصاحت و بلاغت والا در بسیاری از مضامین نهج البلاغه متبلور است؛ به گونه ای که بعید است، این سخنان با محتوا و معانی بلند از غیر معصوم علیه السلام صادر شده باشد.

شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی در ضمن توضیح خطبه ای که در نهج البلاغه نیز آمده، بیان می کنند: اگر همه جن و انس جمع شوند و پیامبر در بین آنها نباشد، هرگز نمی توانند توحید را مانند آن حضرت «بأبی وأُمّی» بیان کنند. و اگر بیان آن حضرت علیه السلام نبود، مردم نمی دانستند، چگونه در راه توحید قدم بردارند (کلینی، ۳۲۹ق، ۱: ۱۳۶). مرحوم صدرالمتهلین در شرح بر اصول کافی با اضافه قیدی مقصود از پیامبر را اعظم پیامبران دانسته است (صدرالدین شیرازی، ۱۰۵۰ق، ۴: ۴۷). وگرنه پیامبران دیگر هم نمی توانند؛ مثل علی علیه السلام سخن بگویند.^۳

همچنین بخشی از نهج البلاغه دارای سند معتبر می باشد و علاوه بر این با روایات مشابه و

۱. رج: درس خارج فقه، استاد محمدمهدی شب زنده دار ۱۳۹۶/۷/۲۳، ۱۳۹۶/۱/۱۵ - ۱۳۹۵/۱/۱۴ - ۱۳۹۴/۱۲/۱۸. Feghahat.ir.

۲. رج: خمینی، روح الله، کتاب البیع، ۱۳۹۲، ۲: ۶۶۷ و المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۴۹۵.

۳. رج: درس خارج فقه، استاد عبدالله جوادی آملی ۱۳۹۵/۱۲/۹.

معتبر دیگر صدور آن اطمینان آور می شود.

مبانی وظایف و مسئولیت انسان سیاسی و حاکمیت

۱ - اهتمام امور مسلمانان

امور مسلمانان چنان جایگاهی دارد که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از حق روشن خود مادمی که امور مسلمین در سلامت باشد، می گذرند، چنانچه در کتاب نهج البلاغه آمده است:

«لَقَدْ عَلِمْتُ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ اللَّهُ لَا يُسْلِمَنَّ مَا سَلِمْتُ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ التَّمَسَّاسِ لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زِينَتِهِ» (سیدرضی، ۴۰۶ ق، ۱: ۱۰۳).

شما می دانید که من به حکومت از دیگران شایسته ترم و به خدا قسم آن را رها می کنم تا زمانی که امور مسلمین سالم بماند و ستمی در برنامه امت جز بر من روی ندهد؛ رها می کنم به امید پاداش و فضل آن و روی گردانی از زر و زیور دنیا که شما نسبت به آن دچار رقابت شده اید.

اهتمام به امور مسلمانان از بایسته ترین مسائل در دین مبین اسلام است تا جایی که روی گردانی از آن، بیرون بودن از دایره اسلام بر شمرده شده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۳۲۹ ق، ۲: ۱۶۳).

در این روایت معتبر،^۱ اهتمام پیوسته به امور مسلمانان تصریح شده است و بی توجهی به آن را نامسلمانی می داند.

و در روایت معتبر دیگر به همین مضمون اشاره شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۳۲۹ ق، ۲: ۱۶۴).
امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس در پیش برد کار مسلمانان اهتمام نورزد، در شمار مسلمانان نیست.

در این دو روایت "امور المسلمین" اشاره به شئون عام و همگانی دارد، چون کلمه "امور" عام

۱. قید "معتبر" برای احادیث الکافی بر اساس این دو منبع می باشد: شب زنده دار، محمد مهدی، (۱۳۹۸)، کتاب کافی شریف - بی نیازی اسناد کافی از ارزیابی (با استفاده از قواعد اصولی)، شب زنده دار، محمد مهدی، (۱۳۹۴)، فصل نامه تخصصی علم اصول فقه حوزه، (۱)، ۳۱ - ۱۱ و همچنین روایاتی که با قید "صحیح" و "صحیحه" آمده، بر مبنای «استناد صدوق» و «درایه النور» می باشد.

می‌باشد و به "المسلمین" که جمع می‌باشد اضافه شده است.
از مصادیق بارز امور مسلمین برای انسان سیاسی، مدیریت شرایط اضطراری و به اصطلاح قرمز و خروج از بحران و بازگشت آرامش و سلامتی به جامعه می‌باشد،

۲ - فریادرسی مضطر و درمانده

امداد و فریادرسی از مضطر، نیازی به دلیل ندارد و امری اجماعی می‌باشد، مع ذلک می‌توان اهمیت و لزوم آن را از نهج البلاغه و سایر اسناد روایی استنباط کرد.
از علی علیه السلام در کتاب نهج البلاغه نقل شده است:
وَقَالَ عليه السلام «مَنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ» (سیدرضی، ۴۰۶ ق، ۴۷۲:۱).

و فرمود کفاره گناهان بزرگ فریادرسی از بیچاره و درمانده است و غم از دل گرفتاری برداشتن.

از بهترین اخلاق، عالی‌ترین صفات (حلوانی، ۱۴۰۸: ۱۳۳)؛ و افزون‌ترین نیکویی دست‌گیری از ستم‌دیده و درمانده می‌باشد و اجر و ثواب به چیزی مثل این حاصل نشده و زکات سلطان و حکمرانی نام برده شده (تمیمی‌آمدی، ۱: ۱۹۱، ۶۸۵، ۳۹۰)؛ و خداوند متعال دوستدار این یاری‌رسانان است (دیلمی، ۸۴۱ ق، ۱: ۲۸۳)؛ و انجام ندادنش از گناهانی می‌باشد که موجب نزول بلاست (ابن فهدحلی، ۸۴۱ ق، ۱: ۲۱۳).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنَادِي يَا لِّلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۳۲۹ ق، ۲: ۱۶۴).

در روایت صحیحۀ فوق، نیز ضمن اهتمام پیوسته به شئون مسلمانان با تعبیری سنگین، پاسخ ندادن به درخواست فریادرسی را مساوی با مسلمان نبودن می‌داند. در نتیجه ظهور در روایت، وجوب رسیدگی به استغاثۀ مضطر بر هر مسلمان و انسان سیاسی که توانایی آن را دارا می‌باشد و حرجی در آن نباشد را نشان می‌دهد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسْوَدًّا وَجْهَهُ مَزْرَقَةً عَيْنَاهُ مَغْلُولَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ فَيَقَالُ هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ» (کلینی، ۳۲۹ ق، ۲: ۳۶۷).

در این روایت معتبر نیز برطرف نکردن نیاز مؤمنین در صورت قدرت و توانایی، خیانت به خدای متعال و رسولش ﷺ قلمداد شده که افکنده شدن در آتش جهنم را در پی می‌آورد.

لزوم رسیدگی به وضع مضطر امری بدیهی است و در زمان وقوع بحران، به ویژه هنگامی که مخاطرات ارتباط مستقیم با مردم داشته باشد، مسئله‌ای ویژه و همگانی می‌شود؛ و بالطبع برای انسان سیاسی فراهم آوردن نیاز مردم و برطرف کردن و کنترل مشکلات و بحران را مقدم می‌کند.

۳ - لزوم تدبیر و آمادگی

برای پیش‌گیری و کنترل صحیح و واکنش مناسب در بحران‌ها، با تدبیر در امور و آینده‌نگری، باید مقدمات و زیر ساخت‌های لازم را فراهم کرد تا در پیش‌آمد بحران‌ها پسماند موافقی داشته و کشور و جامعه خسارات کمتری را متحمل شود.

از حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده است: «وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ» (سیدرضی، ۴۰۶، ق، ۱: ۴۸۸)؛ و هیچ عقلی چون تدبیر و اندیشه نیست (زیرا اندیشه راه را آماده و استوار می‌سازد).^۱

در دیدار علی علیه السلام با پارسیان و گفت و گوی با نماینده آنان، حضرت می‌فرمایند: «يَا نَرْسَائِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِالْحَقِّ وَلَا يُرْضَى مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ تَذَكُّرَةٌ مِمَّا خَوَّلَ اللَّهُ وَ أَنَهَا لَا تَقُومُ مَمْلَكَةٌ إِلَّا بِتَدْبِيرٍ وَ لَا بُدَّ مِنْ إِمَارَةٍ» (نصرین مزاحم، ۲۱۲، ق، ۱: ۱۴)؛ ای نرسا، همانا خدای - عزوجل - مردم را به حق آفرید و از هیچ‌کس جز به حق‌گزاری خرسند نباشد و در سلطنت الهی گونه‌ای یادآوری و نمودگاری است، برای نوع حکومتی که در نظر دارد، در زمین نیز برقرار باشد، و آن این است که مملکت جز به تدبیر و انتظام نیاید و از مملکت‌داری و فرماندهی‌گری نباشد.

در این بیان حضرت ضرورت تدبیر را گوشزد می‌فرمایند. همچنین از تدابیر مهم، آمادگی و پیش‌بینی مقدمات کارها می‌باشد، اگر مقدمات یک تکلیف، قبل از ظرف وقوع آن انجام نشود، موجب تقویت و عدم قدرت بر انجام آن تکلیف در زمان خود می‌شود که سیره عقلاء آن را تقبیح کرده و ارتکاز، کشف از وجوب غیری قبل از وجوب نفسی فعلی می‌کند و به حکم عقل آن مقدمات باید اتیان شود. دلیل آن را از طرق مختلفی از جمله واجب معلق^۲، واجب مشروط^۳، شرط متأخر^۴، متمم جعل^۱، ملازمه اندماجی، و ... جواب داده‌اند، همچنین روایات

۱. فیض الإسلام، سید علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱۳۹.

۲. اصفهانی، الفصول، ۷۹: ۱.

۳. انصاری، مطارح الانظار، ۵۳: ۱.

۴. خراسانی، کفایه الاصول، ۱۰۴: ۲.

معتبری مؤید آن است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَجْنَبٍ فِي السَّفَرِ وَلَمْ يَجِدْ إِلَّا التَّلَجَّ أَوْ مَاءً جَامِداً فَقَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الصَّرُورَةِ يَتِمُّمْ وَلَا أَرَى أَنْ يَعُودَ إِلَى هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي تُوبِقُ دِينَهُ» (کلینی، ۳۲۹ق، ۳: ۶۷)؛ به ابوعبدالله صادق عليه السلام گفتم: اگر کسی در حال سفر جنب شود و هر چه بجوید، جز برف و یخ چیزی پیدا نکند، تکلیف او چیست؟ ابوعبدالله فرمود: آن به مثابه ضرورت می باشد، باید تیمم کند. و من روا نمی بینم که باز هم به این چنین سرزمینی سفر کند که دین او را به تباهی می کشد.

«عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَقِيمُ بِالْبِلَادِ الْأَشْهُرَ لَيْسَ فِيهَا مَاءٌ مِنْ أَجْلِ الْمَرْاعَى وَصَلَحَ الْإِبِلُ قَالَ لَا» (طوسی، ۴۶۰ق، ۱: ۴۰۵)؛ از امام عليه السلام سؤال شد، از کسی که در شهری ماه ها اقامت گیرند که آب ندارند و ماندنش برای چراگاه و بهبودی شتران باشد؟ فرمود: خیر.

علامه محمد باقر مجلسی هر دو حدیث را "صحیح" ذکر کرده است.^۲

«وَفِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ يَقُولُ لَا تُطِيعُوا أَهْلَ الْفَسَقِ مِنَ الْمُلُوكِ فَإِنْ خِفْتُمُوهُمْ أَنْ يُفْتِنُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ فَإِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ وَهُوَ يَقُولُ فِيهِمْ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتَهَاجَرُوا فِيهَا» (علی ابن ابراهیم، ۱۳۶۲، ۲: ۱۵۱)؛ ابوجارود از امام باقر عليه السلام روایت می کند که آن جناب در تفسیر آیه شریفه «یا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ» فرمودند: یعنی از پادشاهان و حاکمان فاسد اطاعت نکنید، اگر می ترسید، آنها دین شما را به خطر اندازند، زمین من فراخ است، به هر جا می خواهید بروید. خداوند متعال می فرماید: «فِيهِمْ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ» پروردگار به آنها می گوید: شما در چه حالی هستید، آنها می گویند: ما در زمین مستضعف بودیم، خداوند فرمود: مگر زمین من وسیع نیست، شما برای حفظ دین خود مهاجرت کنید.

از روایات فوق اخذ مقدماتی که محدودیت زمانی یا مکانی دارند و در صورت مهیا نکردن آن، قدرت انجام آن در زمان فعلیت وظیفه نباشد و موجب تفویت و ناتوانی از تکلیف شود، می توان استفاده کرد.

به طور مشخص برای مهار بحران و موفقیت در آن، آمادگی پیش از بحران امری لازم و بدیهی است. وقتی انسان سیاسی می داند، در صورت نداشتن آمادگی لازم در هنگام بحران

۱. نائینی، فوائد الاصول، ۱: ۱۲۶.

۲. مجلسی، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ۳: ۱۶۲؛ همان، ۲: ۱۳۳.

نمی‌تواند آن را کنترل کند، تدبیر قبلی و تهیة مقدمات و زیر ساخت‌ها، لازم خواهد بود. به طور مثال؛ اگر منابع و امکانات، زیرساخت‌های علمی، عملیاتی و ... دیده نشده باشد، به دلیل عدم آمادگی، مدیریت بحران و اجرای مقررات و اقدامات پیش‌گیرانه، با اختلال مواجه شده و از کنترل خارج می‌شود و لزوم آمادگی و ایجاد بستر مناسب در پیش از بحران را مضاعف می‌کند.

۴ - جایگاه حاکم^۱

با این نگاه که از منظر عرف، حاکم مسئول امور زندگی مردم است و ردعی در مقابل آن از شارع نرسیده باشد، جایگاه و مسئولیت متناسب با اختیارات، برای حاکم نیز آشکارتر می‌شود. در فرمایشی از حضرت علی علیه السلام حکومت با برپاسازی حق و زدودن باطل ارزش پیدا می‌کند. در نهج البلاغه آمده است که عبدالله بن عباس گفت: در ذی قار بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که کفش خود را وصله می‌زد، از من پرسید: ارزش این کفش چند است؟ گفتم: هیچ فرمود: «وَاللّٰهُ لَهٰی اَحَبُّ اِلٰی مِنْ اِمْرَتِكُمْ اِلَّا اَنْ اُقِيمَ حَقًّا اَوْ اُدْفَعَ باطلا» (سیدرضی، ۴۰۶ ق، ۷۶:۱).

به خدا سوگند! این کفش پاره در نظر من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه بتوانم حق را اقامه و باطلی را دفع کنم.

همچنین حضرت علی علیه السلام در ضرورت حکومت، به لزوم حاکم و مدیریت جامعه به واسطه او، اشاره می‌کند: «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (سیدرضی، ۴۰۶ ق، ۸۲:۱) و در ادامه نیز آمده: راه‌ها به سبب او امن گردد و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود، تا مؤمن نیکوکار راحت شود و مردم از شر بدکار در امان گردند.

پر واضح است که حضور حاکم و مدیریت و توجه او به جامعه در بزنگاه‌ها و بحران‌ها پررنگ‌تر می‌شود. و نیز آمده است: «آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ» (سیدرضی، ۴۰۶ ق، ۵۰۱:۱) ابزار ریاست دارا بودن قدرت تحمل مشکلات است.

«وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يَقْهَرُ الْمُنَاوِي» (سیدرضی، ۴۰۶ ق، ۵۰۸:۱) با روش عادلانه دشمن مغلوب می‌شود.

حضرت نسبت به حقوق جامعه بر حاکم اشاره می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَى حَقِّي فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيئُكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا

۱. لزوم حاکمیت اسلامی و ولایت فقیه، با استفاده از ادله عقلی و نقلی، در کتب تفصیلی، آمده است.

تَعْلَمُوا» (سیدرضی، ۴۰۶: ۱، ۷۹: ۱)؛ ای مردم! مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آنکه از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید.

حضرت نسبت به مسئولیت کارگزاران به اشعث به قیس عامل آذربایجان مرقوم فرمودند: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ» (سیدرضی، ۴۰۶: ۱، ۳۶۶: ۱)؛ حکمرانی برای تو طعمه نیست، بلکه امانتی است بر عهدهات و از تو خواسته اند، دستور مافوق خود را رعایت نمایی. تو را حقی نیست که در امور رعیت به دل خواست رفتار کنی و جز به اعتماد به فرمانی که تو را می رسد، به کار بزرگی دست بزنی.

در روایات متعدد دیگری به لزوم اهتمام در رسیدگی و عدالت نسبت به کار و اوضاع مردم و ضایع نکردن آن تأکید شده است: «عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ فَعَدَلَ وَ فَتَحَ بَابَهُ وَ رَفَعَ سِتْرَهُ وَ نَظَرَ فِي أُمُورِ النَّاسِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُؤْمِنَ رُؤُوعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةُ» (حرعاملی، ۱۱۰۴: ۱۷، ۱۹۳: ۱)؛ امام صادق عليه السلام؛ هر کس کاری از کارهای مردم را به عهده گیرد، پس به عدالت رفتار کند، درهایش را بگشاید و حجاب هایش را بردارد و به کارهای مردم بپردازد، بر خداوند شایسته است که در روز قیامت ترسش را ایمنی بخشد و به بهشت وارد نماید.

در روایت صحیحۀ فوق به رفتار عادلانه و ارتباط مستقیم با مردم در پرداختن به کارهای آنها تأکید شده است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «أَيُّمَا رَجُلٍ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَأَعْلَقَ بَابَهُ دُونَهُمْ وَ أَرْخَى سِتْرَهُ فَهُوَ فِي مَقْتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَعْنَتِهِ حَتَّى يَفْتَحَ بَابَهُ فَيَدْخُلَ إِلَيْهِ ذُو الْحَاجَةِ وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ» (طبرسی، ۶۰۰: ۱، ۳۱۶: ۱)؛ حضرت علی عليه السلام فرمود: هر کس کارهای مسلمانان را به عهده گیرد و در خانه خود را روی آنها ببندد و مردم را از خود دور کند، مورد خشم و غضب خداوند قرار می گیرد، مگر اینکه در خانه اش را باز کند و به اوضاع و احوال مردم رسیدگی نماید و احتیاج آنها را رفع کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّ أَهْوَنَ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ وَلِيَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَغْدِلْ» (شعیری، ۵۰۸: ۱، ۱۵۴: ۱)؛ رسول خدا ﷺ: خوارترین خلق در نظر خدا کسی است که امر مسلمانان را در دست گیرد و با ایشان به عدالت رفتار نکند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَضَيَعَهُمُ ضَيَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى» (صدوق، ۳۸۱: ۱، ۲۶۰: ۱)؛ امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس سرپرست کاری از امور مسلمانان شود و وظیفه

انسان در تراز نهج البلاغه

خود را صحیح و درست انجام ندهد و آنها را ضایع کند، خداوند متعال او را بی بهره و بی نصیب گرداند.

در روایاتی که اشاره شد به وضوح نسبت به دست اندرکاران امور مردم توجه و هشدار داده شده است تا به اوضاع مردم در پیش روی آنها، به درستی و عدالت رفتار و عمل نمایند و آن را ضایع نسازند.

در شرایط تلاطم که هم مشکلات ناشی از بحران وجود دارد و بالطبع محدودیت ها و ... ایجاد می شود سختی ها را دو چندان می کند، انسان سیاسی باید بیش از پیش در کنار مردم باشد و به امور مردم با رعایت عدالت و انصاف رسیدگی کنند. از جمله آن، مقررات صحیح و بجا می باشد تا موجب شود، حقوق مردم با رعایت نکردن عده ای پایمال نشود.

۵ - قاعده اضطرار

آیات و روایاتی، دلالت بر وضع اضطراری می کند و اشاره بر این دارد که آنچه در حال عادی ناروا و حرام است، در حال اضطرار با وجود شرایطش، مجاز می شود.

«وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا دُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطَرُّرْتُمْ إِلَيْهِ» (۱۱۹/انعام)؛ در این آیه مبارکه به توجه به حالت اضطرار آمده است: و خداوند آنچه را که بر شما حرام شده است، بیان نموده، مگر آنگاه که ناگزیر شوید.

مولای متقیان علی علیه السلام در فرمانی به کارگزاران خراج و فرماندهان سرزمین هایی که سپاه از منطقه آنان گذر می کند، به شرایط اضطرار اشاره می فرماید: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَزَاجِ وَ عَمَالِ الْبِلَادِ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ سَبَرْتُ جُنُوداً هِيَ مَارَةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى وَ صَرْفِ السَّدَا وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَ إِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعَرَةِ الْجَيْشِ إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَى شَبْعِهِ فَتَكَلُّوا مِنْ تَنَاولِ مِنْهُمْ شَيْئاً ظُلماً عَنْ ظُلْمِهِمْ وَ كُفُّوا أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ عَنْ [مُضَادَّتِهِمْ] مُضَارَّتِهِمْ وَ التَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَشْتَيْنَاهُ مِنْهُمْ وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ الْجَيْشِ فَأَرْفَعُوا إِلَى مَظَالِمِكُمْ وَ مَا عَزَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَ بِي فَإِنَّا أُغِيرَهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (سیدرضی، ۴۰۶ ق، ۱: ۴۵۰)؛ اما بعد! من سپاهیان را برای نبرد بسیج کردم که به خواست خدا از آبادی های شما می گذرند و آنها را به آنچه خداوند بر آنها واجب کرده توصیه نموده ام. به آنان گفته ام که از آزار مردم و ایجاد ناراحتی ها و مشکلات خودداری کنند و من بدین وسیله در برابر شما و کسانی که در پناه شما هستند از مشکلاتی که سپاهیان به وجود می آورند از خود رفع مسئولیت می کنم، (که آنها حق رساندن هیچ گونه زیان را به کسی ندارند) جز اینکه آنها سخت گرسنه شوند و راهی برای سیر کردن خود نیابند. بنابراین اگر کسی از آنها، چیزی را از روی ستم از افراد گرفت، وظیفه دارید، او را در برابر عملش کیفر کنید. (و شما را نیز توصیه می کنم که) جلوی زیان های اشرار و بی خردان منطقه خود را نسبت

به سپاهیان بگیرید. و جز در آن موارد که استثنا کردم، متعرض آنان نشوید.
در این روایت استفاده از مال دیگری برای درمانده و ناچار، مثل شخص شدیداً گرسنه، در حد
ضرورت استثنا و مجاز شمرده شده است.

در روایت صحیحی از امام صادق (ع) است: «مَا حَرَّمَ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ»
(طوسی، ۴۶۰، ق، ۳: ۱۷۷)؛ هر آنچه خداوند حرام و ناروا نموده، جز آنکه آن را بر مضطر و کسی که
چاره‌ای ندارد، حلال نموده است.

شرایط اضطرار ممکن است، برای هر انسانی و از جمله حاکم پیش آید که در شرایط
بحرانی جامعه، ناچار شود، محدودیت‌هایی را ایجاد کند که به طور عادی حرمت داشته باشد.
به طور مثال؛ با تعطیلی بازار، کسب و کار عده‌ای به خطر افتاده و متضرر شوند که به طور
عادی مجاز نیست.

البته این نکته ضروری است، با توجه به آنچه ذکر شد؛ مثل رسیدگی به امور مسلمین،
اغاثه مضطر، جبران خسارت برای حکومت در صورت تمکن لازم است. و شاید بتوان از بعضی
روایات، فراهم کردن شرایط برای توسعه دادن زندگی نیازمندان در سطح سایر مردم^۱ و لزوم
پرداخت قرض آنان توسط حاکم، در صورت ناتوانی و فوت را استیناس نمود.^۲

۶ - وجوب حفظ جان خود و دیگری

اهمیت حفظ نفس محترم از مهم‌ترین واجبات و مسلمات، دانسته شده و در آیات و
روایات به جایگاه آن پرداخته شده است: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (البقره، ۱۹۵)؛ در این آیه
مبارکه از به هلاکت افکندن خود منع کرده است.

همچنین از بعضی روایات می‌توان وجوب حفظ جان دیگری را استنباط کرد. در روایت
معتبری آمده است: عَنْ عَلِيٍّ (ع) «أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ يَصَلِّي وَ يَرَى الصَّبِيَّ يَخْبُو إِلَى النَّارِ أَوْ الشَّاةَ تَدْخُلُ
الْبَيْتَ لِيُفْسِدَ الشَّيْءَ قَالَ فَلْيُنْصَرِفْ وَ لِيُحْرَزْ مَا يَتَخَوَّفُ وَ يَبْنِي عَلَى صَلَاتِهِ مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ» (طوسی،
۴۶۰، ق، ۲: ۳۳۴)؛ مردی نماز می‌خواند و می‌بیند، کودک چهار دست و پا به سمت آتش می‌رود و یا
گوسفند داخل خانه می‌شود و چیزی را از بین می‌برد، امام فرمود: از نماز منصرف شود و آنچه را
که از آن می‌ترسد، در جای امنی قرار دهد و در صورتی که صحبت نکرد، نمازش را ادامه
می‌دهد. با توجه به امر در "فَلْيُنْصَرِفْ" وجوب حفظ جان دیگری روشن می‌شود.

۱. رج: صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴: ۳۴۰.

۲. رج: کلینی، الکافی، ۵: ۹۳.

و نیز در روایت صحیحی به این جایگاه تأکید شده است: امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه ۳۲ سوره مائده «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ و کسی که زندگی بخشد، پس گویا همه مردم را زندگانی بخشیده است، حضرت به نجات بخشیدن از آتش و غرق شدن اشاره می‌کند و تأویل اعظم آن را رهانیدن از گمراهی به هدایت می‌دانند (کلینی، ۳۲۹، ق، ۲: ۲۱۰).

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در نقلی معتبر آمده است: «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» (کلینی، ۳۲۹، ق، ۵: ۵۵)؛ هر کسی جمعی از مسلمانان را از سیل خروشان یا آتشی فروزان، دور کند، بهشت بر او واجب می‌گردد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده است: «إِيَّاكَ وَ الدِّمَاءَ وَ سَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَلَا أَعْظَمَ لَتَبِعَةٍ وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَ انْقِطَاعِ مَدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تَقْوِينَ سُلْطَانَكُمْ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَضَعُفُهُ وَ يُوْهِنُهُ بَلْ يَزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ وَ لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْبَدَنِ وَ إِنِ اثْبَلَيْتَ بِخَطَاٍ وَ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ فَإِنَّ فِي الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً فَلَا تَظْلَمَحَنَّ بِكَ نَحْوَةَ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤْدَى إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمُقْتُولِ حَقَّهُمْ» (سیدرضی، ۴۰۶، ق، ۱: ۴۴۳)؛ از ریختن خون به ناحق بر حذر باش، زیرا چیزی در نزدیک ساختن انتقام حق و عظمت مجازات و از بین رفتن نعمت و پایان گرفتن زمان حکومت به مانند خون به ناحق ریختن نیست. خداوند در قیامت، اول چیزی که بین مردم حکم می‌کند، در رابطه با خون‌هایی است که به ناحق ریخته‌اند. پس حکومت را به ریختن خون حرام تقویت مکن که ریختن خون حرام قدرت را به سستی کشاند، بلکه حکومت را ساقط نموده و به دیگری انتقال دهد. برای تو در قتل عمد نزد خدا و نزد من عذری نیست، چرا که کیفر قتل عمد کشتن قاتل است. و اگر دچار اشتباه شدی، و تازیانه یا شمشیر یا دستت در کیفر دادن از حد بیرون رفت، چه اینکه در مشت زدن و بالاتر از آن بیم قتل است، مبادا نخوت حکومت تو را از پرداخت خون بها به خاندان مقتول مانع گردد.

ارزش جان و حفظ نفس به قدری ارجمند و حائز اهمیت است، تا جایی که حضرت در نهج البلاغه نسبت به رفتار با دیگر جانداران توصیه می‌کند که جز خیرخواه و مهربان و امین و حافظ چوپانی بر حیوانات مگمار که با حیوانات درشتی نکند و آنها را به جبر و مشقت نراند و نرنجاند و خسته ننماید^۱

۱. سیدرضی، نهج البلاغه، ص: ۲۸۱، نامه ۲۵.

همچنین بناء و سیره عقلا بر لزوم حفظ جان دیگری دلالت می‌کند و کسی که می‌تواند و نجات ندهد، سزاوار شمات و مذمت قرار می‌گیرد و شارع آن را ردع نکرده است (خرازی، ۱۳۷۹، ۱۹: ۱۰۴)؛ و این فداکاری در نجات افراد مورد ستایش واقع می‌شود و در حُسن آن، از منظر عقل جای تأمل و تردید نیست. صاحب جواهر فی الجمله از دیگران دلیل اجماع را برای وجوب حفظ جان دیگری حکایت کرده است.^۱ و ابن ادریس در سرائر به این نکته اشاره دارد که برطرف کردن زبان از نفس، به حکم عقل واجب بوده و امتناع از آن جایز نیست.^۲

۷ - وجوب امر به معروف و نهی از منکر

در آیات^۳ و روایات متعدد و معتبر به امر به معروف و نهی از منکر تأکید شده است، در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است: «وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ «فَرَضَ اللَّهُ ... الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دَعَاءً لِلشُّفَهَاءِ» (سیدرضی، ۴۰۶: ۱، ق، ۵۱۲)؛ خداوند ... امر به معروف را به خاطر اصلاح عموم و نهی از منکر را برای بازداشتن نادانان واجب نمود.

و از آن به واجب بزرگی یاد شده که دیگر واجبات با آن برپا می‌مانند و عیب جویانش بدنهاد و واگذاری آن از جانب امت، آماده جنگ و دشمنی با خدای تعالی انگاشته شده و مصداق ضعف و بی‌دینی (کلینی، ۳۲۹: ۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۱۰۸) و بی‌عقلی برشمرده شده است (حرعاملی، ۱۱۰۴: ۱۶، ق، ۱۲۵).

و باز در نهج البلاغه آمده است: «وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَبِيَدِهِ فَذَلِكَ مِيتَ الْأَحْيَاءِ وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كُنْتُمْ فِي بَحْرِ لُجْی» (سیدرضی، ۴۰۶: ۱، ق، ۵۴۲)؛ و گروهی دیگر نه با زبان و نه با قلب و نه با دست با منکرات مبارزه نمی‌کنند، اینها در حقیقت مردگان زنده نمایند، (بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر هم‌چون قطره‌ای است، در مقابل یک دریای پهناور. و می‌فرمایند: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ [أَشْرَاؤُكُمْ] شِرَاؤُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ» (سیدرضی، ۴۰۶: ۱، ق، ۴۲۲)؛ امر به معروف و نهی از منکر را وانگذارید که بد کارانتان بر شما مسلط شوند، آنگاه دعا کنید و به اجابت نرسد.

۱. نجفی، جواهر الکلام، ۴۳۳: ۳۶.

۲. ابن ادریس، السرائر، ۱۲۵: ۳ و ۱۲۶.

۳. آل عمران: ۱۰۴ - التوبه: ۷۱ - الحج: ۴۱ و ...

۴. الکافی ج: ۷ ص ۵۲ / صحیح، مسند، تحویل.

و نیز می‌فرمایند: «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تُكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَ أَنْكَرِ الْمُنْكَرَ يَبْدِكَ وَ لِسَانِكَ وَ بَايِنُ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ» (سیدرضی، ۴۰۶: ۱، ۳۹۲)؛ به نیکی‌ها امر کن و خود نیکوکار باش و با دست و زبان بدی‌ها را انکار کن و بکوش تا از بدکاران دور باشی و در راه خدا آنگونه که شایسته است، تلاش کن و هرگز سرزنش ملامت‌گران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد.

وجوب امر به معروف و نهی از منکر در اخبار متواتر آمده (شیخ طوسی، ۴۶۰: ۱، ۱۴۶)؛ و توافق بین امت^۱ و اجماع^۲ مسلمین بوده (نجفی، محمدحسن، ۳۵۸: ۲۱)؛ و عقلاً^۳ و نقلاً ثابت است (شهید اول، ۷۸۶: ۱، ۱۱۰).

با اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر می‌توان جامعه‌ایمانی را ایمن و مستحکم^۴ کرده و از اختلال و هرج و مرج دور ساخت. از مصادیق آن تذکر به رعایت شرایط بحرانی و حفظ جان خود و دیگران از خطرهای، کمک به حل بحران و نهی از قرار گرفتن در شرایط خطر و دوری از اختلال و هرج و مرج و ... می‌باشد. چنانکه در جایی خطر معتنابه و یا معرضیت در مرگ دارد، بنابر بعضی از انظار، ایجاد ممنوعیت و اعمال محدودیت‌ها، از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. و در صورت رعایت نکردن، گرفتن جریمه و خسارت و محدودیت افراد، همان‌طور که در روایت معتبری اشاره شده، خراش دادن دیگران جریمه و ارش دارد،^۵ اولویت پیدا می‌کند و می‌توان در قالب مقررات و دستورالعمل‌هایی آن را اجرایی کرد.

۸ - لزوم پیش‌گیری از تحقق منکر

قاعده^۶ منع و دفع منکر اشاره به وجوب جلوگیری از وقوع منکر در جامعه است. بنابر این، چنانچه تصمیم بر ارتکاب منکر و گناهی باشد و همه یا برخی مقدمات آن فراهم شده یا به فعلیت رسیده و در شرایط ارتکاب منکر و گناه باشد، در این صورت با منع از انجام دادن آن، دفع منکر تحقق می‌یابد؛ وجوب دفع منکر خصوصاً در منکراتی که عقل عملی حکم و درک می‌کند که شارع مقدس به عدم وقوع آن عنایت دارد، همچون قتل نفس محترم یا هتك و هدم دین که وقوعش مبعوض اوست. در بسیاری از موارد اولویت قطعی عرفیه، دفع بر رفع،

۱. ابن ادریس، السرائر، ۲: ۲۱.

۲. حلی، شرایع الاسلام، ۱: ۳۱۰.

۳. کرکی، جامع المقاصد، ۳: ۴۸۵.

۴. رضی، نهج البلاغه، ۱: ۴۷۳. کلینی، الکافی، ۲: ۵۱.

۵. کلینی، الکافی، ۱: ۵۹۰ - صدوق، الفقیه، ۴: ۴۱۸.

تقدم دارد. همچنین از منیه الطالب^۱ محقق نائینی، ملازمه عرفیه بین وجوب دفع بعد از تحقق منکر(دفع استدامه‌ای) و وجوب منع از تحقق (دفع ابتدایی) استفاده می‌شود. آنکه واقع شده را نمی‌شود، کاری کرد و اگر می‌گوید، او را نهی کن؛ یعنی جلوی استدامه‌اش را بگیر، دفع در مقام استدامه است.^۲ همچنان که در بعضی از روایات بدان توجه داده شده است.^۳

اگر شرایط اپیدمی به گونه‌ای است که در صورت عدم قرنطینه قتل نفس محترمه یا فاجعه عظیم در پیش آید، در اینجا دولت موظف به اجبار قرنطینه و ... برای جلوگیری این منکر و حرام می‌باشد.

نتیجه‌گیری

انسان سیاسی جایگاه مهمی در عرصه جامعه دارد. قرآن کریم و نهج البلاغه و فرامین معصومین علیهم‌السلام شیوه و راهنمای بایسته را در شرایط خاص یا بحرانی ارائه می‌دهد. اگر چه بسیاری از روایات شامل هر فردی از جامعه می‌شود اما از آنجا که در موارد بسیاری برای اثر بخش بودن اقدام، نیاز به قدرت و حرکت ناشی از جامعه می‌باشد و لازمه‌اش تسری آن به انسان سیاسی و حکومت اسلامی است تا به موفقیت نایل آید. می‌توان این احکام و وظایف را به چند بخش تقسیم کرد:

(الف) هر فردی از جامعه وظیفه دارد، نسبت به حفظ خود و جامعه تلاش کند.

(ب) به قدرتی متمرکز و حاکم بر مردم نیاز می‌باشد، زیرا توانایی هر یک از افراد جامعه محدود بوده و کنترل و مدیریت مسائل جامعه با حکومت می‌باشد. هم‌چون روایات «امور المسلمین» که شئون عامه مسلمین را شامل می‌شود و نیاز به شایستگان و حکومت اسلامی را عیان می‌کند.

(ج) حکومت و افراد جامعه به کمک یکدیگر می‌توانند از بحران‌ها و مشکلات فائق آیند، زیرا حکومت و انسان سیاسی نیز بخشی از جامعه هستند و در صورت عدم همکاری هر یک از آن اختلال در جامعه به وجود می‌آید.

پس برای حکومت با قدرتی که دارد و جامعه در حد توانش واجب است تا در حل مسائل

۱. خوانساری، منیه الطالب، ۱: ۱۳.

۲. رج: درس خارج فقه، استاد محمد مهدی شب زنده‌دار ۱۳۹۷/۱۲/۲۶

Feghahat.ir.

۳. صدوق، الفقیه، ۴: ۷۲.

انسان در تراز نهج البلاغه

کمک و یاری دهنده باشند. در روایت معتبر از امام صادق علیه السلام پرسیده شد، آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ فرمود: خیر و در پاسخ به اینکه چرا؟ حضرت علیه السلام شرایطی را ذکر کردند، از جمله اینکه آن فرد توانمند باشد و از او حرف شنوی داشته باشند و نیز معروف را از منکر بشناسد، نه فرد ضعیفی که نمی‌تواند به راه، هدایت کند، بلکه از حق به باطل فرا می‌خواند (رج: کلینی، ۳۲۹ق، الکافی، ۵: ۵۹). و این داشتن شاخصه و شرایط، خاص یا عام بودن این چنین اموری را نشان می‌دهد.

در نتیجه در امور مهم که در برگیرنده شئون عامه مسلمین می‌باشد و با تأکید بر شرایط بحرانی و اضطراب مردم، لازمه حضور و پشتیبانی انسان سیاسی و حاکمیت اسلامی، روشن‌تر می‌شود و نیز آنچه بیان شد، با مناسبت حکم و موضوع اعمال می‌شود.

در انتها آنچه به نظر می‌آید، تأکید و پیشنهاد می‌شود:

۱ - برای حاکمیت لازم است، مقدماتی که جامعه را از خطرات دور می‌کند؛ مانند: ایجاد مراکز علمی و آموزشی و امدادی، تربیت نیروی متخصص، تجهیز زیرساخت‌ها، رسانه و ابزار و امکانات و ... را آماده کند تا در بزنگاه نیاز توانایی حل مسائل را داشته باشد.

۲ - بر اساس شرایط، جایز یا واجب است، برای حفظ و سلامتی جان مردم از خطرات و برطرف کردن اضطراب از جامعه، با دستورالعمل، تذکر، جریمه یا تشویق، ممنوعیت‌ها و در صورت ایجاب ضرورت، تجمعات و اماکن مذهبی و آموزشی و بازار را محدود یا تعطیل کند و این اضطراب و ضرورت بر آزادی افراد، حاکم می‌شود.

۳ - این مسئله نیز حائز اهمیت است که در صورت خسارت یا ناتوانی مردم از شرایط بحران؛ مثل تعطیلی بازار و قرنطینه یا کارگران روزمزد و ... ممکن است در صورت توانایی برای حکومت، جبران و کمک لازم و ضروری نماید.

منابع

۱۸۸ آمدی تمیمی، عبدالواحد، (۱۴۱۰ق)، «غرر الحکم و درر الکلم»؛ چ ۲، قم: دار الکتاب الإسلامي.

۱۸۹ ابن‌ادریس، محمد، (۱۴۱۰ق)، «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»؛ چ ۲، قم: اسلامی.

۱۹۰ ابن بابویه، محمد، (۱۳۷۶ش)، «الأمالی»؛ چ ۶، تهران: کتاب‌چی.

۱۹۱ _____، (۱۳۶۲ش)، «الخصال»؛ چ ۱، قم: اسلامی.

- ❧ _____، (۱۴۰۶ق)، «ثواب الأعمال و عقاب الأعمال»؛ ج ۲، قم: الرضی
- ❧ _____، (۱۳۸۵ش)، «علل الشرائع»؛ ج ۱، قم: داورى.
- ❧ _____، (۱۴۱۵ق)، «المقنع»؛ ج ۱، قم: امام مهدي (عج).
- ❧ _____، (۱۴۱۳ق)، «من لا يحضره الفقيه»؛ ج ۲، قم: اسلامى.
- ❧ _____، (۱۳۷۸ق)، «عيون أخبار الرضا عليه السلام»؛ ج ۱، تهران: جهان.
- ❧ ابن فهد حلى، احمد، (۱۴۰۷ق)، «عدة الداعى و نجاح الساعى»؛ ج ۱، تهران: دارالكتب الإسلامى.
- ❧ اصفهانی، محمدحسین، (۱۴۰۴ق)، «الفصول الغرويه فى الاصول الفقهيہ»؛ ج ۱، قم: دارالاحياء العلوم الاسلاميه.
- ❧ انصارى، مرتضى، (۱۴۲۵ق)، «مطارح الانظار»؛ ج ۱، قم: الفكر الاسلامى.
- ❧ حرعالمى، محمد، (۱۴۰۹ق)، «وسائل الشيعه»؛ ج ۱، قم: آل البيت عليه السلام.
- ❧ حلوانى، حسين، (۱۴۰۸ق)، «نزهة الناظر و تنبيه الخاطر»؛ ج ۱، قم: مدرسه الإمام المهدي (عج).
- ❧ حلى، جعفر، (۱۴۰۸ق)، «شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام»؛ قم: اسماعيليان.
- ❧ حلى، حسن، (۱۳۷۴ش)، «مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة»؛ قم: اسلامى.
- ❧ _____، (۱۴۱۳ق)، «قواعد الاحكام»؛ قم: اسلامى.
- ❧ حلى، رضى الدين، (۱۴۰۸ق)، «العدد القوية لدفع المخاوف اليومية»؛ ج ۱، قم: كتاب خانه آيت الله مرعشى نجفى.
- ❧ حلى، محمد، (۱۳۸۷ق)، «إيضاح الفوائد فى شرح إشكالات القواعد»؛ قم: اسماعيليان.
- ❧ خراسانى، محمدکاظم، (۱۴۰۹ق)، «كفاية الاصول»؛ ج ۱، قم: آل البيت عليه السلام.
- ❧ خمينى، روح الله، (۱۳۹۲ش)، «المكاسب المحرمه»؛ تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينى (ره).
- ❧ خوانسارى، موسى، (۱۳۷۳ق)، «منية الطالب فى حاشيه المكاسب»؛ تهران: محمديه.
- ❧ ديلمى، حسن، (۱۴۰۸ق)، «أعلام الدين فى صفات المؤمنين»؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
- ❧ ذوعلم، على، (۱۳۸۰)، «امام على عليه السلام و سياست»؛ دانش نامه امام على عليه السلام، ج ۶، ج ۱، تهران: پژوهش گاه فرهنگ و اندیشه اسلامى.

انسان در تراز نهج البلاغه

❧ سید رضی، ابوالحسن محمدبن الحسین الموسوی، (۱۴۱۴ق)، «نهج البلاغه»؛ چ ۱، قم: هجرت.

❧ شب‌زنده‌دار، محمد مهدی، (۱۳۹۸ش)، «کتاب کافی شریف»؛ قم: ذکر.

❧ شعیری، محمد، (۱۳۶۳ش)، «جامع الأخبار»؛ چ ۱، نجف: الحیدریه.

❧ صدرالدین شیرازی، محمد، (۱۳۸۳)، «شرح أصول کافی»؛ چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

❧ طبرسی، علی، (۱۳۸۵ق)، «مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار»؛ چ ۲، نجف: الحیدریه.

❧ طوسی، محمد، (۱۴۰۰ق)، «الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد»؛ تهران: چهل ستون.

❧ _____، (۱۴۰۷ق)، «تهذیب الأحکام»؛ چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه.

❧ عاملی، زین‌الدین، (۱۴۱۰ق)، «الروضه البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة»؛ قم: داوری.

❧ عاملی، محمد، (۱۴۱۰ق)، «اللمعة دمشقیة»؛ چ ۱، بیروت: دارالتراث.

❧ فاضل، مقداد، (۱۳۶۱ش)، «نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الإمامیه»؛ قم: کتاب‌خانه آیت الله مرعشی.

❧ قمی، علی، (۱۴۰۴ق)، تفسیر القمی؛ چ ۳، قم: دارالکتاب.

❧ کرکی، علی، (۱۴۱۴ق)، «جامع المقاصد فی شرح القواعد»؛ قم: آل‌البيت (عج).

❧ کلینی، محمد، (۱۴۰۷ق)، «کافی»؛ چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه.

❧ مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۶ق)، «ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار»؛ چ ۱، قم: کتاب‌خانه آیت الله مرعشی.

❧ نائینی، محمدحسین، (۱۳۷۶ق)، «فوائد الاصول»؛ قم: اسلامی.

❧ نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴ق)، «جواهر الکلام»؛ چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

❧ نصر بن مزاحم، (۱۴۰۴ق)، «وقعه صفین»؛ چ ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.

"مقاله:"

❧ خرازی، محسن، (۱۴۲۱ق)، «زراعة الاعضاء»؛ فصل‌نامه فقه اهل البيت (عج)، (۵)، ۱۹، ۱۰۴.

❧ شب‌زنده‌دار، محمد مهدی، (۱۳۹۴ش)، «بی‌نیازی اسناد کافی از ارزیابی» (با استفاده از قواعد

اصولی)؛ فصل‌نامه تخصصی علم اصول فقه حوزه، (۱)، ص ۱۱ - ۳۱.

"سایت:"

❧ «درس خارج فقه»، استاد عبدالله جوادی آملی (۱۳۹۵/۱۲/۹) javadi. esra. ir.

❧ «درس خارج فقه»، استاد محمد مهدی شب‌زنده‌دار (۱۳۹۷/۱۲/۲۶) و (۱۳۹۶/۱/۱۵) از

بررسی فرازهای سیاسی نهج البلاغه دربرانگیختگی احساسات مخاطبان

علی اصغر اشکیوس،^۱ ماجد نجاریان،^۲ سهیلا پرستگاری^۳

چکیده

کتاب ارزشمند نهج البلاغه حاوی اندیشه‌های پاک امیرمؤمنان علیه السلام است. این کتاب با ارزش، مشتمل بر موضوعات گوناگون اعتقادی - تربیتی، فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی - سیاسی، اخلاقی و مدیریتی است. به دلیل آنکه عمده مباحث این کتاب مربوط به دوران حکومت امام علی علیه السلام می‌باشد، فرازهای سیاسی در آن به وفور یافت شده و خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها گاه به طور کامل رنگ و بوی سیاسی دارد و در خلال موضوعات متنوع آن نیز فرازهای سیاسی فراوانی به چشم می‌خورد. اثرگذاری و برانگیختگی این فرازا به گونه‌ای است که با شنیدن آنها بدن‌ها به لرزش درمی‌آید، چشم‌ها گریان می‌شود و دل‌ها به تپش می‌افتد. این پژوهش که فرازهای سیاسی را در حوزه‌های گوناگون بررسی کرده، در پی آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی، فرازهای سیاسی سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه مورد بررسی و واکاوی قرار دهد و آثار ژرف و عمیق فرازهای سیاسی مذکور را در برانگیختگی احساسات مخاطبین تبیین نموده و آشکار سازد که هدف امام علیه السلام در فرازهای سیاسی بیانات خود، مدیریت و اصلاح نگرش مخاطبان از هر طیف و با هر نگرشی بوده و ضمن اصلاح دیدگاه‌های مخاطبان، ایشان را در رویارویی با مسائل و معضلات اجتماعی، ارشاد و هدایت

^۱ دانشجوی زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فلاورجان.

^۲ دانشجوی زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فلاورجان.

^۳ دانشجوی زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فلاورجان.

انسان در تراز نهج البلاغه

نموده و گامی بزرگ در تربیت انسان‌های نمونه و الگوی مطلوب امیرمؤمنان (علیه السلام) بردارد و مخاطبین را به سعادت دنیا و آخرت برساند.

امروزه که دین و زندگی انسان‌ها آمیخته با سیاست است و جهان تشنه هدايت سياسی سالم می‌باشد، فرازهای سیاسی نهج البلاغه و سبک بیان امام علی (علیه السلام) بهترین درس برای رهبران و سیاست‌مداران و عالی‌ترین الگو برای مدیران و کارگزاران و عبرت‌آموزترین شیوه جهت استفاده از فرازهای سیاسی نهج البلاغه در ساختن انسان سلیم و هم‌تراز نهج البلاغه می‌باشد.

"واژگان کلیدی": امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، فرازهای سیاسی، برانگیختگی

مقدمه

یکی از امتیازات کتاب شریف نهج البلاغه جامعیت و تنوع گسترده سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است به طوری که به سختی می‌توان باور کرد که یک انسان این همه گفتار نغز و شیرین و حکیمانه در موضوعات کاملاً مختلف بلکه متضاد داشته باشد.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: من در شگفتم! از مردی که در میدان جنگ چنان خطبه می‌خواند، گویی طبیعت شیران دارد، سپس وقتی تصمیم بر موعظه و اندرز می‌گیرد، سخنانی می‌گوید، گویی طبیعتی همچون راهبانی دارد که در دیرها زندگی می‌کنند.

بخش اعظم خطبه‌های نهج البلاغه سیاسی است، غالب نامه‌ها رنگ و بوی سیاسی دارد و صبغه سیاسی نیز بر بسیاری از حکمت‌های نهج البلاغه سایه افکنده است. قابل توجه آنکه اغلب این فرازها به گونه‌ای است که احساسات هر مخاطبی را برمی‌انگیزد، وجدان‌ها را بیدار، قلوب را جذب و دل‌ها را شیفته خود می‌سازد. همان‌گونه که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «بَلْ اِنَّ دَمَجُثَّ عَلٰی مَكْنُونٍ عَلِمَ لَوْ بَحَثَ بِهٖ لَاصْطَرَبْتُمْ اَصْطِرَابَ الْاَرْشِيَّةِ فِي الْعُلُوِّ الْبُعِيْدَةِ» (خطبه ۵)؛ اسراری در درون دارم که اگر اظهار کنم همچون طناب‌های لرزان در چاه‌های عمیق به لرزه درمی‌آیید! هنگامی که فرازهای سیاسی نهج البلاغه را از نظر برانگیختگی احساسات مخاطبان بررسی می‌نماییم با سه نوع برانگیختگی روبه‌رو خواهیم شد.

نوع اول؛ برانگیختگی فرازهای سیاسی که در زمان ایراد توسط امام (علیه السلام) بر افراد خاصی بنابر آمادگی روحی، و شایستگی‌شان اثرگذار بوده است، با این تذکر که در همان دوران افرادی هم بودند که به سبب قساوت قلب بیش از آنکه آن فرازهای ارزشمند موجب برانگیختگی احساسات و بیداری آنان شود، باعث خستگی و ملالت آنان و به ستوه آمدن امام (علیه السلام) گردیده

است تا جایی که حضرت علیه السلام آنان را مورد عتاب و نفرین خود قرار داده و فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَأْتَهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَيَّمْتَهُمْ وَ سَيَّمُونِي، فَأَبْدَلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي. اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يَمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ» (خطبه ۲۵)؛ خداوندا من از آنها خسته شده‌ام و آنها نیز از من خسته شده‌اند، من از آنان ملول گشته‌ام و آنان نیز از من ملول گشته‌اند، به جای آنان افراد بهتری به من عطا فرما و به جای من بدتر از من را بر آنها مسلط کن، خدایا دل‌های آنان را، آن چنانکه نمک در آب حل می‌شود آب کن.

نوع دوم؛ فرازهای سیاسی است که در گذر زمان با جان‌های آماده برخورد کرده و افراد زیادی را با گرایش‌های اسلامی و غیر اسلامی تحت تأثیر خود قرار داده است، به گونه‌ای که نتوانسته‌اند اعجاب خود را از سخنان گهربار امام علیه السلام پنهان نمایند و لاجرم برانگیختگی احساسات خود را آشکار نموده‌اند.

نوع سوم؛ آن دسته از فرازهای اثرگذار امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه است که محدود به زمان و مکان نمی‌باشد و تا انسانیت باقی است، اثربخشی خود را به همراه دارد و چنانچه در دسترس افراد قرار گیرد، موجب تهییج و تحریک احساسات می‌شود و غیرت، حمیت، سلحشوری، عزت طلبی، مردانگی، شرافت، کرامت، نیکوکاری و خدمت‌رسانی را به جوشش در می‌آورد. در نتیجه انسان‌هایی در تراز نهج البلاغه تربیت می‌نماید.

این پژوهش ضمن آنکه برانگیختگی احساسات مخاطبان زمان امام علیه السلام را مورد توجه قرار داده و از متأثرین کلام امام علی علیه السلام در گذر زمان غفلت نورزیده، فرازهای سیاسی نوع سوم را نیز مورد بررسی و استفاده قرار داده است.

و در ساختار کلی و بحث اصلی خود به پنج حوزه مهم حکومتی، مدیریتی، نظامی، اجتماعی و تربیتی سرکشی نموده و ضمن بررسی فرازهای سیاسی هر حوزه برانگیختگی احساسات مخاطبان را در اصول مربوط به هر حوزه به طور جداگانه تشریح می‌نماید که تشریح نقش بی‌بدیل این برانگیختگی‌ها در تربیت سیاسی مخاطبان و ارتقاء بینش آنان، دست‌آورد بی‌نظیر این پژوهش و از نوآوری‌های این تحقیق است که پیش از آن کمتر کسی به آن پرداخته است.

۱ - حوزه حکومتی

الف - ضرورت وجود حکومت

بشر موجودی اجتماعی است و برای پیشرفت و تکامل نیاز به تشکیل حکومت دارد. زیرا

انسان در تراز نهج البلاغه

جامعه‌ای که حکومت نداشته باشد، دچار اختلال و هرج و مرج می‌شود. آئین مترقی اسلام به این نیاز اساسی توجه نموده است و تشکیل حکومت عادلانه را از ارکان اساسی سیاست خود می‌داند، هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ به مدینه آمد به تشکیل حکومت مبادرت نمود.

امیرمؤمنان هنگامی که شعار مغالطه‌آمیز «لا حکم الا لله» را از خوارج شنید، فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يَزَادُ بِهَا بَاطِلٌ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ تَرَأَوْ فَاجِرٍ» (خطبه ۴)؛ سخن حقی است و از آن بهره‌برداری باطل می‌کنند، آری حکم مخصوص خداست، ولی این گروه می‌گویند، حکومت و فرماندهی مخصوص خداست، حال آنکه مردم به یقین نیازمند امیر و حاکمی هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

برانگیختگی

خوارج نهروان که بر اثر تعصب و نادانی گرفتار توهّمات کودکانه‌ای شده بودند، پس از شنیدن سخنان امیرمؤمنان (علیه السلام) به باطل بودن توهّم خود پی بردند، هر چند لجاجت و نادانی به آنها اجازه بازگشت نداد، اما خوشبختانه گروه عظیمی از آنان با این سخنان بیدارگر امام (علیه السلام) در میدان جنگ نهروان بیدار شدند و به سستی افکارشان پی بردند و توبه کردند و تعداد زیادی از آنان به لشکر امام علی (علیه السلام) پیوستند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۳۳).

ب - هدف از پذیرش حکومت

امام علی (علیه السلام) هیچ‌گونه علاقه و دل‌بستگی به گرفتن حکومت و خلافت ظاهری نداشت و آن را از لنگه کفش پاره و آب بینی بزغاله بی‌ارزش‌تر می‌دانست و هرگز به آن به صورت یک هدف نمی‌نگریست، بلکه آن را برای برپایی حق و دفع باطل و کوتاه کردن دست ظالمان از گریبان مظلومان و برقراری نظم و عدالت خواهان بود. همان‌گونه که در قرآن کریم آمده: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، (۲۵/ حدید)؛ همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ امام علی (علیه السلام) در فرازی از خطبه شقشقیه دلایل پذیرش حکومت را به وضوح بیان می‌کند و می‌فرماید: «أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْخَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَازُوا عَلَى كَظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَا لَقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرُهَا بِكَاسِ أَوْلِيَّهَا» (خطبه ۳)؛ آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند! اگر به خاطر حضور حاضران در بیعت و اتمام حجت برمن به خاطر وجود یار و یاور نبود و نیز به خاطر عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علمای هر

امت گرفته که برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده و مظلوم سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر پشتش می‌افکندم و رهایش می‌نمودم و آخرینش را به همان جام اولینش سیراب می‌کردم.

برانگیختگی

سید رضی در ذیل این خطبه آورده است: بعضی گفته‌اند؛ هنگامی که کلام امیرالمؤمنین به اینجا رسید، مردی برخاست و نامه‌ای به دست آن حضرت داد، امام علیه السلام مشغول مطالعه آن نامه شد و هنگامی که از خواندن آن فراغت یافت، ابن عباس عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چه خوب بود، خطبه را از آنجا که رها فرمودید، ادامه می‌دادید؛ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شَقِيقَةُ هَذَرٍ ثُمَّ قَرَّتْ» (همان)؛ هی‌هات ای ابن عباس! این سوز درونی بود که زبانه کشید و سپس آرام گرفت و فرو نشست. ابن عباس می‌گوید: «فَوَاللَّهِ مَا أَسْفُتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ أَلَّا يَكُونَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ» (همان)؛ به خدا سوگند! من هیچ‌گاه بر سخنی همچون این سخن (خطبه ناتمام) تأسف نخوردم که علی علیه السلام آن را تا بدان جا که می‌خواست برسد، ادامه نداد.

ج - ویژگی‌های حاکم اسلامی

۱- زهد و تقوی

درباره زهد امام علی علیه السلام و عدم وابستگی او به دنیا در خبر آمده است که ضرار بن حمزه ضبایی بر معاویه وارد شد، معاویه از او درخواست کرد تا اوصاف علی علیه السلام را برایش بازگو کند. ضرار در پاسخ گفت: «قَالَ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَ قَدْ أَرَخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مَحْرَابِهِ، قَائِمٌ عَلَى لِحْيَتِهِ، يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ» (حکمت/۷۷)؛ من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده، محاسن مبارک را به دست خود گرفته و همچون مارگزیده به خود می‌پیچید و از سوز دل گریه می‌کرد و می‌گفت: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي؛ أَيْ تَعَرَّضْتُ؟ أَمْ إِلَى [تَشَوَّقْتُ] تَشَوَّقْتُ؟ لَا حَانَ حِينَكَ؛ هَيْهَاتَ، غُرَى غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي بِكَ؛ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا؛ فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطَرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ. أَوْ مِنْ قَلَّةِ الرِّزَادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ» (همان)؛ ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاق را به من نشان می‌دهی؟ هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد، هی‌هات! دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم، تو را سه

طلاقه کرده‌ام، طلاقی که رجوعی در آن نیست؛ زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو را داشتن ناچیز است. آه از کمی زاد و توشه آخرت و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت و مشکلات مقصد (حکمت ۷۷).

برانگیختگی

در بعضی از روایات نکته عجیبی آمده و آن اینکه چون معاویه این اوصاف و سخنان امام علی (علیه السلام) را شنید، گریست، به گونه‌ای که قطرات اشک بر صورت او جاری گشت و گفت: «... خدا رحمت کند، ابوالحسن را، به خدا سوگند این گونه بود»؛ (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۳: ۲۵۰).

در نقل دیگری آمده است که حاضران نیز گریه کردند، معاویه به حاضران در مجلس رو کرد و گفت: اگر من از دنیا بروم، هیچ‌یک از شما حاضر نیست، چنین مدح و ثنایی درباره من داشته باشد؛ (همان).

«أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطْلَايَا ذُلُّ خِيَلٍ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَزْمَتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ»، (خطبه ۱۶)؛ و آگاه باشید! تقوی و پرهیزکاری مانند مرکب راهوار و رام و سریع‌السير می‌باشد که اهلش را بر آن سوار می‌کنند و زمام آن را به دستشان می‌سپارند و آنها را به سرمنزل مقصود و سعادت بهشت جاودان می‌رسانند.

مرحوم سید رضی به دنبال این سخن می‌گوید: «إِنَّ فِي هَذَا الْكَلَامِ الْأَدْنَى مِنْ مَوَاقِعِ الْإِحْسَانِ مَا لَا تَبْلُغُهُ مَوَاقِعُ الْإِسْتِحْسَانِ وَ إِنَّ حِظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ مِنْ حِظِّ الْعَجَبِ بِهِ وَ فِيهِ مَعَ الْحَالِ الَّتِي وَصَفْنَا زَوَائِدَ مِنَ الْفَصَاحَةِ لَا يَقُومُ بِهَا لِسَانٌ وَ لَا يَطْلُعُ فَجْهًا إِنْسَانٌ وَ لَا يَعْرِفُ مَا أَقُولُ إِلَّا مِنْ ضَرْبٍ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ بِحَقٍّ وَ جَرَى فِيهَا عَلَى عَرَقٍ (وَ مَا يَقْلِبُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ)»، (همان)؛ در این کلام که از فصیح‌ترین سخنان است، لطایفی نهفته که جز سخن‌سنان به آن نمی‌رسند و پیش از آنچه ما از آن در شگفتی فرو رویم، شگفتی‌ها از آن شگفت‌زده می‌شوند، اضافه بر این، ریزه‌کاری‌هایی از فصاحت در آن وجود دارد که نه زبان قادر به شرح آن است و نه هیچ انسانی به عمق آن می‌رسد و نه آنچه را که من به آن اشاره می‌کنم، کسی جز آنان که در فصاحت پیشگام‌اند، می‌توانند درک کنند.

۲- علم

کمیل بن زیاد می‌گوید: امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دست مرا گرفت و به سوی صحرا، خارج کوفه برد. هنگامی که به صحرا رسید، آه پردردی کشید و در آن فضای آرام و خالی از بیگانه و اغیار زبان به سخن گشود و پس از تقسیم جامعه به سه دسته: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ

رَبَّانِي وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ زَعَاغٌ، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ»، (حکمت/۱۴۷)؛ علمای ربانی و دانش طلبان راه نجات و احمقان بی سر و پا که دنبال هر صدا و بادی حرکت می کنند؛ و با اثبات برتری علم بر ثروت فرمود: «يَا كَمِيلُ هَلْكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَخْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَغْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»، (همان)؛ ای کمیل! ثروت اندوزان هلاک شدند، درحالی که ظاهراً در صف زندگان اند ولی دانشمندان تا جهان برقرار است، زنده اند، اگرچه از میان مردم بیرون رفته اند؛ سپس فرمود: «هَا أَنَاهَا هُنَا لَعَلَّمَا جَمًّا - وَ أَشَارَ يَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لَوْ أَصْبَتْ لَهُ حَمَلَةٌ»، (همان)؛ بدان ای کمیل! در اینجا علم فراوانی است - و با دست بر سینه مبارکش اشاره کرد و فرمود: - ای کاش، افراد لایقی را برای آن می یافتیم.

برانگیختگی

امام علی علیه السلام خطاب به عموم مردم می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَا تُنَا بِطَرْقِي السَّمَاءَ أَعْلَمَ مِنِّي بِطَرْقِي الْأَرْضِ»، (خطبه ۱۸۹)؛ ای مردم! از من سؤال کنید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید زیرا من به راه های آسمان از راه های زمین آشناترم. این سخن تنها در منابع شیعه نیامده است، دانشمندان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل کرده اند، یحیی بن سعید بن مسیب مطابق نقل (الاستیعاب) می گوید: از مردم جمله «هرچه را می خواهید از من پرسید» را کسی بر زبان جاری نکرد مگر علی بن ابی طالب. (ابن عبدالبر، ۲۰۱۹، جلد ۲: ۵۰).

۳ - شجاعت

امام علی علیه السلام برای تقویت روحیه یاران خود برابر دشمنان و غوغاسالاران و فتنه جویان قبایل، به موضع خود در جنگ های صدر اسلام برابر شجاعان عرب و ضربات سنگینی که به آنها وارد ساخت اشاره می کند تا دشمنان سرجای خود بنشینند، می فرماید: «أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَالِ الْغَرْبِ، وَ كَسَنْتُ نَوَاجِمَ قُرُونٍ رَبِيعَةً وَ مُضَرَ»، (خطبه ۱۹۲)؛ من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخ های بلند قبیله ربیعه و مضر را در هم شکستم. سپس حضرت برای تأکید بر شجاعت خود می فرماید: «وَ اللَّهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهَا»، (نامه ۴۵)؛ به خدا سوگند، اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزه با آنها روی برنمی گردانم. و در جای دیگر می فرماید: «إِنِّي وَ اللَّهُ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِدًا وَ هُمْ طَلَاغُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لَا

انسان در تراز نهج البلاغه

اِسْتَوْحِشْتُ»، (نامه ۶۲)؛ به خدا سوگند، من اگر تنها با دشمنان روبه‌رو شوم درحالی که آنها تمام روی زمین را پر کرده باشند، باکی ندارم و وحشت به خود راه نمی‌دهم.

برانگیختگی

ابن ابی‌الحدید دانشمند اهل سنت که شدیداً تحت تأثیر کلمات و رفتار شجاعانه امام علی (علیه السلام) قرار گرفته می‌گوید: شجاعت علی (علیه السلام) چنان است که نام همه شجاعان پیش از خود را از یاد مردم برده است و نام همه کسانی را که پس از او آمده‌اند، محو کرده است، پایداری‌های او در جنگ چنان مشهور است که تا روز قیامت به آن مثال‌ها زده خواهد شد. او دلاوری است که هرگز نگرینخته و از هیچ لشکری بیم نکرده است و با هیچ‌کس نبرد نکرده است، مگر اینکه او را کشته است و هیچ‌گاه ضربتی نزده است که محتاج به ضربت دوم باشد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۸ق، ج ۶: ۴۶).

۴- ساده‌زیستی

امام علی (علیه السلام) با وجود اینکه قدرت دسترسی به تمام مواهب دنیایی را داشت ولی ساده‌زیستی را پیشه خود ساخته بود و آن را یک ارزش می‌دانست و مواسات با هموعان فقیر خویش را به عنوان یک تکلیف و وظیفه پاس می‌داشت، می‌فرمود: «وَاللَّهِ لَقَدْ رَفَعْتُ مِذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا»، (خطبه ۱۶۰)؛ به خدا سوگند آن قدر این پیراهن خود را وصله زده‌ام که از وصله زنده آن شرم دارم.

هنگامی که به حضرت گزارش رسید که استاندار "عثمان بن حنیف" به مجلس میهمانی فردی متمکن رفته است، به شدت او را توبیخ نموده، سیرت ساده‌زیستی را به او یادآور شد و فرمود: تو باید به امام خود اقتدا کنی، «أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ»، (نامه ۴۵)؛ بدان امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از غذایش به دو قرص نان قناعت کرده است.

در خطبه ۲۰۹ نهج‌البلاغه داستان افراط و تفریط دو برادر به نام علاء بن زیاد و عاصم بن زیاد آمده که یکی بسیار زندگی مرفهی داشت و دیگری به کلی دست از کار کشیده و در گوشه‌ای مشغول عبادت بود که امام (علیه السلام) به هر دو ایراد گرفت و هنگامی که عاصم برای توجیه رفتار خود گفت؛ به شما اقتدا کرده و زندگی و خوراک و لباس شما را سرمشق گرفته‌ام؛ فرمود: «وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ [الْحَقِّ] الْعَدْلَ أَنْ يَقْدِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ

النَّاسِ، كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ» (خطبه ۲۰۹)؛ وای بر تو، من مانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق و عدالت واجب کرده، برخورد سخت بگیرند تا فقر ضعیفان آنان را به سرکشی برابر فرمان خدا وادار نکند.

برانگیختگی

ابن ابی‌الحدید دانشمند معتزلی می‌گوید: او هرگز از خوراکی سیر نخورد و از همه مردم در خوراک و پوشاک خشن‌تر بود. عبدالله بن ابی‌رافع می‌گوید: یک روز عید حضور امام علیه السلام رسیدم، انبانی سر به مهر آورد و در آن نان جوین بسیار خشکی بود و همان را خورد. من گفتم: ای امیرمؤمنان! چرا این انبان را مهر کرده‌ای؟ فرمود: بیم دارم که این دوپسرم چربی یا روغن زیتونی بر آن بمالند. جامه‌های او گاه با قطعه پوستی وصله خورده بود و گاه با لیف خرما و کفش‌هایش از لیف خرما بود و همواره کرباس خشن می‌پوشید. گوشت نمی‌خورد، مگر اندکی و می‌فرمود: شکم‌های خود را گورستان جانوران قرار مدهید (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۸ق، ج: ۱، ۵۱).

د - وظایف حکومت

۱ - هدایت و ارشاد شهروندان

امام علی علیه السلام برای اینکه مردم را با آگاهی لازم مسلح نماید تا آنان با درایت بیشتری راه حق را انتخاب کنند، هم نامه‌های بیدار کننده برای آنها می‌فرستاد، هم شخصیت‌های موجه و خوش‌نام را به سوی آنان اعزام می‌کرد تا با سخنرانی‌های خود مردم را از وقوع فتنه‌های سیاسی آگاه کند. به مردم کوفه می‌نویسد: «فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيَانِهِ»، (نامه ۱)؛ من از جریان کار عثمان شما را آگاه می‌سازم، آن چنانکه شنیدنش مانند دیدنش باشد. آن حضرت پس از قرار گرفتن در مصدر حکومت بیشترین تلاش را در هدایت و اصلاح امت به خرج داد و برای رستگاری مردم هیچ کوتاهی نکرد، فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ بَثْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ [بِهَا] الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَمَهُمْ، وَ أَدَيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ»، (خطبه ۱۸۲)؛ مردم من مواعظ و پند و اندرزهایی که پیامبران برای امت‌هایشان بازگو کرده بودند، در میان شما نشر دادم و وظیفه‌ای را که اوصیای پیامبران نسبت به امت آنان پس از مرگشان داشتند، درباره شما به انجام رساندم.

امام علیه السلام در جای دیگر مردم را به اطاعت خویش فرا می‌خواند و راه بهشت را که راه پرمشقتی است، به آنها نشان می‌دهد، می‌فرماید: «فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى

انسان در تراز نهج البلاغه

سَبِيلِ الْجَنَّةِ»، (خطبه ۱۵۶)؛ و اگر مرا اطاعت کنید، من به خواست خدا شما را به بهشت خواهم برد.

حارث بن حوث نزد امام علیه السلام آمد و گفت: آیا چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟ این چنین نیست. امام علیه السلام فرمود: «يَا حَارِثُ! إِنْكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ، فَجِزْتَ؛ إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ، فَتَعْرِفُ مَنْ أَتَاهُ [أَهْلُهُ]، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ، فَتَعْرِفُ مَنْ أَتَاهُ»، (حکمت/۱۶۲)؛ ای حارث! تو به زیر دست خود نگاه کردی، نه به بالای سرت به همین دلیل حیران و سرگردان شدی، تو حق را نشناختی تا کسانی را که به سراغ حق آمده‌اند، بشناسی، باطل را نیز نشناختی تا کسانی را که به سراغ باطل رفته‌اند شناسایی کنی.

برانگیختگی

طه حسین ادیب و نویسنده معروف مصری مشابه این حکمت را نقل می‌کند، می‌گوید: مردی در جریان جنگ جمل دچار تردید می‌شود و چون مطلب خود را با علی علیه السلام در میان می‌گذارد؛ حضرت به او می‌فرماید: تو سخت در اشتباهی! تو به جای اینکه حق و باطل را مقیاس شخصیت‌ها قراردادی، عظمت و حقارت اشخاص را مقیاس حق و باطل قرار داده‌ای، اول خود حق را بشناس، آن وقت اهل حق را خواهی شناخت و خود باطل را بشناس آن وقت اهل باطل را خواهی شناخت (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۹)؛ طه حسین پس از نقل این داستان می‌گوید: من پس از وحی و سخن خدا، جوابی پر جلال‌تر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی‌شناسم (همان).

۲- گسترش عدالت

سیاست وقتی عدالت‌گستر باشد، جامعه را به سلامت می‌رساند و راه تعالی شهروندان را هموار می‌سازد؛ از همین روست که امام علی علیه السلام وجه اصحاب سیاست را برپایی عدالت معرفی کرده و می‌فرماید: «وَإِنَّ أَفْضَلَ قَرَّةٍ عَيْنٍ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَةِ؛ وَإِنَّهُ لَا تَطْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ»، (نامه ۵۳)؛ همانا برترین روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم به رهبر است و محبت دل‌های رعیت جز با پاکی قلب‌ها پدید نمی‌آید.

در اندیشه امام علی علیه السلام عدالت تدبیر کننده‌ای عمومی و فراگیر است که همه چیز را زیر پوشش خود به سامان می‌آورد و در سایه آن همگان به حقوق شایسته خود می‌رسند،

می‌فرمایند: «الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ»، (حکمت ۴۳۷)؛ عدالت تدبیری است همگانی.

پس از بیعت همگانی با امام علی (علیه السلام) و تشکیل حکومت، امام (علیه السلام) برنامه انقلابی خود را پیش گرفت و عدالت را بدون ملاحظه اشخاص برپا نمود، بسیاری به مخالفت برخاستند و دوستان نیز زبان نصیحت گشودند تا امام در عدالت‌خواهی خود تجدیدنظر کند و حکومت نوپایش آسیب نبیند و مخالفت‌ها کاهش یابد؛ امام (علیه السلام) به آنان فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَظْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ لَا أَظُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا»، (خطبه ۱۲۶)؛ آیا مرا فرمان می‌دهید، برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که برآنان حکومت می‌کنم، استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقی و شب و روز برقرار و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی‌زنم.

برانگیختگی

جورج جرداق دانشمند مسیحی در کتاب "على صوه العدالة الانسانية" می‌نویسد: داستان علی (علیه السلام) در موضوع عدالت از یادگارهای پرارزش است که مقام انسانیت و روح انسانی را شرف می‌بخشد؛ (جورج جرداق، ۱۳۷۹، ج ۴: ۱۲۵). از همین نمونه است، برخورد امام علی (علیه السلام) با برادرش عقیل که می‌خواست، اندک تعرضی در بیت‌المال بکند و امام (علیه السلام) مخالفت کرد؛ برادرش او را تهدید کرد که به معاویه خواهد پیوست، ولی این تهدید کوچک‌ترین تأثیری در علی (علیه السلام) نداشت و باز از همین نوع است، به هنگامی که علی (علیه السلام) گردن‌بند بیت‌المال را در گردن دخترش دید و آن را شناخت، پرسید از کجا به دست تو رسیده است؟ گفت: من آن را از ابورافع متصدی بیت‌المال به امانت گرفته‌ام که در روز عید خود را بدان تزیین کنم و پس از سه روز بازپس بدهم. ابورافع گوید امام (علیه السلام) مرا احضار کرد و فرمود: ابورافع به مسلمانان خیانت می‌ورزی؟ چگونه بدون اجازه من و رضایت مردم به دختر من امانت داده‌ای؟ و دستور داد همین امروز آن را پس بگیرد و هرگز این قبیل کارها را تکرار نکند. بی‌جهت نیست که این دانشمند مسیحی تحت تأثیر عدالت علی (علیه السلام) قرار گرفته و از اعماق وجودش می‌گوید: «قِيلَ فِي مِحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عِدَالَتِهِ» (همان، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۴۴)؛ علی (علیه السلام) در محراب عبادتش به خاطر شدت عدالتش شهید شد.

۳ - آزادی شهروندان

با نگاهی گذرا بر دوران حکومت علی (علیه السلام) درمی‌یابیم که امیرمؤمنان (علیه السلام) در همه زمینه‌ها

به پاس داشت آزادی شهروندان اهتمام ورزید و در بیعت مردم با ایشان نمونه‌های بارزی از آزادی متبلور است. زیرا بیعت مردم با ایشان در نهایت آزادی بود و به هیچ روی کسی در فشاری قرار نگرفت و زوری در کار نیامد، تهدیدی صورت نگرفت و اربابی پیش نیامد و تطمیعی رخ نداد و وعده‌ای داده نشد، چنانکه امام درباره آن فرمود: «بَايَعْنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخِيرِينَ»، (نامه ۱)؛ مردم بدون اجبار و اکراه و از روی آزادی و اختیار با من بیعت کردند. و در جای دیگر فرمود: «إِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا لِعَرَضٍ خَاصِرٍ»، (نامه ۴)؛ همانا بیعت مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود و نه برای به دست آوردن متاع دنیا.

هنگامی که گروهی از اهل مدینه به هوای منافع مادی دنیا به معاویه در شام پیوستند، امام علیه السلام به فرماندارش در مدینه نوشت: «فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يُفَوِّتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ وَ يَذْهَبَ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَلَكَ مِنْهُمْ شَأْفِيًّا»، (نامه ۷۰)؛ به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو به معاویه می‌پیوندند، هرگز از این تعداد که از دست داده‌ای و از کمکشان بی‌نصیب شده‌ای، تأسف مخور! این گمراهی برای آنان بس و برای آرامش خاطر تو کافی است.

در منظر امام علی علیه السلام انسان با آزادی متولد می‌شود و آزادی با فطرت او آمیخته است، آزادی را خداوند در وجود آدمی به ودیعه نهاده و کسی نمی‌تواند آزادی را از انسان‌ها سلب نماید «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»، (نامه ۳۱)؛ بنده دیگری مباش زیرا که خداوند تو را آزاد آفریده است.

برانگیختگی

این جمله که "هر انسانی آزاد به دنیا آمده" و در سندهای بسیار مهم انقلاب کبیر فرانسه، امروز در دنیا حفظ می‌شود و دهان به دهان نقل می‌گردد، همچنین نخستین ماده اعلامیه حقوق بشر که می‌گوید: "تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و باید آزاد بمانند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند" سخنی است که در هزار و چهارصد سال پیش به صورت یک سند مکتوب و غیر قابل خدشه وجود دارد، علی بن ابی‌طالب علیه السلام این سخن گران‌مایه را می‌فرماید: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»، (همان)؛ بنده غیر خودت مباش، در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است. این گفتار امام علی علیه السلام با نخستین بخش ماده اعلامیه حقوق بشر از نظر روح و نفس و هدف یکسان است و نیاز به توضیح ندارد (جرج جرداق، ۱۳۷۹، ج ۲: ۵۷۳).

۴ - حفظ اسلام

حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است و هدف نهایی و مقصد اصلی امامان معصوم علیهم السلام حفظ اسلام بوده است. امام علیه السلام در نامه ۶۲ نهج البلاغه به بیم از خطراتی که بعد از انحراف خلافت از مسیر اصلی وجود داشت، اشاره کرده، می‌فرماید: «فَمَا رَأَيْتُ إِلَّا انْثِيَالَ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يَبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكَتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَخْقٍ دَيْنِ مُحَمَّدٍ ص فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هَذَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَى أَعْظَمَ مِنْ قُوْتٍ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٌ»، (نامه ۶۲)؛ تنها چیزی که مرا ناراحت کرد، هجوم مردم بر فلان شخص بود که با او بیعت می‌کردند، من دست نگه داشتم تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته، مرتد شده‌اند و مردم را به نابود کردن دین محمد ص دعوت می‌کنند، ترسیدم، اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، شاهد شکافی در اسلام یا نابودی آن باشم که مصیبتش برای من از رها کردن خلافت و حکومت بر شما بزرگ‌تر باشد، حکومتی که متاع و بهره دوران کوتاه زندگی دنیا است. هنگامی که در آستانه گزینش شورای شش نفره عمر، امام علی علیه السلام خود را برابر عمل انجام شده می‌دید، گفتار حکیمانه‌ای ابراز فرمود تا دیگران بدانند اگر امام کوتاه می‌آید، به این سبب نیست که در شایستگی خود تردید دارد، بلکه به خاطر مصلحت اسلام و مسلمین است، فرمود: «وَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ»، (خطبه ۷۴)؛ به خدا سوگند! تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه راه باشد و تنها به من ستم شود، سکوت اختیار می‌کنم.

برانگیختگی

عاصم بن کلیب از پدرش نقل کرده که چون علی علیه السلام در ذی قار اردو زد، قبیله‌ام، مرا با دو نفر نزد علی علیه السلام فرستادند تا درباره جنگ جمل که برای ما مشتبه شده، پرسش کنیم؛ ما نزد علی علیه السلام رفتیم و از وضع پیش آمده پرسیدیم، علی علیه السلام فرمود: مردم بر عثمان تاختند و کار او را ساختند و من کناره گرفته بودم، آنگاه ناخواسته مرا به سرپرستی خود گماشتند و اگر از آنچه بر دین رفته بیمناک نبودم، آن را نمی‌پذیرفتم، بعد از چندی این دو تن (طلحه و زبیر) پیمان‌شکنی کردند، اکنون به پی‌گردشان آمده‌ام تا در اسلام شکافی نیندازند. یاران علی بر ما بانگ زدند، بیعت کنید! دو نفر همراه من بیعت کردند، لیکن من خودداری کردم و گفتم: مردم مرا برای کاری مأمور کرده‌اند و هیچ کار دیگری نمی‌کنم تا به نزدشان برگردم، علی علیه السلام گفت: اگر آنان بیعت نکردند؟ گفتم من هم بیعت نمی‌کنم، گفت: اگر آنان تو را به عنوان

پیش آهنگی جستجوگر فرستادند و تو نزدشان بازگشتی و آنان را از آب و گیاه خبر دادی و آنان راهی دیگر پیش گرفتند و به سرزمین های تشنه و خشک رفتند چه می کنی؟ کلب می گوید: گفتم: آنان را به خود واگذارده و در مخالفت ایشان به سرزمین دارای آب و گیاه می روم؛ گفت: پس دستت را دراز کن، کلب می گوید: به خدا سوگند! نتوانستم در برابر منطق اثرگذار علی علیه السلام مقاومت کنم، پس دست گشودم و با او بیعت کردم، علی از همه هوش مندتر و سیاست مدارتر است (طبری، ۱۴۰۸ق، ج: ۴۹۱).

۵ - وحدت مسلمانان

علی علیه السلام برابر غاصبین خلافت سکوت کرد، اگرچه از تظلم خواهی و مطالبه حق خودداری نمی کرد ولی دست به شمشیر نبرد و به قیام علیه خلفا دست نزد، او این سکوت را جان کاه و مرارت بار می خواند، فرمود: «وَأَعْصِيْتُ عَلَى الْقَدَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا، وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخَذِ الْكُظُمِ وَ عَلَى أَمْرِ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ»، (خطبه ۲۶)؛ چشم پر از خاروخاشاک را ناچار فروبستم و با گلولی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود، جام تلخ حوادث را نوشیدم و خشم خویش فروخوردم و بر نوشیدن جام تلخ تر از گیاه حنظل، شکیبایی نمودم.

امام علی علیه السلام خود بیش از همگان بر وحدت پافشاری می کرد و هرگز راضی نمی شد، شکافی بین مسلمانان ایجاد شود. همان گونه که می فرمود: «وَلَيْسَ رَجُلٌ - فَأَعْلَمُ - أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص وَ أُلْفَتْهَا مِنِّي» (نامه ۷۸)؛ بدان هیچ کس بر اتحاد و الفت امت محمد ص از من حریص تر و کوشا تر نیست.

حضرت می فرمود: «وَالزُّمُومَةُ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنَبِ»، (خطبه ۱۲۷)؛ همیشه همراه جمعیت های بزرگ باشید که دست خدا با آنان است و تأکید می کرد که از جدایی بپرهیزید؛ زیرا افراد تنها و جدا نصیب شیطان اند، همان گونه که گوسفند تک رو و تنها، طعمه گرگ است.

برانگیختگی

بعد از بیعت با ابوبکر، ابوسفیان برای ایجاد فتنه و آشوب در میان مسلمانان به سراغ عباس عموی پیامبر رفت و گفت: این گروه خلافت را از بنی هاشم بیرون بردند و در قبیله بنی تیم قرار دادند، برخیز، نزد علی علیه السلام برویم و با او به عنوان خلافت بیعت کنیم. هر دو نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدند؛ ابوسفیان گفت: ای ابوالحسن! از مسئله خلافت غافل مشو! کی ما پیرو

قبیله بی‌سروپای "تیم" بوده‌ایم و می‌خواست امام را تحریک به قیام کند، حضرت فرمود: به خدا سوگند، منظور تو چیزی جز فتنه نیست و همیشه در فکر بودی، برای اسلام و مسلمین ایجاد شرّ کنی «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَشْلَمَ فَأَرَّاحَ»، (خطبه ۵)؛ آن کسی که با داشتن بال و پر قیام کند، رستگار شده، یا در صورت نداشتن نیرو راه مسالمت پیش گیرد و دیگران را راحت کند. که در واقع امام علیه السلام به او فهماند، اگر شرایط قیام موجود نباشد، عقل و منطق و دین می‌گوید؛ قیام کردن نه تنها موجب پیشرفت نیست، بلکه باعث ایجاد اختلاف و اذیت و آزار خویش و دیگران و هدر دادن نیروهاست؛ و با این منطق رسا و کلام بجا عمومی خویش عباس و دیگران را قانع کرد، (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۳۸).

۶ - امنیت و رفاه

حکومت دادگر تأمین زندگی شایسته را در سرلوحه برنامه‌های خود دارد، از این رو امام علی علیه السلام بلافاصله پس از به کار گرفتن نیروی انسانی مبتنی بر گزینش صحیح، تأمین زندگی آنان، آن هم به طور فراخ و کامل را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَنَى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ»، (نامه ۵۳)؛ سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می‌کوشند و با بی‌نیازی دست به اموال بیت‌المال نمی‌زنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام بر این تأکید داشت که درآمدهای عمومی افزایش یابد و حکومت دارایی‌های عمومی را افزایش دهد تا بهره‌آ آن را به مردم سرازیر نماید تا با افزایش درآمد مردم و پرداختن مالیات، بیت‌المال نیز افزایش درآمد داشته باشد، لذا می‌فرمود: «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى فَالْنَصِيحَةِ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيُنْكَمُ عَلَيْكُمْ»، (خطبه ۳)؛ اما حق شما بر من نصیحت شما و فراوان کردن درآمدهایتان و رساندن آن به شماست.

چون امام علی علیه السلام علی‌رغم مشکلات و موانع پیش آمده، پس از مدتی برنامه حکومت خود را پیش برد، در مناطقی که در اختیار امام علیه السلام بود، افزایش درآمدها به جایی رسید که رفاهی نسبی برای شهروندان فراهم شد، همان‌گونه که می‌فرمود: «وَأَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي»، (خطبه ۸۷)؛ از عدالت خود لباس عافیت بر تنتان پوشاندم.

برانگیختگی

جرج جرداق مسیحی می‌گوید: علی بن ابی‌طالب در هیچ دستور و هیچ قانونی، سر آن

انسان در تراز نهج البلاغه

جامی بالاتر و بزرگ‌تر از آرامش و امنیت مردم روی زمین نمی‌شناسد و کوشش برای امنیت و آرامش در بینش علی علیه السلام یک وظیفه اخلاقی است که انسان را از حیوان وحشی و درنده ممتاز می‌سازد. علی علیه السلام حق امنیت را سرلوحه همه حقوق قرار می‌دهد و حقوق دیگر را وابسته به آن می‌داند و از جنگ و آشوب جلوگیری می‌کند، برای آن است که صلح و آرامش برای سرزمین‌هاست، و اگر حق آرامش و امنیت مورد هرگونه تجاوز و عمل ناپسندی واقع شود، بی‌شک بسیار زشت و قابل تقبیح است (جورج جرداق، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۳۰).

۲ - حوزه مدیریتی

۲-۱ - شایسته‌سالاری

مسئولیت‌ها در تمام مراتب مدیریتی باید بر اساس صلاحیت‌ها و توانایی‌های لازم واگذار شود و هیچ‌کس در مقامی بدون اهلیت لازم قرار نگیرد که این رعایت شایسته‌سالاری اولین گام در تحقق عدالت مدیریتی است و پاس‌داشت امانت مدیریت جز با شایسته‌سالاری ممکن نیست و کم‌ترین انحرافی در این امر بزرگ‌ترین خیانت‌هاست. چنانکه امام علیه السلام می‌فرمایند: «مَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَ رَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَ لَمْ يَنْزِهِ نَفْسَهُ وَ دِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَخْلَى بِنَفْسِهِ الذَّلَّ وَ الْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَ أَخْزَى»؛ (نامه ۲۶)؛ آن کس که امانت را سبک بشمارد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویش و دینش را از آن پاک نسازد، درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود.

امام علی علیه السلام برای فرماندهان لشکر خود فرماندهی کل انتخاب می‌نمود تا همه فرماندهان بتوانند مشکلات خود را مرتفع سازند و از طریق هماهنگی با فرماندهی کل نظم لازم، استقرار یابد، از این رو طی نامه‌ای به دو تن از فرماندهان، مالک اشتر را به عنوان فرمانده کل معرفی می‌نماید؛ و می‌فرمایند: من مالک اشتر را بر شما و آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم، گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید، سپس شایستگی و لیاقت مالک را با بیان صفاتی از او تأیید می‌کند، می‌فرمایند: «فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَ هُنَّ وَ لَا سَقَطَتْهُ، وَ لَا بَطُوهُ عَمَّا الْإِسْرَافِ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَ لَا إِسْرَافُهُ إِلَّا مَا الْبُطَاءُ عَنْهُ امْتَلُ»، (نامه ۱۳)؛ او کسی است که بیم سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی‌کند، در جایی که سرعت و شتاب لازم است، کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است، شتاب به خرج نمی‌دهد (نامه ۱۳).

برانگیختگی

ابن ابی‌الحدید در شرح خود در پایان همین نامه تحت عنوان مسائل مدیریتی از افراد

مختلفی اقوالی را بیان کرده، سپس در پایان می‌گوید: امیرمؤمنان همه آنچه را این گروه بیان کرده‌اند، در یک جمله خلاصه کرده و درباره مالک اشتر بیان فرموده، آنجا که می‌گوید: در آنجا که سرعت لازم است، کندی نمی‌کند و در آنجا که کندی و خونسردی سزاوار است، شتاب نمی‌گیرد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۲۸ق، ج ۱۵: ۱۰۰).

۲-۲ - قانون‌مداری

امام علی علیه السلام کارگزاران خود را به رعایت قانون فرا می‌خواند و به آنها می‌آموخت که اداره و مدیریت هر ارگان و مکانی جز با رعایت نص قانون امکان‌پذیر نیست و باید حق و قانون را درباره هر کس از کسان دور یا نزدیک اجرا کرد، فرمود: «وَأَلْزَمَ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَوَائِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ»؛ (نامه ۵۳)؛ حق را به صاحب حق، هرکس که باشد، نزدیک یا دور بپرداز و در این کار شکبا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، اگرچه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکان فراهم آورد.

امیرمؤمنان علیه السلام برپا شدن عدالت را در گرو پای‌بند بودن به قانون دیده و به گونه‌ای رفتار می‌کند که حاضر است، همه سختی‌ها را به جان بخرد اما فراتر از قانون نرود، به کسی ستم نکند و اندکی از مال دنیا را به ناحق و برخلاف قانون به خود و نزدیکان خود اختصاص ندهد که یک نمونه بارز آن ماجرای درخواست غیر قانونی عقیل از امام است که برای فرزندان گرسنه و رنگ‌پریده خود مقداری گندم اضافه می‌خواست، حضرت می‌فرماید: «فَأَخْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَذْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبَرَ بِهَا، فَصَجَّ صَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلَمِهَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِسْمِهَا؛ فَقُلْتُ لَهُ تَكِلْتِكَ التَّوَاكُلَ يَا عَقِيلُ، أَتَبْنُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِلْعَصْبِيهِ، أَتَبْنُ مِنَ الْأَدَى وَ لَا أَتْنُ مِنْ لَفَى؟» (خطبه ۲۲۴)؛ پس آهنی برای او گذاختم و به تنش نزدیک ساختم، چنان فریاد برآورد که بیمار از درد. او را گفتم؛ نوحه‌گران بر تو بگریند، همانند گریستن مادر به داغ فرزندان، از آهنی می‌نالی که انسانی با بازیچه آن را گرم ساخته و مرا به آتش می‌کشانی که خدای جبارش به خشم گذاخته؟! تو بنالی از آزار و من ننالم، از سوزش خشم پروردگار؟!

نمونه دیگر نامه‌نگاری آن حضرت با عبد الله بن عباس به دلیل تصرفی از جانب او در اموال عمومی است که حضرت به محض اطلاع نامه‌ای برای او فرستاد و او را توبیخ کرد ولی عبدالله بن عباس در پاسخ امام نوشت، آنچه بر شما گزارش شده است، دروغ و باطل است و او آنچه را در اختیارش بوده، به خوبی حفظ کرده است، امام دوباره نامه فرستاد که به هر حال

انسان در تراز نهج البلاغه

باید به حساب‌رسی تن دهی. اما ابن عباس به حساب‌رسی تن نداد و با آنچه فراهم کرده بود، عازم مکه گشت، تا اینکه امام نامه دیگری برای او فرستاد و او را از کیفر روز جزا ترساند و پس از آن نامه دیگری برای ابن عباس فرستاد و نوشت: «فَلْيَكُنْ شُرُوكُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَ لِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا» (نامه ۲۲)؛ پس شاد باش، به آنچه از آخرت به دست آورده‌ای و اندوهناک باش، بر آنچه از آن از دست داده‌ای.

برانگیختگی

از آنجایی که شخصیت گوینده کلام در اثرگذاری و برانگیختگی احساسات مخاطب، نقش اساسی دارد، لذا کلام امام علی (علیه السلام) که نشأت گرفته از شخصیت والای امیر سخن است، نمی‌توان بر دانشمندان و سخن‌سرایان معروف کتمان کرد. زیرا "سخن کز دل برآید / لاجرم بر دل نشیند."

عبدالله بن عباس پس از دریافت نامه اخیر امیرالمؤمنین اعتراف می‌کند که بعد از سخنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از هیچ سخنی به اندازه این سخن سود نبردم.

۲ - ۳ - صیانت بیت المال

در دوره پیش از خلافت امام علی (علیه السلام) به ویژه در دوران خلافت عثمان، حکومت اسلامی چهره دیگری به خود گرفت که هیچ‌گونه تناسبی با هدف و عقیده اسلامی نداشت، در دوره عثمان دارایی‌های عمومی و بیت‌المال مسلمین گرفتار بذل و بخشش‌های بی‌حد و مرزی شد و اموال و دارایی‌ها به غارت رفت، چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ [خَضَمَ] خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَيْتَةَ الرَّبِيعِ» (خطبه ۳)؛ خویشاوندان پدری او از بنی‌امیه به پا خواستند و همراه او بیت‌المال را خوردند و برباد دادند؛ همانند شتران گرسنه‌ای که به جان گیاهان بهاری بیفتند.

امام علی (علیه السلام) بر این باور بود که هیچ مستمندی گرسنه و درمانده نمی‌شود، مگر به سبب چپاول‌گری و ستمی که از جانب توانگران و زورمندان به او رفته است، وی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ»، (حکمت/۳۲۸)؛ خداوند سبحان روزی مستمندان را در دارایی‌های توانگران واجب ساخته و هیچ مستمندی گرسنه نماند، مگر بدان علت که توانگری حق او را به وی نداده است و خدای متعال درباره آن از ایشان بازخواست خواهد کرد.

امام علی (علیه السلام) بلافاصله پس از بدست گرفتن حکومت برای بازگرداندن اموال غارت شده،

از بیت المال اقدام کرد و فرمود: «وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ»، (خطبه ۱)؛ به خدا سوگند! اگر اموال بیت‌المال را بیابم که به کابین زنان رفته و یا بهای خریداری کنیزان شده باشد، بی‌گمان آن را به بیت المال باز می‌گردانم. اعتقاد امام این بود که دارایی‌های عمومی متعلق به همگان است و همگان حق سرانه‌ای مساوی دارند، فرمود: «لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»، (خطبه ۱۲۶)؛ اگر این اموال از خودم بود بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌کردم، چه رسد به اینکه اموال بیت‌المال باشد.

برانگیختگی

ولی فقیه زمان حضرت آیت الله خامنه‌ای - دام ظلّه - تحت تأثیر کلمات گهربار علی علیه السلام و با تأسی از دیدگاه‌های انقلابی ایشان حجت را بر غارت‌گران بیت‌المال تمام کرده و با اشاره به کلمات امام علی علیه السلام می‌فرمایند: حضرت علی در خطبه‌ای فرمود: آگاه باشید زمین‌هایی را که عثمان به افراد بخشیده و همه اموالی که از بیت‌المال داده است، همه به بیت‌المال باز می‌گردد، چون هیچ چیز نمی‌تواند حقوق گذشته را باطل کند (سایت رهبری).

۲ - ۴ - نظارت و بازرسی

هر نیروی انسانی و سازمان اداری نیازمند بازرسی و نظارت است، در اداره کشور نباید کسی از کارگزاران و مدیران جزء و کل از دایره نظارت بیرون باشند، چنین نظارت و بازرسی به معنای بی‌اعتمادی به مجموعه و مدیران نیست بلکه در عین اعتماد، موجب دیدن زحمات و خدمات مجموعه، کمک کردن به اداره و پیشرفت امور و اصلاح خطاهای پیش آمده و ایجاد بازدارندگی آنهاست. علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر می‌فرمایند: «وَأَبْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَةِ»، (نامه ۵۳)؛ سپس رفتار کارگزاران را زیر نظر بگیر و جاسوسانی راست‌گو و وفادار بر آنان بگمار که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان سبب امانت داری و مهربانی آنها با رعیت می‌شود.

پس از آنکه استاندار بصره در میهمانی شرکت کرد که مناسب او نبود، علی علیه السلام بلافاصله در نامه‌ای به او چنین هشدار داد: «يَا ابْنَ حَبِيبٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تَسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجَفَانُ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ غَنِيَهُمْ مَدْعُوفٌ»، (نامه ۴۵)؛ ای پسر حنیف! به من گزارش دادند که مردی از سرمایه‌داران بصره، تو را به میهمانی خویش فرا خوانده و تو به سرعت به سوی آن شتافتی، خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه‌های پر از غذا پی‌درپی جلوی تو نهادند، گمان نمی‌کردم،

انسان در تراز نهج البلاغه

مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان محروم شده و ثروتمندانشان سر سفره دعوت شده‌اند.

برانگیختگی

از این سخن پر شور علی علیه السلام که در اوج حکمت و فصاحت با سوز و گداز از دل سراسر عدل علی علیه السلام برخاسته، به دست می‌آید که کارگزارانی که اهل رشوه و خیانت نیستند، مورد تقدیر امام قرار می‌گیرند ولی خیانت‌کاران نخست مورد عتاب واقع می‌شوند، سپس به شدت توبیخ می‌گردند و آنگاه از کار بر کنار می‌شوند و اگر بزهکاری آنان زیاد باشد، به زندان رفته و مجازات می‌شوند.

آری تحقق و اجرای این کلمات اثرگذار جامعه را از هرگونه فساد، اختلاس، رشوه‌خواری، ثروت‌اندوزی بی‌رویه و استثمار و چپاول پاک نموده و به حیات طیبه مبدل خواهد کرد.

۳ - حوزه نظامی

۳-۱ - بسیج عمومی

برای آمادگی و حفظ روحیه رزمی مردم باید بسیج عمومی اعلام کرد و با مطرح کردن ارزش جهاد و دفاع، همه را برای دفاع از مملکت و ایمان و عقیده سازماندهی نمود که امام این کار را به خوبی انجام می‌دهد. به مردم مصر این چنین می‌نویسد: «انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَلَا تَثَاقلُوا إِلَى الْأَرْضِ، فَتَقْرُوا بِالْخَسَفِ وَ تَبْوءُوا بِالذُّلِّ وَ يَكُونُ نَصِيْبُكُمْ الْأَخْسَ؛ وَ إِنَّ أَخَا الْحَزْبِ الْأَرْقَى، وَ مَنْ نَامَ لَمْ يَمِمْ عَنَّهُ»، (نامه ۶۲)؛ برای قتال با دشمن عازم شوید، خدا شما را رحمت کند، در خانه‌های خود نمانید که به ستم گرفتار و به خواری دچار خواهید شد و بهره زندگی شما از همه پست‌تر خواهد بود، همانا برادر جنگ بیداری و هوشیاری است، هر آن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید.

از آنجایی که منزلت میدان جهاد والاتر و با ارزش‌تر از قصر حکومت است (دستی، ۱۳۷۹: ۱۵۳)؛ امام علی علیه السلام عمر بن ابی سلمه را که فرماندار بحرین بود از آن منصب فرا می‌خواند تا در جنگ صفین همراه امام باشد و شخص دیگری را به جای او گماشته می‌فرماید: «فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ إِقَامَةِ عُمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، (نامه ۴۲)؛ من تصمیم گرفتم به سوی ستمگران اهل شام حرکت کنم و دوست دارم تو با من باشی، زیرا تو از کسانی هستی که من در جهاد با دشمن و برپا داشتن ستون دین از آنها استعانت می‌جویم، ان شاء الله.

در آستانه جنگ صفین لشکریان معاویه زودتر وارد صحرای صفین شدند و سرچشمه رود فرات را به دست گرفتند و سپاه امام را در محاصره و تحریم آب قرار دادند، امام گروهی را برای مذاکره فرستاد، معاویه پس از مشاوره با یاران خود نظر نهایی را چنین اظهار کرد: همچنان که عثمان را از آب منع کردید، ما نیز آب به شما نخواهیم داد تا از تشنگی هلاک شوید. امام علیه السلام که دید معاویه از هر گونه مذاکره و راه حل اجتناب می‌کند، در یک سخنرانی آتشین به فرماندهان لشکر خود چنین گفت: «قَدْ اسْتَطَعْمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقْرُوا عَلَى مَذَلَّةٍ وَ تَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ أَوْ رَوْوَا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوَا مِنَ الْمَاءِ؛ فَأَلَمْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْخِيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ»، (خطبه ۵۱)؛ آنها از شما جنگ طلبیده‌اند، بنابراین یا باید تن به ذلت بدهید یا شمشیرهایتان را از خون این بی‌رحمان سیراب کنید تا بتوانید از آب سیراب شوید، بدانید مرگ در زندگی توام با شکست شماس و حیات در مرگ پیروزمندان شما.

برانگیختگی

این جمله‌های مهیج، خون‌ها را به جوش و غیرت‌ها را به خروش آورده، در نتیجه دوازده هزار نفر به فرماندهی امام حسن علیه السلام و مالک اشتر به قصد گرفتن رود فرات به حرکت درآمدند و مقابل صفوف لشکر معاویه برای نبرد آماده شدند. به هر حال حملات شدید مالک و یورش برق‌آسای سپاهیان امام موجب هلاکت شامیان گردید و آنها تاب مقاومت را از دست دادند و فرار کردند و رودخانه فرات به تصرف سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام درآمد و سم اسب‌های مبارزان امام علیه السلام به آب فرات رسید.

مالک خبر پیروزی را به پیشگاه امام علیه السلام گزارش داد و این‌گونه درخواست نمود که از نزدیک مشاهده فرمایید و ببینید خداوند متعال چگونه شما را بر دشمنان پیروز ساخت. فرماندهان و سپاهیان امام عهد بستند، نگذارند لشکریان معاویه قطره‌ای از آن آب بردارند زیرا آنان با دادن خون آن آب را به تصرف در آوردند. در صورتی که امام ناراحت شد و به سپاهیان‌ش پیغام داد: شما نیاز خود را از آب تأمین کنید و دشمن را آزاد بگذارید تا مانند شما از آن آب استفاده کند، (نصرین مزاحم، ۱۳۸۲: ۱۶۲ - ۱۹۳). دوست و دشمن و بسیاری از همراهان معاویه با مشاهده بزرگواری و ایثار امام علی علیه السلام تکان خوردند و برخی از بزرگان سپاه معاویه به اردوگاه امام پیوستند و آنان که در جستجوی حق بودند آن را شناختند. معاونان کینه‌توز معاویه سرخورده شدند و افرادی چون عمروعاص و دیگر بزرگان سپاه شام لب به اعتراض گشودند و حق و باطل در همان لحظه‌های آغازین شناسانده شدند.

۳-۲- آموزش نظامی

امام علی علیه السلام در تمامی سخنرانی‌ها و سفارش‌های مکرر، امت اسلامی را به آمادگی همه جانبه برای پاسخ دادن به انواع تهاجمات دشمن دعوت کرده و می‌فرمود: «فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا وَاعِدُوا لَهَا عُدَّتَهَا، فَقَدْ شَبَّ لَهَا وَ عَلَا سَنَاهَا»، (خطبه ۲۶)؛ شما آماده پیکار شوید و ساز و برگ جنگ را آماده کنید که آتش آن زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است.

آموزش نظامی در روزگار امیرمؤمنان که تکیه بر قدرت بازوان و نیروی جسمانی داشتند، بسیار مهم بود، بنابر این تداوم آموزش‌های رزمی یک اصل غیر قابل انکار است که امام بدان اهتمام می‌ورزید و خطاب به لشکریانش به دستورات و آموزش‌هایی اشاره می‌کند که ضایعات را به حداقل برساند و پیروزی‌ها را به حداکثر، می‌فرماید: «فَقَدْ مَوَّ الدَّارِعَ وَ أَخْرَجُوا الْحَاسِرَ، وَ عَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَتْبَى لِلْسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ، وَ اتَّوُوا فِي أَظْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمُورٌ لِلْأَسِنَّةِ»، (خطبه ۱۲۴)؛ کسانی که زره بر تن دارند، در پیشاپیش سپاه قرار بگیرند و آنها که زره ندارند، پشت سر آنها قرار گیرند؛ دندان‌ها را روی هم بفشارید که این کار تأثیر شمشیر بر سر را کمتر می‌کند و برابر نیزه‌های دشمن (زیکزکی) در پیچ و خم عمل کنید که برای منحرف کردن نیزه‌ها مؤثرتر است.

امام علی علیه السلام نسبت به رزم انفرادی و جنگ تن به تن اهتمام فراوان داشت، می‌فرمود: «وَ أَكْمِلُوا اللَّامَةَ وَ قَلِّقُوا السُّيُوفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَ احْظُوا الْخَزَرَ وَ اعْظِنُوا الشَّرَرَ وَ نَافِحُوا بِالطُّبَى وَ صَلُّوا السُّيُوفَ بِالْحُظَا»، (خطبه ۶۶)؛ زره را با کلاه خود و ساعdbند کامل کنید و شمشیرها را قبل از کشیدن از نیام، تکان دهید، با خشم و بی‌اعتنایی به دشمن نظر افکنید و به هرسو حمله کنید تا غافل گیر نشوید، از فاصله نزدیک با لبه تیز شمشیر حمله کنید و با پیش نهادن گام شمشیر را به دشمن برسانید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام همه اقشار را دعوت به جهاد می‌کرد و همواره بر وجدان‌های انسان‌ها می‌کوبید و با کلمات آتشین خود احساسات آنان را برمی‌انگیخت و همواره روحیه رزمی آنان را با جملاتی دل‌نشین و بازگو کردن ارزش والای جهاد در راه خدا حفظ می‌کرد و گاهی هم با تازیانه‌های سرزنش و ملامت‌های پی در پی افراد سست عنصر و خواب‌آلوده را از خواب غفلت بیدار می‌کرد و گاهی هم کوفیان را که ثمره‌ای جز غم و اندوه ناشی از سستی‌ها، پیمان‌شکنی‌ها، ضعف‌ها و پراکندگی‌ها برای امام نداشتند، هدف تیرهای نفرین خود قرار می‌داد و می‌فرمود: «قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قُلُوبِي قِيحًا وَ سَخَنْتُمْ صَدْرِي غِيظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نَعَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَى رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَ الْخِدْلَانِ»، (خطبه ۲۷)؛ خداوند شما را بکشد که این همه خون به دل من کردید و سینه مرا پر از خشم ساختید و کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به

من نوشاندید و با نافرمانی و ترک یاری خود نقشه‌های مرا تباه کردید.

برانگیختگی

در اکثر آموزه‌های رزمی امام علی (علیه السلام) به ویژه آنچه در خطبه بیست و هفتم معروف به خطبه جهاد، آمده است، روح حماسی فوق‌العاده‌ای حاکم است که هر شنونده‌ای را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد، به گونه‌ای که شارح معروف نهج البلاغه در یکی از سخنان خود می‌گوید: بسیاری از گویندگان و سخنوران درباره اهمیت جهاد و تشویق به آن سخن گفته‌اند، اما همه آنها خمیرمایه سخن خود را از کلام امام علی (علیه السلام) گرفته‌اند، سپس به خطبه معروف "ابن نباته" درباره جهاد اشاره می‌کند و آن را برای خطبه مولا علی (علیه السلام) مانند شمشیر چوبین برابر شمشیر پولادین برمی‌شمرد و آنها را قابل مقایسه نمی‌داند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۲۸ق، ج ۲: ۸۰).

۳ - ۳ - دشمن‌شناسی

یکی از کارهای مهم تبلیغاتی، روانی در آستانه جنگ شناخت دقیق دشمن و شناساندن اوست تا رزمندگان و مردم بفهمند، با چه دشمنی روبه‌رو هستند و چگونه باید با او مقابله کنند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آستانه سه جنگ مهم با ناکثین، قاسطین و مارقین در سخنرانی‌های متعدد ماهیت آنها را افشا می‌کرد و ماسک‌های دروغین را از چهره‌شان کنار می‌زد، نسبت به ناکثین فرمود: «وَقَدْ أَرَعَدُوا وَابْتَرَقُوا مَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْقَتْلُ، وَ لَسْنَا نَزْعِدُ حَتَّى نُوقِعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمَاطِرَ» (خطبه ۹)؛ چون رعد خروشیدند و چون برق درخشیدند، اما کاری از پیش نبردند و سرانجام سست گردیدند، ولی ما این گونه نیستیم، تا عمل نکنیم رعد و برقی نداریم و تا نباریم سیل جاری نمی‌سازیم.

کسی که با کسی دشمن می‌شود، با دوست او هم دشمن خواهد بود و به عکس با دشمنانش دوست می‌باشد زیرا دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر مبنای اهداف مشترک است. علی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَأَعْدَاؤُكَ عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّ صَدِيقِكَ وَ صَدِيقُ عَدُوِّكَ» (حکمت/۲۹۵)؛ دشمنان تو، دشمنت هستند و دشمن دوستت و دوست دشمنت.

امام علی (علیه السلام) شیطان، معاویه، عمر و عاص و خوارج را به عنوان دشمنان هر انسان حق‌طلب معرفی می‌کند. در مورد معاویه می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادُ لَمَّةٍ مِنَ الْغَوَاةِ وَ عَمَسٍ عَلَيْهِمُ الْخَبَرُ حَتَّى جَعَلُوا نُحُوزَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَةِ» (خطبه ۵۱)؛ آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان

انسان در تراز نهج البلاغه

را همراه آورده و حقیقت را از آنان کتمان می‌کند تا کورکورانه گلوهایشان را آماج تیر و شمشیرها کند.

و در مورد عمروعاص نیز می‌فرمایند: «وَلَمْ يَبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا»، (خطبه ۲۶)؛ با معاویه بیعت نکرد، مگر آنکه شرط کرد تا بهایی دریافت دارد.

برانگیختگی

مجموعه سخنان صریح و افشاگری‌های مؤثر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد دشمنان به ملت آگاهی و بصیرت می‌داد تا به خوبی دشمنان واقعی خود را بشناسند، با توطئه‌های آنان مقابله کنند، عوامل نفوذی دشمن را منزوی و تبلیغات مسموم آنها را بی‌اثر و خنثی نمایند (دستی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۶۷).

۴ - ۳ - استقامت و پایداری

عقیده امام (علیه السلام) در تمامی عرصه‌های دشوار زندگی و جنگ‌ها و درگیری‌ها، ثبات قدم، ایستادگی و استقامت تا حصول پیروزی یا شهادت بود، می‌فرمایند: من در صفین با تمام قوت و قدرت، حاضر به ادامه نبرد بودم، لذا شما را از حکمیت نهی کردم «فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ»، (خطبه ۱۲۱)؛ و اگر شما استقامت می‌کردید، هدایتتان می‌کردم.

در جنگ جمل برای آنکه فرزندش محمد حنفیه در برابر تهاجمات دشمن به خوبی دفاع کند و با استقامت خود سرافراز از میدان نبرد برگردد، فرمود: «تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ، غَضَّ عَلَى نَاجِيكَ، أَعْرَ اللَّهُ جُمُجْمَتَكَ، تَذُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، ازِم بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غَضَّ بِبَصْرِكَ، وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ شُبْحَانَهُ»، (خطبه ۱۱)؛ اگر کوه‌ها از جای بلغزند و کنده شوند، تو ثابت و استوار باش، کاسه سرت را به خدا عاریه بده، پای بر زمین میخ کوب کن، به صفوف پایانی دشمن بنگر، به فراوانی دشمن نگاه نکن و بدان که پیروزی از خدای سبحان است.

امام (علیه السلام) عزم راسخ خود را در پیکار مخالفان حق آشکار ساخته و پیروزی در سایه استقامت را برای یارانش تضمین می‌کند، می‌فرمایند: «وَلَعَمْرِي مَا عَلَى مَنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَاطَبَ النَّعْيَ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ» (خطبه ۲۴)؛ سوگند به جان خودم! در مبارزه با دشمنان و گمراهان هیچ‌گونه مجامله و مدارا نمی‌کنم و سستی به خود راه نمی‌دهم. و شما هم اگر به وظایفی که برایتان مقرر شده، قیام کنید، علی ضامن پیروزی شماست، اگر اکنون بدان نرسید به آن خواهید رسید.

برانگیختگی

جرج جرداق مسیحی، نویسنده کتاب علی صوه العداله الانسانیه تحت تأثیر سخنان علی علیه السلام می گوید: در پیشاپیش کاروان انقلابیون، در تاریخ قدما، انقلابی بزرگ علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد که با زندگی و مرگ خود و با آنچه به مردم آموخت و از خود به جای نهاد، همیشه سربلند و پرافتخار خواهد ماند و همواره یک انقلابی راستین به شمار خواهد رفت، همان علی بن ابی طالبی که با شمشیر خود برابر لشکر تجاوزکاران ایستاد و با قلب و زبان خود در مقابل سیل افکار و نظریات ارتجاعی مقاومت ورزید و با اندیشه بی نظیر و نظر خلل ناپذیر برابر طوفان ها ایستاد و هرگز تزلزلی به خود راه نداد (جورج جرداق، ۱۳۷۹، ج ۲: ۵۲۰).

۵ - ۳ - رعایت اصول انسانی

برخورد امام علی علیه السلام در روزهای پایانی عمر خود با قاتل خویش ابن ملجم، نمایشی است از اوج پاس داشت اصول انسانی. آن هنگام که امام علیه السلام به دست او ضربه خورد و در آستانه شهادت قرار گرفت، درباره قاتل خود سفارش نمود که از نظر خوراک و پوشاک به او توجه کنید و او را اذیت نکنید، فرمود: «إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِي دَمِي وَإِنْ أَقْنِ فَأَلْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعَفَّ فَأَلْعَفُو لِي قُزْبَةً وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ؛ فَأَعْفُوا، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»، (نامه ۲۳)؛ اگر زنده بمانم، من ولی خون خویشم و اگر از دنیا بروم، فنا قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب تقرب خداست و برای شما حسنه نزد خداوند است، بنابر این عفو کنید، آیا دوست ندارید، خدا شما را عفو کند؟ در نامه چهاردهم نهج البلاغه دستوراتی اخلاقی درباره نبرد با دشمن آمده است، دستوراتی که بیانگر روح عطوفت و رأفت اسلامی و رعایت اصول انسانی است و نشان می دهد که مسائل انسانی و اخلاقی در هیچ جا، حتی میدان جنگ نباید فراموش شود، مخصوصاً درباره زنان سفارش زیادی شده است، می فرمایند: «لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأَ وَكُم ... فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِأَذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مَذْبَرًا وَلَا تُصِيبُوا مَغَوْرًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ، وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَسَبَّحْنَ أُمَرَاءَكُمْ»، (نامه ۱۴)؛ با آنها ن جنگید تا آنها جنگ را آغاز کنند. هنگامی که به اذن خدا دشمن شکست خورد، فراریان را نکشید و بر ناتوان آسیبی نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید و زنان را با اذیت و آزار به هیجان نیاورید، هرچند آنها به شما دشنام دهند و به سرانتان بدگویی کنند. کشته شدن دشمنان در حال گمراهی و کجروی سخت امام علیه السلام را آزارده می نمود و وجودش را از غم و اندوه آکنده می کرد، به طوری که پس از فرونشستن جنگ جمل و شکست ناکثین چون بر کشته طلحه رسید فرمود: «لَقَدْ أَصْبَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهَذَا الْمَكَانِ غَرِيبًا؛ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ

تَكُونُ قُرَيْشٌ قَتْلَى تَحْتَ بُظْلُونِ الْكَوَاكِبِ»، (خطبه ۲۱۹)؛ ابومحمد (طلحه) در این مکان غریب مانده است که جسم بی جانیش در وسط بیابان افتاده، بدانید به خدا قسم، من خوش نداشتم که اجساد قریش در زیر این آسمان بر روی زمین افتاده باشد.

برانگیختگی

ابوعثمان جاحظ در اینجا سخنی دارد؛ می گوید: بعضی ها گمان می برند که معاویه بهتر از علی علیه السلام فکر می کرد و در مسائل سیاسی دقیق تر بود، در حالی که مطلب این چنین نیست زیرا علی علیه السلام در جنگ هایش جز بر اساس کتاب و سنت کاری انجام نمی داد، در حالی که معاویه برخلاف آنها عمل می کرد و هرگونه نیرنگی را اعم از حلال و حرام به کار می برد و در جنگ ها مطابق سیره پادشاهان عمل می کرد، علی علیه السلام دستور می داد که آغازگر جنگ نباشید، فراریان را تعقیب نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید، درهای بسته را باز نکنید، در حالی که جنگجویان لشکر معاویه به هیچ قید و شرط اخلاقی مقید نبودند، اگر دشمن در خواب بود، به او حمله می کردند و از سوزاندن و غرق کردن دشمن پروا نداشتند، هنگامی که گروهی کوتاه فکر عوام خدعه و نیرنگ های معاویه را دیدند، در حالی که علی علیه السلام مرتکب هیچ یک از آنها نشده بود، به واسطه کوتاهی عمل و بی دانشی و جهالت تصور کردند، این برتری سیاست معاویه بر سیاست علی علیه السلام است (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۳: ۵۱۴).

۴ - حوزه اجتماعی

۴ - ۱ - حقوق متقابل مردم و رهبری

در زندگی اجتماعی، حقوق و مقرراتی بر روابط انسانی حاکم است که باید مورد شناسایی و رعایت دقیق قرار گیرد. امام علی علیه السلام بر سر کار آمدن خود را از اختیارهای مردم دانسته و رأی مردم را ملاک پذیرش حکومت معرفی می کند و می فرماید: «لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا زَكَيْنًا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ ظَالَ السُّرَى» (حکمت/۲۲)؛ ما را حقی است که اگر به ما بدهند، میپذیریم و اگر ندهند، ترک شتران سوار شویم و برانیم هرچند شب روی به درازا کشد.

در میان حقوق الهی، بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق لازمی که خداوند بر هر دو گروه لازم شمرده و آن را عامل پایداری و عزت دین قرار داده است. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید: «فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَى مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ»، (خطبه ۲۱۶)؛ بی گمان خداوند به سبب به عهده گرفتن

سرپرستی شما، برای من بر شما حقی قرار داده است و برای شما هم مانند آن حق را بر عهده من گذاشته است.

یکی دیگر از اقسام حقوق متقابل مردم و رهبری (حکومت) که اگر حکومت‌ها رعایت کنند و مردم نیز حقوق حاکمان را محترم بشمارند، می‌توانند شاهد جامعه‌ای متکامل و صالح باشند (دشتی، ۱۳۷۹، ج ۷: ۱۲۵)؛ از این قرار است که امام علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَى حَقِّي؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيِّكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ»، (خطبه ۳۴)؛ ای مردم! مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آنکه از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید و در نادانی بسرنبرید. اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید و در آشکار و نهان خیر خواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت کنید و فرمان دادم اطاعت کنید.

برانگیختگی

امام علی علیه السلام در نامه ۲۵ می‌فرماید: «ثُمَّ تَقُولُ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيَ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ لَأَخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ؟»، (نامه ۲۵)؛ به آنها بگو ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه‌اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است، از شما بگیرم، آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ولی خدا بدهید، اگر کسی از آنها گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی‌آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت‌گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی، آنچه را از زکات طلا و نقره می‌دهد، بپذیر.

شریف رضی در ابتدای این نامه امیرالمؤمنین علیه السلام تحت تأثیر محتوای شگرف آن می‌گوید: «وإنما ذكرنا هنا جملاً ليعلم بها أنه عليه السلام كان يقيم عماد الحق، و يشرع أمثلة العدل، في صغير الأمور و كبيرها و دقيقها و جليلها»؛ در اینجا جمله‌هایی را می‌آوریم تا بدانند او ستون حق را برپا داشته و در کارهای خرد و کلان، باریک و سترگ، نشانه‌های عدالت را برای مردمان به جای گذاشته است، (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

۴- ۲- محرومیت‌زدایی

تمام کسانی که در محرومیت و تنگنای معیشتی قرار دارند یا در وضع نابسامانی از نظر

اقتصادی به سر می‌برند، قشر آسیب پذیر جامعه هستند و باید نیازمندی آنها تأمین شود و امیرمؤمنان علی علیه السلام بر این حق تأکید می‌کند و به مالک اشتر می‌نویسد: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُخْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزُّمْنَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَمُعْتَرِئاً، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحَقَّكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكِ، وَقِسْماً مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْأَسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ»، (نامه ۵۳)؛ خدا را در نظر داشته باش، درباره طبقه پایین اجتماع همان‌ها که چاره‌ای ندارند؛ از جمله آنان، مستمندان، نیازمندان و تهیدستان و از کارافتادگان هستند که در این طبقه گروهی قانع‌اند و اکتفا می‌کنند و گروهی دیگر سؤال کننده هستند و درخواست دارند، آنچه را خداوند درباره حق خود نسبت به آنها به تو دستور داده، رعایت کن و بخشی از بیت‌المال مسلمین و قسمتی از غلات خالصه دولتی را در هر شهر و آبادی به آنها اختصاص بده.

در قسمت دیگری از همین نامه می‌فرماید: «وَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تَعْدُرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافَةَ لِاحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ»، (همان)؛ مبدا سرمستی قدرت تو را به خود مشغول سازد و از رسیدگی به آنها بازمانی زیرا هرگز از کارهای فراوان و مهمی که انجام می‌دهی، از ترک خدمات کوچک معذور نیستی. و در دستور بعدی برای تأمین همه جانبه این طبقه می‌فرماید: «فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَغِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ»، (همان)؛ نباید توجه و اهتمام خود را از آنان برگردانی و به آنان بی‌اعتنایی کنی.

درباره رسیدگی به اوضاع ایام بی‌سرپرست هم امام علی علیه السلام سفارشات مهمی را با جمله جلاله الله، الله که دلیل بر نهایت تأکید است، توصیه می‌کند و می‌فرماید: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُغْبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ»، (نامه ۴۷)؛ خدا را! خدا را! که یتیمان را مراعات کنید، نکند آنها گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند و در حضور شما ضایع شوند.

برانگیختگی

هیچ انسانی نباید به جهت اینکه فقیر است، عزت و کرامت انسانی او لکه‌دار شود و ذلت بپذیرد؛ حضرت علی علیه السلام در ایام حکومت خود از نقطه‌ای عبور می‌کرد و جمعی با آن حضرت بودند. بین راه با پیرمرد کور کهن‌سالی برخورد نمودند که گدایی می‌کرد و از مردم درخواست کمک داشت. حضرت از مشاهده این وضع ناراحت شدند، رو به اطرافیان خود کردند و فرمودند: این چیست؟ نفرمودند: این شخص کیست؟ خواستند، بفرمایند این چه وضع تأثرباری است که من مشاهده می‌کنم؟ عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! این پیرمرد سائل،

نصرانی است؛ حضرت فرمود: یک عمر او را به کار گرفته‌اید و به سهم خود در اجتماع خدماتی نموده است، اینک که پیر و کور شده است، ترکش نموده‌اید، سپس دستور داد؛ زندگی او را از بیت‌المال اداره نمایند. (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۶۶).

۴ - ۳ - شناخت فتنه و فتنه‌گران

برای اینکه انسان به هنگام شورش‌های اهل باطل و فتنه‌های ناشی از خصومت آنها با یکدیگر، آلت دست این و آن نشود و خود را دور نگه دارد و به هیچ یک از دو طرف که هر دو اهل باطل‌اند، کمک نکند؛ علی علیه السلام ضمن تشبیه بسیار زیبایی می‌فرماید: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَأَنَّ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرَ فَيَرْكَبُ وَلَا ضَرْعَ فَيَخْلَبُ»، (حکمت ۱)؛ در فتنه‌ها همچون شتر کم‌سن و سال باش، نه پشت او قوی است که سوارش شوند، نه پستانی دارد که بدوشند.

امام علی علیه السلام به سرچشمه فتنه‌ها در جوامع اسلامی می‌پردازد و می‌فرماید: «إِنَّمَا بَدْءُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامُ تُتْبَدَعُ، يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ»، (خطبه ۵۰)؛ آغاز پیدایش فتنه‌ها پیروی از هوا و هوس‌ها و بدعت‌هایی است که با کتاب خدا مخالفت دارد.

هنگامی که بیعت برای ابوبکر در سقیفه آن جام گرفت، عباس و ابوسفیان به علی علیه السلام عرض کردند که آماده‌اند، با او برای خلافت بیعت کنند، حضرت نپذیرفت و فرمود: آن کس که با داشتن بال و پر (یاور) قیام کند یا در صورت نداشتن نیروی کافی، راه مسالمت پیش گیرد، رستگار شده است، این آبی متعفن و لقمه‌ای گلوگیر است. کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همانند کسی است که بذر را در زمین نامناسب بپاشد (خطبه ۵).

امام علیه السلام مردم را از فتنه‌هایی که در پیش است باخبر می‌کند و آنان را برحذر می‌دارد و به آنها آگاهی می‌دهد تا از ضربات فتنه و فتنه‌گران در امان بمانند، می‌فرماید: «ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعْتَبِرُ الْعَرْبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدْ افْتَرَبَتْ، فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النِّعْمَةِ وَ اخْذَرُوا بَوَائِقِ النِّقْمَةِ وَ تَتَّبِعُوا فِي قَتَامِ الْعِشْوَةِ وَ اعْوِجَاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ ظُلُوعِ جَنِينِهَا»، (خطبه ۱۵۱)؛ از مستی نعمت بپرهیزید و از بلاهایی که کیفر اعمالتان است، برحذر باشید و هنگامی که گرد و غبار حوادث ناشناخته برمی‌خیزد و پیچیدگی‌های فتنه آشکار می‌شود، نوزادش تولد می‌یابد و باطن آن ظاهر می‌گردد.

برانگیختگی

بنا به قول شارح نهج‌البلاغه؛ این کلمات، سخنان حکمت‌آمیزی است که کمتر نظیری جز در آیات قرآن و کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. گنجینه گران‌بهای است از درس‌های بسیار آموزنده که دین و دنیای هر انسانی با آن مرتبط است و گاه جمله‌ای از آن حکمت‌های آموزنده

می‌تواند عنوان مقاله‌ای سودمند و یا موضوع یک کتاب گردد و به یقین منطبق ساختن زندگی بر آنها سبب پیشرفت و سربلندی و نجات در دنیا و آخرت است، این کلمات گلستانی است که از مجموعه گل‌های زیبا، معطر و روح‌نواز تشکیل شده است، گاه از معارف الهی سخن می‌گوید و گاه از مسائل فقهی و زمانی از مسائل اخلاقی و در مواردی از مسائل اجتماعی و سیاسی و خلاصه آنچه انسان در شئون مختلف حیات خود به آن نیاز دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۹)؛ و جالب آنکه تمام آنچه در این کلمات نورانی و پر معنا آمده، بدون استثنا با موازین عقل و فطرت هماهنگ است و صدور چنین کلماتی معمولاً از غیر امام معصوم ناممکن است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱۲: ۱۸).

۵ - حوزه تربیتی

۵-۱ - عفو و بخشش

هر نعمتی شکری دارد و شکر تنها شکر زبانی نیست، بلکه باید با عمل مناسبی نعمت را شکر گفت، در مورد پیروزی بر دشمن، بهترین شکر آن عفو و گذشت است، همان‌گونه که امام علیه السلام می‌فرمایند: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ، فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»، (حکمت/۱۱)؛ هنگامی که بر دشمن پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده؛ و در بیانی دیگر می‌فرمایند: «أَوَّلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ، أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ»، (حکمت/۵۲)؛ شایسته‌ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است.

امیرمؤمنان به مالک اشتر که می‌خواهد بر مردم مصر حکومت کند، عفو از خطاها را دستور می‌دهد و او را به خطاهایش در پیشگاه پروردگار توجه می‌دهد، می‌فرمایند: «وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ»، (نامه ۵۳)؛ از مردم چه عمداً و چه از روی خطا، کارهای خلافی سر می‌زنند، در اینجا از عفو و گذشت خود آن قدر به آنها عطا کن که دوست داری، خداوند از عفوش به تو عطا کند.

برانگیختگی

شارح نهج البلاغه در مقدمه شرح خود، در مورد گذشت امیرالمؤمنین می‌نویسد: او پرگذشت‌ترین مردم از خطا بود و بخشنده‌ترین کسانی که نسبت به او بدی کردند؛ او در جنگ جمل چون به مروان حکم که از همه نسبت به او کینه‌توزتر بود، غلبه یافت، گذشت فرمود. عبدالله ابن زبیر که آشکارا علی علیه السلام را دشنام می‌داد، بخشود، او بر سعید بن عاص که دشمن

او بود، در جمل دست یافت ولی از او چهره برگرداند، به خوبی از آنچه عایشه نسبت به او کرده است، آگاهید ولی چون علی علیه السلام بر او غالب شد، او را اکرام فرمود و همراه بیست زن با احترام به مدینه فرستاد؛ مردم بصره با علی جنگ کردند و بر روی او و فرزندان و لشکریانش شمشیر کشیدند و او را دشنام دادند، چون بر ایشان پیروز شد، شمشیر از ایشان برداشت و همه جای لشکر ندای بخشش سر داد، حتی اموال و اساس آنها را به غنیمت نگرفت و زن و فرزندان را به اسیری نبرد.

چون لشکر معاویه در جنگ صفین شریعه فرات را احاطه کردند، سران شام به معاویه گفتند: ایشان را با تشنگی بکش، همچنان که عثمان را تشنه کشتند، علی و یارانش خواستند آب بردارند، گفتند: به خدا سوگند، قطره‌ای آب نخواهیم داد تا از تشنگی بمیرید، چون علی علیه السلام دید ناچار از تشنگی خواهند مرد، با یاران خویش حملات سنگینی بر لشکریان معاویه آوردند و پس از کشتاری بی‌امان، شریعه فرات را تصرف کرده و ارتش معاویه را عقب راندند که هیچ آبی در دسترس آنان نبود، یاران و شیعیان علی گفتند: آب را از ایشان بازدار، همان‌گونه که آنان نسبت به تو چنین کردند. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند به کردارشان مکافاتشان نمی‌کنم، برای آنان بخشی از شریعه را بگشایید و از آن کنار روید که در لبه شمشیر بی‌نیازی از این کار است (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۸ق، ج: ۱، ۴۹).

۵- ۲ - الگوگیری

از نظر روان‌شناسی، انسان به گونه‌ای فطری و طبیعی در جستجو و یافتن الگوهای موفق و سمبل‌های صحیح زندگی است، مگر می‌شود خیاطی بدون مدل‌های گوناگون لباسی بدوزد یا مهندسی بدون طرح و نقشه ساختمان بسازد؟ برای انسان‌ها نیز باید الگوهای کامل تربیت وجود داشته باشد و اگر تربیت برای انسان ضرورت دارد، پس الگوهای تربیتی نیز ضرورت دارد تا انسان به وسیله آنها هدایت گردد و راه و رسم زندگی را از آنها یاد بگیرد، امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَنْصِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ»، (نامه ۴۵)؛ آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌گیرد و سپس بلافاصله بیان می‌دارد که: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ؛ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ»، (همان)؛ بدان امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاک‌دامنی و راستی، مرا یاری دهید.

امیرالمؤمنین برای دنیاپرستانی که بنده و اسیر دنیا شده‌اند، رسول خدا را به عنوان بهترین الگو و سرمشق معرفی می‌نماید، می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأَنْسُوءِ، وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَ مَسَاوِيهَا، إِذْ قَبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَ وَطِئَتْ لِعَيْبِهَا أَكْنَافُهَا وَ فُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا وَ زُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا»، (خطبه ۱۶۰)؛ - ای دل‌باخته دنیا! - برای تو کافی است که روش رسول خدا را سرمشق خود قرار دهی و راهنمای خود در نكوهش دنیا و رسوایی فراوان و بدی‌هایش بشماری. چه اینکه مواهب دنیا از او گرفته شد و برای دیگران فراهم گشت، اما او از پستان دنیا جدا و از زخارف و زیبایی‌هایش برکنار بود. امام علی (علیه السلام) باز هم تأکید می‌کند تا افراد به رسول گرامی اسلام ﷺ اقتدا و تأسی کنند و می‌فرماید: «فَتَأْسِ بِنَبِيِّكَ الْأَظْيَبِ الْأَظْهَرِ، فَإِنَّ فِيهِ أُنْسُوءَ لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءَ لِمَنْ تَعَزَّى، وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسِي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِلُ لِأَثَرِهِ»، (همان)؛ پیامبر پاک و مطهرت ﷺ تأسی کن، زیرا در او سرمشقی است، برای کسی که بخواهد تأسی جوید و رابطه‌ای، عالی است، برای کسی که بخواهد با او رابطه برقرار کند، محبوب‌ترین بندگان خداوند کسی است که به پیامبرش تأسی جوید و در راه او گام بردارد.

برانگیختگی

اگر بخواهیم به طور مشروح دربارهٔ مکتب امام علی (علیه السلام) در موضوع اخلاق و تهذیب نفس و تربیت مردم سخن بگوییم، بحث به درازا خواهد کشید، بررسی اصول مکتب امام دربارهٔ اخلاق و تهذیب نفس و شرح و توضیح آن اصول و گفتارها، در چندین مجله هم امکان‌پذیر نیست و شاید همین کافی باشد که به طور اشاره بگوییم که سخنان و شاه‌کارهای علوی از پر ارزش‌ترین، عالی‌ترین، بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین یادگارها و میراث‌های انسانیت به شمار می‌رود (جرج جرداق، ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۲۳).

۵ - ۳ - عبرت‌پذیری

امام علی (علیه السلام) عاقبت کار ابلیس مستکبر و گردن‌کش را به عنوان درس عبرتی برای همگان مطرح می‌کند و هشدار می‌دهد که راه ابلیس را نپویند تا به سرنوشت او گرفتار نشوند، می‌فرماید: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ»، (خطبه ۱۹۲)؛ از رفتاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوشش‌های بسیارش را به باد داد.

سپس امام (علیه السلام) مخاطبان را به مطالعه در احوال پیشیان دعوت می‌کند و پیروزی‌های آنان در سایهٔ اتحاد، اتفاق و وحدت را بیان می‌نماید و نشان می‌دهد، چگونه مؤمنین برابر

امتحانات الهی بر دشمن پیروز شدند و دعوت و عظمت خود را بازگرداندند، می‌فرمایند: «فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأُمَلَاءُ مُجْتَمِعَةً وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً وَ الشُّبُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً؛ أَلَمْ يَكُونُوا أَزْوَاجًا فِى أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ وَ مُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟»، (همان)؛ بنگرید، در آن هنگام که جمعیتشان متحد و خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل و دست‌ها پشتیبان هم بود، آیا آنها زمامدار اقطار زمین نبودند؟ و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند؟ «فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِى آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ تَشَتَّتَتِ الْأُلُفَّةُ وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفْنَدَةُ وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كِرَامَتِهِ وَ سَلَبَهُمْ عَصَاةَ نِعْمَتِهِ»، (همان)؛ اما بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید، آنگاه که میان آنها جدایی افتاد و الفتشان به پراکندگی و اهداف و دل‌هاشان از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی با هم به نبرد پرداختند که خدا لباس کرامت خود را از تنشانش بیرون آورد و وسعت و شادابی را از آنها گرفت.

در خطبه معروف به الهاکم التکاثر، امیرمؤمنان هنگام تلاوت این سوره فرمود: «أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ؟ أَمْ بَعْدِی الْهَلْکَى یَتَکَاثَرُونَ؟ ... وَلَئِنْ یُکُونُوا عَبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ یُکُونُوا مُفْتَخَرًا»، (خطبه ۲۲۱)؛ آیا به گورهای پدرانشان افتخار می‌کنند یا با شمارش تعداد مردگان افزونی می‌طلبند؟ اگر آن اجساد بی‌جان مایه عبرت آنها گردد، سزاوارتر است تا مایه افتخارشان شود.

باز در همین خطبه اشاره می‌فرمایند: «وَلِئِنْ عَمِیَتْ آثَارُهُمْ، وَ انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ، لَقَدْ رَجَعَتْ فِیهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ، وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ آذَانُ الْعُقُولِ، وَ تَكَلَّمُوا مِنْ غَیْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ»، (همان)؛ اگرچه آثارشان محو شد و اخبارشان منقطع گردید ولی چشمان عبرت بین آنها می‌بیند و گوش‌های عاقل، گفتارشان را می‌شنود ولی نه از طریق زبان.

برانگیختگی

خطبه ۲۲۱ یکی از مهم‌ترین، جامع‌ترین و مؤثرترین خطبه‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام است. ابن ابی‌الحدید سخنان عجیبی درباره این خطبه دارد و آن را از نظر فصاحت و بلاغت بی‌نظیر می‌شمرد و می‌گوید: سزاوار است تمام فصحای عرب اجتماع کنند و این خطبه بر آنها خوانده شود و به جهت عظمت آن برای آفریدگار سبحان سجده کنند و جالب توجه، اینکه می‌گوید: من به کسی که همه امت‌ها به آن سوگند می‌خورند، قسم یاد می‌کنم که در طول ۵۰ سال از عمرم بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و هیچ زمانی نبوده که به هنگام تلاوت این خطبه در من اثری از خوف و پند و اندرز و لرزش در اندام من حاصل نشود. واعظان و

انسان در تراز نهج البلاغه

خطبا و فصحا در این زمینه بسیار سخن گفته‌اند و من بارها آنها را بررسی کرده‌ام، ولی هیچ کدام از آنها تأثیر این خطبه را در من نداشته است (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۸ق، ج ۱۱: ۱۵۲).

نتیجه‌گیری

اهمیت فرازهای سیاسی نهج البلاغه در برانگیختگی احساسات، بیداری و هدایت مخاطبان و تأمین سعادت دنیا و آخرت آنان است، به گونه‌ای که اطاعت از فرامین امام علیه السلام موجب رستگاری است «فان اطعمونی فانی حاملکم ان شاء الله علی سبیل الجنة»، (خطبه ۱۵۶)؛ اگر مرا اطاعت کنید، ان شاء الله؛ شما را به بهشت می‌رسانم. از بررسی آنچه در این پژوهش انجام گرفته است، نتایج ذیل حاصل می‌شود:

- دربینش امام علی علیه السلام حاکم اسلامی، عالم، عادل، زاهد، شجاع، اهل جهاد و شهادت است.
- امام علی علیه السلام به عنوان حاکم اسلامی در تمامی عرصه‌های سیاسی، عدالت، آزادی و حقوق شهروندی را پاس داشته و همین رفتار، بیشترین اثر را در برانگیختگی احساسات مخاطبان به جای گذاشته است.

- پای‌بندی به ارزش‌های الهی و رعایت اصول انسانی از دیگر اصول راهبردی و اثرگذار سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه بوده است.

- درپایان متذکر می‌شود، این پژوهش تنها بخشی از فرازهای سیاسی نهج البلاغه را در برانگیختگی احساسات مخاطبان بررسی و معرفی کرده است و دغدغه اصلی، فقدان پژوهش‌های جامع و عمیق‌تر می‌باشد.

پیشنهاد می‌گردد، پژوهش‌گران انقلابی، فرازهای سیاسی بی‌نظیر و تأثیرات شگرف کلمات امام علی علیه السلام در عرصه‌های گوناگون را به شکل گسترده و دقیق‌تر دنبال کنند و نسل تشنه فرهنگ علوی را سیراب نمایند تا سعادت و سربلندی قرین امت اسلامی گردد و انسان‌هایی در حد توقع امیرالمؤمنین علیه السلام و در تراز نهج البلاغه تربیت شوند، ان شاء الله.

منابع

﴿قرآن کریم﴾، ترجمه حسین انصاریان.

﴿ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، (۱۴۲۸ق)، «شرح نهج البلاغه»؛ بیروت: دارالکتب

العلمیه.

✎ جورج، سمعان جرداق، (۱۳۷۹)، «علی صوت العدالة الانسانية»؛ ترجمه هادی خسروشاهی، تهران: کلبه شروق.

✎ دشتی، محمد، (۱۳۷۹)، «الگوهای رفتاری امام علی (علیه السلام)»؛ قم: انتشارات امیرالمؤمنین (علیه السلام).

✎ _____، (۱۳۷۹)، «امام علی و امور نظامی»؛ قم: انتشارات امیرالمؤمنین (علیه السلام).

✎ _____، (۱۳۷۹)، «امام علی (علیه السلام) و مسائل حقوقی»؛ قم: انتشارات امیرالمؤمنین (علیه السلام).

✎ دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۹۰)، «تراز حیات»؛ تهران: انتشارات دریا.

✎ شوشتری، محمدرقی، (۱۳۷۶)، «بهج الصباغه»؛ بیروت: داربیروت.

✎ شیخ حر عاملی، محمدبن الحسن، (۱۴۱۴ق)، «وسائل الشیعه»؛ قم: مؤسسه آل البيت

الاحیاء التراث.

✎ طبری، محمد بن جریر بن یزید، (۱۴۰۸ق)، «تاریخ طبری»؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.

✎ عبدالبر، ابوعمریوسف، (۱۲۰۹م)، «الاستیعاب فی معرفه الاصحاب»؛ بی جا.

✎ فیض الاسلام، علی نقی، (۱۳۶۸)، «ترجمه نهج البلاغه»؛ تهران: سازمان چاپ و نشر فقیه.

✎ مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، «بحارالانوار»؛ تصحیح بهبودی، تهران: دارالکتب

الاسلامیه.

✎ مطهری، مرتضی، (۱۳۹۸)، «سیری در نهج البلاغه»؛ تهران: صدرا.

✎ مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۵)، «شرح پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»؛ تهران: دارالکتب

الاسلامیه.

✎ نصر بن مزاحم (۱۳۸۲ق)، «وقعة صفین»؛ چ دوم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

✎ کتابخانه دیجیتالی نور؛

<http://noorlips.ir>.

✎ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (علیهم السلام)؛

<https://ahlolbait.com>

سیاق حکمرانی و تحلیل سیاست در اندیشه امام علی علیه السلام

محمدرضا یزدانی زازرانی^۱

چکیده

در حال حاضر سابقه گذار از حکومت سنتی به مدرن و به تبع آن تغییر در شیوه حکومت‌داری و سیاست‌گذاری در حوزه تمدنی غرب حاکی از تأکید بر نقش‌آفرینی شهروندان در تصمیم‌گیری‌های بخش عمومی است. به بیان ساده‌تر تجربه سکولار انسان غربی از حکومت‌داری با تأکید بر یگانگی تجربه انسان و دوری از مفاهیم مذهبی، بعد از تجربیات ناگوار وی را به راه‌کاری مشارکتی با عنوان «حکمرانی» و «حکمرانی خوب» رهنمون ساخته است. فضایی که در آن ذی‌نفعان غیررسمی نیز فرصت نقش‌آفرینی هم‌عرض با بازیگران رسمی عرصه سیاست‌گذاری را به دست می‌آورند. این در حالی است که یکی از پایه‌های اندیشه متعالی اسلام در حکومت‌داری رسیدگی به حقوق محرومان و دفاع از مظلومان بوده است. در منطق امام علی علیه السلام، امام و حکمران امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنهاست و هیچ‌گاه مقارن با تسلط و خودکامگی نبوده است. هدف مقاله پیش رو شناسایی سیاق حکمرانی خوب امام علی علیه السلام و ارائه دلالت‌های آن در عرصه تحلیل سیاست، به مثابه عرصه حضور شهروندان در شناخت و ارائه راه‌کار مسائل عمومی است. یافته‌ها حاکی از آن است که نظرات و عمل‌کرد امام علی علیه السلام رویکردی مبتنی بر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی ارائه می‌دهد که رویکردی مشارکتی و متکی بر بُعد عالی انسان در تحلیل سیاست را پیش رو

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان).

می‌نهد.

"واژگان کلیدی": سیاست‌گذاری، تحلیل سیاست، اسلام، نهج البلاغه، امام علی علیه السلام.

بیان مسئله

پژوهش‌گران رشته «مطالعات سیاست عمومی» که همانا دغدغه‌مندان مطالعه فعل سیاست‌گذاری هستند، تاکنون حوزه‌های مطالعاتی چندی را برای تبیین عمل حکومت‌ها در این زمینه تعریف نموده‌اند؛ که عبارتند از: حوزه مطالعه فرایند سیاست^۱، حوزه مطالعه تحلیل سیاست^۲، حوزه مطالعه اجرای سیاست^۳، حوزه مطالعه ارزیابی سیاست^۴. یکی از تحولات و پیشرفت‌های نظری عمده در این حوزه‌های مطالعاتی گذار از رویکردهای تکنوکراتیک و با رویکرد کمی به سوی نگاه‌های مبتنی بر مشارکت ذی‌نفعان و با کیفی بوده است. چنانکه بخش رو به رشدی از تلاش‌های نظری به دنبال ارائه تبیینی مبتنی بر سهم و نقش ذی‌نفعان در تمامی این حوزه‌های مطالعاتی هستند. ایده گذار از حکومت به حکمرانی نیز متأثر از همین جریان بوده و امروز اکثر پژوهش‌گران بر عملکرد موفق این ایده در عمل (پرداختن به مسائل عمومی) تأکید دارند. به طور کلی چشم‌انداز حکمرانی پیش‌فرض‌های مرسوم که بر قدرت حکومت متمرکز است و معتقدند، حکومت تنها نهادی است که از نیروهای اجتماعی ناشی شده است و آن را به چالش می‌کشد. چشم‌انداز حکمرانی مدعی است که بخش خصوصی و جامعه مدنی به واسطه میزان و حوزه نقششان در حل مسائل جمعی، بدون تکیه بر منابع رسمی نقش مؤثری در عرصه سیاست‌گذاری عمومی دارند. فارغ از دانش به دست آمده، در این زمینه بدون شک بهره این تلاش‌ها که در ادبیات غربی و با هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی خاص آن انجام شده‌اند، برای تمامی جوامع به شکل تمام قابل اعمال نیست. اهمیت این مسئله ما را وامی‌دارد تا نسبت به تولید علم بومی برخاسته از مبادی معرفتی خود حساس‌تر باشیم. زیرا بدون شک مسائل بر ساخت‌های اجتماعی و لذا برآمده از مبادی ارزشی و فرهنگی هستند و راه‌کار آنها نیز باید بر همین منوال دنبال شود. مقاله پیش‌رو بر همین مفروض به دنبال بررسی سیاق حکمرانی خوب در اندیشه امام علی علیه السلام و استخراج دلالت‌ها

1 Policy Process.

2 Policy Analysis.

3 Policy Implementation.

4 Policy Evaluation.

آن در حوزه مطالعات «تحلیل سیاست» است. پژوهش‌گران این حوزه در برخورد با مسائل عمومی دغدغه‌مند تبیین «پرسش چه باید کرد؟» هستند. به بیان ساده‌تر این حوزه مطالعاتی به دنبال این مسئله است که راه‌کار مناسب در برخورد با مسائل عمومی چیست. بخشی از تجربه نظریه و مرز دانش این زمینه مطالعاتی در حال حاضر بر رویکردهای کیفی و در نظر گرفتن چشم‌اندازهای مختلف ارزشی است. مقاله پیش‌رو بر اساس مفروض پیش‌گفته به دنبال پاسخ به این پرسش است که سیاق حکمرانی امام علی (علیه السلام) چه دلالت‌های برای ارائه راه‌کارهای بومی در شناسایی مسائل عمومی و ارائه جایگزین‌های آن دارد؟ امید است، نتایج این پژوهش نظر به مفروضات بومی برآمده از سنت اسلامی، راه‌گشای حل بهتر مسائل عمومی باشد.

سیاست‌گذاری عمومی و عرصه مطالعات تحلیل سیاست عمومی

سیاست‌گذاری عمومی در بیانی مفهومی عبارت است از؛ مجموعه تصمیمات و اقداماتی که حکومت برای بسامان کردن امور عمومی اتخاذ می‌کند. در نگاهی گذرا به ادبیات مهم این رشته تعاریف بی‌شماری را می‌توان یافت که هر يك از حوزه دید خویش به این پدیده نگریسته‌اند:

"کوچران": سیاست‌گذاری عمومی به فعالیت‌های حکومت و مقاصدی که برانگیزنده این فعالیت‌هاست، اشاره می‌کند (Birkland, 2005, p18)؛

"گای پترز": سیاست‌گذاری عمومی مجموعه فعالیت‌های حکومتی است که تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم بر زندگی شهروندان دارد (Ibid)؛

"ایلوئیز مالون": سیاست‌گذاری عمومی در برگرفته برنامه‌های سیاسی برای اجرای طرح‌هایی به منظور دستیابی به اهداف اجتماعی است (Ibid)؛

"توماس دای": سیاست‌گذاری عمومی آن چیزی است که حکومت تصمیم می‌گیرد، انجام دهد یا کنار بگذارد (Ibid).

این تعاریف نشان می‌دهد که عامل سیاست‌گذاری عمومی، حکومت است. این بدان معناست که تصمیمات تجاری بخش خصوصی، تصمیمات گروه‌های ذی‌نفع و دیگر افراد یا گروه‌های اجتماعی سیاست عمومی نیست. هنگامی که در خصوص سیاست‌های عمومی صحبت می‌شود در نگاه نخست، در واقع اقدامات حکومت‌ها مورد توجه هست و با وجود تأثیر

اقدامات بازیگران غیر دولتی بر عملکرد دولت‌ها تصمیمات یا اقدامات این گروه‌ها به خودی خود سیاست عمومی را تشکیل نمی‌دهد. چنانکه در تعریف دای تأکید شده که سیاست عمومی، شامل انتخابی بنیادین از سوی حکومت در مورد انجام یا عدم انجام کاری است. این تصمیم به وسیله کارگزاران حکومت و سازمان‌های او گرفته می‌شود و سیاست عمومی در ساده‌ترین شکل انتخاب حکومت در زمینه تقبل برخی اقدامات است (هاولت و ام رامش، ۱۳۸۰: ۷).

-(۸)

جنکینز برخلاف دای که سیاست‌گذاری را یک انتخاب می‌دانست، آن را یک فرایند معرفی می‌کند. در دیدگاه وی به ندرت اتفاق می‌افتد که حکومت در مواجهه با یک مشکل تنها به اتخاذ یک تصمیم انفرادی بپردازد. زیرا اکثر سیاست‌ها متضمن یک مجموعه تصمیم (به هم پیوسته) هستند. (همان: ۹). گستردگی و کثرت تعاریف این حوزه بر کسی پوشیده نبوده و در این جا امکان پرداختن به همه آنها نیز ممکن نیست. با این حال می‌توان از مجموع بررسی این تعاریف، به تعدادی ویژگی‌های مشترک دست یافت:

- سیاست‌گذاری عمومی به نام عموم انجام می‌گیرد؛
- بازیگران رسمی و یا غیررسمی عامل سیاست‌گذاری عمومی هستند؛
- سیاست‌های عمومی در شکل قوانین و مقررات و لازم الاجرا هستند؛
- سیاست‌های عمومی دارای تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم بر زندگی همه شهروندان می‌باشند (Birkland, 2005, p 17).

پژوهش‌گران رشته «مطالعات سیاست عمومی» که دغدغه‌مند مطالعه سیاست‌گذاری عمومی هستند، تاکنون حوزه‌های مطالعاتی چندی را مانند، فرایند سیاست، تحلیل سیاست، اجرای سیاست، ارزیابی سیاست تعریف نموده و از این طریق سعی تبیین عمل حکومت داشته‌اند.

چیستی حکمرانی

پژوهش‌گران حوزه حکمرانی عمدتاً بر مباحث جدیدی مانند، تکه تکه شدن قدرت میان سطوح دولتی و فرو دولتی، تشویق و ترغیب تمرکززدایی از دولت و اتکاء روزافزون بر انواع جدید مشاوره و مشارکت شهروندان، متمرکز هستند (Meehan, 2003). حکمرانی اغلب با نگاهی جدید، به محدود نمودن قدرت سنتی سلسله مراتبی (بالا - پایین) و تغییر مسیر آن به سوی

«تصمیم‌های جمعی»^۱ می‌پردازد. پژوهش‌گران این حوزه معتقدند ناکارآمدی دولت‌ها در انجام یکه‌تازانه امور موجب خلق این مفهوم شده، لذا با تفکیک حوزه‌های مختلف دولت و تمایز میان بخش خصوصی و دولتی و تمایز میان دولت و جامعه مدنی، سعی در تغییر ساختار سنتی قدرت و وزن دهی بیشتر به نهادهای موازی دولت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها دارند. بر این اساس قدرت مؤثر و مشروع قدرتی است که از طریق مشارکت و منازعه نهادهای و نیروهای متنوع در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و جهانی به دست می‌آید.

این مفهوم در ادبیات غرب اساساً با ایده تغییر درک از حکومت قدیم و سیستم وستفالی سر و کار دارد. ایده‌ای که بر اساس آن جهان به دولت ملت‌هایی مستقل در قلمروهایی مشخص سازماندهی شده و هر کدام با در اختیار داشتن انحصار داخلی خشونت مشروع (حاکمیت) و با داشتن حکومت که بازیگر اصلی در حوزه سیاسی در نظر گرفته می‌شد، مشخص می‌گردیدند. در این سیستم قدیمی شاهد سلسله مراتب (هرم) واضحی از اقتدار و قدرت در یک فرایند بالا به پایین هستیم، که دولت‌ها در مرکز آن قرار دارند (Kennett, 2008, p 4). از نظر "ریچارد و اسمیت: حکمرانی برچسبی توصیفی است که برای برجسته نمودن ماهیت در حال تغییر فرایند سیاست‌گذاری در دهه‌های اخیر به کار برده شده است. به ویژه این مفهوم توجه ما را به تنوع بازیگران و عوامل حاضر در فرایند سیاست‌گذاری جلب می‌کند. در نتیجه حکمرانی خواستار آن است که ما تمامی بازیگران و موقعیت‌های فراتر از هسته اجرایی (دولتی) حاضر در فرایند سیاست‌گذاری را نیز در نظر بگیریم (Kennett, 2008, p 14). به اعتقاد "نیومن" در حکمرانی تصویر یک رابطه هرمی میان دولت و تابعین با ایده فضاهای موازی چند گانه که در آن قدرت مورد تصادم و مذاکره است، جایگزین می‌شود" (Newman, 2005, p 82).

در کوتاه‌ترین بیان حکمرانی مربوط می‌شود، به تغییر در توازن قدیمی میان دولت و جامعه مدنی (Stoker, 1998) حکمرانی به ما نشان می‌دهد، به همان نحو که ساختارهای رسمی دولت یکی از ابزارهایی اتخاذ و اجرا تصمیمات هستند، در سطح ملی ساختارهای غیر رسمی نیز ممکن است، وجود داشته باشند. به طور کلی چشم‌انداز حکمرانی پیش‌فرض‌های مرسوم که بر دولت تمرکز بوده و معتقدند دولت تنها نهادی است که از نیروهای اجتماعی ناشی شده است و آن را به چالش می‌کشد. چشم‌انداز حکمرانی مدعی است که بخش خصوصی و جامعه مدنی به واسطه میزان و حوزه نقششان در حل مسائل جمعی، بدون تکیه بر منابع رسمی دولت مشخص می‌شوند. ادعا می‌شود از طریق چنین سازمان‌هایی بدون تکیه بر اقتدار

1. Collective.

بیش از اندازه و یا سیستم رسمی کنترل، نیازها برطرف و مشکلات مدیریت خواهند شد. چنین ادعایی ما را از درک ساده‌انگارانه ائتلافی از گروه‌ها که به دنبال تأثیرگذاری بر دولت هستند، به شناخت مجموعه‌ای از گروه‌ها رهنمون می‌کند که برخی از وظایف سنتی دولت را فرا چنگ آورده‌اند. اختیاراتی نیز به همین شکل توسط بخش خصوصی و سازمان‌های غیر انتفاعی در دست گرفته شده است. (Stoker, 1998).

البته در یک رابطه مبتنی بر حکمرانی گرچه ممکن است، یک سازمان بر فرآیندی خاص از تبادل مسلط شود اما هیچ سازمانی به تنهایی قادر به فرماندهی نیست. حکومت یا دیگر نهادها در سطح ملی ممکن است، به دنبال تحمیل کنترل خود باشند، اما همواره تنشی مداوم میان خواست اقدام معتبر و وابسته به رضایت و عمل دیگر بازیگران وجود دارد (Rhodes, 1996, pp667, 625). حکومت کردن از دیدگاه حکمرانی همواره یک فرایند تعاملی است، زیرا هیچ بازیگر واحدی چه خصوصی و چه دولتی، به تنهایی دانش و منابع لازم برای حل یک جنبه مشکلات را ندارد (Kooiman, 1993, p 215).

بر مبنای تعریف و شاخص‌های استخراج شده، این نتیجه حاصل می‌گردد که سه نوع رژیم اصلی در حکمرانی مشارکت دارند که عبارتند از: حکومت، جامعه مدنی و بخش خصوصی. هرچه گفت‌وگو و ارتباط این سه بخش بیشتر باشد، حکمرانی به میزان بیشتری تحقق یافته و مسیر حرکت جامعه در جهت رسیدن به توسعه اقتصادی و اجتماعی هموارتر خواهد شد.

همان‌طور که مشخص شد، حکمرانی برچسبی توصیفی است که برای برجسته نمودن ماهیت در حال تغییر فرایند سیاست‌گذاری در دهه‌های اخیر به کار برده شده است. به ویژه این مفهوم توجه ما را به تنوع بازیگران و عوامل حاضر در فرایند سیاست‌گذاری جلب می‌کند. در نتیجه حکمرانی خواستار آن است که ما تمامی بازیگران و موقعیت‌های فراتر از هسته اجرایی (حکومتی) حاضر در فرایند سیاست‌گذاری را نیز در نظر بگیریم. با توجه به این تعریف آنچه مشخص است، سیاست‌گذاری عمومی رابطه نزدیکی با نحوه تعامل حکومت و جامعه (متشکل از بخش خصوصی و جامعه مدنی که در کنار دولت اجزاء حکمرانی را تشکیل می‌دهند) می‌باشد. به بیان بهتر چگونگی ارتباط میان حکومت و جامعه خویش تا حد زیادی مشخص کننده نحوه اتخاذ و اجرای سیاست‌های عمومی خواهد بود.

حکمرانی خوب

حکمرانی خوب^۱، واژه‌ای است که حاکی از تغییر پارادایم نقش دولت و حکومت‌ها می‌باشد. حکمرانی تنها در مورد دستگاه‌ها یا بازیگران نیست بلکه از آن مهم‌تر در مورد کیفیت حکمرانی است که توسط شاخص‌ها و ابعادی آن را تشریح می‌شود. حکمرانی خوب در واقع مشارکت یکسان و برابر تمام شهروندان در فرایند تصمیم‌گیری است (مقامی و اعالیی اردکانی، ۱۳۹۳: ۴۴۳ - ۴۴۴).

این مفهوم هرچند برای نخستین بار در سال ۱۹۷۹ توسط ویلیامسون^۲ در ادبیات اقتصادی به کار رفت، اما استفاده اصلی و عمده آن به دهه ۱۹۸۰ و اقدامات نهادهای بین‌المللی مالی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در پیشنهاد تغییرات ساختاری به کشورهای در حال توسعه به عنوان شرط اعطای کمک‌های مالی، مربوط می‌شود (سازمان بازرسی کشور، ۱۳۸۸: ۱۳). طرح توسعه سازمان ملل متحد معتقد است که حکمرانی خوب مشتمل بر سنت‌ها، نهادها و فرایندهایی است که تعیین می‌کند، چگونه تصمیمات دولتی به صورت روزمره (روتین) اتخاذ می‌شوند (UNESCAP) و به پرسش‌های از این دست پاسخ می‌دهد که: چگونه و تا چه حدی شهروندان می‌توانند در سیاست‌گذاری‌های جاری کشور حق اظهار نظر داشته باشند؟ چگونه می‌توان جلوی سوءاستفاده از قدرت و اختیارات دولتی را گرفت؟ کارگزاران دولت چه میزان پاسخ‌گوی اقداماتشان هستند؟ و ... حکمرانی خوب دارای ۸ مؤلفه اصلی است که به ترتیب عبارتند از: مشارکتی بودن^۳، اجماع‌محوری^۴، پاسخ‌گویی^۵، شفافیت^۶، مسئولیت‌پذیری^۷، کارایی و اثربخشی^۸، جامعیت و عدم تبعیض میان شهروندان^۹ و حاکمیت

1 Good governance.

2 Oliver E. Williamson.

3 Participation.

4 Consensus oriented.

5 Accountability.

6 Transparency.

7 Responsiveness.

8 Effectiveness and efficiency.

9 Equity and inclusiveness.

قانون^۱.

به این ترتیب حکمرانی خوب را می‌توان روند یا هدفی دانست که باید بتواند فقر، ناامنی و تبعیض را از میان بردارد و همچنین محیطی ایجاد نماید که سازمان‌های مدنی، بخش بازرگانی، شهروندان خصوصی و دیگر نهادهای مربوط، خود را مالک روند توسعه و مدیریت بخش‌ها بدانند. سؤال مهمی که در این ادامه باید به آن پرداخت این است که سیاق حکمرانی آن حضرت در مقایسه با الگوی حکمرانی خوب در ادبیات غربی چگونه است؟

شاخص‌های حکمرانی خوب در اندیشه امام علی (علیه السلام)

۱- پاسخ‌گویی و حق اظهارنظر

منظور از شاخص پاسخ‌گویی و حق اظهارنظر در حکمرانی خوب آن است که شهروندان تا چه اندازه می‌توانند در انتخاب دولت و نظام سیاسی نقش داشته باشند. لذا این شاخص همچنین دربردارنده میزان توجه و مجاز شمردن مجموعه‌ای از شاخص‌های دیگر از جمله آزادی بیان، آزادی احزاب و تشکل‌ها و اجتماعات و آزادی رسانه‌هاست. بر اساس این شاخص متناسب با افزایش نقش شهروندان در تعیین زمام‌داران و هیأت حاکمه و مجاز شمردن حضور و نقش احزاب، تشکل‌ها، انجمن‌ها و رسانه‌های جمعی حکمرانی وضعیت بهتری خواهد داشت. در این راستا یکی از ویژگی‌های پایه‌ای حکومت اسلامی، احترام گذاشتن به آرای عمومی و عملی ساختن خواسته‌های مردمی است. این مسئله در سیره امام علی (علیه السلام) شهود است، چنانکه در بخش‌های مختلف نهج البلاغه شاهد آن هستیم که آن حضرت حکومت‌داری به هر بهایی را قابل قبول نمی‌دانستند. از نظر ایشان حکومتی می‌تواند مصداق حکمرانی خوب باشد که از اساسی، مبتنی بر رعایت ضوابط عقلی و شرعی و مقبولیت مردم باشد. به همین دلیل نیز در مواجهه با دعوت مردم برای قبول خلافت فرمود:

از من دست بردارید و دیگری جز مرا بطلبید، که روی به کاری داریم که چهره‌ها و رنگ‌های گونه‌گون دارد. نه دل‌ها را در برابر آن طاقت شکیبایی است و نه عقل‌ها را تاب تحمل. سراسر آفاق را ابری سیاه فرو پوشیده و راه‌های روشن ناشناخته مانده. بدانید، که اگر دعوتتان را اجابت کنم، با شما چنان رفتار خواهم کرد که خود می‌دانم. نه به سخن کسی که در گوشم زمزمه می‌کند، گوش فرا خواهم داد و نه به سرزنش ملامت‌گران خواهم پرداخت. اگر مرا به

1 Rule of law.

حال خود رها کنید، من نیز چون یکی از شما خواهم بود. شاید بیشتر از شما، به سخن آنکه کار خود به او وامی‌گذارید، گوش سپارم و بیشتر از شما از او فرمان ببرم. اگر برای شما وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر باشم (خطبه ۹۲).

۲ - ثبات سیاسی و نبود خشونت

منظور از شاخص ثبات سیاسی و نبود خشونت آن است که یک حکومت یا نظام سیاسی تا چه اندازه از راه‌های غیرقانونی یا ابزارهای خشونت‌آمیز در معرض بی‌ثباتی و سرنگونی و براندازی قرار داشته باشد. بر این اساس در حکمرانی خوب میزان ثبات سیاسی برحسب اقدامات حکمران بالاتر است و در حکمرانی ضعیف بالعکس. در این زمینه نباید فراموش کرد، امام علی علیه السلام در تمامی دوران زندگی سیاسی خویش هیچ‌گاه متوسل به خشونت نشد، همواره تلاش داشت تا مسائل را از طریق گفت‌وگو و روش‌های مشارکتی حل و فصل نماید. اساساً در نگاه اسلامی و در نگاه امام علی علیه السلام برخلاف نگاه سکیولار حکومت‌ها از هر ابزاری برای جلب توجه مردم بهره نمی‌برند.

۳ - اثربخشی حکومت

به شکل کلی منظور از اصطلاح اثربخشی در ادبیات مدیریت و سیاست‌گذاری عمومی میزان تحقق اهداف سیاست‌های عمومی است. لذا منظور از این شاخص در حکمرانی میزان کیفیت خدمات عمومی، خدمات شهروندی و میزان تعهدی است که دولت نسبت به سیاست‌های عمومی دارد. لذا هر چه کیفیت خدمات عمومی و شهروندی بهتر باشد و تعهد نظام سیاسی در قبال آنها بیشتر باشد، حکمرانی بهتر است.

۴ - کیفیت قوانین

توانمندی حکومت در تدوین و اجرای سیاست‌ها و مقرراتی است که حفظ و سیانت و گسترش دامنۀ فعالیت‌های بخش خصوصی را موجب می‌گردد. سطح بالاتر حکمرانی خوب نیازمند آن است که حکومت توان آن را داشته باشد تا هر چه بیشتر با تدوین و اجرای سیاست‌های مختلف، امکان توسعه فعالیت‌های بخش خصوصی و تأثیرگذاری بیشتر آن را بر اداره جامعه فراهم نماید. بر همین اساس عادلانه بودن و فراگیر بودن قوانین در یک کشور نمایان‌گر کیفیت تنظیم‌گری و از اصولی اساسی حکمرانی خوب است.

۵ - حاکمیت قانون

در ساده‌ترین بیان، حاکمیت قانون به معنای آن است که انجام هر عملی مطابق قانون باشد. اما این اصل فراتر از این برداشت اولیه بوده و حاکمیت قانون را می‌توان و بایستی در تقابل با حاکمیت اراده قرار داد و بر این اساس آن را ممیزه حوزه‌ای از حقوق تعبیر نمود که بایسته‌های حاکم بر آن، تابع اراده افراد نیست. از این نظرگاه، حاکمیت قانون، موجد و معرف صالحیت‌ها و نه اراده‌هاست؛ حاکمیت قانون وضعیت عدم حاکمیت اراده‌های فردی و شخصی است. بر این اساس هر چه میزان حاکمیت قانون بیشتر باشد، کیفیت حکمرانی بالاتر خواهی بود

۶ - کنترل فساد

فساد یکی از مؤلفه‌های بسیار مرتبط با حکمرانی خوب است و بر این اساس کنترل فساد یکی از شاخص‌های کلیدی در سنجش حکمرانی خوب است. کنترل فساد به شکل مستقیم منجر به نگهداشت حقوق شهروندان خواهد شد و کیفیت زندگی آنها را بهبود داده و زمینه مناسبی را برای اجرای سیاست‌های عمومی فراهم می‌کند.

جهت اختصار بخشی کد گذاری‌های انجام شده بر اساس مؤلفه‌های حکمرانی امام علی (علیه السلام) در خصوص ابعاد حکمرانی خوب و مضامین آن در خصوص تحلیل سیاست در جدول شماره ۱ داده شده است:

"جدول شماره ۱: نمونه کدگذاری مؤلفه‌های تحلیل سیاست بر اساس سیاق حکمرانی امام علی

(علیه السلام)"

ردیف	"متن"	"مؤلفه‌های تحلیل سیاست در حکمرانی امام (علیه السلام)"
۳ "پاسخ‌گویی و حق اظهار نظر"	دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد؛ که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین می‌برد. اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر و در خواسته‌هایشان پافشارتر و در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته‌ها دیر عذر پذیرتر و در برابر	توجه به ذی‌نفعان حقیقی، مشکلات ذی‌نفعان خاص در سیاست‌گذاری، دوری از حلقه نزدیکان، خشنودی ذی‌نفعان حقیقی.

	مشکلات کم استقامت‌تر می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار دین، و اجتماعات پرشور مسلمین و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می‌باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو به آنان باشد. " (نامه ۵۳، عهد با مالک اشتر).	
پرهیز از نگاه بالا به پایین در حکمرانی، آثار مادی جلوگیری از حق اظهار نظر، آثار معنوی جلوگیری از حق اظهار نظر.	به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شود که این‌گونه خود بزرگ‌بینی دل را فاسد، دین را پژمرده و موجب زوال نعمت‌هاست. (نامه ۵۳، عهد با مالک اشتر).	
مسئولیت حکومت در تعالی معنوی شهروندان، پرهیز از نگاه تکنوکرات، برقرار جلسات گفتگو، توجه به ارزش‌های ذی‌نفعان، برابری حکمران و شهروندان، اهمیت پاسخ‌گویی در مشروعیت حکمرانی.	برای مردم حج را به پادار و روزهای خدا را به یادشان بیاور. در بامداد و شامگاه در یک مجلس عمومی با مردم بنشین جز زبانت چیز دیگر پیام رسالت با مردم و جز چهره‌ات درباری وجود نداشته باشد و هیچ نیازمندی را از دیدار با خود محروم مگردان زیرا اگر از آغاز از درگاه تو رانده شوند، گرچه در پایان حاجت او برآورده شود دیگر تو را نستاید. (نامه ۶۷، نامه به قثم بن عباس).	
حق اظهار نظر شهروندان در تمام حوزه‌ها، حکمرانی به مثابه یک امر معنوی و انسان‌ساز، مسئولیت‌های اخروی حکمران، رسمیت و واجب حضور بودن تمام ذی‌نفعان در تصمیم‌گیری، پذیرش نظرات صریح، حل مسئله مبتنی بر گفتگو.	تحمل سنگینی آن را با یاد قیامت بر خود هموار ساز و هرگاه رعیت بر تو بدگمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با این کار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خودسازی تو و مهربانی کردن نسبت به رعیت است و این پوزش خواهی تو آنان را به حق وامی‌دارد. (نامه ۵۳، عهد با مالک اشتر).	
حکمرانی بر اساس ابزار مشروع، حکمرانی بر اساس مهربانی، حکمرانی بر پایه رضایت شهروندان، حکمرانی بر پایه بعد عالی انسان.	مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبدا هرگز چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته‌ای دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. (نامه ۵۳، عهد با مالک اشتر).	تبات و بنده خشونت
بی‌اعتباری ظلم در حکمرانی، توجه به بعد عالی حکمران.	به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان‌هاست به من دهند، تا خدا ا نافرمانی کنم که پوست جوی را مورچه‌ای به ناورا بگیرم، چنان نخواهم کرد.	
پرهیز از خشونت در حکمرانی،	از خون‌ریزی به پرهیز و از خون ناحق پروا کن که هیچ چیز	

انسان در تراز نهج البلاغه

عقوبت اخروی خشونت در حکمرانی، قطعی بودن زوال حکمرانی مبتنی بر خشونت.	همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک، مجازات را بزرگ نمی‌کند و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد ... خون ناحق پایه‌های حکومت را سست و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده و به دیگری منتقل می‌کند ... " (نامهٔ ۵۳، عهد با مالک اشتر).	
حکمرانی به مثابهٔ امر معنوی، وظایف حکمران، ابزارهای معنوی اثربخشی حکومت، ابزارهای مادی اثربخشی حکومت.	این فرمان بندهٔ خدا، علی امیرمؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می‌گزیند تا خراج آن دیار را جمع آورد و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح و شهرهای مصر را آباد سازد. او را به ترس از خدا فرمان می‌دهد و اینکه اطاعت خدا بر دیگر کارها مقدم است و ... (نامهٔ ۵۳، عهد با مالک اشتر)	
حکمرانی اسلامی، نظارت مداوم، توجه به بعد عالی انسان در نظارت، وظایف حکمران عادل، ویژگی‌های ناظران.	به وسیلهٔ او اموال بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد تا هزینه‌های دفاعی و عمرانی و انتظامی فراهم شود، به کمک او با دشمنان مبارزه می‌شود، به وسیلهٔ او جاده‌ها امن می‌گردد و حق ضعیفان به کمک او از زورمندان گرفته می‌شود. (خطبهٔ ۴۳). کارگزاران شایسته را در میان گروهی بجوی که اهل تجربت و حیا هستند و از خاندان‌های صالح، آنها که در اسلام سابقه‌ای دیرین دارند. اینان به اخلاق شایسته‌ترند و آبرویشان محفوظ‌تر است و از طمع‌کاری بیشتر روی گردانند و در عواقب کارها بیشتر می‌نگرند. در ارزاقشان بیفزای، زیرا فراوانی ارزاق، آنان را بر اصلاح خود نیرو دهد و از دست‌اندازی به مالی که در تصرف دارند، باز می‌دارد. و نیز برای آنها حجت است، اگر فرمانت را مخالفت کنند یا در امانت خللی پدید آورند. پس در کارهایشان تفقد کن و کاوش نمای و جاسوسانی از مردم راست‌گوی و وفادار به خود بر آنان بگمار. زیرا مراقبت نهانی تو در کارهایشان آنان را به رعایت امانت و مدارا در حق رعیت وامی‌دارد. و بنگر تا یاران کارگزارانت تو را به خیانت نیالایند. هرگاه یکی از ایشان دست به خیانت گشود	"اثربخشی حکومت"

	و اخبار جاسوسان در نزد تو به خیانت او گرد آمد و همه بدان گواهی دادند، همین خبرها تو را بس بود. باید به سبب خیانتی که کرده تنش را به تنبیه بیازاری و از کاری که کرده است، بازخواست نمایی. سپس، خوار و ذلیلش سازی و مهر خیانت بر او زنی و ننگ تهمت را بر گردنش آویزی" (نامه ۵۳، عهد با مالک اشتر).
عدل برترین ملاک حکمرانی، نتایج مادی بی‌عدالتی در حکمرانی، نتایج معنوی بی‌عدالتی در حکمرانی.	"عدل و عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است. پس عدالت شریف‌تر و برتر است" (حکمت ۴۳۷).
عدل برترین ملاک حکمرانی، نتایج مادی بی‌عدالتی در حکمرانی، نتایج معنوی بی‌عدالتی در حکمرانی، مشورت و کیفیت حکمرانی.	با خویشاوندان نزدیک و با افرادی از رعیت خود ... انصاف را رعایت کن که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود" (نامه ۵۳). "در هر بامداد و شامی در یک مجلس عمومی با مردم بنشین ... و با دانشمندان به گفتگو پرداز (نامه ۶۷)
نتایج مادی بی‌عدالتی در حکمرانی.	عدالت را به کار گیر و از بی‌انصافی و بی‌عدالتی بر حذر باش که بی‌انصافی کردن با مردم آنان را آواره می‌کند و بی‌عدالتی به قیام مسلحانه وا می‌دارد. (نامه ۵۳).
اهداف مادی حکمرانی، اهداف معنوی حکمرانی، حاکمیت قانون در حکمرانی.	خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما، برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد. (خطبه ۱۳۱).
اصالت قانون در حکمرانی، حکمرانی مبتنی بر اخلاق، اخلاق مبتنی بر عقیده در کنار اخلاق مبتنی بر مسئولیت.	چون به گفته‌های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می‌کنم و به دلخواه او رفتار، و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی‌دارم. روزی آهنی را در آتش گذاختم، به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! گریه‌کنندگان بر تو بگیرند، از حرارت آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش

"کیفیت قوانین"

"حاکمیت قانون"

انسان در تراز نهج البلاغه

	دوزخی می‌خوانی که خدای جبارش با خشم خود، آن را گداخته است؟ تو از حرارت ناچیز می‌نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟" (خطبه ۲۲۴).
اصالت قانون در حکمرانی، حکمرانی مبتنی بر اخلاق، اخلاق مبتنی بر عقیده در کنار اخلاق مبتنی بر مسئولیت.	شگفت‌آورتر اینکه، شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و ظرفی در پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود، چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کرده‌اند! به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این هر دو بر بیت پیامبر حرام است. گفتم: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگیرند. آیا از راه دین، وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده، یا جن‌زده شده‌ای؟ (خطبه ۲۲۴).
اصالت قانون در حکمرانی، مسئولیت اخروی حکمران، عدم تمایز بین افراد خودی و غیرخودی در حکمرانی.	پس، از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذرخواه من باشد و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم، وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان بازپس ستانم و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم. (نامه ۴۱).
برخورد شدید با فساد، کنترل فساد در بخش عمومی.	به خدا سوگند! بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم، به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت‌تر است. (خطبه ۱۵).
برخورد شدید با فساد، ارزیابی مستمر کارگزاران، کنترل فساد در بخش عمومی.	به راستی به خدا سوگند می‌خورم! اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم‌بهره شده و در هزینه عیال، درمانده و خوار و سرگردان شوی! (نامه ۲۰).
توجه به بعد معنوی حکمران، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی اسلامی در حکمرانی، حکمران مسئول در برابر خدا.	به من خبر دادند که خانه‌هایی به هشتاد دینار خریده‌ای و سندی برای آن نوشته‌ای و گواهانی آن را امضا کرده‌اند ... به زودی کسی به سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه می‌کند و از گواهانت می‌پرسد تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به

"کنترل فساد"

قبر بسیار. ای ریخ! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای. اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتیم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت می‌کردی. آن سند را چنین می‌نوشتیم: این خانه‌هایی است که بنده‌ای خوار آن را از مرده‌ای آماده‌ی کوچ خریده، خانه‌هایی از سرای غرور، که در محله نابودشوندگان و کوچۀ هلاک شدگان قرار دارد ... این خانه را فریب خورده‌ی آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت برمی‌بندد، به مبلغی که او را از عزت و قناعت خارج و به خواری و دنیاپرستی کشانده، خریداری کرده است" (نامه‌۳)	
--	--

آن‌گونه که یافته‌ها نیز نشان می‌دهد، تفاوتی ماهوی میان حکمرانی امام علی (علیه السلام) و مفهوم غربی حکمرانی وجود دارد که ریشه‌ی آن در مبادی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آن حضرت و به بیان کلی‌تر اسلام دارد. در همین راستا ابطحی و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهشی برای تفکیک ایده‌ی حکمرانی آن حضرت از حکمرانی خوب با ابداع واژه «حکمرانی شایسته» تفاوت این دو نوع حکمرانی را به شکل زیر نمایش می‌دهند:

"جدول ۲: مقایسه‌ی مفهوم حکمرانی شایسته‌ی امام علی (علیه السلام) با مفهوم حکمرانی خوب"

ردیف	شاخص	حکمرانی شایسته	حکمرانی خوب
۱	پاسخ‌گویی	دولت، نهادهای مدنی و بخش خصوصی و آحاد اجتماعی در برابر همدیگر و خداوند (سبحانی، ۱۳۸۲)	دولت، نهادهای مدنی و بخش خصوصی در برابر همدیگر و مجموعاً در برابر شهروندان
۲	قانون‌گرایی	پایبندی به قوانین الهی و قوانین مصوب قوه مقننه که مبتنی بر قوانین الهی است (مصباح، ۱۳۸۲: ۵۸).	پایبندی به قوانین مصوب قوه مقننه
۳	شفافیت	آزادی جریان اطلاعات که مبتنی بر راست‌گویی و صداقت بوده، و تضمین‌کننده‌ی رشد و کمال انسان باشد (ناظمی اردکانی، ۱۳۸۷: ۱۱۷).	آزاد گذاشتن جریان اطلاعات و قابلیت دسترسی برای همه
۴	مبارزه با فساد	استفاده از روش‌های نظارتی و بازرسی و حکم مبتنی بر حلال و حرام (همان).	استفاده از روش‌های نظارتی و بازرسی
۵	کارایی و اثربخشی	استفاده از ظرفیت‌های مادی و معنوی به طور کامل	استفاده از ظرفیت‌های مادی به طور کامل

(ابطحی و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۰).

از نظر این پژوهش‌گران حکمرانی شایسته، مبتنی بر خدامحوری و نه انسان‌محوری است

انسان در تراز نهج البلاغه

و به بعد روحانی انسان علاوه بر بعد مادی به صورت هماهنگ توجه دارد. همچنین تنها به موضوعات این جهانی (ماده‌گرایی و دنیاگرایی) توجه نمی‌کند، بلکه به رفاه مشروع دنیایی و سعادت اخروی به صورت همزمان توجه می‌کند. حکومت از دیدگاه اسلام، یک شکل و یک محتوا دارد. در اسلام، شکل حکومت به صورت تفصیلی تعیین نشد، بلکه مطابق زمان و مکان، به خود مردم واگذار شده است. اما از نظر محتوا، دارای مشخصه‌هایی است که اگر آن شاخصه‌ها موجود باشد، حکومت شایسته است و اگر نباشد از حکمرانی شایسته خبری نیست. این شاخص‌ها نیز به صورت کلی به وسیله خداوند و به صورت تفصیلی توسط انبیاء و اولیا از جمله حضرت علی (علیه السلام) بیان گردیده است که برای همگان حجت شرعی دارد. اگرچه به نظر می‌رسد، حکمرانی شایسته و حکمرانی خوب در برخی شاخص‌ها، از حیث لفظ مانند پاسخ‌گویی، کارایی و اثربخشی و امثال آن یکی باشند، اما مبانی فلسفی این دو نوع حکمرانی متفاوت است؛ حکمرانی خوب مبتنی بر انسان‌محوری، دنیاگرایی و ماده‌گرایی است، ولی حکمرانی شایسته مبتنی بر خدا محوری است، اگرچه به ماده و معنا و دنیا و آخرت هر دو به صورت همزمان توجه دارد (ابطحی و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۱).

نتیجه‌گیری

بر اساس تحلیل داده‌ها و یافته‌های پژوهش می‌توان مؤلفه‌های ضمنی سیاق حکمرانی امام علی (علیه السلام) برای تحلیل سیاست را در موارد زیر ارائه نمود.

"جدول ۳: مؤلفه‌های تحلیل سیاست بر اساس سیاق حکمرانی خوب امام علی (علیه السلام)"

توجه به ذی‌نفعان حقیقی، مشکلات ذی‌نفعان خاص در سیاست‌گذاری، پرهیز از نگاه بالا به پایین در حکمرانی، توجه آثار مادی جلوگیری از حق اظهار نظر، توجه آثار معنوی جلوگیری از حق اظهار نظر، توجه به مسئولیت حکومت در تعالی معنوی شهروندان، پرهیز از نگاه تکنوکراتیک، برقرار جلسات گفتگو، توجه به ارزش‌های ذی‌نفعان، برابری حکمران و شهروندان، توجه به اهمیت پاسخ‌گویی در مشروعیت حکمرانی، ضرورت حق اظهار نظر شهروندان در تمام حوزه‌های عمومی، حکمرانی به مثابه یک امر معنوی و انسان‌ساز، مسئولیت‌های اخروی حکمران، رسمیت و واجب بودن حضور بودن تمام ذی‌نفعان در تصمیم‌گیری، پذیرش نظرات صریح، حل مسئله مبتنی بر گفتگو.	مؤلفه‌های تحلیل سیاست مبتنی بر سیاق حکمرانی امام علی (علیه السلام) در زمینه پاسخ‌گویی و حق اظهار نظر
حکمرانی و تحلیل سیاست بر اساس ابزار مشروع، حکمرانی بر اساس مهربانی، تحلیل سیاست بر پایه رضایت شهروندان، حکمرانی بر پایه بعد	مؤلفه‌های تحلیل سیاست مبتنی بر سیاق حکمرانی

امام علی (علیه السلام) در زمینه ثبات و نبود خشونت	عالی انسان، بی اعتباری ظلم در حکمرانی، توجه به بعد عالی حکمران در تحلیل سیاست، پرهیز از خشونت در تحلیل سیاست، عقوبت اخروی خشونت در حکمرانی، قطعی بودن زوال حکمرانی و تحلیل سیاست مبتنی بر خشونت.
مؤلفه‌های تحلیل سیاست مبتنی بر سیاق حکمرانی امام علی (علیه السلام) در زمینه اثربخشی حکومت	حکمرانی و تحلیل سیاست به مثابه امر معنوی، بهره‌گیری از ابزارهای معنوی اثربخشی حکومت، به ره‌گیری از ابزارهای مادی اثربخشی حکومت، نظارت مداوم، توجه به بعد عالی انسان در نظارت، ویژگی‌های ناظران.
مؤلفه‌های تحلیل سیاست مبتنی بر سیاق حکمرانی امام علی (علیه السلام) در زمینه کیفیت قانون‌گذاری	توجه به عدل در تحلیل سیاست، در نظر گرفتن نتایج مادی بی‌عدالتی در تحلیل سیاست، در نظر گرفتن نتایج معنوی بی‌عدالتی در تحلیل سیاست، ضرورت مشورت رد تحلیل سیاست و کیفیت حکمرانی.
مؤلفه‌های تحلیل سیاست مبتنی بر سیاق حکمرانی امام علی (علیه السلام) در زمینه حاکمیت قانون	اصالت قانون در تحلیل سیاست، حکمرانی مبتنی بر اخلاق مبتنی بر عقیده نه فقط مبتنی بر مسئولیت، مسئولیت اخروی تحلیل‌گر سیاست، عدم تمایز بین افراد خودی و غیرخودی در حکمرانی و تحلیل سیاست.
مؤلفه‌های تحلیل سیاست مبتنی بر سیاق حکمرانی امام علی (علیه السلام) در زمینه کنترل فساد	برخورد شدید با تحلیل‌گران سیاست جانب‌دار و فاسد، ارزیابی مستمر تحلیل‌گران سیاست، توجه به بعد معنوی تحلیل‌گر سیاست.

در مجموع توجه به تمامی ذی‌نفعان در تحلیل سیاست، هم‌سطحی قدرت ذی‌نفعان، توجه به بُعد عالی و دانی شهروندان و تحلیل‌گران سیاست در سیاست‌گذاری به شکل هم‌زمان، را می‌توان مهم‌ترین مؤلفه‌های برآمده از حکمرانی شایسته آن حضرت برای حوزه تحلیل سیاست دانست.

منابع

- ۱۹۹ ابطحی، سید مصطفی و حسن آرایش، فرض علی سالاری سردری، (۱۳۹۷)، «بررسی و تبیین حکمرانی شایسته در رویکرد حکمرانی نظام جمهوری اسلامی ایران»؛ فصل‌نامه راهبرد سیاسی سال دوم، شماره ۵.
- ۱۹۹ مقیمی، محمد مصطفی و اعلائی اردکانی، (۱۳۹۰)، «سنجش شاخص‌های حکمرانی خوب و

- نقش دولت الکترونیک در ارتقای آن؛ مدیریت فناوری اطلاعات، دوره ۳، شماره ۸، ۱۸۸ - ۱۷۱.
- هاولت، مایکل وام رامش، (۱۳۸۰)، «مطالعه خط‌مشی عمومی»؛ ترجمه عباس منوریان و ابراهیم گلشن، تهران: انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- Birkland, T (2005) , An Introduction to Policy Process (2 Ed.) , N. Y. : ME Sharp.
- Kennett, patricia (2008) , Governance, Globalization and Public Policy, UK, Edward elgar press.
- Kooiman, J (1993) , Modern Governance: New Government - society Interactions, London, sage Publications.
- Meehan, Elizabeth (2003) , From Government to Governance, Civic Participation and 'New Politics'; the Context of Potential Opportunities for the Better Representation of Women, Queen's University Belfast, School of Politics and International Studies, October 2003.
- Newman, Janet (eds) (2005) , Remarking Governance: People, Politic and the Public Sphere, University of Bristol, policy press.
- Rhodes, R. A. W (1996) , The New Governance: Governing without Government, political studies, 44, pp. 625 - ۶۷.
- Stoker, Gerry (1998) , Governance as theory: five proposition, international journal of social science, v 50, 17 - ۲۸.
- (UNESCAP) United Nations Economic and Social Commission for Asia and the Pacific (2008) , What is Good Governance? available at: <https://www.unescap.org/resources/what-good-governance>

بررسی کانال‌های اثرگذار بر مؤلفه‌های تربیت اقتصادی با تأکید بر (رویکرد پویایی سیستمی)

محمد غفاری فرد

چکیده

واژه تربیت اقتصادی از دیرباز به این سو مورد بحث دانشمندان بوده است. از سوی دیگر شناخت درست از تربیت اقتصادی به مثابه سلامت اقتصاد هر جامعه قلمداد می‌گردد که این امر حیاتی به تکرار در خطبه‌ها، نامه‌ها و کارکردهای امام علی علیه السلام در متون نهج‌البلاغه به شکل صریح و واضح بیان گردیده است. این تحقیق با استفاده از روش پویایی سیستمی به بررسی مؤلفه‌های تربیت اقتصادی از دیدگاه امام علی علیه السلام پرداخته است. هدف از انجام این تحقیق بررسی اثرگذاری کانال‌های علی - معلولی مؤلفه‌های تربیت اقتصادی از دیدگاه امام علیه السلام در سه حوزه؛ تولید، توزیع و مصرف در اقتصاد است. نتایج این تحقیق حاکی از این است که شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر امام علیه السلام در حوزه‌های تولید، توزیع و مصرف از طریق کانال‌های علی - معلولی اثرگذارند که کانال‌های اثرگذار بر بخش تولید از طریق مؤلفه‌های چون مدیریت، تقسیم کار، نیروی انسانی، افزایش بهره‌وری، کار و تلاش، کسب و کارهای مولد، اشتغال‌زایی، کسب منابع مالی، افزایش صادرات و ... تبیین شد. کانال‌های تأثیرگذار بر بخش توزیع عادلانه ثروت بین طبقات مختلف جامعه از طریق مؤلفه‌هایی چون عدالت اجتماعی، رعایت انصاف، انفاق، برکت‌افزایی، قرض، پرداخت وجه زکات، خمس، فقرزدایی و ... تبیین گردید. کانال‌هایی که بر بخش مصرف اثر می‌گذارند، از طریق مؤلفه‌هایی چون اسراف و تبذیر، زهد، تجاوز بر ثروت عمومی، امکانات تولید، رفع نیاز مردم، تأمین عدالت اجتماعی، پس‌انداز، جلوگیری از زیان حقوق مردم و ... تبیین و بررسی گردید.

"واژگان کلیدی": تربیت اقتصادی، تولید، توزیع، مصرف، امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، پویایی سیستمی.

۱ - مقدمه

در حال حاضر یکی از دغدغه‌های قابل بحث در عرصه اقتصاد، سالم‌سازی فعالیت‌های اقتصادی و مقابله با مفاسد و رشد اقتصادی از یک سو و موضوع مهم از آن ایجاد و گسترش عدالت اجتماعی و بهره‌مند شدن عموم مردم جامعه از رفاه اقتصادی مناسب است. بنابراین برای تبیین مهم‌ترین شیوه‌ها و روش جهت‌دستیابی به این اصول نظام اقتصاد اسلامی در قالب آموزه‌های اسلامی راه‌کارهای مناسب را ارائه کرده است (ایروانی، ۱۳۸۳: ۶). در ورای تمام فعالیت‌های بشر اهداف خاصی نهفته است که همه سیستم‌های اقتصادی جهت توضیح رفتار عاملان خود از هدف مشخص استفاده می‌کند که در نظام اقتصاد اسلامی، این مهم از دریچه تربیت اقتصادی قابل بررسی و تأمل می‌باشد. تربیت در نظام اسلامی اساس و سنگ‌بنای، تحقق اهداف انسان‌ها که رسیدن به معنویت الهی است. در بدنه‌ای نقش‌های مصرف‌کننده، سرمایه‌گذاری و تولیدکننده و درک افراد و اشخاص از موارد متذکره، جهت اتخاذ تصمیم اقتصادی و نحوه‌ای کاربرد آنها، تربیت اقتصادی برای سلامت اقتصاد هر کشور امر انکارناپذیر و حیاتی به حساب می‌آید و برای شهروندان جامعه توان ایجاد طرح‌های مالی مؤثر و کارا را می‌دهد تا بتواند آگاهی لازم از اعمال سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دولت داشته باشد و موجب ایجاد انگیزه و مهارت‌های لازم به منظور دستیابی به اهداف شخصی مانند؛ افزایش در پس‌انداز، فراگیری آموزش عالی و افزایش در میزان سرمایه‌گذاری می‌گردد (سانتامرو، ۲۰۰۳: ۶).^۱

هدف اساسی این تحقیق بررسی کانال‌های اثرگذار بر مؤلفه‌های تربیت اقتصادی از روش استنباط و استخراج سخنان حضرت علی علیه السلام با استفاده از سیاست‌ها و برنامه‌هایی که در نهج‌البلاغه تذکر داده شده است. این تحقیق با استفاده از روش ترکیبی پویا سیستمی و کتاب‌خانه‌ای است که بیشتر به تمرکز بر تحلیل متن نهج‌البلاغه می‌پردازد. این تحقیق از این جهت مهم است که نگاه ویژه در اصول به معیشت در اسلام، توجه ویژه تمام کشورها در خصوص مسائل اقتصادی، نشان دهنده‌ای بارز اهمیت این موضوع در جهت بازسازی و پیشرفت‌های اقتصادی عموم کشورهاست. بر این اساس واژه تربیت اقتصادی در مبانی

1 Santomero (2003)

نظری نظام تعلیم و تربیت رسمی جمهوری اسلامی ایران تدوین گردیده است. پرسشی که متوجه تحقیق حاضر می‌گردد، این است که؛ شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج‌البلاغه چیست؟ و چگونه بررسی می‌شود؟ که ما در طی انجام این تحقیق در پی پاسخ آن خواهیم بود.

ساختار نوشتاری این تحقیق به قرار ذیل مرتب گردیده است؛ پس از مقدمه به مبانی نظری شاخص‌های تربیت اقتصادی پرداخته شده و در بخش سوم به مطالعات گذشته که در ارتباط به این موضوع نگاشته شده، پرداخته شده است و در بخش چهارم به روش‌شناسی تحقیق توجه شده است، سپس در مراحل بعدی این تحقیق به یافته‌های پژوهش، نتیجه‌گیری و پیشنهاد‌های لازم پرداخته شده است و در نهایت منابع و مأخذ که در این تحقیق استفاده شده، ذکر می‌گردد.

۲ - مبانی نظری تربیت اقتصادی

تربیت عبارت است از، عهده‌دار شدن و مراقبت از سرپرستی کودک، تغذیه و تأمین نیازهای اولیه امورات زندگی او؛ که مهم‌ترین اصل در روند زندگی بشر قلمداد می‌گردد که در دین مبین اسلام به این موضوع تأکید بیشتری شده است، به ویژه در این میان، دین اسلام از مؤلفه‌های تربیت اقتصادی سالم به مثابه سبک زندگی مؤثر و کارآمد جهت رسیدن به معنویت الهی و رضای پروردگار یاد می‌کند، طوری که اعمال تربیت اقتصادی صحیح آثار و پیامد معنوی و مادی را در روند زندگی افراد دارا می‌باشد که برخی از این تأثیرات را در موارد ذیل می‌توان جستجو کرد؛ ایجاد اعتماد به نفس بالا، فراهم شدن روزی حلال، تغییر سلامت روان افراد، قبولی اعمال اشخاص در پیشگاه خداوند و آرامش خاطر را می‌توان یادآور شد (یوسف فرجی، ۱۳۹۶: ۲).

تربیت اقتصادی، پروسه‌ای است که افراد از دوران خردسالی به یادگیری رفتار مطلوب اقتصادی، تا بزرگسالی آن را فرامی‌گیرد که در نهایت این پدیده تربیتی در شخصیت آنان متبلور می‌گردد (روفیس، ۲۰۱۴: ۲۰۵۹). با وجود این، افراد قادر می‌گردند که در تمام ابعاد زندگی شخصی خود مهارت‌های کافی برای تصمیم‌گیری مناسب، انتخاب دقیق، ایجاد خلاقیت و کارآفرینی، استفاده کارآمد و مؤثر از منابع، در جهت مصرف، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و مشارکت در توسعه اقتصادی کشور کسب نمایند (ایلان، ۲۰۰۸: ۴۰). در سیره اقتصادی امام علیه السلام، جامعه‌ای که بتواند از لحاظ اقتصادی متکی به خود باشد، این امر با توجه به شرایط

اجتماعی، فرهنگی، اعتقادی و علمی جامعه از طریق یک مبانی توانمند اقتصادی در راستای کسب توسعه و پیشرفت اقتصادی امکان پذیر است. همین طور نظامی که شیوه کسب درآمدش را از طریق مالیات های اجباری و زور به دست می آورد، نه تنها دوامی نخواهد داشت بلکه بدون تحکیم و پایه گذاری زیرساخت های اقتصادی، مقبولیت و جایگاه اجتماعی ندارد (محمدیان، ۱۳۹۱: ۶۳).

۳ - پیشینه تحقیق

در بررسی پیشینه این پژوهش که در ارتباط با تربیت اقتصادی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) به رشته تحریر درآمده است، باید متذکر شد که از محققین تاکنون مقالات و کتاب های زیادی درباره سیره اقتصادی امام علی (علیه السلام) نوشته شده است. اما هیچ تحقیقی با این عنوان نوشته نشده است که در ادامه به مطالعات انجام شده در این موضوع خواهیم پرداخت.

سید رضا حسینی (۱۳۹۳)، در کتاب خود تحت عنوان «سیره اقتصادی امام علی (علیه السلام)»، کارکردهای اقتصادی حضرت (علیه السلام) را در دو بخش حکومتی و شخصی مورد بررسی قرار داده اند، محمد مولایی (۱۳۹۳)، در تحقیق خود به بررسی اصول اخلاق تجاری و کسب و کار از منظر امام علی (علیه السلام) پرداخته است که نتیجه این تحقیق دسته بندی این اصول، در هشت بند تعریف گردیده است، سید سجاد علم الهدی (۱۳۹۵)، در مطالعه خود با استفاده از روش کتابخانه ای به تحلیل موضوعات اقتصادی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) مانند؛ نظارت بر بازار، عملکرد اقتصادی امام و رفتارهای شخصی حضرت در قالب سیاست های حقوق اقتصادی پرداخته اند، محمدرضا یوسف زاده (۱۳۹۵)، در مقاله خود به بررسی اصول رفتار اقتصادی مطلوب و تبیین جایگاه آن از دیدگاه امام علی (علیه السلام) پرداخته و مطلوبیت در رفتارهای اقتصادی را از دید حضرت مورد تحلیل قرار داده است، زهره موسوی زاده و فاطمه صنعتی (۱۳۹۶)، در تحقیقشان به تبیین مؤلفه های تربیت اقتصادی بر اساس آموزه های اسلامی، با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی پرداخته و نتیجه این تحقیق تبیین چهل و هشت مؤلفه در چارچوب مفاهیم تولید، سرمایه گذاری و مصرف بیان شده است.

۴ - روش شناسی تحقیق

تحقیق حاضر از نوع مطالعات کیفی است که شاخص های تربیت اقتصادی در حوزه اقتصاد متعارف و منابع اسلامی به ویژه حکمت های نهج البلاغه بررسی و مطالعه شده است.

هدف از استفاده این روش تحقیق، تبیین مفهوم و محتوای شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج البلاغه است که جهت تحلیل این شاخص‌ها از روش پویایی سیستمی استفاده خواهد شد. پویایی سیستمی (system dynamics) در سال (۱۹۶۱) توسط جی فارستر^۱، در کتاب پویایی صنعتی معرفی شد. این رویکرد به منظور درک بهتر رفتارهای غیرخطی در سیستم خیلی پیچیده و مغلق قابلیت استفاده را دارا می‌باشد. تمایز این روش با سایر روش‌ها از این قرار است که در روش پویایی سیستمی متغیرها هرگز محدود نمی‌شود و دیگر اینکه متغیرهای دخیل در یک مرز بسته مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. در این روش پویایی‌های یک سیستم بر اساس نمودارهای علت و معلول و نمودار حالت و جریان تعیین می‌گردند. بارلاس^۲ (۲۰۰۶) روش پویایی سیستم را به مثابه یک نگرش بازخوردی می‌نگرد که در مطالعه و تحلیل سیستم پویایی جامعه را بهبود می‌بخشد (آرش بهرامی و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۶).

رویکرد پویایی سیستمی موجب می‌شود تا ابزارهای لازم را برای کشف قوانین زیربنایی در اختیار محقق و تحلیل‌گر قرار می‌دهد. از مزیت‌های این سیستم می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- الف) امکان ساخت مدل، با استفاده از ابزارهای شبیه‌سازی، برای متغیرهای واقعی؛
- ب) نگرشی است که پدیده‌های واقعی کمی و کیفی را در طول زمان مدل‌سازی با هم ترکیب می‌کند؛
- ج) ویژگی بارز که بیشتر قابل عطف است و امکان تحلیل متغیرها را در سیستم‌های پیچیده دارد، همان وجود نمودارهای حالت و جریان و نمودارهای علی و معلول است؛
- د) پویایی سیستمی متشکل از دو ساختار که ایجاد مدل و آزمون است، این ساختار خود موجب می‌گردد تا محقق درک کامل از مسائل پیدا کند و دیگر اینکه ویژگی و فرایند خود مدل امکان یادگیری فوق‌العاده را در سیستم دارا می‌باشد.
- این‌گونه است که در دیگر روش‌ها تمرکز محقق در شبیه‌سازی متغیرها بر تعامل میان افراد می‌باشد و مدل بر اساس آمار و ریاضی بیان می‌گردد و مدل ایجاد شده، برای مطالعه‌کننده قابل افهام و تفهیم نیست ولی در این روش پویایی سیستمی این امکان را می‌دهد تا افراد که مدل‌های شبیه‌سازی شده را مطالعه می‌کنند، بتوانند به خوبی در مورد چگونگی سیستم اطلاعات کسب نمایند (Hasret, 2007).

2 . J Forrester (1961).

3 . Barlas (2006).

۵ - یافته‌های تحقیق و تفسیر آنها

در ادامه کار تحقیق، ملزم به یافتن پاسخ به سؤال اصلی پژوهش بوده و بررسی تربیت اقتصادی از منظر نهج البلاغه و کارکردهای حضرت، در چند مؤلفه در ذیل توضیح داده شده است.

۵-۱ - شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج البلاغه در راستای تولید

شاخص‌های تربیت اقتصادی که در ارتباط به سازوکار تولید انبوه کالاها و خدمات مورد نیاز جامعه از منظر نهج البلاغه مورد استفاده قرار گرفته است که در ذیل به طور مبسوط به آنها پرداخته شده است.

عوامل تولید

الف) منابع انسانی:

از نیروی انسانی به عنوان با ارزش‌ترین سرمایه جهت تولید انبوه در تمام کشورهای جهان یاد می‌گردد که والتون از منابع انسانی آن عده از فعالیت‌های سازمان‌ها نام می‌برد که طی زمان مشخص به منظور تغییرات رفتاری کارمندان آن سازمان ایجاد می‌شود (صائبی، ۱۳۸۲: ۱۳۶). از سوی دیگر در روند تحولات اقتصادی و تولیدی اهمیت نیروی انسانی از دریچه نقش‌آفرینی و سازنده آن با افزایش ارزش افزوده تولید شد و ارتقای سطح کیفیت کالا و خدمات موجب بروز رقابت‌پذیری در بازارهای داخلی و خارجی آشکار شد. انسان با صفات و ویژگی‌های که در خود دارد، برای استفاده بهتر از منابع طبیعی، دست به تولید می‌زند و گامی فراتر جهت بهره‌مندی از منابع می‌گذارد تا زمینه رشد و تکامل را در این سرزمین فراهم آورد (برزو فرهی بوزنجانی و یعقوب ممبینی، ۱۳۹۱: ۲۴). در نظام اقتصادی اسلامی از اهمیت کار جهت کسب روزی حلال به منزله عبادت یاد کرده است، چنانکه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «العباده سبعون جزءاً افضلها طلب الحلال». عبادت هفت جز داردف برترین آنها کار و کوشش برای به دست آوردن روزی حلال است.

ب) منابع مادی و مالی:

منابع مالی و سرمایه، همواره مورد توجه بنگاه‌های تولیدی جهت سرمایه‌گذاری بوده است. بنابراین محدودیت مالی سبب می‌گردد، توانایی مدیران برای تأمین مالی از بین برود (اوبارد، ۱۹۸۸). بر این اساس عملکرد اقتصادی امام علی علیه السلام در دو بخش قابل تفکیک است؛

اداره امور اقتصادی جامعه و رفتار در امور اقتصاد شخصی که حضرت اهمیت به منابع مالی می‌داد و تلاش می‌نمود تا منابع مالی را از بیت‌المال برای فقرا توزیع نماید تا اینکه وضعیت مالی آنها بهتر شود و نرخ فقر در جامعه کاهش نمایند. امام از طریق برنامه‌های فقرزدایی و بی‌عدالتی کوشش فراوان می‌نمود تا اینکه مردم کوفه از امکانات اولیه برخوردار شود. امام در هزینه‌های شخصی خود به اندک بسنده می‌کرد و پول‌های زیادی در راه خداوند مصرف می‌نمود.

مدیریت

مدیریت یکی از شاخص‌های مهم و تأثیرگذار در روند تولید است. بر این اساس اگر عواملی چون؛ نیروی انسانی، زمین، سرمایه و ... به نحوی درست مدیریت نگردد، بازدهی سرمایه‌گذاری و تولید دچار خطر می‌شود. در این صورت، هدف اصلی هر بنگاه و یا سازمان رسیدن به هدف مطلوب و سود بیشتر است که در عدم مدیریت کارا این هدف تحقق پیدا نمی‌کند. بنابراین هر سازمان برای مدیریت سالم از اصول زیر پیروی می‌کند که این اصول در عملکردهای اقتصادی امام علی علیه السلام به وفور مشاهده گردیده است که در ذیل اشاره شده است:

الف) «تقسیم‌کار»: امام علی علیه السلام تمام کارگزاران خود را به فعالیت‌های اقتصادی سودآور تشویق و تمجید می‌کردند. حضرت از راه‌های مختلف به کار و تولید رجوع می‌کردند، حضرت وظیفه آب‌رسانی توسط شتر به مردم شهر مدینه، کشاورزی، باغداری و درخت‌کاری داشت و باغستان‌های زیادی ایجاد کرد که نمونه آن نخلستان ینبع است که وقف زائران کرده بودند (دشتی، ۱۳۸۶: ۱۴۷). حضرت در ارتباط با اهمیت کار می‌فرمایند: «کشیدن سنگ‌های گران از قله‌های کوه، نزد من محبوب‌تر از کشیدن منت دیگران است. مردم به من می‌گویند که کار برای تو عیب است و حال آنکه عیب، آن است که انسان دست نیاز نزد مردم دراز کند» (جرdaq، ۱۳۷۶: ۱۷۲). تقسیم کار از دیدگاه حضرت، اهمیت خودشناسی و موفقیت انسان در جامعه از لزوم زندگی او به حساب می‌آید. در این خصوص می‌فرمایند: «مع ذلك ان فی كثير منهم ضیغا فاحشا وشحا قبیحا، واحتکارا للمنافع، ... فامنع من الإحتکار، فإن رسول الله ﷺ منع من»؛ یعنی با همه این سفارش‌ها که در حق بازرگانان کردیم و صفات نیکی که برای آنان برشمردیم، بدان که برخی از آنان در دادوستد سخت‌گیر و بخیل‌اند و ... بنابراین از احتکار جلوگیری کنید که رسول خدا از آن جلوگیری کرده است (دشتی، ۱۳۸۹: ۳۱۳).

انسان در تراز نهج البلاغه

ب) «تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی»: تصمیم‌گیری عبارت است از ترکیب دانش، فکر، احساس و تصور، طوری که مجموعه حاصل قابل اجرا باشد (بیان، ۱۳۷۲: ۲۹۰). رضاییان تصمیم‌گیری را فرایندی می‌دانند که بر اساس آن به حل مسائل از پیش تعیین شده، پرداخته می‌شود. بنابراین در نامه‌ای که حضرت به مالک اشتر می‌فرستد، اهمیت تصمیم‌گیری و فرایند آن به وضوح قابل درک است. امام علی (علیه السلام) صفات را که شخص در جایگاه مدیریت یک توده قرار می‌گیرد؛ خیرخواهی و دلسوزی به احکام الهی، برخورداری از تقوا الهی، داشتن سیره نیک، استقامت و پایداری در برابر مشکلات و ... عنوان می‌کند. امام در سفارشی به مالک در ارتباط به اهمیت برنامه‌ریزی چنین می‌فرماید: «چنین مباد، که مدت طولانی از توده مردم چهره بیوشی و دور از دست‌رسان باشی زیرا پوشیده ماندن زمامداران از مردم، خود نوعی تنگنا و کم‌اطلاعی از کارهاست و این دوری رشته اطلاع زمامداران را از آنچه نزد مردم می‌گذرد، گسسته و در نتیجه کوچک در نظرشان بزرگ می‌نماید و بزرگ، کوچک و آنچه زشت است، زیبا جلوه می‌کند و زیبا، زشت و حق و باطل در نظرشان به هم می‌آمیزد.» (عهدنامه ۸۹).

ج) «نظارت بر عملکرد و ارزش‌یابی»: امام علی (علیه السلام) اهمیت فراوانی به نظارت کارکرد و فعالیت‌های کارگزاران و مستخدمین خود می‌داد، چنانکه به مالک اشتر سفارش کرد که «ای مالک! از کارگزاران نظارت و پی‌جویی کن، از نظاره‌گرانی که از راستی و وفاداری برخوردارند، بر آنان بگمار» (نامه ۵۳). امام علی (علیه السلام) به کارگزاری که از مقام بالاتر برخوردار بودند، به نظارت آنان اهمیت بیشتری قائل بود؛ چون زمینه سوءاستفاده در مقامات بلندپایه بیشتر از مقامات در سطح پایین است. از سوی دیگر در کارگزاری که به امام نزدیک‌ترند، زمینه این وجود دارد که بتواند در صورت بروز خطا، بی‌اعتمادی و خیانت را در جامعه گسترش دهد (صدیقه سادات هاشمی و سید مهدی الوانی، ۱۳۹۷: ۱۹۷). بنابراین مدیریت و ارزیابی یکی از شاخص‌های مهم در روند تولید یا یک سازمان به حساب می‌آید (زهره موسی زاده و فاطمه صنعتی، ۱۳۹۶: ۸۲).

کسب و کارهای مولد

الف) «کشاورزی»: کشاورزی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اقتصاد هر کشور محسوب می‌گردد که با تولیدات کشاورزی و صادرات آن به خارج از کشور در بازارهای بین‌المللی تأثیرات مثبت در بدنه ارزی کشور ایجاد می‌کند و نقش اساسی در مثبت کردن تراز پرداختی هر کشور دارد. بنابراین امام علی (علیه السلام) در ارتباط به صنعت کشاورزی و تأمین حقوق کشاورزان توجهی ویژه داشتند و حضرت علاقه شدیدی در تولید محصولات کشاورزی داشت که نمونه بارز آن را می‌توان دوره بیست و پنج ساله‌ای که مسلمش غصب شد، مصروف به کار مزارع و حفر

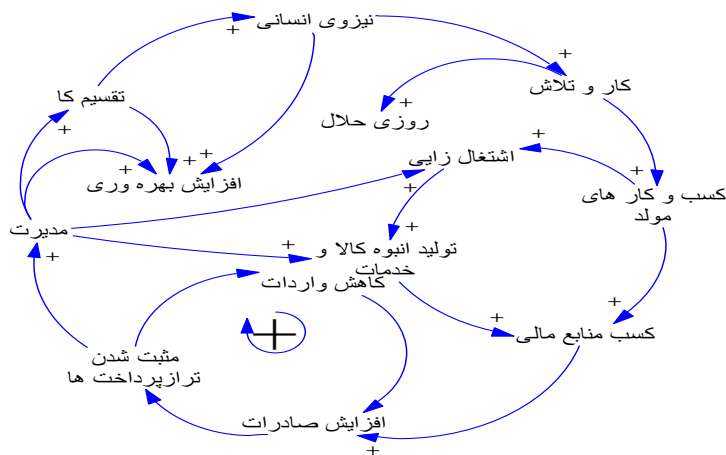
چاه‌های آب بود. حفر قنات در سرزمین ینبع که وقف مسافرین و زائرین کعبه کردند (فروع کافی، ج۷: ۵۴۳). در نهج البلاغه می‌فرمایند: «شما مسئولید، حتی نسبت به سرزمین‌ها و چهارپایان» (خطبه ۱۶۷).

ب) «دامداری»: از آن جای که نقش دامداری و محصولات آن امروزه در اقتصاد اکثر کشورها قابل توجه است. امام علیه السلام در سخنی گهربار در مورد اهمیت صنعت دامداری می‌فرماید: «افضل ما يتخذ الرجل في منزله لعياله الشاة فمن كان في منزله شاة قدست عليه الملائكة مرتين في كل يوم»؛ یعنی بهترین چیزی که انسان در خانه برای خانواده خود تهیه می‌کند، گوسفند است، هر کس در منزل خود گوسفندی داشته باشد، در هر روز فرشتگان خدا دو بار او را تقدیس می‌کنند (بحار الانوار، ج ۱۴: ۳۰۴).

عوامل بهره‌وری تولید

بهره‌وری عبارت از، استفادهٔ بهینه از عوامل تولید؛ نیروی کار، منابع مالی، سرمایه، پول و ... به منظور سود بیشتر. از جهت تحقق اهداف بنگاه و یا سازمان (Ray, 2011)؛ در سال‌های (۱۹۰۰) میلادی، از واژهٔ بهره‌وری تعریف جامع‌تری ارائه گردید، چنانکه بهره‌وری بازده عوامل تولید است. بر این اساس می‌توان گفت که سرمایه‌گذاری حاصل و بهرهٔ منابع سرمایه به شمار می‌آید (محمدی، ۱۳۹۱: ۳۶). امام علی علیه السلام در رابطه به بهره‌وری اشاره می‌کند «با برنامه‌ریزی نیکو، فقر و کمبود امکانات وجود نخواهد داشت». همین‌طور برنامه‌ریزی باعث بهره‌وری شده و امکان جذب منابع را نیز فراهم می‌کند. از طرفی امام علی علیه السلام برای استفادهٔ بهینه از وقف، منابع مالی و منابع معنوی از زهد، تقوا و ... یاد می‌کند.

"نمودار (۱): اثرگذاری کانال‌های تربیت اقتصادی بر بخش‌های تولید، از دیدگاه حضرت (علیه السلام)"



۵-۲ - شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج البلاغه در راستای توزیع عادلانه ثروت

در این بخش از تحقیق به مؤلفه‌های تربیت اقتصادی می‌پردازیم که مستقیماً در توزیع عادلانه ثروت و تخصیص عادلانه درآمدهای حاصله بین افراد جامعه نقش دارد و عدالت احتمالی را برقرار می‌کند.

الف) "گسترش عدالت": امام علیه السلام در مقام رهبری حکومت نظام اسلامی قرار داشت، اوضاع نابسامان اقتصادی که حکمرانی عثمان به جامعه وقت تحمیل کرده بود و نشانه‌های تبعیض و بی‌عدالتی در توزیع بیت‌المال، چپاول‌گری، از سوی نزدیکان خلیفه موجب نارضایتی خاطر حضرت و مردم گردیده بود. بنابراین امام علی علیه السلام برای جلب رضایت مردم و تأمین رفاه اجتماعی جز از دریچه تأمین عدالت و احقاق حقوق افراد، جهت نشان دادن لبخند مردم از هیچ‌گونه تلاش دست برنداشت. اگر دخالت دولت و حامیان اجرای عدالت نباشد، مکانیزم‌های موجود، تعادل در عرضه و تقاضا را به وجود می‌آورند ولی این تعادل به بهای خارج شدن عرضه‌کنندگانی است که یارای رقابت با غول‌های اقتصادی را ندارند یا موجب خارج ساختن نیازمندی است که از صف متقاضیان به دلیل فقر و محرومیت بازمانده‌اند و این امر باعث عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی و خدشه‌دار شدن ریشه‌های عدالت در جامعه می‌گردد. عدالت از دیدگاه امام علی علیه السلام این‌گونه تعبیر می‌شود؛ فردی که به طور مشروع صاحب حق است و حضرت تأمین حقوق مردم را یکی از وظایف اصلی حکومت اسلامی قلمداد می‌کند که درباره آن به سخن گهربار حضرت اشاره می‌شود که می‌فرماید: «خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را بازگردانم و فرد قوی در نزد من پست و ناتوان است تا حق را بازستانم» (خطبه ۳۷). همین‌طور در جای دیگر می‌فرماید: «مرد را سرزنش نکنند که چرا حقش را با تأخیر می‌گیرد، بلکه سرزنش در آنجاست که آنچه حقش نیست، بگیرد» (حکمت ۱۶۶: ۶۶۷). از سوی دیگر حضرت به منظور توزیع عادلانه و احقاق حقوق بین افراد جامعه از انصاف جهت تأمین عدالت‌ورزی یاد می‌کند و می‌فرماید: «خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد. عدل؛ مراعات انصاف است و احسان همان بخشش و تفضل می‌باشد» (حکمت ۲۳۱: ۶۷۹).

ب) "انفاق": اتفاق به عنوان ابزار بالادست، جهت تأمین عدالت اجتماعی در جامعه از منظر اسلامی قلمداد می‌گردد که مسئله انفاق آن‌قدر قابل ارزش است که وظیفه واجب برای بندگان خالص خداوند قرار داده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴). حضرت، انفاق را مایه بخشش و برکت می‌داند و می‌فرماید: «آنکه پاداش الهی را باور دارد، در بخشش سخاوتمند است» (حکمت: ۱۳۸: ۴۹۴). بر این اساس حضرت در انجام انفاق، جهت تعادل در ثروت اجتماعی، افراد را در اجرای

اصول و احکام انفاق کردن دعوت می‌کند که انفاق در راه خداوند نیت خالصانه است. (ج) "قرض": همان طوری که در نظام اجتماعی، توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد یک دغدغه اصلی در چارچوب بخش سیاست‌گذاران اقتصادی کشورهاست، بر این اساس نظام اقتصادی اسلام به گونه‌ای طراحی شده که با اجرای آموزه‌های آن نابرابری درآمد و ثروت از بین می‌رود. از این جهت قرض‌الحسنه، ابزار کارا و مؤثر به منظور کاهش سطح نابرابری در توزیع مورد استفاده قرار می‌گیرد که سبب می‌گردد، انتقال سرمایه از ثروتمندان به افراد فقیر و کم درآمد، زمینه تغییر الگوی تولید، ایجاد اشتغال‌زایی و افزایش قدرت خرید و جلوگیری از انباشت ثروت در طبقه ثروتمندان، باعث تثبیت درآمد، میان نیازمندان و قشر کم درآمد می‌گردد. کسی که برادر مسلمانش در قرضی به او نیاز پیدا کند و او بتواند قرض بدهد و چنین نکند، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می‌کند (امالی صدوق: ۴۳۰ - من لایحضر الفقیه، ج ۴: ۱۵). امام علی (علیه السلام) در ارتباط به اهمیت قرض‌الحسنه چنین می‌فرماید: امام علی (علیه السلام) در وصیت به فرزندشان امام حسن (علیه السلام) فرمود: اگر کسی در حال بی‌نیازی از تو قرض خواست، آن را غنیمت بشمار تا اینکه در روز تنگ‌دستی و احتیاج، او نیز قرض تو را جبران نماید (نامه ۳۱: ۳۹۱).

(د) "زکات": در یک جامعه اسلامی تمام نیازهای اولیه مردم با استفاده از برنامه‌های جامع از سوی دولت اسلامی برآورده می‌شود و توزیع عادلانه ثروت تحقق می‌یابد. بر این اساس اسلام در نظام اجتماعی و اقتصادی خود سیستم مالی توانمند ایجاد کرده است که بر اساس آن زکات از درآمد قابل حصول افراد به میزان معین، با تقدس اعتقادی آنها به افراد و اشخاص مستحق پرداخت می‌گردد (نوری، ۱۳۶۰: ۵۰۷). افراد فقیر با وجود دارا بودن مهارت‌های لازم، از نداشتن سرمایه کافی رنج می‌برند و موجب به وجود آمدن بیکاری می‌شود، بنابراین با پرداخت وجه زکات به افراد مستحق باعث تغییر در سرمایه این گروه شده که باعث افزایش میزان سرمایه‌گذاری و در نتیجه افزایش تقاضای کل و عرضه کل کالاها و خدمات می‌گردد (مهدی بادپاه، ۱۳۹۵: ۲۱۸). امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْبَرَكَةُ فِي مَالٍ مَنْ آتَى الزَّكَاةَ وَوَاسَى الْمُؤْمِنِينَ وَوَصَلَ الْقَرَبِيِّينَ»؛ برکت در مال کسی است که زکات بپردازد، به مؤمنان مدد و یاری رساند و به خویشاوندان کمک نماید (تحف العقول: ۱۷۲). جای دیگر حضرت این‌گونه سفارش می‌کنند: «زَكَاةُ الْيَسَارِ بِزُّ الْجَبْرِانِ وَ صَلَّةُ الرَّحَامِ»؛ زکات رفاه و نیکی با همسایگان و صله رحم است (غررالحکم: ۵۴۵۳). همین‌طور حضرت می‌فرماید: «زَكَاةُ الْعِلْمِ بَذْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ وَإِجْهَادُ النَّفْسِ فِي الْعَمَلِ بِهِ»؛ زکات دانش، آموزش به کسانی که شایسته آنند و کوشش در عمل به آن است

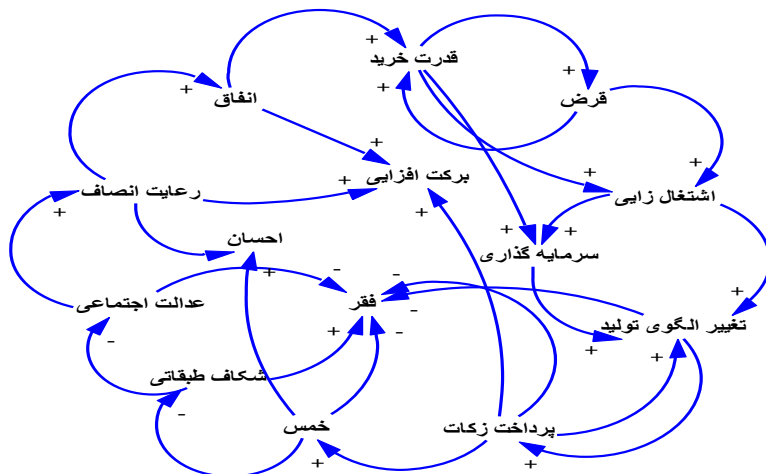
انسان در تراز نهج البلاغه

(نهج الفصاحه: ۷۸۱). و در جای دیگر حضرت در مورد اهمیت زکات این گونه سخن ایراد می کند: «زَكَاةُ الْقُدْرَةِ النَّصَافُ»؛ زکات قدرت، انصاف است (غررالحکم، ج ۴: ۱۰۵، ح ۵۴۴۸).

و "خمس": در نظام اقتصادی اسلام از خمس به مثابه مالیات ثابت نام می برد که سالانه از دارایی افراد، طبق احکام شریعت یک پنجم آن به بیت المال اختصاص داده می شود. همین طور سهمی از آن برای رسول الله، سهمی برای اهل بیت پیامبر - که امامان معصوم هستند - تعلق می گیرد و قسمتی از آن برای افراد مسکین، درماندگان و مستحقین تعلق می گیرد (زینب خزایی و مرجان یزدان پور، ۱۳۹۴: ۱۰۲). امام علی علیه السلام در خصوص اهمیت خمس این چنین می فرمایند: «هیچ مالی در دریا یا خشکی نابود نشد، مگر به خاطر نپرداختن حقوق آن مال؛ از قبیل خمس یا زکات» (کلام نور: ۳۲۶).

"نمودار (۲): اثرگذاری کانال‌های تربیت اقتصادی بر بخش‌های توزیع عادلانه ثروت، از دیدگاه

حضرت علی (ع)."



۵-۳ - شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر نهج‌البلاغه در راستای نحوه مصرف کالا و خدمات در این بخش از تحقیق شاخص تربیت اقتصادی به مواردی اشاره می‌کند که چگونگی مصرف از منظر نهج‌البلاغه بررسی می‌گردد و انسان‌ها را به مصرف بهینه کالا و خدمات سوق می‌دهد که در ذیل بر آن پرداخته می‌شود. مصرف از میان شاخص‌های اقتصادی در بین مردم از اهمیت مهمی برخوردار است. اکثر مردم بر این باورند که در نهایت انجام فعالیت‌های اقتصادی، تولید، توزیع و پس‌انداز منجر به مصرف می‌گردد. از سوی دیگر اقتصاددانان «اصل حاکمیت مصرف‌کننده» را به منظور نیل به اهداف نهایی تولید، توزیع منابع و ... را مطرح نمودند. بنابراین اجرای برنامه‌های الگوی مصرفی جامع، تأثیر فراوان در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی داشته و سبب ایجاد انگیزه در بازار مصرف شده که موجب افزایش تولید و ازدیاد میزان درآمد کل می‌گردد. همین‌طور از طریق مصرف بهینه، زمینه پس‌انداز میسر شده و در نهایت افزایش سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را در پی دارد (محبوبه عظیم زاده آرانی، ۱۳۸۹: ۱۰).

شرایط مصرف

نظام اقتصادی که از منظر امام علی (ع) مطلوب است، به الگوی مصرف‌طوری توجه شده که نه تورمی بار می‌آورد و نه رکودی در کار است. بنابر آموزه‌های اسلام، مصرف کالا و متروک نگذاشتن آن در زمان رونق تولید با افزایش کالاها و خدمات، قیمت بیش از اندازه کاهش نخواهد داشت. از این‌رو در شرایط فراوانی کالاها، تقاضا در بازار وجود دارد و مردم از

انسان در تراز نهج البلاغه

قدرت خرید بالای برخوردار است.

اسراف و تبذیر: در مصرف کالاها و خدمات که زیاده‌روی در کمیت و کیفیت آن صورت بگیرد، اسراف تلقی می‌گردد. بنابراین اسراف در منابع تولید و منابع طبیعی باعث هدر دادن امکانات تولید گردیده و تجاوز به حقوق افراد نسل جاری و بعدی محسوب می‌شود. امام علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «السرف مسواة»؛ یعنی مصرف بیهوده عامل نابودی است (محمدی ری شهری، ج ۵: ۲۴۵۸). از طرفی به دلیل کمیابی منابع، با انجام عمل اسراف، امکان استفاده افراد دیگر از بین می‌رود. بنابراین هرگونه اسراف در اموال حرام بوده و تجاوز به ثروت عمومی محسوب گردیده و ممنوع تلقی می‌گردد. حضرت برای نجات از هلاکت چنین می‌فرماید: «لن يهلك من اقتصد»؛ یعنی (آنکه به حد میانه بسنده کند، هرگز هلاک نگردد). حضرت در سه مورد از اسراف یاد می‌کند؛ به مقداری که حق ندارد، بخورد، می‌خورد؛ به مقداری که حق ندارد پیوشد، می‌پوشد؛ به مقداری که حق ندارد بخرد، می‌خرد (نامه ۳۱). بر مبنای سیره حضرت (علیه السلام) انسان‌ها از طریق حفظ تعادل در مصرف شخصی، از زیان رساندن به حقوق دیگران جلوگیری نموده و علاوه بر آن به تأمین نیاز مردم توجه می‌گردد (سلطانی رنای، ۱۳۸۴: ۳۷). همین حضرت می‌فرماید: «الاقتصاد بنمی القلیل، الاسراف یفنی الجزیل»؛ یعنی میانه‌روی، کم را زیاد می‌کند و اسراف منابع فراوان را نابود می‌کند (حکمت ۲۵۷). از این روش، مردم را به بسندگی و قناعت دعوت می‌کند که حاصل آن جز تأمین عدالت اجتماعی و حفظ امنیت جامعه چیزی دیگری نیست (محمد رضا یوسف زاده، ۱۳۹۵: ص ۷).

زهد و قناعت

واژه زهد؛ نوعی واکنش در مقابل مال و متعلقات به دارایی‌های مالی گفته می‌شود که بر اساس آن شخص زاهد، آخرت را نسبت به این دنیا ترجیح می‌دهد. امام علی (علیه السلام) در باب زهد این گونه می‌فرماید: «الزهد مفتاح باب الآخرة و البرائة من النار و هو ترک کل شیء یشتغلک عن الله تعالی» (حکمت ۴۳۹)؛ یعنی زهد کلید درب آخرت و برائت از آتش است و آن عبارت از ترک نمودن هر چیزی که تو را از خداوند متعال باز دارد. بر اساس آموزه‌های اسلام بهبودی رفاه اجتماعی و توسعه همگانی جامعه مطلوب تلقی می‌گردد. در این صورت زهد با پیشرفت اقتصادی و توسعه سازگار است. از سوی دیگر ترویج زهد، روحیه اشرافی‌گری افراد از بین رفته و رفتارهای تشریفاتی و تجمل‌گرایی کاهش می‌یابد که منجر به جلوگیری از مصارف گزاف شده و در نهایت زمینه رشد پس انداز ایجاد گردیده که افزایش میزان سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را به دنبال

دارد (نصرالله اسدی، ۱۳۹۸: ۲۲). چپرا، از روش زندگی ساده که مبتنی بر زهد و قناعت استوار است، که با عنوان مقام خلیفه خداوند یاد می‌کند؛ شیوه اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی از طریق فشارهای مصارف بی‌حدومرز توانمندی جامعه را برای رفع نیازها تضعیف می‌کند. از سوی دیگر شیوه زندگی بدون زهد و قناعت، از دریچه درآمدهای نامطلوب بر شکاف طبقاتی می‌افزاید که این خود موجب بروز نابرابری در جامعه می‌گردد (عمرچپرا، ۱۳۸۶: ۳۱۸). با گسترش روحیه زهد، نیازهای وارداتی کشور تقلیل نموده و صادرات بهبود می‌یابد که در نهایت تراز پرداخت‌های کشور به سمت مثبت افزایش می‌نماید.

موارد ممنوع مصرف

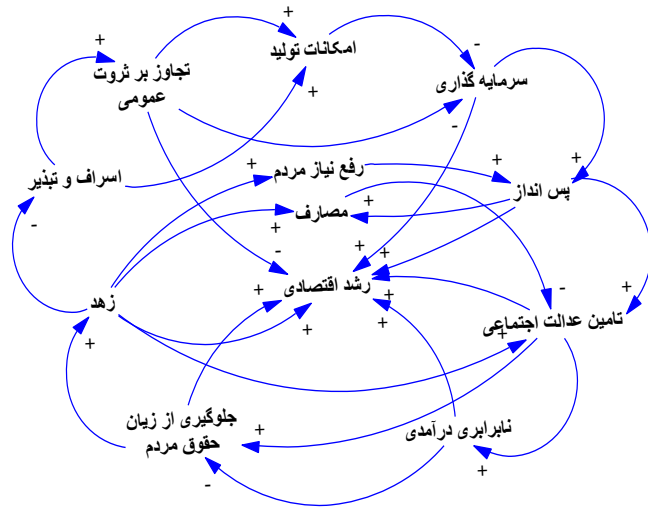
در سازوکار اقتصادی تمام فعالیت‌ها به منظور تولید کالا و خدمات و عرضه آنها در بازارها برای مصرف‌کنندگان، جهت حداکثر کردن سود تولیدکننده انجام می‌گردد. در این بخش، به مورد مهم مواد مصرفی حرام پرداخته می‌شود که با رعایت آنها تأثیر مثبت بر مسائل تربیتی زندگی انسان‌ها دارد که افراد از مسیر انحراف خارج و به سوی معنویت و کمال راهنمایی می‌کند.

خوردنی‌های حرام: دین اسلام همواره از تغذیه سالم، در مصارف غذایی یاد کرده است. همین‌طور پیروانش را از غذاهای مضر و حرام منع نموده که در بسیاری از آیات قرآن کریم به مواردی از خوردنی‌های حرام تأکید شده که استعمال آن برای مصرف‌کنندگان باعث عوارض جسمی، روحی و روانی می‌گردد. امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده است، از آن غذا نباید خورد و یا نوشید».

"نمودار (۳): اثرگذاری کانال‌های تربیت اقتصادی بر حیطه مصرف بهینه کالا و خدمات، از دیدگاه امام

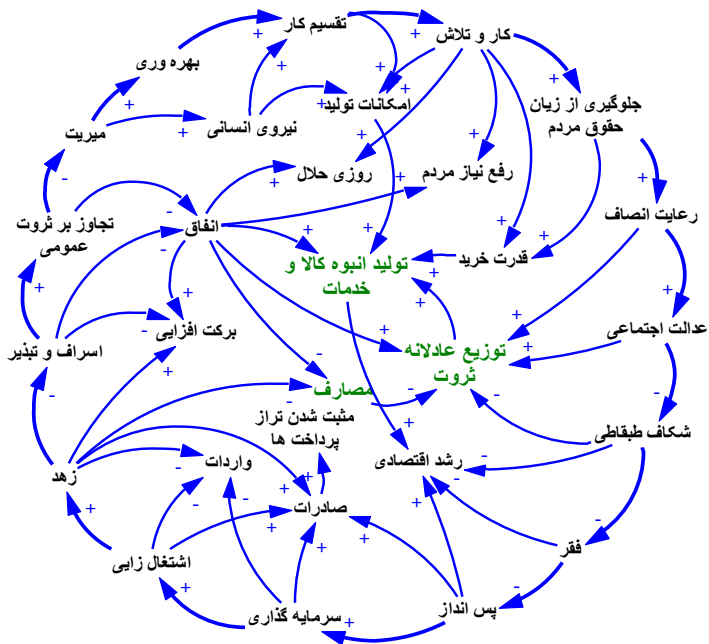
علی علیه السلام."

انسان در تراز نهج البلاغه



"نمودار (۴): اثرگذاری کانال‌های تربیت اقتصادی بر تولید کالا و خدمات، میزان بهینه مصرف و توزیع

عادلانه ثروت از دیدگاه امام علی (علیه السلام)"



۶ - نتیجه‌گیری

با در نظر داشت مبانی نظری، در ارتباط با واژه تربیت اقتصادی از منظر امام علی (علیه السلام) که در کارنامه‌ها و نامه‌های حضرت از متون نهج‌البلاغه استخراج و استنباط شده است. تربیت اقتصادی را این‌گونه می‌توان تعریف کرد که عبارت است از: کسب دانش، بالا بردن

مهارت‌های افراد و انجام تمام فعالیت‌ها در امورات زندگی به منظور دست‌یابی توانمندی‌های لازم برای افراد، جهت نائل آمدن به اهداف از قبل تعیین شده، استفاده بهینه از منابع موجود برای کسب قدرت در تولیدات، کسب درآمدهای مشروع، رسیدن به توزیع عادلانه ثروت میان طبقات مختلف جامعه و رعایت میانه‌روی در مصرف به منظور رسیدن به مطلوبیت کل افراد که در چهارچوب شریعت و آموزه‌های اسلامی، انسان به کمال مطلوب و سعادت الهی برسد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که شاخص‌های تربیت اقتصادی از منظر امام علیه السلام در حوزه‌های تولید، توزیع و مصرف از طریق کانال‌های علی - معلولی اثرگذارند. که کانال‌های اثرگذار بر بخش تولید از طریق مؤلفه‌های چون (مدیریت، تقسیم کار، نیروی انسانی، افزایش بهره‌وری، کار و تلاش، کسب و کارهای مولد، اشتغال‌زایی، کسب منابع مالی، افزایش صادرات و ...) تبیین شده است. کانال‌های تأثیرگذار بر بخش توزیع عادلانه ثروت بین طبقات مختلف جامعه از طریق مؤلفه‌های چون (عدالت اجتماعی، رعایت انصاف، انفاق، برکت‌افزایی، قرض، پرداخت وجه زکات، خمس، فقرزدایی و ...) تبیین گردیده است. کانال‌های که بر بخش مصرف اثر می‌گذارند، از طریق مؤلفه‌های چون (اسراف و تبذیر، زهد، تجاوز بر ثروت عمومی، امکانات تولید، رفع نیاز مردم، تأمین عدالت اجتماعی، پس‌انداز، جلوگیری از زیان حقوق مردم و ...) تبیین و بررسی گردیده است.

مطابق نتایج تحقیق حاضر و مبانی نظری تحقیقات گذشته در این راستا پیشنهاد می‌گردد که برنامه‌های آموزشی مؤثر را در سه حوزه اقتصادی مانند؛ حوزه تولید، توزیع و مصرف، بر اساس آموزه‌های اسلامی مربوط به تربیت اقتصادی را برای نوجوانان و جوانان به شکل کلاس‌های آموزشی از سوی وزارت آموزش و پرورش دایر نمایند. تا بتوانند از این طریق چه در بازه زمانی کوتاه مدت و چه در بلندمدت به میزان استفاده بهینه منابع، تولید انبوه کالا و ارائه خدمات باکیفیت و به تأمین عدالت اجتماعی دست یابند.

منابع

- ۱۹۸ اسدی، نصرالله، (۱۳۹۸)، «مفهوم‌شناسی زهد و رابطه آن با توسعه اقتصادی»؛ فصل‌نامه تخصصی معارف اسلامی و اقتصاد، شماره نهم.
- ۱۹۹ ایروانی، جواد، (۱۳۸۳)، «اخلاق اقتصادی از دیدگاه قرآن و حدیث»؛ مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۱۴، صص ۹۱ - ۱۲۰.
- ۲۰۰ بادپا، مهدی، (۱۳۹۸)، «دو فصل‌نامه علمی - پژوهشی مطالعات اقتصاد اسلامی»؛ سال

یازدهم، شماره دوم، صص ۹۰۳ - ۹.

❧ بوزنجانی، برزوفری و یعقوب ممینی، (۱۳۹۱)، «اهمیت منابع انسانی در تولید ملی»؛ ماه‌نامه اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی کار و جامعه، شماره ۱۵۲.

❧ بهرامی، آرش و غلام‌رضا یادگارزاده، کوروش پرند، (۱۳۸۸)، «روش‌شناسی پویایی سیستم در نظام آموزشی عالی»؛ فصل‌نامه تدبیر، شماره ۲۰۳.

❧ چپرا، عمر، (۱۳۸۶)، «اسلام و چالش‌های اقتصادی»؛ ترجمه میرمعزی و دیگران، چ سوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

❧ خزایی، زینب و مرجان یزدان‌پور، (۱۳۹۴)، «مالیات‌های اسلامی و جایگاه آن در تأمین منابع مالی»؛ مجله اقتصادی، شماره‌های ۳ و ۴، صص ۸۹ - ۱۱۰.

❧ سلطانی رنانی، سیدمهدی، (۱۳۸۴)، «مواع اقتصادی عدالت و امنیت از منظر امام علی (علیه السلام)»؛ تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

❧ عظیم‌زاده آرانی، محبوبه، (۱۳۸۹)، «اسلام و الگوی مصرف»؛ فرهنگ کوثر، شماره ۸۲.

❧ کاوسی، اسماعیل و فخرالدین احمدی، (۱۳۸۹)، «جهانی‌شدن و توسعه منابع انسانی»؛ فصل‌نامه مطالعات راهبردی جهانی‌شدن، شماره اول.

❧ کریمایی، علی اعظم و اسکندر صفری، خلیل علی‌مرادی، (۱۳۹۷)، «ابعاد، مؤلفه‌ها و شاخص‌های بهره‌وری در سازمان‌های حفاظتی»؛ فصل‌نامه مطالعات حفاظت و امنیت انتظامی، سال سیزدهم، شماره چهل و نهم.

❧ مجیدی، حسن و فاطمه مقری، (۱۳۹۳)، «در نهج البلاغه جایگاه کار و تقسیم‌کار»؛ پژوهش‌نامه علوی، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم، صص ۹۹ - ۱۱۷.

❧ محمدیان، اکرم، (۱۳۹۱)، «دیدگاه‌های اقتصادی امام علی (علیه السلام)»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه یزد، دانشکده علوم انسانی.

❧ موسی‌زاده، زهره و فاطمه صنعتی، تبیین مؤلفه‌های تربیت اقتصادی بر اساس آموزه‌های اسلامی؛ (۱۳۹۶)، «فصل‌نامه علمی - پژوهشی تربیت اسلامی»؛ شماره ۲۴، صص ۷۴ - ۹۷.

❧ هاشمی سادات، صدیقه و سیدمهدی الوانی، (۱۳۹۷)، «الگوی مدیریت منابع انسانی بخش دولتی در پرتو نهج البلاغه»؛ فصل‌نامه پژوهش‌های مدیریت انتظامی، شماره دوم، سال سیزدهم.

❧ یوسف‌زاده، محمدرضا، (۱۳۹۵)، «تبیین جایگاه و اصول رفتار اقتصادی مطلوب از دیدگاه امام

علی‌الکلیه؛ فصل‌نامه پژوهش‌نامه نهج‌البلاغه، سال چهارم، شماره ۱۶.

☞ Santomero, A. (2003) , Knowledge is Power: Importance of Economic Education, Westchester: Westchester University Press
Siegfried, F. and Meszaros, B. (1998) , “Voluntary Economics Content Standards for America’s Schools: Rationale and Development”, The journal of Economic Education, Vol. 29, No. 2, pp. 139 – 149.

☞ Barlas, Y. , Yasarcan, H. , 2006, Goal setting, evaluation, learning and revision: A dynamic modeling approach Evaluation and program planning. 29, 79 - ۸۷.

☞ Hasret NUHOGLU, 2007, System Dynamics Approach In Science AND Technology Education, Journal of TURKISH SCIENCE EDUCATION Volume 4, Issue 2 , September 2007.

تبیین مسئله عدالت در تراز نهج البلاغه

عارفه جعفری،^۱ محمدجواد نجفی^۲

چکیده

مسئله عدالت و احیای آن یکی از اصول مهم و بنیادین جوامع است. انسان اقتصادی همیشه در تلاش است که این عدالت را گسترش و در جامعه فراگیر کند زیرا برپایی عدالت، پیشرفت و شکوفایی جامعه را به همراه دارد. واکاوی این مقوله، از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه، می‌تواند زمینه تدوین یک منظومه کامل اخلاق اقتصادی را فراهم کند. از این رو در پژوهش حاضر کوشش شده، اخلاق اقتصاد سیاسی را در مقوله دولت و مقوله دولت در پیوند با مردم بررسی کرده و دستاوردهای حاصل از آن را برشمرده شود.

این جستار با گردآوری داده‌های بایسته در نهج البلاغه، به روش کتابخانه‌ای، در ارزیابی داده‌ها به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. یافته‌های این پژوهش، حکایت از اهمیت برپایی عدالت در جوامع و مبارزه با تبعیض‌های اقتصادی دارد که دولت‌ها و مردم باید برای احیای آن تلاش کنند.

"واژگان کلیدی": اخلاق، اقتصادی، نهج البلاغه.

۱ - مقدمه

عدالت به عنوان بنیان اصلی زندگی انسان‌ها باید مورد توجه مردم و دولت‌مردان قرار

^۱ کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن، دانشگاه قم، نویسنده مسئول.

^۲ دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم.

انسان در تراز نهج البلاغه

بگیرد. چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «العدل اقوی اساس» (عبدالواحد تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ج: ۱: ۲۱۶). به طوری که آنچه بیش از همه جوامع را به سمت آبادانی و پیشرفت سوق می‌دهد، برپایی و احیای عدالت است. در نگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز هیچ چیز با عدالت برابری نمی‌کند، همان‌طور که در بیانی عدالت را برتر از هر کار نیک و جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند «وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ» (حکمت/۳۷۴).

انسان اقتصادی با مبارزه با تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های اقتصادی، در احیای عدالت می‌کوشد؛ زیرا عدالت مایه سلامت و بهروزی انسان‌هاست. به طوری که در کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌بینیم: «العدل الحیاة» (عبدالواحد تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ج: ۱: ۶۴) و یا «العدل قوائم الرعیة» (عبدالواحد تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ج: ۱: ۱۸۳). بنابراین آنچه در زندگی انسان تراز اقتصادی مهم و اساسی است، احیای عدالت و تلاش برای ریشه‌کن کردن فساد اقتصادی است.

در نهج البلاغه که ارزش‌های معنوی و انسانی در آن به خوبی منعکس شده، مسئله عدالت و احیای آن در تمام عرصه‌های زندگی در فرمایشات گهربار امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دیده می‌شود. از این رو خوانش دوباره نهج البلاغه و پژوهش در آن می‌تواند نتایج مفید و کاربردی برای مردم و دولت‌مردان به همراه داشته باشد.

این جستار تلاش می‌کند، علاوه بر بیان کردن مفاهیم عدالت در نگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، راهکارهای حضرت برای مقابله با فساد اقتصادی و برپایی عدالت در تمام عرصه‌ها خصوصاً عرصه اقتصاد را بیان کند.

۲ - پیشینه پژوهش

در کتاب‌های تاریخی از رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) با کارگزاران مجرم اقتصادی یاد شده از جمله: تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، کافی کلینی، آثار شیخ صدوق و نهج البلاغه و شرح‌های آن، اما فقط در حد نقل گزارش‌هاست.

از کتبی که در مورد اقتصاد اسلامی کار شده، کتاب «اقتصادنا» سید محمدباقر صدر؛ تقریباً از قدیمی‌ترین کتب در سال‌های اخیر است. کتاب «طرح گسترده اقتصاد اسلامی» از سید محمدباقر صدر؛ که به مقایسه دو نظام اقتصادی سوسیالیستی و اسلام پرداخته است. «دانش‌نامه امام علی (علیه السلام)» جلد ۷؛ مباحث اقتصادی علوی را مطرح می‌کند. «موسوعه امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)» نوشته محمد محمدی ری شهری؛ در جلد ۷ به مباحث اقتصادی و در جلد ۸ به رفاه‌زدگی و برخی از اندیشه‌های اقتصادی امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخته است. کتاب «نظام اقتصاد علوی» از

احمدعلی یوسفی؛ کتاب «اخلاق اقتصادی از دیدگاه قرآن و حدیث» از آقای جواد ایروانی؛ کتاب «جمع اخلاق و اقتصاد» اثر حیدر نواب نقوی و ترجمه حسن توانایان فرد؛ کتاب «اندیشه‌های اقتصادی در نهج‌البلاغه» اثر محسن حائری؛ که ترجمه الفکر اقتصادی فی نهج‌البلاغه است، کتاب «اقتصاد و امام علی (علیه السلام)» محمد دشتی؛ مبانی جهت‌گیری کلی اقتصادی در نهج‌البلاغه از میثم موسایی؛ کتاب «رخساره خورشید» از مصطفی دلشاد؛ که به اخلاق اقتصادی کارگزاران پرداخته است. «مطالعه تطبیقی اندیشه‌های اقتصادی امام علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه با عقاید برخی اقتصاددانان» نوشته محمد مولایی.

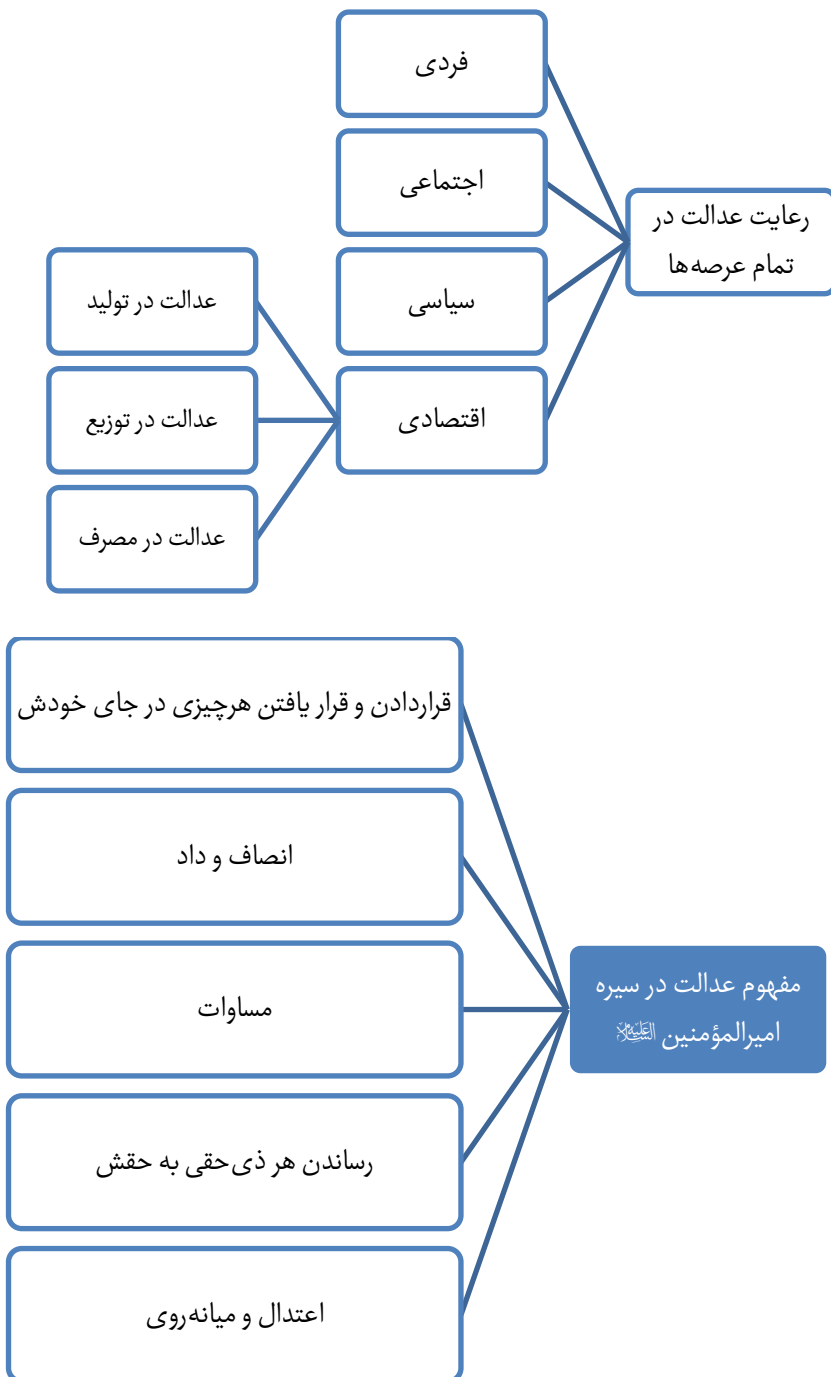
سؤال‌هایی که این پژوهش به دنبال آن شکل گرفته به این شرح است:

۱ - مسئله عدالت در دیدگاه انسان اقتصادی در تراز نهج‌البلاغه چگونه است؟

۲ - عرصه‌های عدالت در تراز نهج‌البلاغه کدام هست؟

۳ - روش‌شناسی

روش این تحقیق از آن جهت که با استفاده از کتب و مقالات گردآوری شده کتابخانه‌های و در ارزیابی داده‌ها و مطالب، توصیفی - تحلیلی است. اطلاعات به وسیله رجوع به کتابخانه‌ها و استفاده از نرم‌افزارها و کتابخانه‌های دیجیتال جمع‌آوری شده است.



۵ - بحث و بررسی

با خوانش سخنان مولای متقیان در نهج البلاغه و توجه به سیره آن حضرت مشاهده خواهیم کرد که عدالت یک رکن و اساس جدایی‌ناپذیر و همراه همیشگی در همه سطوح زندگی ایشان است.

مسئله برقراری عدالت آن هم با مقیاس بشریت، هدف اصلی و عمومی همه انبیا بوده است. عدالت در لغت به معنای اصلی است که بر حد وسط میان افراط و تفریط و راست و مستقیم دلالت می‌کند. بر اساس این اصل، این واژه در معانی متعددی آمده است؛ از جمله؛ مساوات، استقامت، حکم به حق، همانندی، هم‌سنگی، درستی، میزان بودن و نقیض جور (ابن فارس، ۱۴۰۴؛ فراهیدی، ۱۳۶۸؛ مصطفوی، ۱۳۶۸).

۱-۱ - مفهوم عدالت در سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام):

در آموزه‌های امام علی (علیه السلام) عدالت در ۵ مفهوم به کار رفته است که این ۵ مفهوم در سیره آن حضرت نمایان است.

۱-۱-۱ - قرار دادن و قرار یافتن هر چیزی در جای خودش

عدالت یعنی هر چیزی و هرکسی، در هر جایگاهی که شایسته و بایسته آن است، قرار بگیرد. چنانکه امام علی (علیه السلام) فرموده است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»؛ عدالت کارها را بدان جا می‌نهد که باید (حکمت ۴۳۷). در اینجا بود که از امام علی (علیه السلام) سؤال کردند، عدل بهتر است یا بخشش؟ ایشان فرمودند: «وَسُئِلَ (علیه السلام) أَيُّهُمَا أَفْضَلُ، الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ؟ فَقَالَ (علیه السلام): الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَ الْجُودُ يَخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا؛ وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ؛ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا»؛ عدالت کارها را بدان جا می‌نهد که باید و بخشش آن را از جایش برون نماید. عدالت تدبیر کننده‌ای است به سود همگان و بخشش به سود خاصگان، پس عدل شریف‌تر و بافضیلت‌تر است (همان).

در واقع، امام علی (علیه السلام) در این حکمت به دو نکته اساسی اشاره می‌کنند: نخست، اینکه نتیجه عدالت این است که هر کسی در جامعه به حق خویش برسد و هر چیز در جای خودش باشد. همان‌طور که عده‌ای در معنای عدالت چنین گفته‌اند: «وضع الشيء في موضعه» هر چیز را در جای خود قرار دادن. روشن است که در این صورت تمام افراد جامعه به تلاش برمی‌خیزند تا بتوانند حق عادلانه خود را بگیرند در نتیجه جامعه در سایه عدالت، شکوفا، فعال و مترقی

می‌شود.

سپس امام علیه السلام نکته مهم دیگری را بیان می‌کنند که عدالت امری فراگیر است که تمام جامعه انسانی می‌توانند از آن بهره‌مند گردند اما جود و بخشش چنین نیست. چه بسا همین صفت باعث تنبلی عده‌ای شود و همچنین جود و بخشش فراگیر نیست و محدود می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ج ۵: ۴۸۴ - ۴۸۷).

شهید مطهری در این باره چنین بیان می‌کنند: «جود و ایثار را نمی‌توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آنها مقررات و قانون، وضع و آن را اجرا کرد. اگر جود و ایثار و احسان تحت قانون و مقررات لازم‌الاجرا درآید، دیگر جود، احسان و ایثار نام ندارد، به اصطلاح از وجودش عدمش لازم می‌آید. جود و ایثار وقتی جود و ایثار است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم‌الاجرا نداشته باشد و آدمی صرفاً به خاطر کرم، بزرگواری، گذشت و نوع دوستی و بلکه حیات دوستی جور کند، بنابراین، عدل از جود افضل است ... به علاوه همین جودها و احسان‌ها و ایثارهایی که در مواقعی خوب و مفید است و از نظر جود کننده فضیلتی بسیار عالی است، از نظر گیرنده فضیلت نیست، حساب او را هم باید کرد، حساب اجتماع را هم باید کرد، اگر رعایت موازنه اجتماعی نشود و حساب نکرده صورت بگیرد، همین فضیلت اخلاقی موجب بدبختی عمومی و خرابی اجتماع می‌گردد. صدقات زیاد و اوقاف زیاد و حساب نکرده، نذورات زیاد و حساب نکرده در هر جا که وارد شده، مانند سیل، جامعه را خراب کرده، روحیه‌ها را تبیل و کلاش و فاسدالاخلاق بار آورده، لطمه‌ها و خساراتی وارد آورده که کمتر از لطمات و خسارات یک سپاه جرار نبوده است» (مطهری، ۱۳۸۹: ج ۱: ۲۵: ۲۲۵).

در جوامع امروزی هم باید به این اصل به عنوان یک اصل اساسی توجه شود. اگر در همه حوزه‌ها چه حوزه سیاست، چه اجتماع، چه اقتصاد و ... هر چیز و هرکسی درجایی که باید باشد قرار گیرد، عدالت در جامعه فراگیر شده و از مشکلاتی که خلاف آن به بار می‌آورد، جلوگیری می‌شود.

همچنین امام علی علیه السلام به این نکته توجه دارند که در جامعه باید ببینیم که فرد در زمینه تولید یا تحصیل، چیزی را با تلاش به دست آورده و عدالت آن است که حق او بدون کوچک‌ترین اجحافی داده شود و جایگاه ارزشی او در جامعه حفظ شود. چنانکه در عهدنامه خود به مالک اشتر می‌فرمایند: «اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أُتِيَ، وَلَا تَعْتَمَنَّ بِلَاءَ امْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ، وَلَا تُقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بِلَائِهِ، وَلَا يَدْعوَنَّكَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ ضَغِيرًا، وَلَا ضَعْفُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تَسْتَغْفِرَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا»؛ نیز مقدار رنج هر يك را در نظر دار و رنج یکی را به حساب دیگری مگذار و در پاداش او به اندازه رنجی که دیده و زحمتی که کشیده تقصیر میار و مبادا بزرگی کسی موجب شود که رنج اندك او را بزرگ شماری و فرودی رتبه مردی سبب شود،

کوشش سترگ وی را خوار به حساب آری (نامه ۵۳).

در نتیجه معیار عدالت از نظر امام علی (علیه السلام) این است که نخست، میزان تلاش و زحمت افراد ارزیابی شود، دوم، ارزش و نوع کار افراد از هم متمایز شود و سوم، ذره‌ای از حاصل تلاش افراد نادیده گرفته نشود و به حساب دیگری گذاشته نشود (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۵: ۱۷).

۱-۲- انصاف و داد

انصاف از ریشه «نصف»؛ به معنای چیزی را نصف کردن یا به نیمه رساندن است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۵: ۴۳۱ - ۴۳۲؛ ابن منظور: ج ۹: ۳۳۰ - ۳۳۲، ۱۴۱۴؛ فراهیدی، ۱۳۶۸: ج ۷: ۱۳۳). در مناسبات اجتماعی و سیاسی، انصاف؛ به مفهوم نصف کردن سود و زیان میان خود و دیگران و پاس داشتن داد و حفظ حقوق دیگران است. در آموزه‌های امام علی (علیه السلام) آمده است: «العدل الانصاف» عدالت؛ یعنی انصاف.

انصاف از فضائل اخلاقی است که بر رعایت مساوات و برابری در رفتار با دیگران در پرداخت حقوق مردم بدون تبعیض اشاره دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۰). انصاف به عنوان یک خصلت اخلاقی در آیات و روایات زیادی مورد توجه قرار گرفته است. خود انصاف به صورت صریح در قرآن نیامده، ولی مفسران از مضمون چند آیه رعایت انصاف را استنباط کرده‌اند؛ مانند آیات ۱۷ سوره مبارکه شوری و آیه ۹ سوره الرحمن که شیخ طبرسی از واژه «المیزان» به عنوان وسیله انصاف و رعایت مساوات تعبیر می‌کند. همچنین در مورد انصاف در روایات هم فراوان دیده می‌شود. در غررالحکم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «الإنصاف أفضل الشیم». انصاف داشتن، برترین خصلت‌هاست (عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۹۷۱).

امام باقر (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «لَا عَدْلَ كَالْإِنْصَافِ»؛ هیچ عدالتی چون انصاف نیست (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۷۵: ۱۶۵).

در سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز مشاهده می‌شود که ایشان علاوه بر اینکه خود حضرت این خصلت و فضیلت اخلاقی را رعایت می‌کردند، کارگزاران خود را نیز دعوت به عدالت و رعایت انصاف می‌کنند. در نامه ۵۳ ایشان می‌فرمایند: «أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ؛ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ. وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَّدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِزَادِ»؛ خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار می‌سازد و هر خودبینی را بی‌مقدار.

انسان در تراز نهج البلاغه

داد خدا و مردم و خویشاوندان نزدیک را از خود بده و آن کس را که از رعیت خویش دوست می‌داری که اگر داد آنان را ندهی ستم‌کاری و آنکه بر بندگان خدا ستم کند، خدا را به جای بندگان دشمن او بود و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد تا آنگاه که بازگردد و توبه آرد و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون ندارد و کيفر او را نزدیک نیارد که خدا شنوای دعای ستمديدگان است و در کمین ستمکاران (نامه ۵۳).

در فرمایش فوق می‌بینیم که امام عليه السلام بر رعایت انصاف تأکید می‌کنند، زیرا اکثر زمامداران وقتی به قدرت می‌رسند، برای خویشاوندان خود امتیازی قائل می‌شوند. حاکم اسلامی در مقام حکومت، از ۲ جهت بایستی با مردم با انصاف رفتار کند: نخست، در رابطه با خود و دیگری در رابطه با خویشاوندان و دوستان خود. مثلاً به هنگام تقسیم بیت‌المال بایستی به همه افراد به طور یکسان نگرسته و اموال و امکانات را به طور مساوی بین مسلمانان تقسیم کند. در رابطه با خویشاوندان و دوستان هم نباید اجازه دهد، به اتکای اینکه از طرف حاکم حمایت می‌شوند، نسبت به مردم بی‌انصافی کنند (فاضل لنکرانی، ۱۳۶۶: ۴۷-۴۸). همچنین امیر کلام بیان می‌کند که انصاف مایه فزونی دوستان است. همین‌که فردی حق کسی را غصب نکند و حقوق دیگران را رعایت کند، بدیهی است که دوستان فراوانی پیدا می‌کند. «بِالنِّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَالُونَ»؛ با دادن داد، دوستان فراوان گردند (حکمت ۲۲).

۱-۳- مساوات

واژه مساوات به معنای برابری است که گاهی به اعتبار گونه‌ای برابر است که در آنجا همان واژه عدل به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۲۹). از دیدگاه شهید مطهری (ره) مساوات ۲ معنا می‌تواند داشته باشد. یکی توجه به استحقاق افراد و دیگر به معنای عدم تبعیض و برخورد یکسان با افراد است که بی‌شک این همان عدالت اجتماعی است و عدم رعایت مساوات در این معنا ظلم است. درواقع، این پارتی‌بازی و استفاده از رانت و آقازادگی که در جامعه ما مطرح است، نقض چنین معنایی است (مطهری، ۹۸: ۵۶).

مساوات یکی از اصول مهم اسلام است که پیامبر گرامی ﷺ به آن جامعه عمل پوشاند. از نظر ایشان همه مردم جامعه با هم مساوی هستند و کسی بر دیگری برتری ندارد. همان‌طور که ایشان فرمودند: «الناس سواء كاستان المشط»؛ مردم همانند دندان‌های شانه یکسانند (حرانی، ۱۳۸۶: ۳۶۸). چنانکه خداوند متعال در سوره حجرات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا

خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ طبق این آیه تنها ملاک برتری بشر بر یکدیگر تقواست و دلالت بر مساوات و برابری می‌کند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در موقعیت‌های گوناگون دورهٔ رسالت خود تلاش کردند تا مردم را با مساوات و برابری آشنا سازند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به شدت بر این امر توجه داشتند، چنانکه در نامهٔ خود به اسود بن قطبه فرمود:

«فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَضٌ مِنَ الْعُدْلِ»؛ پس باید کار مردم در آنچه حق است، نزد تو یکسان باشد که ستم را با عدل عوض ندهند (نامهٔ ۵۹).

شارح نهج البلاغه ذیل این قسمت شرح می‌دهد که یعنی نه تنها مردم را با یک چشم نگاه کن، بلکه خود را با دیگران نیز یکسان شمار (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ج ۱۱: ۲۰۹). در جای جای سیره و حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) توجه و رعایت اصل مساوات دیده می‌شود. چنانکه خطاب به بعضی از فرماندارانش می‌فرماید: «وَأَسَىٰ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ وَالْإِسَارَةِ وَالتَّجِيَّةِ»؛ با همگان یکسان رفتار کن، گاهی گوشهٔ چشمی به آنان افکنی یا خیره‌شان نگاه کنی و یا یکی را به اشارت خوانی یا به یکی تحیتی رسانی (نامهٔ ۴۶).

امام علی (علیه السلام) رعایت عدالت و مساوات در میان مردم حتی در نگاه و تعارف به کارگزاران گوشزد می‌کند. این دستور هم در مورد زمامداران و مدیران جامعه آمده و هم در وظایف قضات دیده می‌شود که باید با همهٔ ارباب رجوع به طور یکسان رفتار کرد. در نتیجهٔ این امر سبب می‌شود که همه بدانند، وقتی در این امور ساده رعایت مساوات می‌شود، در امور مهم نباید انتظار تبعیض داشته باشند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ج ۱۰: ۲۵۴).

خود حضرت هم در اولین سخنرانی خود بعد از بیعت مردم از تساوی حقوق سخن می‌گویند. «مال از آن خداوند است و بین شما به تساوی تقسیم می‌شود، هیچ‌کس در این تقسیم بر دیگران برتری ندارد و برای متقین در روز قیامت بهترین اجر و ثواب خواهد بود. خداوند دنیا را اجر و ثواب متقین قرار نداد» (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۷). از این رو از همان ابتدا عده‌ای از در ناسازگاری وارد شده و با امام (علیه السلام) مخالفت می‌کردند. برخی از یاران امام هم از ایشان درخواست کردند که به دلیل مصلحت بحث مساوات را کنار گذارد. امام علی (علیه السلام) در پاسخ به آنها فرمودند: «وَلَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا أَمَالُ مَا لِلَّهِ»؛ اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌دانستم که چنین تقسیم سزا است تا چه رسد که مال، مال خداست (خطبهٔ ۱۲۶).

حضرت با بیان این سخن ارزش‌های والای اسلام و سنت پیامبر اکرم ﷺ را احیا کردند،

هرچند برای عده‌ای ناخوشایند بود.

۱-۱-۴- رعایت حقوق در رساندن هر ذی‌حقی به حقی

از دیگر معانی عدالت، رعایت حقوق و به جا آوردن آن است، به طوری که حق هر ذی‌حقی به تناسب میزان آن، هر چه باشد، ادا گردد (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴: ۹۴۸). منشأ حق می‌تواند طبیعی و فطری باشد و یا می‌تواند قراردادی باشد. حق فطری؛ مانند حق حیات، حق آزادی بیان و حق انتخاب است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه به فرزندش می‌نویسد: «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»؛ بنده دیگری مباش، در حالی که خدایت آزاد آفریده است (نامه ۳۱). دین مبین اسلام آمده تا انسان‌ها را از بند و اسارت طاغوتیان و اهریمنان انس و جن رها سازد.

حق قراردادی را قانون تعیین می‌کند. بیشتر حقوق در روابط اجتماعی قراردادی است؛ مانند حقوق خانواده، حق کارگر و کارفرما، حق مردم و حکومت‌ها که همه از این نوع هستند. در خطبه ۳۴ نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَى حَقِّي فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيِّئُكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ»؛ مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید، بگذارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا بدانید؛ اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی ادا کنید (خطبه ۳۴).

در فراز فوق اساسی‌ترین پایه‌های یک حکومت عادل و اصول حقوق متقابل میان دولت و امت بیان شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام نخست حقوق مردم بر دولت را برمی‌شمارد که به این شرح می‌باشد:

۱ - فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ (هدایت‌گری)؛

۲ - تَوْفِيرُ فَيِّئُكُمْ (تنظیم عادلانه مسائل اقتصادی)؛

۳ - تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا (جهل زدایی)؛

۴ - تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا (تهذیب اخلاق و مبارزه با مفاسد اخلاقی).

اولین حقی که بیان می‌کنند، نصیحت، خیرخواهی و هدایت‌گری است. همان‌طور که شارح نهج البلاغه بیان می‌کند، منظور همان برنامه‌ریزی کامل و همه‌جانبه برای پیشرفت و تعالی مردم در تمام جنبه‌های معنوی و مادی است. دومین حق که حضرت بیان می‌کند، در

زمینه مسائل اقتصادی است که دولت و حکومت باید بیت المال را به طور کامل به کار گیرد. در واقع وظیفه حاکم، این است که اموال عمومی را، به طور کامل در اختیار نیازمندان و تمام صاحبان حق قرار دهد و به طور کلی به امور اقتصادی و معیشت مردم سامان بخشد. سومین حق، پرداختن به مسائل آموزش و از بین بردن جهل است که حاکم وظیفه دارد، سطح فکر و فرهنگ مردم و جامعه را تقویت کند. چهارمین حق، تربیت و پرورش مردم است که در عمل نتیجه خود را نشان می دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ج ۲: ۳۴۴ - ۳۴۷).

بعد از آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) حق زمامدار و حاکم را بر مردم بیان می کند که عبارت است از:

۱ - فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ (وفاداری به پیمان)؛

۲ - النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ (خیرخواهی همگان برای دولت مردان)؛

۳ - وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ (آمادگی هنگام فراخوانی)؛

۴ - الطَّاعَةُ حِينَ أُمْرُكُمْ (اطاعت امر حاکم).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حقوق دولت بر مردم اولین حق را وفادار بودن بر بیعت با حاکم بیان می کند؛ زیرا این وفاداری باعث پیشرفت دولت و جلوگیری از نفوذ دشمنان و منافقان در بین مردم می شود. از دیگر حقوق دولت بر مردم خیرخواه بودن آنها در حضور و غیاب است؛ یعنی مردم از دوگانگی بهره‌یزند و در همه حال خیرخواه دولت مردان باشند و در صورت نیاز تذکر و راهنمایی خود را از آنان دریغ نکنند. سومین حق، اجابت حاکم، هنگام فراخوانی است که این گوش به فرمان بودن باید بر همه آحاد مردم حاکم باشد و چهارمین حق، اطاعت در زمان فرمان است. مردم باید در هر شرایط از فرمان حاکم و ولی خود اطاعت و پیروی کنند (معرفت، ۱۳۸۰: ۸۹ - ۹۱).

از دیگر خطبه‌هایی که به رعایت حقوق اشاره می کند، می توان خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه را یادآور شد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این خطبه چنین می فرماید: «فَإِذَا أَذَّتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَذَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا، عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ»؛ پس چون رعیت حق والی را بگذارد و والی حق رعیت را به جا آرد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت پابرجا و سنت چنانکه باید اجرا. پس کار زمانه آراسته گردد و طمع در پایداری دولت پیوسته و چشم از دشمنان بسته (خطبه ۲۱۶).

در این خطبه بر پا شدن عدالت، همان به جا آوردن و رعایت حقوق است و امام (علیه السلام) در

پی آن بود که ستم‌ها را در همهٔ امور بزداید و هر کس به حق شایسته خود برسد (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴: ۹۴۲).

۱-۱-۵- اعتدال و میانه‌روی

اعتدال از واژه عدل؛ به معنای میانه‌روی و دوری از افراط و تفریط است (بستانی، ۱۳۷۵: ۹۲). واژهٔ معادل عربی آن «اقتصاد» است که در فرهنگ اسلامی کاربرد بیشتری دارد. در قرآن نیز برای بیان این مفهوم واژهٔ «قصد» به کار رفته، البته واژگانی دیگر چون وسط، خنیف نیز برای این معنا ذکر شده است، اما بیشترین کاربرد در واژهٔ قصد و اقتصاد است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۳: ۳۵۳). اعتدال و میانه‌روی به عنوان یک ارزش است که در همهٔ امور رعایت آن پسندیده است. همان‌طور که در آیات الهی، خداوند بهترین امت را امت اسلام به دلیل وسط و میانه بودن می‌داند، «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (۱۴۳/بقره).

در آموزه‌های امام علی (علیه السلام) نیز عدالت به این معنا دیده می‌شود، چنانکه در سخنان آن حضرت آمده است: «عَلَيْكَ بِالْقَصْدِ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ عَدَلَ عَنِ الْقَصْدِ جَارٌ وَمَنْ أَخَذَ بِهِ عَدَلٌ»؛ بر تو باد به میانه‌روی در کارها، زیرا هر که از میانه‌روی روی برگرداند، ستم کند و هر که بدان پایبند گردد، به عدالت رفتار کند (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ج ۲: ۲۰).

اعتدال یک اصل مهم است که نه تنها حاکمان و زمامداران بلکه همه مردم جامعه بدان نیازمندند. حضرت علی (علیه السلام) نیز به عنوان حاکم جامعه اسلامی به این اصل توجه داشته و علاوه بر رعایت آن، توجه و انجام آن را به کارگزاران خود نیز یادآور شده است. همان‌طور که در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش چنین آمده است: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بَلَدِكَ شَكُّوا مِنْكَ غِلَظَةً وَ قَسْوَةً وَ اخْتِقَارًا وَ جَفَوَةً؛ وَ نَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يَذْنُوا لِبَشْرِكَهْمُ، وَ لَا أَنْ يَقْضُوا وَ يَجْفُوا لِعَهْدِهِمْ؛ فَالْبَسَ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بَطْرَفٌ مِنَ الشَّدَّةِ، وَ دَاوُلٌ لَهُمْ يَبِينُ الْقَسْوَةَ وَ الرَّافَةَ، وَ امْرُجٌ لَهُمْ يَبِينُ التَّقْرِيبَ وَ الْإِذْنَاءَ وَ الْإِبْعَادَ وَ الْإِقْصَاءَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ اما بعد، دهقانان شهر تو شکایت دارند که با آنان درشتی می‌کنی و سختی روا می‌داری. ستمشان می‌ورزی و خردشان می‌شماری. من در کارشان نگریستم، دیدم چون مشرک‌اند، نتوانشان به خود نزدیک گرداند و چون در پناه اسلام‌اند نشاید آنان را راند. پس در کار آنان درشتی و نرمی را به هم آمیز، گاه مهربان باش و گاه تیز، زمانی نزدیکشان آور و زمانی دورتر ان شاء الله (نامه ۱۹).

حضرت علی (علیه السلام) کارگزار خود را به رفتاری به دور از افراط و تفریط فراخوانده که عدالت، اعتدال و میانه‌روی است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمود کاملی از عدالت بود و بیشترین تلاش خود را در راه عدالت و تحقق آن به انجام رسانید. چنانکه جرج جرداق مسیحی نام کتاب خود را الامام علی صوت العدله انسانیه نهاده است. ایشان اساس زندگی را عدالت می‌دید، همان‌طور که در فرمایشات ایشان آمده است: «العدل أقوى أساس» (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ج ۱: ۴۹). عدالت محکم‌ترین بنیاد است. لذا در همه سطوح زندگی ایشان خصوصاً در مناسبات درونی حکومت خویش عدالت حکم فرما بود. کارگزاران نیز مانند ایشان باید به این مهم توجه می‌نمودند.

۱- ۲- رعایت عدالت در تمام عرصه‌ها

همان‌طور که مستحضر هستید، به شرح معنای عدالت و فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد احیا و برپایی عدالت در آن معانی ذکر شده، پرداختیم. اینک گستره و هم‌سویه بودن عدالت در عرصه‌های مختلف زندگی از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بررسی خواهیم کرد. عدالت تنها در امور اقتصادی مطرح نیست، بلکه دارای یک گستره وسیعی است، از جمله؛ عرصه فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است.

۱- ۲- ۱- عرصه فردی

بشر ذاتاً دوستدار عدالت است و برای گسترش آن تلاش می‌کند اما عواملی هم وجود دارد که مانع از تحقق عدالت در زندگی بشر می‌شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زندگی فردی خود توجه ویژه‌ای به این امر داشتند و دیگران را نیز به عدالت دعوت می‌کردند. در خطبه ۸۷ نهج البلاغه می‌فرمایند: «عَبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ ... قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَذْلِهِ نَفْيَ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ، يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ، لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَلَا مَظْنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا»؛ بندگان خدا همانا محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار نفس یار است. داد را بر خود گماشته و نخستین نشانه آن، اینکه هوا و هوس را از دل برداشته. حق را ستاید و کار ببندد و کار نیکی نیست که ناکرده گذاشته و در جایی گمان فایده‌ی نبرد، جز که به رسیدن بدان همت گماشته (خطبه ۸۷).

در بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) نخستین گام عدالت، بیرون راندن هوا و هوس از دل خویش است. درواقع، تمام اوصاف و رفتارهای انسان باید در حد اعتدال و به دور از افراط و تفریط باشد. تعبیر أَوَّلَ عَذْلِهِ؛ هم به همین حقیقت اشاره می‌کند که ابتدا باید عدالت را از خود و درون خود شروع کنیم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ج ۳: ۵۵۷).

۲-۲-۱- عرصه اجتماعی

از مهم‌ترین عرصه‌هایی که باید عدالت در تاروپود آن نهادینه شود، جامعه است. درواقع، حکومت که یک نظام سیاسی - اجتماعی است، باید در همه امور خود عدالت را اساس و محور آنان قرار دهد. جامعه‌ای در خط رشد قرار می‌گیرد که حکومت، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع آن عادلانه باشد. درواقع، بقای اجتماع بر اساس برپایی عدالت است. حال این عدالت اجتماعی در گرو عدالت فردی است. تا زمانی که افراد در درون خود عدالت را نهادینه نکنند و حقوق یکدیگر را پاس ندارند، برپایی عدالت در اجتماع محقق نخواهد شد.

در فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) میزان حق و عدالت چنین بیان شده: «لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛ وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَطِيعُوهُ وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ، تَفَضُّلاً مِنْهُ وَتَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ»؛ و اگر کسی را حق بود که حقی بر او نبود، خدای سبحان است، نه دیگری از آفریدگان که او را توانایی بر بندگان است و عدالت نمایان است، در هر چیز که گونه‌گون قضای او بر او روان است. لیکن خدا حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده و پاداش آنان را در اطاعت، دوجندان یا بیشتر نهاده. از در بخشندگی که او راست و افزون دهی که وی را سزااست (خطبه ۲۱۶).

حضرت علی (علیه السلام) تأکید می‌کنند که حق یک طرفه نیست و تنها این امر مخصوص خداوند است زیرا عدالتش در همه امور جاری است. عدالت اجتماعی، جز در پرتو پاس‌داشت همه جانبه حقوق و حدود یکدیگر و مسالمت اجتماعی و اصلاح روابط و مناسبات و پرهیز از هرگونه ستم به یکدیگر، رخ نمی‌نماید (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴: ۹۶۹).

۲-۳- عرصه سیاسی

قوام و ثبات حکومت و قدرت سیاسی آن مبتنی بر عدالت است. حکومتی که برخلاف عدالت و با انحصارطلبی و خشونت‌ورزی و ... باشد، به مرور زمان پایه‌های آن سست و تخریب می‌شود. همان‌طور که امام علی (علیه السلام) فرمودند: «ثَبَاتُ الدُّوَلِ بِالْعَدْلِ»؛ ثبات و پایداری دولت‌ها به برپایی قسط و عدل است (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ج ۱؛ ۳۳۵). و با عباراتی دیگر می‌فرمایند: «زَيْنَ الْمَلِكِ الْعَدْلُ»؛ زینت پادشاهی و زیور حکومت‌داری، اجرای عدالت است (لیثی واسطی، ۱۳۸۷: ج ۱؛ ۲۷۶).

از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت برای برپایی و احیای عدالت است و ایشان هم برای

این امر عدالت راضی به پذیرش حکومت شد، چنانکه در این باره می‌فرمایند: «وَلَا حُضُورُ الْخَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبٍ مَظْلُومٍ لَا لَقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِئِهَا وَ لَا لَقِيَتْكُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ؛ اگر این بیعت‌کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکم‌باره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند، رشته این کار از دست می‌گذاشتم و پایش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم و می‌دیدید که دنیای شمارا به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی‌گذارم (خطبه ۳).

علاوه در سیره آن حضرت تأکید بر این ارزش عدالت دیده می‌شود، به طوری که به عبدالله بن عباس در هنگامی که حضرت علیه السلام کفش خود را پینه می‌زدند، فرمودند: «فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا. فَقَالَ عليه السلام وَ اللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا؛ بهای این کفش چند است؟ گفتم بهایی ندارد. امام فرمود: به خدا سوگند، این کفش بی‌ارزش نزد من محبوب‌تر است از حکومت بر شما، مگر آنکه حق را برپا سازم یا باطلی را براندازم (خطبه ۳۳).

از این بیانات امام علیه السلام تأکید بر برپایی عدالت در عرصه سیاسی و حکومت مشاهده می‌شود. عدالت در حکومت امام علی علیه السلام شامل همه بود و هیچ‌کس اجازه ستم به کسی را نداشت، چنانکه می‌فرمود: «عَلَيْكَ بِالْعَدْلِ فِي صَدِيقٍ وَ الْعَدُوِّ؛ بر تو باد، به عدالت‌ورزی درباره دوست و دشمن (محدث نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۱: ۳۲۰).

فقط امیرالمؤمنین علیه السلام که جلوه تام عدالت و میزان حق می‌باشند، می‌توانند برای دوست و دشمن عدالت را رعایت کنند (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴: ۹۹۵).

۱-۲-۴- عرصه اقتصادی

مبنای امیرالمؤمنین علیه السلام در همه عرصه‌های زندگی بر محور عدالت بود و هیچ‌گاه نسبت به برپایی و احیای آن دست نکشید. در نظام اقتصادی هم مبنای عدالت نهاد. مبارزه با تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های اقتصادی، رعایت مساوات در تقسیم بیت‌المال، بازگرداندن اموال عمومی به غارت‌رفته، از جمله اقدامات حضرت برای تحقق عدالت بود که از همان ابتدای حکومت و بیان خطبه‌ای در رابطه با تقسیم بیت‌المال عده‌ای به مخالفت با ایشان برآمدند و به دنبال امتیازاتی برای خود بودند که حضرت علی علیه السلام از پذیرفتن درخواست آنها امتناع کرد

و عدالت را بر آنها مقدم دانست.

برطبق آنچه در تاریخ ذکر شده، در زمان عمر و عثمان امتیازات فراوانی به خویشاوندان آنها داده می‌شد و حتی زمین‌ها و اموالی از بیت‌المال توسط آنان به اقوام خود بخشیده می‌شد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ الْبِسَاءَ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ. فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ»؛ به خدا، اگر ببینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را بازمی‌گردانم که در عدالت گشایش است و آنکه عدالت را برنتابد، ستم را سخت‌تر یابد (خطبه ۱۵).

حضرت در روزهای ابتدایی حکومت خویش دستور داد که اموال به غارت رفته به بیت‌المال بازگردانده شود و اهمیت این امر برای ایشان تا جایی بود که کارگزاران فاسدی را که در امور اقتصادی بی‌عدالتی می‌کردند، عزل می‌نمود. ایشان در نامه‌ای به منذر بن جاره می‌فرماید: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَيْكَ عَزَنِي مِنْكَ، وَ ظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَ تَسْلُكُ سَبِيلَهُ؛ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رَفَى إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً وَ لَا تُبْقِي لِأَخْرَجِكَ عَتَاداً، تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخْرَجِكَ وَ تَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ. وَ لَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَ شِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَ مَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يَسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ أَوْ يَنْقُذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يَغْلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يَشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جَبَايَةٍ. فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ اما بعد، پارسایی پدرت مرا درباره تو فریفت و گمان کردم، پیرو پدرت هستی و به راه او می‌روی، لیکن آنچه درباره تو به من خبر داده‌اند، این است که از فرمان‌برداری هوایت دست برنمی‌داری و ذخیرتی برای آخرت نمی‌گذاری. دنیای خود را آبادان می‌کنی، با ویران کردن آخرت و با خویشاوندانت می‌پیوندی، به قیمت بریدن از دینت. اگر آنچه از تو به من رسیده، درست باشد، شتر خویش و تبار و بند پای‌افزار تو از تو بهتر است و آنکه چون تو باشد، درخور آن نیست که پاسداری مرزی را تواند یا کاری را به انجام رساند. یا رتبت او را برافرازند، یا در امانتی شریکش سازند. چون این نامه به تو رسد، نزد من بیا، ان شاء الله (نامه ۷۱).

امام علی (علیه السلام) در نامه بیان می‌کنند که کسی که از هوای نفس خویش پیروی می‌کند و آخرت خود را به دنیا فروخته و دینش را به خویشاوندانش می‌فروشد، لایق اداره شهر و کارگزار بودن نیست.

سیرهٔ امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشویق به تولید عادلانه را می‌توان مشاهده کرد. حضرت با حمایت از کشاورزان، یکی از راه‌های تولید و توسعه را کشاورزی می‌داند. علاوه بر تشویق مردم بر کشاورزی و تولید، خود حضرت نیز به انجام آن می‌پرداختند. ایشان کشاورزی را یکی از راه‌های زدودن فقر و رشد تولید و رفاه جامعه می‌دانند. چنانکه می‌فرمایند: «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»؛ کسی که با وجود داشتن آب و خاک (زمین) نیازمند (فقر) باشد، خداوند او را از رحمت خود دور می‌گرداند (حمیری، ۱۴۱۳: ج ۱: ۱۱۵).

حضرت توسعهٔ کشاورزی را از جمله وظایف اصلی کارگزاران می‌دانستند و فرماندهان سپاه را مأمور دفاع از حقوق کشاورزان می‌کردند (محمدی ری شهری، ۱۳۷۹: ج ۳: ۴۱۰).

۱- ۲- ۴- ۲- عدالت در توزیع

زیاد شدن فاصله طبقاتی در جوامع امروزی، بیش از پیش رو به رشد و فزونی است، به طوری که باید سیاست‌های فوری برای جلوگیری از رشد آن عملیاتی کنیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همان ابتدای حکومت خود، توزیع عادلانهٔ بیت‌المال را در پیش گرفتند به طوری که بسیاری از اشراف به مخالفت با ایشان برخاستند. چنانکه گزارش شده عده‌ای از یاران حضرت از ایشان خواستند، اشراف را بر دیگران برتری دهد و حضرت در این باره فرمودند: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، [وَإِلَّا] لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوْيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»؛ مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم، به ستم کردن دربارهٔ آنکه والی اویم، به خدا که، نپذیرم تا جهان سر آید و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای برآید. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم - که چنین تقسیم سزا است - تا چه رسد که مال، مال خداست (خطبهٔ ۱۲۶).

۱- ۲- ۴- ۳- عدالت در مصرف

مصرف‌گرایی و اصال‌ت دادن به مصرف و هدف قرار دادن رفاه در زندگی مورد تقبیح امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گرفته است. درواقع، زمانی استفاده از امکانات و مصرف‌گرایی صحیح و اخلاقی است که بر محور عدالت و اعتدال باشد. امام علی (علیه السلام) علاوه بر اینکه خود در مصرف بیت‌المال صرفه‌جویی می‌کردند، کارگزاران خویش را نیز به این امر فرامی‌خوانند. چنانکه می‌فرمایند: «أَذِقُوا أَقْلَامَكُمْ، وَقَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ، وَاحْذِرُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ، وَاقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي، وَإِيَّاكُمْ وَالْإِكْثَارَ؛ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ»؛ قلم‌هایتان را تیز کنید و سطرها را به هم نزدیک سازید. [در نگارش] برای من، زیادی‌ها را حذف کنید و به معنا بنگرید و بهره‌یزید از زیاده نویسی؛

زیرا بیت‌المال مسلمانان، زیان را بر نمی‌تابد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۵: ۴۱: ۱۰۵).

۱- ۳- مبارزه با تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های اقتصادی

تبعیض از ماده «بعض»؛ به معنای تقسیم و جدا کردن بعضی از بعضی، بعضی را بر بعضی برتری دادن است (فیومی، ۱۴۱۴؛ معین، ۱۳۸۶). پاره‌پاره کردن، ترجیح دادن بعض کسان بر بعض دیگر بدون مجوز مشروع و قانونی نیز است (دهخدا، ۱۳۷۷).

در ظاهر تبعیض آثاری به همراه نخواهد داشت اما این ظلمی است که از درون حکومت را نابود می‌کند. در حکومت‌هایی که بین برخی از گروه‌ها و یا خویشاوندان و دوستان خود تبعیض قائل می‌شوند و امکانات و مناسبات و اموالی از بیت‌المال را در اختیار آنها قرار می‌دهند، دچار ظلم می‌شوند.

در سیره و اندیشه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها از سوی مسئولان نباید انجام شود که موجب بدبینی مردم از حکومت اسلامی شود. همان‌طور که در مبحث گذشته عرض کردیم، مبنای حکومت در سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) عدالت است و حضرت بعد از پذیرش حکومت، اموال به غارت رفته از بیت‌المال را برگرداند و مناسبات ظالمانه را از میان برداشت.

آقای دکتر دلشاد تهرانی درباره تبعیض در عرصه اقتصادی می‌گویند: «وقتی تبعیض در مسائل اقتصادی پیش بیاید، بهره‌مندی از امکانات ناعادلانه می‌شود و گروه‌های ذی‌نفع شکل می‌گیرند که دستشان در دست حکومت و قدرت است و برخوردار می‌شوند و کسانی که به واقع باید برخوردار باشند و ذی‌حق هستند، محروم می‌شوند، در صورت وجود تبعیض این وضعیت در مسائل فرهنگی و اجتماعی نیز به همین صورت خواهد بود».

حضرت از همان ابتدای حکومت اقداماتی را برای از بین بردن و رفع تبعیض‌هایی که در زمان حکومت عمر و عثمان صورت گرفته بود، انجام داد. همچنین اصلاحاتی در شیوه تقسیم بیت‌المال نیز شکل دادند. ایشان کارگزاران و عاملان توزیع بیت‌المال را به امر عدالت و مساوات و دوری از تبعیض امر و توصیه می‌کردند. چنانچه در عهدنامه خود به مالک اشتر به صراحت می‌فرمایند: «وَأَيُّكُمْ وَالْإِسْتِثْنَاءُ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَأُ»؛ بپرهیزید از آنکه چیزی را به خود مخصوص داری که بهره همه مردم در آن یکسان است (نامه ۵۳).

از مهم‌ترین آفات حکومت همین امتیازخواهی و تبعیض قائل شدن حاکمان و مسئولان برای خود و خویشاوندان خود است که متأسفانه امروز هم در تمام دنیا وجود دارد. امام علی (علیه السلام) بر ترک این امر تأکید زیادی دارند و مالک اشتر را از این کار بر حذر می‌دارند.

امیرمؤمنان نسبت به کمترین مناسبات تبعیض آمیز برخورد می نمود و اصلاح می کرد. ایشان بر مساوات در بهره مندی از امکانات حتی در میان نزدیکان خود تأکید زیادی داشتند تا آنجایی که هنگامی که یکی از دختران ایشان می خواست، گردنبندی از خزانه به امانت بگیرد، امام به شدت برخورد کردند. یا در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه مشاهده می کنید که امام علی (علیه السلام) با وجود فقر شدید برادرش عقیل حاضر به استفاده از بیت المال نشدند، چنانکه در این خطبه فرمودند: «وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَّتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِبَعْضٍ مِنَ الْحُطَامِ؛ وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسِي يَسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى خُلُوقُهَا؟ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أُمْلِقُ، حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمِ صَاعًا؛ وَ رَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سَوَدَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلَمِ؛ وَ عَاوَدَنِي مُؤَكِّدًا وَ كَرَّرَ عَلَى الْقَوْلِ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَيْعُهُ دِينِي وَ أَتَّبِعُ قِيَادَةَ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي. فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيُعْتَبَرَ بِهَا، فَصَجَّ صَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلْمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَخْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا؛ فَقُلْتُ لَهُ تَكِلْتِكَ التَّوَاكِلَ يَا عَقِيلُ، أَتَتَنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبَةِ، وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضْبِهِ، أَتَتَنُّ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتَنُّ مِنْ لَغْوِي؟ وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَفَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ شَبْنَتْهَا، كَأَنَّمَا عَجَنْتُ بِرِيْقِ حَيَةٍ أَوْ قَيْيْتِهَا. فَقُلْتُ أَصِلَّةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ. فَقَالَ لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ، وَ لَكِنِّهَا هَدِيَّةٌ؛ فَقُلْتُ هَبْلَتِكَ الْهَبُولُ، أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي، أَمْخَبَيْتُ أَنتَ، أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُهُ. وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوُونُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِي وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَدَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ»؛ به خدا، اگر شب را روی اشتر خار بیدار مانم و از این سو بدان سویم کشند، در طوق های آهنین گرفتار، خوش تر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول ﷺ درآیم، بر یکی از بندگان ستمکار، یا اندک چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار؛ و چگونه بر کسی ستم کنم، به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است و زمان ماندنش در خاک دراز و فراوان؟ به خدا عقیل را دیدم، پیریش و سخت درویش. از من خواست تا منی از گندم شما بدو دهم و کودکانش را دیدم از درویشی موی ژولیده، رنگشان تیره گردیده، گویی بر چهره هاشان نیل کشیده و پی درپی مرا دیدار کرد و گفته خود را تکرار. گوش به گفته اش نهادم، پنداشت دین خود را بدو دادم و در پی او فتادم و راه خود را به يك سو نهادم. پس آهنی برای او گداختم و به تنش نزدیک ساختم، چنان فریاد برآورد، که بیمار از درد. نزدیک بود از داغ آن بگدازد، و قالب تهی سازد. او را گفتم؛ نوحه گران بر تو بگیرند، گریستن مادر به داغ فرزند، از آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته و مرا به آتشی می کشانی که خدای جبارش به خشم گداخته، تو بنالی از آزار و من ننالم از سوزش - خشم کردگار - ؛ و

انسان در تراز نهج البلاغه

شگفت‌تر از آن اینکه شب هنگام کسی ما را دیدار کرد و ظرفی سرپوشیده آورد. درونش حلوايي - سرشته با روغن و قند آغشته - چنانش ناخوش داشتم که گویی آب دهان مار بدان آمیخته با زهرمار بر آن ریخته. گفتم: صله است یا زکات، یا برای رضای خداست که گرفتن صدقه بر ما نارواست. گفت: نه این است و نه آن است، بلکه ارمغان است. گفتم: مادر بر تو بگرید، آمده‌ای، مرا از راه دین خدا بگردانی یا خرد آشفته‌ای یا دیو گرفته، یا به بیهوده سخن می‌رانی؟ به خدا، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان‌هاست، به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بربایم، چنین نخواهم کرد؛ و دنیای شما نزد من خوارتر است، از برگی در دهان ملخ که آن را می‌خاید و طعمه خود می‌نماید. علی را چکار با نعمتی که نباید و لذتی که به سر آید؟ پناه می‌بریم، به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش‌ها و از او یاری می‌خواهیم (خطبه ۲۴).

در نتیجه حضرت بیان می‌کنند که به هیچ قیمتی حاضر به انجام ظلم و ستم و خشم خداوند نیستند. حضرت کارگزاران خود را نیز توصیه به این امر می‌کند. ایشان در نامه خود به مالک اشتر به پرهیز از تبعیض بین مردم و خویشاوندان امر کرده و ایشان را در این امر به شکیبایی دعوت می‌کند و فرخنده بودن سرانجام این کار را نوید می‌دهند. به طوری که در نامه ۵۳ می‌فرمایند: «ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَتَعَاوُلٌ، وَقَلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ؛ فَاحْسِبْ مَادَّةً أُولَئِكَ يَقْطَعُ أَسْبَابَ تِلْكَ الْأَحْوَالِ. وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَخَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَظْلَمَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ، تَضُرَّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ، يَحْمِلُونَ مَوْثِقَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأً ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَالزِّمُّ الْحَقُّ مِنْ لَزِمِهِ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكَفَى فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَاتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يُثْقَلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مُحْمُوذَةٌ»؛ نیز والی را نزدیکان است و خویشاوندان که خوی برتری جستن دارند و گردن‌فرازی کردن و در معاملات انصاف را کمتر به کار بستن. ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن برآر و به هیچ‌یک از اطرافیان و خویشاوندان زمینی را به بخشش وامگذار و مبادا در تو طمع کنند، با بستن پیمانی که مجاور آنان را زیان رساند، در بهره که از آب دارند، یا کاری که باید با هم به انجام رسانند و رنج آن را بر عهده دیگران نهند، پس بر آنان تنها گوارا افتد و عیب آن در دنیا و آخرت بر تو ماند؛ و حق را از آن هر که بود بر عهده‌دار، نزدیک یا دور و در این باره شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار. هرچند این رفتار با خویشاوندان و اطرافیان بود و عاقبت آن را با همه دشواری که دارد، چشم‌دار، که پایان آن پسندیده است و سرانجامش فرخنده (نامه ۵۳).

در جامعه‌ای که تبعیض و بی‌عدالتی اقتصادی حاکم باشد، عده‌ای از مردم به سبب فقر مفرط و عده‌ای به سبب ثروت‌های بادآورده در دام می‌افتند؛ بنابراین این تبعیض آثاری؛ مانند فقر، ثروت‌اندوزی، اسراف و ... به همراه دارد که در آینده به آنها خواهیم پرداخت.

مبارزه با تبعیض و بی‌عدالتی‌های اقتصادی در سیره زندگی و حکومتی حضرت علی علیه السلام که میزان و شاخص عدالت است، بسیار دیده می‌شود و به عنوان الگو برای مردم و حکومت‌هاست. عدالت‌گستری حضرت آن چنان همه انسان‌ها را مبهور کرده که غیرمسلمانان نیز نمی‌توانند از فضائل ایشان غمض عین کنند، چنانکه کتاب‌هایی در این راستا به تحریر درآورده‌اند؛ مانند جرج جرداق مسیحی که همان‌طور که گفتیم، با نوشتن کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانية، حضرت علی علیه السلام را آهنگ عدل بشری معرفی می‌کند.

حضرت با کارگزاران و عاملانی که در حیطة اقتصاد و استفاده از بیت‌المال برای خود و خانواده خود تبعیض قائل می‌شدند، سخت برخورد می‌کرد و آنها را از این مقام عزل و برکنار می‌کرد. به طوری که در نامه ۲۰ نهج البلاغه امام علیه السلام زیاد بن ابیه را تهدید کرد که اگر به من خبر رسد که در اموال مردم خیانت کرده‌ای، مجازات سنگینی خواهی شد.

«و من کتاب له علیه السلام إلى زیاد ابن أبیه و هو خلیفه عامله عبد الله بن عباس علی البصرة و عبد الله عامل أمير المؤمنين علیه السلام یومئذ علیها و علی کور الأهواز و فارس و کرمان و غیرها: وَ إِنِّي أَقْبِسُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَّيْنٍ بَلَّغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَعِيلَ الْأَمْرِ؛ وَالسَّلَامُ»؛ و از نامه آن حضرت است؛ به زیاد بن ابیه و او در بصره نایب عبدالله پسر عباس بود و عبدالله از جانب علی علیه السلام در اهواز و فارس و کرمان حکومت داشت؛ و همانا من به خدا سوگند می‌خورم، سوگندی راست. اگر مرا خبر رسد که تو در فِئَةِ مسلمانان اندک یا بسیار خیانت کرده‌ای، چنان بر تو سخت‌گیرم که اندک مال مانی و درمانده به هزینه عیال و خوار و پریشان حال، والسلام (نامه ۲۰).

در نتیجه، امروزه نیز در حکومت‌ها باید علاوه بر رعایت عدالت و پرهیز از تبعیض، خود سران حکومت و دولت، نسبت به این امر توجه فراوان داشته و علاوه بر توصیه مسئولان ذی‌ربط، نظارت بر کار آنها داشته و با مسئولان و عاملان خیانت‌کار به شدت برخورد شود. با انجام این نظارت‌ها و رعایت عدالت است که جامعه‌ای رو به رشد، رفاه اقتصادی بالا و به دور از فقر خواهیم داشت. کما اینکه این رفاه اقتصادی، فسادهای اخلاقی را رفع می‌کند و جامعه با دزدی، احتکار، اختلاس و ... مواجه نخواهد شد.

نتیجه‌گیری

برآیند این پژوهش آن بود که عدالت یک اصل اساسی و رکن جدایی‌ناپذیر و هدف والایی در تمام عرصه‌های زندگی است. برای نائل شدن به این هدف والا، همه افراد جامعه باید بر اساس آموزه‌های دینی و اسلامی و خصوصاً سیره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه شریف، در جهت برپایی و احیای عدالت در سراسر ابعاد زندگی خصوصاً اقتصادی تلاش کنند.

حکومت امام علی (علیه السلام) بعد از نبوت پیامبر گرامی اسلام عادل‌ترین حکومت بود که برای برپایی عدالت تلاش‌های فراوانی به انجام رسانده است. انسان اقتصادی با الگوبرداری از حضرت، عدالت را مبنای امور خویش قرار داده و ابتدا در زندگی خود و سپس در جامعه به رشد اقتصاد کمک می‌کند.

مبارزه با بی‌عدالتی‌های اقتصادی نیز به عنوان آفت بزرگ حکومت‌ها و دولت‌ها شناخته می‌شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با برگرداندن اموال به غارت رفته، بعد از پذیرش حکومت، توصیه کارگزاران به پرهیز از تبعیض بین مردم و خویشاوندان و برخورد شدید با مسئولان خیانت‌کار با این‌گونه تبعیض‌ها به مبارزه برخاستند.

منابع

- ۱۹۹۰ آمدی تمیمی، عبدالواحد، (۱۴۱۰)، «غرر الحکم و درر الکلم»؛ دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۹۹۱ آمدی تمیمی، عبدالواحد، (۱۳۶۶)، «غرر الحکم و درر الکلم»؛ تصحیح جمال الدین خوانساری، اول، دفتر تبلیغات.
- ۱۹۹۲ ابن ابی‌الحدید، فخرالدین ابوحامد عبدالحمید بن ابی‌الحدید، (۱۹۶۷)، «شرح نهج البلاغه»؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، دارالکتب العربی.
- ۱۹۹۳ ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، «معجم مقاییس اللغة»؛ تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت: دارالفکر.
- ۱۹۹۴ ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، «لسان العرب»؛ بیروت: دارالصادر.
- ۱۹۹۵ بستانی، فوادافرام، (۱۳۷۵)، «فرهنگ ابجدی»؛ ترجمه مهیار، اسلامی.
- ۱۹۹۶ جمعی از نویسندگان. (بی‌تا). دانش‌نامه امام علی (علیه السلام)؛ پایگاه تخصصی عاشورا.
- ۱۹۹۷ حرانی، حسن بن علی بن شعبه، (۱۳۸۶)، «تحف العقول»؛ محمدباقر کمره‌ای، ترجمه علی اکبر غفاری، تصحیح کتابچی.

- ❧ حمیری، عبد الله بن جعفر، (۱۴۱۳)، «قرب الإسناد (ط الحديث)»؛ مؤسسه آل البيت عليه السلام.
- ❧ دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۹۴)، «رخساره خورشید»؛ دریا.
- ❧ دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، «لغت نامه دهخدا»؛ مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ❧ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، «مفردات الفاظ القرآن»؛ دارالعلم.
- ❧ فاضل لنکرانی، محمد، (۱۳۶۶)، «آیین کشورداری از دیدگاه امام علی»؛ نشر فرهنگ اسلامی.
- ❧ فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۳۶۸)، «العین»؛ دارالهجره.
- ❧ فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴)، «مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی»؛ مؤسسه دارالهجرة.
- ❧ لیثی واسطی، علی بن محمد، (۱۳۸۷)، «عیون الحکم و المواعظ»؛ مؤسسه البعثه.
- ❧ مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، «بحار الأنوار (ط بیروت)»؛ دارالاحیاء التراث العربی.
- ❧ محدث نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸)، «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»؛ مؤسسه آل البيت عليه السلام.
- ❧ محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۷۹)، «دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ»؛ دارالحدیث.
- ❧ مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸)، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ❧ مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹)، «عدل الهی»؛ صدرا.
- ❧ _____، (۱۳۸۹)، «مجموعه آثار، عدالت از نظر علی علیه السلام»؛ صدرا.
- ❧ معرفت، محمدهادی، (۱۳۸۰)، «مقاله امام علی علیه السلام و حقوق متقابل مردم و حکومت»؛ کتاب نقد، ۱۸.
- ❧ معین، محمد، (۱۳۸۶)، «فرهنگ معین»؛ زرین.
- ❧ مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۵)، «پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام»؛ دارالکتب الاسلامیه.
- ❧ منصوری لاریجانی، اسماعیل، (۱۳۸۵)، «منشور عدالت»؛ مهدی القرآن.

اخلاق و اعتقاد انسان سیاسی در اندیشه امام علی علیه السلام

حسین مهتدی: دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر (نویسنده مسئول)

mohtadi@pgu.ac.ir

haromif@gmail.com فروغ فرهنگد هارمی: دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه

خلیج فارس، بوشهر

چکیده

یکی از مهمترین ابعاد اجتماعی در زندگی انسان، بعد سیاسی اوست. اسلام که دینی کامل است، برای این بعد انسان، نیز برنامه‌های لازم را ارائه داده است. استخراج دیدگاه اسلام خصوصا در کلام امام علی علیه السلام که بعد از قرآن، از مهمترین منابع اسلام در حوزه مباحث سیاسی است، اهمیت بسیاری دارد. پژوهش حاضر سعی دارد با کمک روش توصیفی-تحلیلی به برخی ویژگی‌های انسان سیاسی از منظر نهج البلاغه بپردازد. گرچه ممکن است این ویژگی‌ها، صفاتی را دربر گیرند که، شامل صفاتی عام در همه ابعاد اجتماعی انسان باشند؛ اما در این پژوهش به آن صفت از دیدی اجتماعی-سیاسی نگریسته شده است. دو بعد اخلاق و اعتقاد در میان ابعاد دیگر در سیاست و زندگی سیاسی، نقش مهمی در میان سایر ابعاد ایفا می‌کنند و بایستی با دقت بیشتری مورد موشکافی قرار گیرند. این دو، که به ترتیب از ویژگی‌های بینشی و منشی انسان سیاسی هستند، در کنار سایر ابعاد در شکل‌گیری یک انسان تراز در نهج البلاغه، که می‌تواند الگویی کامل در دست تمام انسان‌ها باشد، آن‌ها را به سوی کمال نهایی رهنمون سازد.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، انسان سیاسی، اعتقاد، اخلاق.

۱. مقدمه

کتاب نهج البلاغه، آیینۀ تمام‌نمای زندگی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که با مطالعه آن می‌توان سیرۀ قولی و فعلی آن حضرت را مطالعه و بررسی کرد. یکی از امور مهمی که همواره برای هدایت یک جامعه به سر منزل مقصود ضروری می‌نماید، هدایت انسان‌ها در مسیر ترقی و تکامل است که برای رسیدن به این مهم، وجود زمامدار و هدایت‌کننده‌ای راستین با پشتوانۀ قوی از اسلام و معرفت در تمام زمینه‌های آن، امری اجتناب‌ناپذیر است. ویژگی‌های لازم برای این فرد سیاسی در رأس امور، خواه در رأس حکومت یا در هر گروه یا ارگانی، باید به روشنی، مشخص باشد تا بتوان از طریق این ویژگی‌ها، سره را از ناسره، تشخیص داد. کتاب گران‌سنگ نهج البلاغه با خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های گهربار خود، در کنار قرآن، ما را در رسیدن به صفات لازم برای یک انسان سیاسی یاری نموده است. در کلام حضرت علی (علیه السلام)، و از لابه‌لای کلمات قصار ایشان، می‌توان این ویژگی‌ها را استخراج کرد و چراغ راه تمام انسان‌ها در تمام دوران، قرار داد. در این پژوهش، در میان این ویژگی‌ها، به دو ویژگی اعتقادی و اخلاقی که، در کنار سایر ویژگی‌ها و چه بسا مقدم بر آن‌ها، پرداخته شده است و کوشیده شده که در زمینه‌های مختلف این دو صفت بینشی و منشی مورد ارزیابی قرار گیرند.

البته کتاب‌ها و مقالات زیادی تا کنون به این مسأله پرداخته‌اند؛ اما دریای ژرف اندیشۀ امام علی (علیه السلام)، همچنان می‌طلبد تا با کندوکاو در آن، در و گوهرهای فراوانی را خارج نمود و از آن بهره‌مند شد.

۲. پیشینه پژوهش

در این موضوع کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها و مقالات زیادی نوشته شده است که به برخی از آن‌ها به اختصار اشاره می‌شود: مقالاتی؛ همچون ویژگی‌های نخبه‌های سیاسی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) نوشته علی‌اکبر علیخانی در فصلنامۀ اندیشۀ دینی دانشگاه شیراز که در این مقاله، ویژگی‌های نخبگان به سه دسته عقلی و واقعی، اخلاقی و انسانی و در انتها سیرۀ سیاسی تقسیم‌بندی شده و هریک مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند. مقالۀ حقوق سیاسی انسان در حکومت اسلامی از منظر نهج البلاغه مقالۀ دیگری است که در فصلنامۀ علمی انسان پژوهی دینی چاپ شده است و در مورد حقوق سیاسی مختلف در یک جامعۀ اسلامی؛ مانند حق آزادی بیان و عقیده یا حق مردمان بر حاکم و ... به طور مفصل بیان شده است. مقالات در این زمینه فراوان هستند؛ اما کتاب‌هایی نیز به چاپ رسیده‌اند که به چند مورد از آن‌ها به طور

مختصر اشاره می‌شود. کتاب ویژگی‌های انسان سیاسی مطلوب در قرآن و نهج‌البلاغه نوشته رضا میرزایی یکی از کتاب‌های مفید و کاملی است که می‌توان به آن اشاره نمود. در این کتاب با تقسیم‌بندی ویژگی‌ها به بینش و کنش و منش، کوشیده شده است که به طور مبسوط هر یک از این دسته صفات مورد واکاوی دقیق قرار گیرند یا کتاب سیاست و حکومت در نهج‌البلاغه نوشته محسن اسماعیلی که به فلسفه نیاز به حکومت و کارکردهای آن چه مادی و چه معنوی و جایگاه مردم در حکومت علوی پرداخته است. کتاب اخلاق زمامداری نوشته صابر اداک و همچنین کتاب سیمای کارگزاران در نهج‌البلاغه نوشته سید جمال‌الدین دین‌پرور نیز در این زمینه نوشته شده و در هریک به ابعاد مختلف شخصیت‌های سیاسی پرداخته شده است.

۳. روش پژوهش

در این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی بر آنیم که با بررسی شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام، علاوه بر احصای جنبه‌های شخصیتی ایشان به عنوان الگوی کامل، به نکات و ظرایفی که در خلال کلام شیوای خود برای راهنمایی و ارشاد حکومتداران و صاحب منصبان در طبقات مختلف جامعه بیان کرده‌اند، بپردازیم، تا چراغ راهی باشد برای آیندگان.

سؤالات پژوهش

۱. انسان سیاسی دارای چه ویژگی‌هایی در نهج‌البلاغه است؟

۲. ویژگی‌های اعتقادی یک سیاستمدار چیست؟

۳. ویژگی‌های اخلاقی انسان سیاسی در نهج‌البلاغه را برشمارید.

۳/۱. چارچوب نظری

در ابتدا به بیان تعاریفی از انسان سیاسی از نظر لغوی و اصطلاحی می‌پردازیم، همچنین مراد از ویژگی‌های اعتقادی و اخلاقی را نیز بررسی خواهیم نمود.

انسان سیاسی: واژه سیاست معادل کلمه *politics* در زبان انگلیسی است (فرهنگ آکسفورد، ذیل واژه). ریشه لاتین آن *polis* است که به معنای شهر و شهروندی و قانون اساسی و ساختار سیاسی آمده است (ارسطو، ۱۳۵۸: ۷)؛ اما از حیث لغت و کاربردهای مختلف، معانی گوناگونی دارد، از جمله: حکم راندن، اداره کردن امور مملکت، عدالت و داوری (معین، ذیل ماده سیاست) و پاس داشتن ملک، نگاه داشتن، حراست، حکم راندن، حکومت، ریاست، داوری و ... (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۸۶/۹). لغت دانان عرب در تبیین معنای کلمه سیاست می‌نویسند: این واژه

انسان در تراز نهج البلاغه

از ریشه «ساس، یسوس» است، به معنای «رام کردن اسب». سیاست در قرآن مجید نیامده است لیکن در اخبار و آثار، زیاد ذکر شده است. در نهج البلاغه (حکمت شماره ۴۳۷) می خوانیم: «والعدل سائس عام (عدل و داد سیاستی است همگانی)، یا دادگر و دادگستر، سیاستمداری عمومی است. و در ضمن نامه ای به معاویه چنین آمده است: «و ما انت والفاضل و النفضول و السائس و المسوس....»؛ یعنی: (تو کجا و تشخیص فاضل از مفضول و سیاست کننده از سیاست شونده کجا؟) و در نامه ای دیگر چنین آمده است: «و متی کنتم یا معاویه ساسه الرعیه و ولاه امرالامه»؛ یعنی کی شما بنی امیه - ای معاویه - سیاست دار امت و حاکم بر ملت بوده اید با کدام سابقه درخشان؟ در کتاب غرر و درر نیز در اطراف مفاهیم سیاست جمله های کوتاهی آمده که از جمله فرموده است: «آفت زمامداران و رؤسا ضعف بینش سیاسی است» (خوانساری، ۱۳۸۵: ۱۰۳/۳). ملاحظه می کنیم که سیاست در سخنان علی علیه السلام به طور مکرر و به صورت عمیق ذکر شده است. در کتب معاجم و فرهنگهای لغت و ادب اسلامی نیز مطالبی پیرامون کلمه سیاست می بینیم. ائمه به ساسه العباد توصیف شده و امام، عارف با سیاست معرفی گشته است و در مجمع البحرین آمده است: «انبیا امر سیاست بنی اسرائیل را به عهده داشتند و اصل سیاست به معنی تصدی امرار و قیام به مصالح مردم است (طریحی، ۱۳۶۲: ۸۷/۴). در قاموس راجع به ریشه سیاست آمده است: «سوس، ریشه را گویند؛ ریشه ای که شیرین است لیکن شاخه آن تلخ سست الرعیه ساسه: ملت را سیاست کردم سیاستی. یعنی امر و نهی کردم، فرمان دادم و بازداشتیم» (قاموس، ۱۴۲۶: ۲۲۲/۲)؛ پس، از مطالب فوق چنین دستگیر می شود که سیاست و مشتقات آن در معارف اسلامی فراوان به کاررفته و از نظر فقه اللغه می توان گفت که سیاست یک سلسله تدابیر و طرح ها و برنامه هایی است که هر چند ممکن است تلخ و ناگوار به نظرآید؛ لیکن در دراز مدت و به طور ریشه ای و در اصل و جوهر، مفید و ثمربخش است و اگر امروز از کلمه سیاست در اذهان مردم، شیطنت و خدعه و نیرنگ و سالوس تداعی می شود، مظلومیتی است که برای این واژه پیش آمده است، همانند ظلمی که بر سر کلمات زیبایی چون استعمار، توده، حقوق بشر و امثال آن آمده است (فریدنی، ۱۳۶۶: ۷-۹).

تعریف ویژگی بینشی: منظور از ویژگی بینشی، ویژگی است که ناشی از باورها و اعتقادات یک فرد مسلمان درباره مسائل و امور سیاسی دارد. باورهایی که جهت گیری های او را در صحنه های مختلف و متفاوتی که با آنها روبه رو خواهد شد، شکل می دهد و رفتارهای سیاسی او را تحت تأثیر این ملکات نفسانی مشخص می کند.

تعریف ویژگی منشی: مراد از ویژگی ها و صفات منشی، همان خلیات و ملکات اخلاقی

است که فرد سیاسی، در هنگام رویارویی با جوانب مختلف کارکرد خود آن‌ها را از نزدیک لمس می‌کند. از آن‌جا که صورت باطنی انسان، همانند صورت ظاهری او از صفات زشت و زیبایی شکل گرفته است، اخلاق که از ریشهٔ خُلق است، همان نفسانیات و صورت باطنی انسان است؛ یعنی قوا و صفات و سجایایی که به واسطهٔ بصیرت ادراک می‌شوند (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق: ۱۶۴). معنای اصلاحی اخلاق در کتاب جامع السعادات چنین تعریف شده است: «حالتی راسخ و ملکه‌ای در نفس آدمی که سبب می‌شود افعال خیر و شر بدون نیاز به فکر و تردیدی، از او صادر شود.» (نراقی، بی‌تا: ۲۶۸).

۴. ویژگی‌های اعتقادی انسان سیاسی

در این بخش کوشیده می‌شود به برخی از ویژگی‌هایی که در کلام امیر مؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه پیرامون اعتقادات لازم برای یک انسان سیاسی ذکر شده است، مورد نقد و بررسی قرار گیرد. از آن‌جا که مجال سخن مولا در این زمینه، بسیار گسترده‌تر از آن است که بتوان در این کوتاه به آن پرداخت، تنها به صفاتی که مهم‌تر از بقیه، می‌نمایند، پرداخته شده است.

۴/۱: یقین به حقانیت راه و مسیر و موانع آن

از نظر نهج البلاغه انسان سیاسی تراز علاوه بر یقین بر بامورهای مربوط به حوزهٔ سیاسی، به حقانیت مرام سیاسی خود نیز باید اطمینان کامل داشته باشد. این اطمینان کامل سبب می‌شود که فرد در رسیدن به اهدافی که دنبال می‌کند، تمام سختی‌ها و مشکلات را نادیده بگیرد و سستی به خود راه ندهد. البته این ویژگی شناختی با توجه به جایگاه سیاسی فرد در جامعه شدت و ضعف دارد. اگر زمامدار جامعه باشد، باید این یقین به شکلی عالی خود نمود یابد و تا چنین نباشد، جامعه تحت حاکمیت او هیچگاه به مراتب تعالی و پیشرفت نخواهد رسید. علی (علیه السلام) بارها در سخنان خود بر یقینی که در قلبش در مورد افعال و کردار خود دارد، سخن گفته است. ایشان در یکی از سخنران‌های خود حقانیت خویش را در خطبهٔ ۱۸۸ چنین بیان می‌کند: «پس مردم با دل بی‌حرکت کنید و نیت خود را در جهاد با دشمن راست بدارید، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من بر جادهٔ حق می‌روم و دشمنان من بر پرتگاه باطلند» (معتزلی، بی‌تا: ۶۳۴).

همچنین در نامهٔ ۶۳ که نامه‌ای توبیخ‌آمیز خطاب به ابوموسی اشعری می‌نویسد، حقانیت خویش را چنین یادآوری می‌کند: «به خدا سوگند این راه حق است و به دست مرد حق انجام می‌گیرد و باکی ندارم که خدانشناسان چه می‌کنند» (همان، ۱۰۵۳).

انسان در تراز نهج البلاغه

در بیان نورانی دیگری فرمودند: «از زمانی که حق را به من نشان داده‌اند، در آن تردید نکردم. من بر خود ترسی ندارم چنان که موسی علیه السلام نترسید. او فقط بیم آن داشت که جاهلان و حکومت‌های گمراه پیروز شوند. امروز ما به دو راهی حق و باطل رسیده‌ایم. آن کس که به وجود آب اطمینان دارد، تشنه نمی‌شود.» (یعنی کسی که اهل یقین است، با دیدن باطل به تردید نمی‌افتد). (همان، ۵۵).

با توجه به همین ویژگی اساسی حاکم جامعه اسلامی است که علی علیه السلام در مواجهه با فتنه‌گران، وقتی زمان عمل و برخورد قاطع فرا می‌رسد، کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد و با لشکریان جمل به عنوان لشکر شیطان به مبارزه برمی‌خیزد: «آگاه باشید که شیطان حزبش را جمع کرده و در جنگ جمل افراد سواره و پیاده خود را حاضر آورده و بی‌تردید من بصیرتم را با خود دارم. هرگز حقیقت را برخورد مشتبه نساختم و کسی نیز آن را بر من مشتبه نکرد. به خدا سوگند حوضی برایشان پر سازم که آبکش آن خودم باشم؛ چنانکه اگر در آن افتند، نتوانند بیرون آیند و اگر از آن بیرون آیند، دیگر خیال بازگشت آن را در سر نپروند» (همان: ۸۱).

نتیجه حاصل از چنین یقینی، شجاعت کامل ایشان در مقابل دشمنان اسلام و نهراسیدن از هر سختی و دشواری در این مسیر خواهد بود. این یقین در دعوت همه اولیا و انبیای الهی وجود دارد، یقینی که خداوند به این بزرگواران عطا نمود تا در مسیری که کاملاً عالمانه و با بینش و درک عمیق وارد شده‌اند، با اطمینان به حقانیت راه خود به پیش روند و لذا از یاران و پیروان آن‌ها نیز انتظار است که با شناخت و معرفت کامل و اطمینان به حقانیت این مسیر و قبول مشکلات و موانع آن در این راه پای گذارند.

۴.۲. بصیرت سیاسی

یکی از صفات ضروری و مهم برای تمام افراد جامعه و در رأس آن‌ها، زمامدار یک جامعه داشتن بصیرت سیاسی است. این بصیرت سیاسی در خواص جامعه موجب تحلیل دقیق از مسائل پیچیده اجتماعی و سیاسی جامعه خواهد شد و در شهروندان عائی نیز، سبب حمایت مردم از منش و راهی می‌گردد که زمامداران برای آن جامعه در نظر گرفته‌اند. نبودن حمایت مردم از حکومت، موجب ضعف و شکست آن در جوامع خارجی و داخلی می‌گردد. امری که رهبر معظم انقلاب بر آن تأکید زیادی دارند و می‌فرمایند: «بصیرت نورافکن است. بصیرت، قبله‌نما و قطب‌نماست. انسان اگر در یک بیابان بدون قطب‌نما حرکت کند، ممکن است تصادفاً به یک جایی برسد؛ لیکن احتمالش ضعیف است. احتمال بیشتری وجود دارد که از سرگردانی و حیرت، دچار مشکلات زیادی شود. قطب‌نما لازم است؛ به خصوص وقتی دشمن جلوی انسان است. اگر قطب‌نما نبود، یک وقت شما می‌بینید بی‌سازوبرگ، در محاصره دشمن قرار گرفته‌اید. آن وقت دیگر کاری از دست شما

برنمی آید در یک فضای تاریک، بصیرت روشنگر است. بصیرت، راه را به ما نشان می‌دهد» (سخنرانی در جمع دانشجویان و جوانان استان قم، ۴ آبان ۱۳۸۹).

با این بصیرت است که مردم دیگر فریب شعارهای رنگارنگ دشمنان داخلی و خارجی را نخواهند خورد و در دام آنان گرفتار نخواهند شد. بر همین اساس امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۱۵۱ اوضاع فتنه و بصیرت در روبرویی با آن را چنین بیان می‌دارند که: « شما ای عرب، هدف تیرهای بلا هستید که نزدیک است. از سختی‌های عذاب الهی بترسید و بگریزید و در فتنه‌های درهم پیچیده، به هنگام پیدایش نوزاد فتنه‌ها و آشکار شدن باطن آن‌ها و برقرار شدن قطب و مدار آسیای آن، با آگاهی قدم بردارید. فتنه‌هایی که از رهگذرهای ناپیدا آشکار شود و به زشتی و رسوایی گراید، آغازش چون دوران جوانی پر قدرت و زیبا و آثارش چون آثار باقی‌مانده بر سنگ‌های سخت، زشت و دیرپاست که ستمکاران آن را با عهدی که با یکدیگر دارند، به ارث می‌برند. نخستین آنان پیشوای آخرین است و آخرین گمراهان، اقتداکننده به اولین. آنان در به دست آوردن دنیای پست از هم سبقت می‌گیرند و چونان سگ‌های گرسنه، این مردار را از یکدیگر می‌ربایند» (همان: ۴۶۳).

ایشان وجود فتنه را باعث تردید صاحب‌نامان و بزرگان می‌دانند و می‌فرمایند: «قلب‌هایی پس از استواری می‌لغزند و مردانی پس از درستی و سلامت، گمراه می‌شوند و اندیشه‌ها به هنگام هجوم این فتنه‌ها پراکنده و عقاید پس از آشکار شدنشان به تردید دچار می‌شوند. آن کس که به مقابله با فتنه‌ها برخیزد، کمرش را می‌شکند و کسی که در فرونشاندن آن تلاش می‌کند، او را در هم می‌کوبد. در این میان، فتنه‌جویان چونان گورخران، یکدیگر را گاز می‌گیرند و رشته‌های سعادت و آیین محکم شده‌شان لرزان می‌شود و حقیقت امر پنهان می‌ماند. حکمت و دانش کاهس می‌یابد. ستمگران به سخن می‌آیند... . تک‌روان در غبار آن فتنه‌ها نابود می‌شوند و سواران قدرتمند در آن به هلاکت می‌رسند. فتنه‌ها با تلخی خواسته‌ها وارد می‌شود و خون‌های تازه را می‌دوشد. نشانه‌های دین را خراب و یقین را از بین می‌برد» (همان: ۴۶۶). حضرت علی (علیه السلام) فشار اطرافیان بر ایشان در جهت پذیرش جریان حکمیت را نشانه بی‌بصیرتی آنان می‌دانند که نتیجه آن تشکیل خوارج شد. امام (علیه السلام) این‌گونه در خطبه ۱۲۱ از این افراد اقرار گرفت: «آن‌گاه که شامیان در گرماگرم جنگ و لحظه‌های پیروزی ما، با نیرنگ‌کاری، قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند، شما نگفتید که «شامیان برادران ما و هم‌آیین ما هستند. از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده‌اند. نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم؟! «اما من به شما گفتم که: «ظاهر این توطئه ایمان و باطنش دشمنی و کینه‌توزی است. آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است. پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید و از راهی که در پیش گرفته‌اید، منحرف نشوید و در جنگ دندان بر دندان

انسان در تراز نهج البلاغه

فشارید و به ندای هیچ ندادنده‌ای گوش ندهید؛ زیرا اگر پاسخ داده شوند، گمراه‌کننده‌اند و اگر رها شوند، خوار می‌شوند که همواره چنین بوده» (همان: ۳۷۷). اینچنین است که کسانی که دنبال هوا و هوس خود هستند برای رسیدن به اهداف پلید خود، از احساسات مردم سوء استفاده می‌کنند. امام علیه السلام در شکل‌گیری فتنه‌ها در ضمن خطبه ۵۰ می‌فرمایند: «آغاز پیدایش فتنه‌ها خواهایی است که پیروی می‌گردد و بدعت‌هایی است که گذارده می‌شود. در آن با کتاب خدا مخالفت می‌شود و بر پایه آن بدعت‌ها مردانی مردان دیگر را یاری و پیروی می‌کنند. اگر باطل با حق در نمی‌آمیخت، حق جویان آن را می‌شناختند اگر حق از پوشش باطل خالص می‌گردید، زبان دشمنان حق از آن کوتاه می‌شد.» (همان: ۱۳۷).

۴.۳. اعتقاد به علم و قدرت مطلق خداوند

یکی از ویژگی‌های انسان مطلوب در نهج البلاغه، اعتقاد به خداوندی است که قدرت او نامتناهی است و احاطه بر همه امور دارد. چنین فرد با چنین اعتقادی همواره خود را در برابر خداوند می‌داند و خود را در پیشگاه او پاسخگو می‌بیند. این فرد هیچگاه تسلیم خواهش‌ها و امیال زبون نفسانی خویش نمی‌شود و از راه حق و عدالت خارج نخواهد شد. او در این مسیر هرگز نمی‌پسندد که اخلاق یا رفتاری از او سرزند که مخالف با فرمان خداوند باشد؛ چه در زمینه سیاسی و چه از منظرهای دیگر. زیرا هرگونه لغزشی موجبات نارضایتی خداوند را فراهم می‌کند و او نیز به شدت از این کار گریزان است. اگر شخصیت سیاسی در جامعه، چنین دیدگاهی داشته باشد، به تأثیرات بسیار مثبتی در حوزه سیاسی دست خواهد یافت. امام علی علیه السلام در بیانات گهربار خویش به این مسئله توجه داشته‌اند و می‌فرمایند: «خداوند رازها را می‌داند و بر درون‌ها بیناست. بر هر چیزی احاطه دارد و بر هر چیز چیره است و قدرت بر هر کاری دارد» (همان: خطبه ۲۰۵/۸۵ و خطبه ۳۲۷/۱۰۸ و خطبه ۶۳۵/۱۸۹ و خطبه ۴۰۸/۱۳۲). حضرت احاطه علمی خداوند بر اعمال و نیت انسان را چنین بیان می‌دارند: «همانا بر خداوند سبحان پنهان نیست آنچه بندگان در شب و روز انجام می‌دهند. دقیقاً از اعمال آن‌ها آگاه است و با علم خویش بر آن‌ها احاطه دارد. اعضای شما مردم گواه او و اندام شما سپاهیان او و روان و جانتان جاسوسان اوست و خلوت‌های شما بر او آشکار است» (همان: خطبه ۶۴۵/۹۰).

۴.۴. سنن الهی

نوعی باور هستی‌شناختی که از باورهای بینشی انسان سیاسی است، اعتقاد و باور به حاکم بودن سنت‌های الهی در جامعه است. این سنن الهی به شکل سنت‌هایی؛ همچون

سنت امداد یا امتحان الهی و یا سنت‌های دیگر نمود یافته‌اند. در این بخش از پژوهش حاضر به برخی از این سنت‌ها به اختصار پرداخته و نکات مهمی را که امام علیه السلام در کلام خویش برای انسان تراز سیاسی در این زمینه، لازم دانسته‌اند را مرور می‌کنیم.

۴/۴/۱. سنت امداد الهی

اعتقاد به وجود خداوند یاری‌رسان در تمام مراحل زندگی هر انسانی وجود داشته است. در لحظات حساس و پرمخاطره زندگی او، این باور که نیرویی قوی یار و پشتیبان اوست و او را تنها نمی‌گذارد و در جایی که همه امیدها از بین رفته و احساس تنهایی سراسر وجودش را دربرگرفته، اوست که نور امیدش همیشه وجود دارد، جزئی همیشگی در زندگی اوست. اسلام این دین کامل، از آغاز تا کنون در صحنه‌های مختلف از امدادهای خداوند متعال بهره‌مند بوده است. این وعده برحق باریتعالی است که فرموده‌اند: «و کان حقاً علينا نصر المؤمنین» (روم/۴۷). نمونه‌های زیادی از یاری رساندن خداوند به مسلمانان در مقابل کافران و مشرکان از صدر اسلام تا کنون، می‌توان یافت که به برخی از آنان در قرآن کریم نیز اشاره شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، زمانی که حکومت وقت از کثرت لشکر ایرانیان در نهاوند به هراس افتاده بود، به این مسأله اساسی اشاره کرده‌اند: «اما آنچه از فراوانی دشمن گفتی، ما در جنگ‌های گذشته با فراوانی سرباز نمی‌جنگیدیم؛ بلکه با یاری خدا مبارزه می‌کردیم» (همان: خطبه ۴۴۳/۱۴۶). حضرت همچنین به سابقه حمایت خداوند از دین خودش در ضمن سخنان خود در خطبه ۱۴۶ اشاره می‌کنند: «پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود. اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود و رسید تا آنجا که باید برسد. در هر جا که لازم بود، طلوع کرد. ما به وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می‌کند و سپاه خود را یاری خواهد کرد» (همان: ۴۴۲).

در نگاه ایشان اگر انگیزه‌های الهی از مسلمانان برداشته شود و گرفتار اختلاف شوند و به سوی دشمنان خدا تمایل پیدا کنند، دیگر از یاری خدا خبری نخواهد بود: «همانا اگر شما به غیر اسلام پناه ببرید، کافران با شما نبرد خواهند کرد. آن‌گاه نه جبرئیل و نه میکائیل، نه مهاجر و نه انصار، وجود ندارند که شما را یاری دهند و چاره‌ای جز نبرد با دشمن ندارید تا خدا در میان شما حکم کند» (همان: خطبه ۸۰۸/۲۳۴).

۴/۴/۲. سنت امتحان الهی

سنتی که هیچگاه نباید از آن غافل شد و همواره متوجه آن بود، مسئله امتحان الهی در

انسان در تراز نهج البلاغه

تمام مراحل زندگی انسان است؛ تا میزان ایمان و اعتقاد انسان‌های مؤمن شناخته شود. امام علی (علیه السلام) این نکته اساسی را به معاویه تذکر می‌دهند: «همانا خداوند سبّحان، دنیا را برای آخرت قرار داد و مردم را در دنیا به آزمایش گذاشت تا روشن شود کدامیک نیکوکارتر است. ما را برای دنیا نیافریده‌اند و تنها برای دنیا به تلاش کردن فرمان داده نشده‌ایم. به دنیا آمده‌ایم تا در آن آزمایش شویم. همانا خداوند مرا به تو و تو را با من آزمود و یکی از ما را بر دیگری حجت قرار داد» (همان: نامه ۱۰۳۸/۵۵). چه بسا انسان‌هایی که ادعای دین‌داری دارند؛ اما در صحنه‌ها و مخاطراتی که برایشان پیش می‌آید، نمی‌توانند نمره قبولی را کسب کنند. امام علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «در دگرگونی روزگار، گوهر شخصیت مردان شناخته می‌شود» (همان: کلمات قصار ۱۱۸۳/۲۰۸). شیخ کلینی در کافی در ادامه همین بیان حضرت چنین آورده است: «و گذشت روزها اسرار پنهانی را بر تو آشکار می‌سازد» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲۳/۸).

درباره مسائل سیاسی نیز به همین شکل است: باید میزان پایبندی افراد به ایمان و باورهای دینی به امتحان کشیده شود. لذا حاکم جامعه و تمام افرادی که قدرت و نفوذی در جامعه دارند و حتی مردم عادی نیز باید در این باره امتحان شوند. حضرت درباره واقع شدن انسان در معرض فتنه و آزمایش می‌فرمایند: «فردی از شما نگوید: «خدا یا از فتنه به تو پناه می‌برم»؛ زیرا کسی نیست که در فتنه‌ای نباشد. لکن آنکه می‌خواهد به خدا پناه ببرد، از آزمایش‌های گمراه‌کننده پناه ببرد. خدای سبّحان می‌فرماید: «بدانید که اموال و فرزندان شما، فتنه شمایند». معنای این آیه این است که خدا انسان‌ها را با اموال و فرزندان‌شان می‌آزماید تا آنکس که از روزی خود ناخشنود و آنکه خرسند است، شناخته شوند تا کرداری را که استحقاق پاداش یا کیفر دارد، آشکار نماید. البته خداوند به احوالشان از خودشان آگاه‌تر است» (همان: کلمات قصار ۱۱۲۸/۹۰). امام علی (علیه السلام) به مردم هشدار می‌دهند که همگی متوجه امتحان‌های الهی باشند؛ چرا که گرچه خداوند به کسی ظلم نمی‌کند؛ ولی هرگز به کسی ایمنی و اطمینان نداده است که او را به امتحان نکشاند: «ای مردم، خداوند به شما ظلم نخواهد کرد و از این جهت، تأمین داده است؛ اما هرگز شما را ایمن نساخته است که آزمایش نفرماید. این سخن از آن ذات برتر است: در جریان نوح، نشانه‌هایی است و ما مردم را می‌آزماییم» (همان: خطبه ۳۰۵/۱۰۲).

۴.۵. ضرورت حکومت دینی

انسان موجودی اجتماعی است و ناگزیر به زندگی در اجتماع. لازمه این حضور، بروز اختلافات و درگیری‌هایی است که بدون وجود یک حکومت برای سروسامان دادن و وضع

قوانین، حیات انسانی به مخاطره می‌افتد. خوارج حاکمیت را از آن خدا می‌دانستند و حق حکومت را از هر انسانی نفی می‌کردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابل ادعای فریبنده خوارج، به ضرورت عقلایی حاکمیت و حق حکومت و فلسفه آن اشاره فرموده‌اند: «سخن حقی است که از آن اراده باطلی شده است. آری درست است: فرمانی جز فرمان خدا نیست؛ ولی این‌ها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست؛ حال آنکه مردم به زمامداری نیک یا بد تیارمندان تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت زندگی کنند. به وسیله حکومت، بیت‌المال جمع می‌شود و به کمک آن می‌توان با دشمنان مبارزه کرد. جاده‌ها امن شده، حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود. نیکوکاران در رفاه قرار می‌گیرند و از دست بدکاران در امان می‌مانند» (همان: خطبه ۱۲۵/۴۰).

بنابراین طبق بیان علی (علیه السلام) یکی از صفات بینشی انسان سیاسی، باور به ضرورت وجود حکومت در جوامع انسانی است تا زمینه را برای اجرای عدالت و تأمین امنیت جانی و مالی مردم فراهم کند و انسان در سایه چنین حکومتی بتواند استعدادها و قابلیت‌های بالقوه خود را به فعلیت برساند و به دنبال تأمین سلامت دنیا و آخرت خود باشد (میرزائی، ۱۳۹۶: ۱۱۱).

۵. ویژگی‌های اخلاقی انسان سیاسی

در این قسمت به برخی صفات اخلاقی مطلوب یک انسان سیاسی از منظر نهج‌البلاغه می‌پردازیم. صفات و ملکات مثبتی که بایستی یک شخصیت سیاسی دارا باشد و در مقابل صفات منفی و ردیله‌ای که باید از آن‌ها دوری جوید. برخی از این صفات، مطلوب برای زمامدار جامعه اسلامی و برخی مخصوص برای خواص و برخی نیز، ویژه شهروندان عادی در جامعه اسلامی هستند.

۵.۱. شجاعت زمامدار

اگر خداترسی و خدامحجوری باوری عمیق در حاکم جامعه اسلامی باشد، در برابر هیچ دشمنی ترسی به دل راه نمی‌دهد و از تمام سختی‌ها را با توکل بر خداوند، پشت سر می‌گذارد. او از مرگ نیز نمی‌هراسد و شجاعت در وجودش نهادینه می‌شود. کشته شدن در راه خدا برای چنین شخصی، بالاترین فضیلت شمرده می‌شود. حاکمیت را برای خودش نمی‌خواهد تا با از دست دادن آن، نگران شود؛ بلکه آن را امانتی الهی از جانب خداوند می‌داند که تا پای جان در راه دفاع از آن باید فداکاری کند. برای او عده و عده و تسلیحات دشمن، هیچگاه رعب‌آور نیست. اگر کسی متوجه عظمت خدا باشد و تنها از او بترسد، هرچه غیر خداست، در نظرش

کوچک و خوار می‌شود. حضرت امیر در وصف متقین می‌فرمایند: «خدا در جانشان بزرگ و دیگران کوچک‌مقدارند» (همان: خطبه ۶۱۲/۸۸۴). ایشان در جای دیگری در بیانات خود به عنوان رهبر جامعه اسلامی قسم یاد می‌کنند که مرگ در راه خدا به فجیع‌ترین شکلش برای او خوشایندتر از مرگ در بستر و در مخالفت با خداست: «همانا مرگ به سرعت در جست‌وجوی شماست. آن‌ها که در نبرد مقاومت دارند و آن‌ها که فرار می‌کنند، هیچ‌کدام را از چنگال مرگ رهایی نیست. گرمی‌ترین مرگ‌ها کشته شدن در راه خداست. سوگند به آن کس که جان پسر ابوطالب در دست توست، هزار ضربه شمشیر بر من آسان‌تر است از مرگ در بستر استراحت در مخالفت با خدا» (همان: خطبه ۳۸۰/۱۲۲).

همچنین در نامه خود به فرماندارش عثمان بن حنیف درباره شجاعت خویش چنین می‌نویسد: «به خدا سوگند اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از نبرد روی برنمی‌تابم و اگر فرصت داشته باشم، به پیکار همه می‌شتابم» (همان: نامه ۹۷۱/۴۵). ایشان به یاران خویش نیز توصیه اکید داشتند که هیچگاه در مقابل دشمن به خود ترس راه ندهند و با نهایت شدت، در میدان مبارزه با دشمن، برخورد کنند تا دیگر جرأت تعدی به سرزمین‌های اسلامی را در سر نپرورند: «همانا شامیان، بدون ضربه نیزه‌هایی پیاپی هرگز از جای خود خارج نمی‌شوند؛ ضرباتی که بدن‌هایشان را سوراخ کند، چنان که وزش باد از این سو فروشود و از آن سو در آید؛ ضربتی که کاسه سر را پیراکند و استخوان‌های بدن را خرد و بازوها و پاها را قطع و به اطراف پخش کند. آنان دست برنمی‌دارند تا آن‌گاه که دسته‌های لشکر پیاپی بر آنان حمله کنند و آن‌ها را تیرباران نمایند و سواران ما هجوم آورند و صف‌هایشان را درهم بشکنند و لشکرهای عظیم، پشت سر لشکرهای انبوه آن‌ها را تا شهرهایشان عقب برانند و تا وقتی که اسب‌ها سرزمینشان را که روی در روی یکدیگر قرار دارد و اطراف چراگاه‌هایشان و راه‌های آنان را زیر سم بکوبند» (همان: خطبه ۳۸۳/۱۲۴).

۵.۲. هوشیاری زمامدار

یکی از نتایج تقوا و یاد خدا و علم زمامدار، برخورداری او از کیاست خواهد بود. دوران‌دیشی و هوشیاری او به ویژه در برابر دشمن، این امکان را به او خواهد داد تا در مواقع بحرانی، به بهترین شکل مدیریت کند و جامعه را به سلامت از این بحران‌ها خارج کند. او باید برای این هوشیاری پیش از هرچیز، دشمنان داخلی و خارجی امت اسلام را به خوبی بشناسد و تمام حرکات آنان را رصد کند و از آنان لحظه‌ای غافل نباشد؛ زیرا هرگونه غفلتی، هرچند ناچیز منجر به ضربه ناگهانی و شدیدی از جانب دشمن خواهد شد. حضرت امیر علیه السلام در مواجهه خود با لشکریان طلحه و زبیر، به وجود زیرکی و غافل نشدن از دشمن در خودش اشاره می‌کند و چه زیبا می‌فرماید: «به خدا سوگند، من همچون گفتار نیستم که با آهنگ ملایم می‌خواهد تا

شکارچی سررسد و غافل‌گیرش کند و طعمه خودش سازد. بلکه همواره با کمک کسی که به حق روی می‌آورد، به کسی که از حق رویگردان است، ضربه وارد می‌سازم و با یاری آن‌که فرمانم را می‌شنود و اطاعت می‌کند، با کسی که نافرمان و بددل است، مبارزه می‌کنم تا آن‌که مرگم فرات رسد» (همان: خطبه ۵۸/۶).

۵.۳. صبر

راغب در مفردات «صبر» را چنین معنی کرده است: «الصَّبْرُ: الإمساكُ في ضيق، يقال: صَبَرْتُ الدَّابَّةَ: حبستها بلا علف، و صَبَرْتُ فلانا: خلفته خلفه لا خروج له منها، و الصَّبْرُ: حبس النفس على ما يقتضيه العقل و الشرع، أو عما يقتضيان حبسها عنه، فَالصَّبْرُ لفظ عام، و ربّما خولف بين أسمائه بحسب اختلاف مواقع، فإن كان حبس النفس لمصيبة سَمِيَ صَبْرًا لا غير، و يُضَادُّهُ الجزع، و إن كان في محاربة سَمِيَ شجاعه، و يضادّه الجبن، و إن كان في نائبه مضجرة سَمِيَ رحب الصدر، و يضادّه الضجر، و إن كان في إمساك الكلام سَمِيَ كتمانًا، و يضادّه المذل» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق: ۴۷۴). البته آنچه از ملکه صبر در این بحث مدنظر است، صبر به معنای تحمل سختی‌ها و مصیبت‌هایی است که دشمنان بر اسلام وارد می‌کنند. آن‌ها که از راه‌های گوناگون و با ابزار مختلف و پیشرفته همواره در تلاش هستند تا لطومات جبران ناپذیری را بر پیکره جامعه اسلامی وارد سازند. در آیات مختلف قرآن و روایات متعددی از معصومان، توصیه‌های فراوانی به آن شده است. درباره صبر آمده است: «إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (آل عمران/ ۱۸۶). صبر در برابر سختی‌هایی که هر لحظه جامعه اسلامی را تهدید می‌کند و ناامید نشدن در این ورطه‌ها، برای ادامه راه اسلام امری ضروری است. «هیئات من الذلّة» امام حسین (علیه السلام) تنها به سبب همین نگرش و اعتقاد بود که حاضر شدند شدیدترین ناگواری‌ها را متحمل شوند و جان خود و عزیزانشان را فدا کنند. در نهج البلاغه و در جاهای مختلف، حضرت امیر (علیه السلام) بر این ویژگی مثبت اخلاقی تأکید می‌کنند. از جمله این سخنان زمانی است که در جریان جنگ صفین، خبر تصرف فرات توسط لشکریان معاویه به حضرت داده شد. حضرت خطاب به یاران خویش فرمود: «لشکر معاویه با بستن فرات، شما را به جنگ فراخواندند. پس یا به خواری تن دهید و عزت خود را از دست بدهید یا شمشیرتان را از خون آنان سیراب کنید تا از آب سیراب شوید. مرگ شما در زندگی توأم با شکست و ذلت است و زندگی شما در مرگ پیروزمندانه است» (معتزلی، بی‌تا: خطبه ۱۳۸/۵۱).

۵.۴. فراست زمامدار

زیرکی یکی از صفات اخلاقی ممدوح برای هر انسانی خصوصاً انسان متدین و مسلمان است. مسلمانان وظیفه دارند که هرگز از دشمنان داخلی و خارجی غفلت نکنند و دشمنی

دشمنان را فراموش نکنند. آن‌ها همواره باید به رفتار و موضع‌گیری‌های دشمن بدبینانه نگاه کنند. وجود ملکه فراس و پرهیز از ساده‌لوحی در برابر دشمن، برای خواص جامعه و کسانی که در تصمیم‌گیری‌ها و اداره جامعه دخیل‌اند، امری ضروری است. لحظه‌ای غفلت از دشمن، خسارات جبران‌ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. برخی موارد دشمن درصدد حيله و مکر خواص جامعه است تا با اظهار دوستی و خیرخواهی، آن‌ها را بفریبند، در این مواقع، خواص جامعه باید کاملاً متوجه باشند که این کار او تاکتیکی برای فریب دادن و ضربه زدن به آن‌هاست. به قول سعدی شیرازی:

دشمن چو از همه حیلتي فروماند، سلسله دوستی جنباند و آنگه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۷۳).

با توجه به این ضرورت، امام علی علیه السلام خطاب به محمد بن ابی بکر نوشت: «پس برای مقابله با دشمن، سپاه را بیرون بیاور و با آگاهی لازم به سوی دشمن حرکت کن و با کسی که با تو در جنگ است، آماده پیکار باش» (معتزلی، بی‌تا: نامه ۹۴۴/۳). یکی از مواردی که وجود فراس را بیش از پیش نشان می‌دهد و ضروری می‌کند، توجه به این نکته است که دشمن همواره می‌کوشد تا خواص جامعه را با ترفندهای مختلف به سمت خود کشیده و آن‌ها را از راه راست منحرف سازد. خواص جامعه باید نهایت بصیرت و شناخت را به راه‌ها و ابزار دشمن برای ضربه زدن به نیروهای انقلابی و حامی حکومت اسلامی داشته باشند تا مبادا گرفتار دام‌هایی شوند که دشمن برایشان پهن کرده است. یکی از این نمونه‌ها که تعدادشان در طول تاریخ کم نبوده است، زیاد بن سمیه فرماندار امام در منطقه فارس بود که با خدعه معاویه و همچنین وجود ضعف‌هایی، همچون دنیاپرستی و ریاست‌طلبی اغفال شد و فریب وسوسه‌های معاویه را خورد. او فردی شجاع و مدیر و مدبر بود؛ ولی در جریان صلح، بر اثر تطمیع‌های معاویه در دام او افتاد. امام علی علیه السلام در نامه‌ای برای او چنین نوشت: «اطلاع یافتیم که معاویه برای تو نامه‌ای نوشت تا عقل تو را بلغزند و اراده تو را سست کند. از او بترس که شیطان است و از پیش‌رو و پشت سر و از راست و چپ به سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد و شعور و درکش را برباید. آری، ابوسفیان در زمان عمر بن خطاب ادعایی بدون اندیشه و با وسوسه شیطان کرد؛ که نه نسبی را درست می‌کند و نه کسی با آن سزاوار ارث می‌شود» (همان: نامه ۹۴۴/۶۶۳).

نتیجه‌گیری

با نگاه به تعریفی که از انسان سیاسی برشمرده شد می‌توان، انسان تراز سیاسی را از منظر امام علی علیه السلام در نهج البلاغه دارای ویژگی‌های خاصی دانست. وجود هریک از این ویژگی‌ها برای شخصی که در رأس حکومت اسلامی قرار دارد و یا به نوعی عهده‌دار وظیفه‌ای در این حکومت است و یا حتی در برخی از این صفات، وجود این صفت برای شهروندان عادی جامعه نیز، امری ضروری است. این صفات در جنبه‌های بینشی، منشی و کنشی فرد نمود می‌یابد. پژوهش حاضر تنها به جنبه‌های بینشی و منشی و آن هم به چند جنبه به شکل مختصر پرداخته است. این ملکات نفسانی و صفات خاص برای فرد سیاسی، به شکلی مبسوط در کلام امیرمؤمنان علیه السلام برشمرده شده است. از میان اعتقادات لازم، به یقین به درستی راه و موانع بر سر آن، ضرورت حکومت دینی، سنن الهی، بصیرت سیاسی و اعتقاد به علم و قدرت مطلق خداوند، پرداخته شد و کوشیده شد تا از میان بیشمار سخنان ناب آن حضرت به شکل گزینشی به این موارد پرداخته شود و نظر امام علی علیه السلام بیان گردد. ایشان در تمام این ویژگی‌ها به شکل عمیق و دقیقی و با نگاهی موشکافانه تمام این صفات را بررسی کرده و رهنمون‌های لازم را بیان داشته‌اند. همچنین از میان جنبه‌های منشی نیز به شجاعت و فراست و صبر در زمامدار اشاره شد و سخنان گهربار امام علی علیه السلام در این موارد با نگاهی دقیق بررسی شد. در مجموع کلام امیرالمؤمنین، کلامی جامع و مانع است و به جرأت می‌توان آن را فصل الخطاب نامید تا راه را بر هر کلام دیگری بربندد و پس از قرآن، چراغ راهی بر سر راه تمام انسان‌ها باشد.

منابع

- 📖 قرآن کریم
- 📖 نهج البلاغه
- 📖 ابن ابی الحدید معتزلی، بی تا، «شرح نهج البلاغه»، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- 📖 ارسطو، ۱۳۵۸ش، «سیاست»، حمید عنایت، خوارزمی.
- 📖 خوانساری، محمد بن حسین آقا جمال، ۱۳۸۵ش، «شرح غررالحکم و دررالکلم»، انتشارات دانشگاه تهران.
- 📖 دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷ش، «لغت نامه»، دانشگاه تهران.
- 📖 راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۲۶ق، «المفردات فی غریب القرآن»، دارالمعرفة.

- ❧ سعدی، ۱۳۷۷ش، «گلستان»، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی.
- ❧ طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۶۲ش؛ «مجمع البحرين و مطلع النیرین»، تهران، مرتضوی.
- ❧ فیروزآبادی، محمد یعقوب، ۱۴۲۶ق، «قاموس المحيط»، دارالکتب العلمیه.
- ❧ میرزائی، رضا، ۱۳۹۶ش، «ویژگی‌های انسان سیاسی مطلوب در قرآن و نهج البلاغه»، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).
- ❧ نراقی، محمد مهدی، بی‌تا، «جامع السعادات»، تقدیم محمدرضا مظفر، دآوری.

Ethics and belief of political man in the thought of Imam Ali

Abstract:

One of the most important social dimensions in human life is its political dimension. Islam, which is a complete religion, has also provided the necessary programs for this human dimension. Extracting the Islamic view is especially important in the words of Imam Ali (as), who is one of the most important sources of Islam in the field of political issues after the Qur'an. The present study tries to deal with some characteristics of a political man from the perspective of Nahj al-Balaghah with the help of descriptive-analytical method. However, these characteristics may include traits that include general traits in all aspects of human society; But in this study, that attribute has been viewed from a socio-political perspective. The two dimensions of ethics and belief, among other dimensions in politics and political life, play an important role among other dimensions and should be considered more carefully. These two, which are the visionary and secretarial characteristics of the political man, respectively, along with other dimensions in the formation of a level man in Nahj al-Balaghah, which can be a perfect model in the hands of all human beings, lead them to ultimate perfection.

Keywords: Nahj al-Balaghah, political man, belief, ethics.